۱- ترجمه توحید مفضل و در
حاشیه متن عربی
۲- کتاب عقائد الشیعه

۳۴۷

گاهی مسائلی پیش می‌آید که انسان [illegible] گرچه

از یک سلسله کلمات نجفی است من در جلسه خواندم

عنوانش هدایت مراحل توحید مفضل را خواندم

البته منظور آن است تا سالها که گذشته است زمان [illegible]

که در همین رشته از فرمایشات حضرت صادق را

به مفضل جستجو می‌کنم اصل کلمه را [illegible]

تا پنجشنبه [illegible] ۱۳۷۲ [illegible] از کتابفروشی [illegible]

چاپ جدیدی از آن دیدم و خریدم لابد

لذا از مطبعه طبع و دیگر گمشده خریدم

تا روز پنجشنبه اول ۱۳۷۲ که [illegible] دوره

را که خود کتاب که در بالا در [illegible] بود دیدم

روی جلد [illegible] شد که همین توحید مفضل بود

که [illegible] مرحوم [illegible] پاشنه کتاب [illegible] اصلی

۱۳۷۲/۸/۲

[illegible]

۳۴۸
۲/۶

گاهی مسائلی پیش می‌آید که انسان بی‌اختیار [illegible] گریه
و از یک سلسله گرفتاری‌های [illegible] من در جلسه جوانی
عنوان [illegible] توحید مفضل را خواندم
البته منظور [illegible] سالها [illegible] تشنه [illegible]
که در [illegible] یکی از فرمایشات حضرت صادق را
به مفضل [illegible] اصل کتاب را [illegible]
تا اینکه در سال ۱۳۷۲ در یکی از کتابفروشی‌ها
چاپ جدیدی از آن را دیدم و خریدم [illegible]
لذا از [illegible] طبع [illegible] گمشده خود دیدم
تا روز [illegible] ۱۳۷۲ که [illegible] دوره
[illegible] کتاب [illegible] که در دنیا [illegible] بود دیدم
روی [illegible] که یکی [illegible] توحید مفضل بود
که [illegible] کتاب [illegible] اصل

۱۳۷۲/۶/۲
[illegible]

۳۵۵

این کتاب یکی از بهترین و نادرترین کتابهای

هو

لله تعالی شأنه

در عهد دولت ابد
مدت قاهره السلطان بن
السلطان بن السلطان والخاقان
بن الخاقان بن الخاقان السلطان ناصر الدین
شاه قاجار خلد الله ملکه در
عهد وزارت علوم شاهزاده
اعتضاد السلطنه
صورت

طبع
پذیرفت سنه
۱۲۸۲

و به نستعین

توحید مفضل جعفی
حدیث بن عمر

بسم الله الرحمن الرحیم



الحمد لله الذی هدانا الی توحیده بصفوته و نبوة محمد المفضل علی عبیده و عترته الاکرمین المخصوص بلطفه قدیما و جدیدا علیه و علیهم من الصلوات و التحیات ما یلیق بلطفه و مزیده اما بعد فاصغر نیل معالی و مفاخر ابن الواصل الی رحمة الله و غفرانه محمد باقر ابن محمد تقی صانهما الله من المعاثر بر الواح ضمایر خجسته ماثر برادران ایمانی مینکارد که چون حدیث شریفی که در اثبات صانع قدیر و توحید سایر صفات کمالیه اجل شانه و تعالی سلطانه و عظم برهانه شیخ جلیل مفضل بن عمر جعفی که از خواص اخیار اصحاب و محرمان اسرار جناب سید اخیار و سلاله اطهار امام المغارب و المشارق ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق صلوات الله بوده از آنحضرت روایت کرده شده مشتمل است بر دلایل ساطعه بر ابطال مذاهب قائلین بتعطیل و اهمال و شواهد بی امثال و براهین قاطعه بر اثبات وجود و علم و قدرت و لطف و حکمت قادر ذو الجلال و محتویست بر بیان غرایب حکم که حکیم علیم در خلق آسمان و زمین و کواکب و نیرات و عناصر و موالید از انسان و حیوان و جماد و نبات مرعی داشته و بنای نظام عالم کبیر و صغیر را بران گذاشته و رشاقت مضامین و رزانت براهینش شهادت میدهد که از منبع وحی و الهام جاری گردیده و از مطلع انوار علوم سید الشان مبادی دمیده و سید علی بن طاوس نور الله ضریحه بر حقیقتش شهادت داده و کافه شیعیان در تقویت یقین و ایقان و ایمان بان محتاج بودند و اکثر اهل عجم باعتبار عدم معرفت لغت عرب از منافع بینه و فواید جلیله آن محروم بودند و ایضا بتفصیلی از فقرات کثیر الثمر آن محتاج

بر تبیینی بود لهذا آنرا بلغت فارسی ترجمه کردم و در بعضی از مطالب آن فی الجمله متعرض توضیح و تنقیح شدم تا از این خورشید سپهر هدایت که از افق امامت طالع گردیده و از جویبار اسرار که از منبع علوم سید ابرار و ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملک الغفار جاری شده کافه طالبان زلال تحقیق و مقتبسان انوار توفیق بهره کامل حاصل کردند و چون این امر جلیل القدر از برکات بی نهایت عهد خجسته سلاطین زمان شایسته سلطان آفاق و ملاذ خواقین باستحقاق مالک ممالک قلوب اهل عرفان سالک مسالک اصحاب ایقان معنی و صورت مبانی ملک و ملت گشته از امام الهم کتان از جداول انامل بخشایش سیراب و از صفیر عنبر بیز خوش الحان خامه عدالت نگارش غم و الم در خواطر ها نایاب تیغش طراوت انهار چمن دوستان جود بخش جوی ملت و دین برق شمشیر شرر آتش حیوة مخالفان بدآئین بدکردار عطاء دهان صدف دریا افشان و بوسه صف سخای لب دریا تروزبان لطفی پایانش و قهر سوزان مانند برق و کرهیا برکشادگی کف دریا نوالش سحاب مزارع امال خرم و خندان در عهد همایونش تیغ خلاف از نیام کینه بر کشیده که چون برق دور ببلور زید در جویبار اتفاق کدام سر را لا کشید که چون سنان کل بر نخندد و دستهای داعیان رفعتش که در استان رفیع البنیانش بلند گردیده با کف الخضیب بهمدستان صوفیان صاف جنان هر صبح و شام بزمزمه دعا خلود دولت ابد توامانش با عندلیبان قدسی نشان اغصان سدرة المنتهی هم دستان تیغ ابدارش برای سرهای کفار رهزنیت بسوداء البوار و حسام اثبارش برای خرمن حیات اشرار بمصداق برسل علیهما شواظ من نار و سلیمان نشانی که طیور ارواح و وحوش قلوب ویرا در تباج در دام تسخیر اطاعت او بسته و ابواب نجاح صباح محبوبیت بامر عالم الغیوب متکفل الطیب و نظهر نعمت و جلالت اعنی السلطان بن السلطان الخاقان بن الخاقان سلطان سلیمان الصفوی الموسوی بهادر خان شید الله اطناب دولته باوتاد الخلود و زین سلطنته بدار العز و السعود بیابه

مخاطبه ابن ابی العوجا با مفضل

سریر اعلی مرفوع گردانید و باوج رفعت و شرف رسانید اگر عزت قبول افتد از فضل بی‌پایان
ولطف بیکران سلاله رسول کریم مبعوث بخلق عظیم چه عجب فقد ورث محاسن الاخلاق
ومکارم الشیم من ابائه الکرام سادات العرب والعجم صلوات الله علیهم ما نهار اضاء
واللیل اظلم اکنون شروع مینمائیم در ترجمه اصل حدیث کثیر الفواید بعون الله الملک الماجد
روایت کرده است محمد بن سنان از مفضل بن عمر که گفت روزی بعد از عصر نشسته بودم در
روضه که میان قبر رسول و منبر آنحضرت است و من تفکر مینمودم در آنچه حقتعالی مخصوص
گردانیده است باو سید ما از شرف و فضایل و آنچه بخشیده و عطا کرده است و مشرف
ساخته است او را بآن از آنچه نمیدانند آنها را جمهور امت و جاهلند و نمیدانند آنچه حقتعالی
باو عطا کرده است از فضیلت و عظم منزلت و بزرگی مرتبت در اینفکر بودم که ناگاه ابن ابی
العوجا که یکی از ملاحده آن زمان بود آمد و نشست در جائیکه من کلام او را میشنیدم
چون قرار گرفت مردی از اصحاب او آمد و نزدیک او نشست پس ابن ابی العوجا اشاره کرد به
ضریح مقدس حضرت رسالت پناه صلعم و گفت بتحقیق که صاحب این قبر بکمال مراتب عزت
و جمیع خصلتها که در او مجتمع گردیده و در همه احوال منزلت او و بتضاعف انجامیده
رفیقش گفت که او فیلسوفی بود که دعوی مرتبه بلندی و منزلت ارجمندی کرد و برای اثبات آن
معجزه چند آورد که بر عقلها غالب آمد و فهم در آن گم شده و خردها در دریاهای تفکر
فرو رفتند و بازمانده برگشتند و چون استجابت کردند دعوت او را عقلا و فصحا و خطبا
داخل شدند در دین او فوج فوج پس مقرون گردانید نام خود را باذان که ندا میکنند
بآن در صومعه‌ها و مسجدها و در جمیع شهرها که دعوت او بآنها رسیده و آوازه در آنجاها
بلند کرده است و حجت او ظاهر گردیده است در کوه و دشت و صحرا و دریا و در هر روز و شبی پنج نوبت تکرار
میکنند در اذان و اقامه تا آنکه نامش هر ساعت تازه گردد و پیغمبریش پنهان نماند ابن ابی العوجا

مخاطبه با مفضل

گفت بگذار نام محمد را که عقل من در آن حیران است و فکر من در کار او درمانده است سخن
بگو در اصلیکه محمد خود را بلند کرده است پس سخن در وجود صانع عالم گفتند و حرف را
بجائی رسانیدند که اینعالم را صانعی و مدبری نیست بلکه همه چیز بطبع خود متکون میشود
و بدون مدبر و صانع پیوسته چنین بوده مفضل گوید چون این سخنان واهی را از آن ملعون شنیدم
از غایت غیظ و خشم ضبط خود را نتوانستم کرد گفتم ای دشمن خدا ملحد شدی و دین را انکار
کردی پروردگاری را که ترا آفریده است او نیکوترین ترکیبی و صورت بخشیده است ترا بتمام ترین
صورتی و ترا در احوال مختلفه گردانیده است تا باینحد رسانیده اگر تفکر نمائی در نفس
خود و رجوع نمائی بحس خود هر اینه خواهی یافت که دلایل پروردگاری و آثار صنعت حضرت باریتعالی
در تو قائم است و شواهد وجود قدرت و براهین علم و حکمتش در تو واضح و لایح است ابن ابی العوجا
گفت ای مرد اگر تو از متکلمانی با تو باینطور سخن بگوئیم اگر برهان و حجتی تمام کنی ما پیروی تو بکنیم
و اگر از ایشان نیستی سخن گفتن با تو سودی ندارد و اگر از اصحاب جعفر بن محمد الصادق هستی او
خود چنین با ما مخاطبه نمیکند و باین نوع دلیل با ما مجادله نمیکند از سخنان ما بیش از آنکه تو
شنیدی مکرر شنیده است و دشنام نداده در خطاب ما و از اندازه سخن بدر نرفته در جواب ما و او
صاحب حلم و وقار و متانت و خداوند عقل و متانت است و او را طیش و سفاهت و غضب در این جا نمی‌آورد
گوش میدهد سخنان ما را و میشنود حجتهای ما را تا آنکه ما آنچه در خاطر داریم میگوئیم و گمان
میکنیم که حجت خود را بر او تمام کردیم آنگاه باطل میکند حجتهای ما را باندک سخنی و حجت بر ما تمام
میکند بمختصرترین کلامی و نمیتوانیم سخنان معجز نشان او را در مقام جواب رد نمائیم اگر تو از اصحاب
اوئی بطور شایسته او با ما سخن بگو مفضل گفت از مسجد بیرون آمدم اندوهناک و متفکر
در آنچه مبتلا شده اند باو اسلام و مسلمانان از کفر این گروه ملحد بیدین و شبهات ایشان
در انکار صانع آسمان و زمین پس رفتم بخدمت مولای خود امام جعفر صادق ع چون مرا شکسته

خواطر یافت پرسید که چیست ترا چون سخن آن ملحدان و دهریه را بخدمتش عرض کردم فرمود
که بیان خواهم کرد برای تو از حکمت خصوص صانع جل علا در خلق عالم و درندگان و حیوانات
و مرغان و حشرات و هر صاحب روحی از حیوانات و چهارپایان و درختان میوه دار و غیر میوه دار
و سبزیها ماکول و غیر ماکول آنچه عبرت گیرند از آن عبرت گیرندگان و زیاده گردد بسبب آن
معرفت مؤمنان و متحیر گردند در آن ملحدان و کافران فردا بامداد نیز بنزد ما بیا مفضل گفت
از نزد آن حضرت علیهم السلام شاد و خشحال بمنزل خود مراجعت نمودم و بر آن بیماران وعده
دلنوان شب بر من دراز گذشت **مجلس اول** مفضل گفت چون صبح شد بامداد
بخدمت آن نقاوه انجاد شتافتم و بعد از رخصت داخل شدم و در خدمتش ایستادم پس
داخل شد بحجره دیگر و مرا بخلوت طلبید چون بخدمتش نشستم حضرت فرمود ای مفضل گویا
امشب تو دراز گذشت برای انتظار وعده ما گفتم بلی ای مولای من گفت ای مفضل خدا بود و
هیچ چیز پیش از او نبود و او باقیست و وجود او را نهایت نیست و اوست مستحق ستایش
بر آنچه الهام کرده ما را و مخصوص اوست شکر و سپاس بر آنچه عطا کرده بما و مخصوص گردانید
ما را باعلی علوم و ارفع معالی و برگزیده ما را بر جمیع خلق بعلم خود و گردانیده ما را گواه بر اشیاء
بحکمت خود پس رخصت طلبیدم که آنچه بفرمائید بنویسیم فرمود ای مفضل آنانکه شک
میکنند در وجود صانع عالم جاهلند باسباب و اغراض که در خلق عالم بعمل آمده و قاصر
فهمهای ایشان از دریافت حکمتها که باری تعالی مرعی داشته در مخلوقات در دریا و صحرا و کوه و دشت
پس بسبب کوتاهی دانش خود طریق انکار پیموده اند و بجهت ضعف بصیرت خود راه تکذیب کشوده اند
تا آنکه منکر شده اند که موجودات را خالقی نیست و دعوی میکنند که عالم را مدبری نیست
و آنچه واقع میشود از روی صنعت و تقدیر و حکمت و تدبیر نیست حق تعالی بلندتر است از
آنچه وصف میکنند و خدا لعنت کند ایشان را که از حق واضح بکدام سو میروند پس ایشان

در ضلالت و کوری و حیرت خود مانند کوری چند اند که داخل شوند در سرائی که در نهایت
استحکام و نیکوئی بنا شده باشد و فاخرترین فرشها گسترده باشند و آنچه در کار باشد
از انواع ماکول و مشروب و ملبوس و سایر چیزها که آدمی با آنها محتاج است در آن مهیا کرده
و هر چیز را در جای خود و محل مناسب خود قرار داده باشند باندازه نیکو و تدبیر درست
پس آن کوران در آن سرای رفیع البنیان بجانب راست و چپ تردد کنند و داخل بیوتات شوند
با دیدههای بسته سرا را مشاهده و نه آنچه را برای اهلش مهیا کرده اند و بنا باشد
که کوران نیابند و نظر نیفکنند بچیزیکه در موضع خود گذاشته شده و غایت احتیاج بآن
داشته باشند و ندانند که بچه جهت در آن موضع گذاشته اند و برای چه مهیا کرده اند
با این سبب بخشم آیند و غضبناک شوند و مذمت کنند سرا و بنا کننده سرا را بعینه همین است
حال این گروه که منکر اند از حسن تقدیر معبود و کمال تدبیر عالم و بجوزیرا که چون ذهنهای ایشان
در نیافته است اسباب و علل و فواید اشیا را امید کرده اند در این عالم مکان نادان و حیران
و ضعیف فهمند آنچه در این سرا بکار رفته از اتقان خلقت و حسن صنعت و درستی نظام و چون
یکی از ایشان مطلع گردد بر چیزی که سبب آن را نداند و عقلش بحکمت آن نرسد مبادرت در مذمت
آن و وصف میکند از خطا و قلت تدبیر چنانچه اصحاب مانی نقاش و ملاحده فسقه که
از دین بدر رفته اند و اشباه ایشان از اهل ضلال که بحیله الحاد ترک بندگی خداوند ذی
الجلال کرده اند پس لازم است بر کسی که خدا براو انعام کرده باشد بمعرفت خود و هدایت کرده
بسوی دین خود و هدایت کرده بسوی دین خود و توفیق داده باشد او را که تامل کند در تدبیر
کرده در خلایق بکار رفته و در یابد که برای چه آفریده شده و تعبیر و تقریر نماید برامینی
که دلالت میکند بر صانع ایشان آنکه بسیار حمد کند خدا را و مولای خود را بر این نعمت
عظمی و تضرع کند بدرگاه خدا که او را ثابت بدارد بر این و هدایت کبری و زیاده کرده اند

حکمت نیاز و...

عذاب سخت

هذا او را نیز اگر حق تعالی میفرماید لئن شکرتم لازیدنکم ولئن کفرتم ان عذابی لشدید
یعنی اگر شکر کنید زیاده میکنم نعمت شما را و اگر کفران کنید بدرستی که عذاب من سخت است
مترجم گوید که مانی ملعون در زمان شاپور ابن اردشیر بهم رسید و بنی احداث کرد
میان مذاهب گبران و ترسایان که نزد این بود و نزد او پیغمبری حضرت مسیح قایل بود و
نبوت تو... قایل نبی و میگفت عالم مرکب است از دو اصل قدیم یکی نور و دیگری ظلمت
و هر خیر و خوبی که در عالم هست از نور میدانست و هر شر و بدی را بظلمت نسبت میداد و
میگفت درندگان و موذیها و عقارب و حیات را ظلمت آفریده بسبب آنکه حکمت خلق را نمیدانسته
و گمان میکرد که خلق اینها عبث است و در اینها منفعت نیست و حکیم عبث نمیباید اینها را
خلق کند و در کلام معجز نظام امام علیه السلام بطلان این قول ظاهر خواهد شد پس حضرت فرمود که
ای مفضل اول عبرتها و دلیلها بر صانع عالم تعالی شانه تهیه و نظام این عالم است و
تالیف اجزای و نسق آن بر وجه کمال زیرا که اگر تامل کنی در عالم بفکر خود و تمیز کنی بعقل
خود خواهی یافت این عالم را مانند سرائی که بنا کرده اند و هر چه بندگان خدا را باز احتیاج
است در آن مهیا کرده اند پس آسمان رفیع مانند سقف آنخانه است و زمین وسیع مانند
بساطیست که برای ایشان گسترده اند و ستارها که بحسن انتظام برهم چیده اند
مانند چراغیست که بر اینطاق مقرنس آویخته اند و جواهر که در کوهها و تلال مخزون است
مانند ذخیرها است که برای ایشان مهیا ساخته اند و هر چیز را برای مصلحتی قرار داده اند
و انسان بمنزله کسی است که اینخانه را باو بخشیده اند و آنچه در آنست باو واگذاشته اند و انواع
نباتات را برای منافع او مقرر داشته اند و انواع حیوانات را بجهت مصالح او آفریده اند
پس انتظام این امور و اتساق احوال دلیل واضح است بر آنکه عالم مخلوقست بتقدیر
و حکمت و نظام و مصلحت و بر آنکه خالق همه یکیست که این اصناف مخلوقات را با یکدیگر
الفت داده و بعضی را ببعضی مربوط و محتاج گردانیده جل قدسه و تعالی جده و کرم

نبوت مانی ملعون

تهیه و نظام عالم که دلیل وجود صانعست

یا مفضل اول العبر والادلة علی الباری
جل قدسه تهیئة هذا العالم
وتالیف اجزائه ونظمها علی ما
هی علیه فانک اذا تاملت العالم
بفکرک ومیزته بعقلک وجدته
کالبیت المبنی المعد فیه جمیع
ما یحتاج الیه عباده فالسماء
مرفوعة کالسقف والارض
ممدودة کالبساط

وجهه و لا اله غیره تعالی عما یقول الجاحدون و جل و عظم عما ینتحله الملحدون مترجم گوید
که این دلیل که در آخر کلام امام علیه السلام بآن اشاره شد فرمود اقوی دلایل توحید است زیرا که چون
انتظام اجزای عالم و ارتباطهای بیکدیگر و احتیاج هر یک بدیگری معلوم شد
ظاهر شد که همه لازم یکدیگرند و ببرهان ثابت شده است که متلازمان یا میباید
احدهما علت دیگری باشند یا هر دو معلول یک علت باشند و چون اجزای عالم همه ممکنند
و بعلت محتاجند باید که همه بیک علت منتهی شوند ایضا عقل بوجدان خود حکم میکند
که علت یک نظام شخصی یکی میباشد و اگر دو خواند و کدخدا باشد احوال خانه
مختل میشود چنانچه در جای دیگر شد اینعالم کبیر و ایضا عالم کبیر نظیر عالم صغیر است اگر انسان باشد و هر چه
در عالم کبیر است در عالم صغیر نظیر آن هست و بخصوص چنانچه بعضی حکم میکنند که در اینعالم کبیر
دو مدبر نمیتواند بود و در تطبیق اجزای عالم صغیر بر عالم کبیر از آن اول عبرتها کتابها
نوشته شده و این ترجمه گنجایش ذکر آنها ندارد پس امام علیه السلام فرمود که ابتدا میکنم ای مفضل
بیان کردن خلقت انسان پس عبرت گیر از آن اول عبرتها تدبیریست که حق تعالی در جنین میفرماید
در رحم در حالتیکه او محجوبست در سه ظلمت تاریکی شکم و تاریکی رحم و تاریکی بچه دان که در
در هنگامیکه او را چاره نیست در طلب غذائی و نه در دفع اذیتی و بلائی و نه در جلب
منفعتی و نه در دفع مضرتی پس جاری میشود بسوی او از خون حیض آنمقدار که غذای او شود
چنانچه آب غذای میشود و پیوسته اینغذا باو میرسد تا خلقتش که تمام میشود و بدنش مستحکم
میشود و پوستش قوه مباشرت هوا بهم رساند چون چنین شد مادرش درد زائیدن از جا
بر می آورد و او را بیتاب میکند تا از او متولد میشود چون از مضیق رحم بوسعتگاه جهان در آمد
و نوع دیگر از غذا محتاج شد مدبر حقیقی همانخون کثیف را که در رحم غذای او بود بشیر
لطیف مبدل کرده اند و کسوت گلگون خون را از او کنده لباس سفید شیر را بر او میپوشانند
و مزه و رنگ و صفاتش متبدل میشود زیرا که در اینحالت این غذا از برای بدن او از غذای

والنجوم منضودة
کالمصابیح والجواهر مخزونة
کالذخائر وکل شیء فیها لشانه معد
والانسان کالمالک ذلک البیت
والمخول جمیع ما فیه وضروب النبات
مهیاة لمآربه وصنوف الحیوان
مصروفة فی مصالحه ومنافعه
ففی هذا دلالة واضحة علی ان العالم
مخلوق بتقدیر وحکمة ونظام وملائمة
وان الخالق له واحد وهو
الذی الفه ونظمه بعضا الی
بعض جل قدسه وتعالی جده وکرم وجهه ولا اله
غیره تعالی عما یقول الجاحدون
وجل وعظم عما ینتحله الملحدون
نبتدئ یا مفضل
بذکر خلق الانسان فاعتبر به
فاول ذلک ما یدبر به الجنین
فی الرحم وهو محجوب فی ظلمات ثلاث
ظلمة البطن وظلمة الرحم
وظلمة المشیمة حیث لا حیلة
عنده فی طلب غذاء ولا دفع اذی
ولا استجلاب منفعة ولا دفع
مضرة فانه یجری

خلقت انسان

سابق موافق تر است و در همان ساعت که باین نوع غذا محتاج میشود بحکم حکیم قدیر
غذای شیر برای او مهیا و بالهام الهی زبان بیرون میآورد و لبهارا میجنباند و طالب
غذا میشود و در آنوقت دو پستان مادر برای او مانند دو مشک کوچک آویخته که هر
زمان که طلب غذا کند برای او مهیا باشد پس مادام که بدنش تر و نازک است و امعایش
باریک و اعضایش نرم و لطیف است و تاب غذاهای غلیظ ندارد باین شیر غذا میکند تا
و چون نشو و نما کرد و بزرگتر و قوی تر شد و محتاج شد بغذائیکه در آن صلابتی باشد تا
بدنش محکم شود و اعضایش قوت گیرد میرویاند از برای او آسیاها که خرد کننده از دندانها
تا آنکه بجاوید غذاهای صلب را و نرم کند که آسان باشد بر او فرو بردن آنها و باین حال
نمو میکند تا بحد بلوغ میرسد پس اگر مرد است که موی رو او میرویاند که علامت مردان و موجب
عزت ایشانست که بآن از حد طفلان و شباهت زنان بیرون میروند و اگر زن باشد
رویش از موها پاک میماند تا حسن و نظاره و طراوتش باقی ماند و موجب میل مردان بسوی او
گردد و باین جهت نسل انسان منقرض نگردد و نوع ایشان محفوظ باشد عبرت بگیر ای
مفضل در این انواع تدبیر در این احوال مختلفه که برای ایشان بعمل میآید آیا ممکنست که اینها
بی مدبری بعمل آید اگر خون در رحم بجنین نمیرسید خشک میشد مانند گیاهی که از آب
خشک شده باشد و اگر در هنگام کمال درد زائیدن او را از رحم بیرون نمیکرد همیشه
در رحم مانند زنده در گور باشد میماند و اگر بعد از ولادت شیر از برای او بهم نمیرسید
یا از گرسنگی میمرد یا غذائی میخورد که ملایم بدن او نباشد و بدنش بآن اصلاح نیابد و
اگر هنگام احتیاج بغذای غلیظ دندان برای او بهم نمیرسید خاییدن غذا او را ممکن نبود و فرو
بردن او را دشوار بود و نیز اگر همیشه غذای او شیر میبود بدنش محکم نمیشد و اعمال
شاقه را نمیتوانست بعمل آورد و ایضا بایست مادرش همیشه مشغول تربیت او باشد و از تربیت سایر

اولاد

نیاوردن ریش

اولاد باز ماند و اگر ریش برو او نمیرویید همیشه بر هیئت کودکان و زنان میماند و او
جلالت و وقاری که مردانرا میباشد بهم نمیرسید مفضل گفت ای مولای من دیده ام
بعضی از مردانرا که بر آنحالت میمانند و ریش نمی آورند تا پیر میشوند چه حکمت است
در این حضرت فرمود که اینها بانها است که دستهای ایشان پیش فرستاده و خدا ظلم کننده
نیست بندگان خود را مترجم گوید که شاید آن باشد که کردهای بد ایشان سبب
میشود که در اولاد ایشان این آثار ظاهر گردد و برای عبرت مردم حق تعالی اولاد را عوض
کرامت فرماید آنکه بر خدا بعد از نعمت ایجاد حسن صورت لازم نیست و از عدم آنچه لازم
می آید محتملست که مراد آن باشد که چون حق تعالی بعلم کامل خود میداند که ایشان احوال
بتبعه صلاح خواهد شد ایشانرا بر اینحالت خلق کرده پس فرمود که کیست آنکه مترصد احوال
انسانست در هر حال بآنچه مناسب اوست میرساند مگر آنخداوندی که او را از عدم بساحت
وجود آورده و متکفل مصالح او گردیده اگر اشیا باهمال و بیمدبری بر این نظام و نسق
تواند بهم رسید باید که تقدیر و تدبیر باعث اختلال امور گردد و این سخن در غایت رسوائی
و بطلانست و دلیل جهل گوینده آنست زیرا هر ذی عقل میداند که از خلاف تدبیر انتظام
بهم نمیرسد و تدبیر موجب اختلال امور نمیشود خدا بلند تر است از آنچه ملحدان میگویند بلندی
بسیار مترجم گوید که این سخن را بدو وجه تقریر میتوان کرد اول آنکه هر گاه اشیا
باسباب ایشان منوط و مربوط نباشد و چنین نظامی بدون تدبیر بعمل تواند آمد پس جایز است
که تدبیر موجب دفع انتظام و مزید اختلال گردد و این مخالف مقتضای عقول کافه
خلق است که بنای امور خود را بر تدابیر میگذارند و موجب انتظام احوال خویش میدانند
دوم آنکه عقل حاکم است بآنکه آثار امور متضاده و متناقضه مخالف یکدیگر
میباید باشد چنانچه آثار آتش چون در صفات ضد یکدیگرند آثار ایشان مخالف یکدیگر

حکمت عدم شعور

پس هرگاه عدم تدبیر موجب انتظام گردد تدبیر نقیض آنست باید موجب اختلال باشد
پس امام ع فرمود که اگر فرزندان دانا و عاقل متولد میشد هر آینه دنیا در نظر ایشان بسیار
غریب می‌نمود و حیران میماندند بجهت آنکه بناگاه امری چند می‌دیدند که ندیده است و وارد میشد
بر او غرایبی که مانند او مشاهده نکرده بود از اختلاف صور عالم و مرغان و چهارپایان
و غیر اینها ساعت بساعت و روز بروز عبرة بگیر برای این حال کسیکه او را اسیر کنند و
از شهری بشهری برند و او غافل باشد مانند واله حیران او را وحشی میشد اما آنکه
او ضلع شبیه بانها از بسیار دیده او کسیر در کودکی و نادانی او را اسیر کنند بسخن و ادب
زود تر میاموزند از کسیکه در دانائی و بزرگی او را اسیر کنند و ایضا اگر عاقل متولد
شود مذلتی در خود خواهد یافت از آنکه نتواند براه رفتن و او را بردوش گیرند و خرقها
بپیچند در گهواره خوابانند و بر رویش جامه افکنند و حال آنکه ناچار است برای او این
امور برای رقت بدن و رطوبتی که در اعضای اوست در هنگام متولد شدن و ایضا
اگر دانا و کامل متولد میشد انشیرینی و وقعی که در کودکان بود او را اگر اهت میشود
لهذا اول که بدنیا می آید نادان و غافل است و بعد بیرون اندک باندک در ادراک هر چیز
هر حال معرفتش زیاد میشود و بامور غریبه الفت میگیرد و با حوال مختلفه معتاد
میشود و بتدریج از حد تامل و حیرت بیرون میرود که بعقل خود تصرف و تدبیر و چاره
امور معاش میکند و عبرت میگیرد از احوالی که مشاهده مینماید و بسهو و غفلت مبتلا
گردد و بطاعت و معصیت مکلف میشود و ایضا اگر در حین ولادت عقلش کامل
و اعضایش قوی میبود در کار خود مستقل میبود حلاوت تربیت اولاد زایل میشد
و مصلحتی که پدر و مادر در تربیت فرزندان بعمل می‌آید حکمتی که در این تربیت است
که بعد از احتیاج پدر و مادر در تربیت ایشان مکافات حقوق آباء امهات بکنند

منفعت گریه اطفال

بر طرف میشد پدران و فرزندان الفت نمیگرفتند زیرا که فرزندان از تربیت و محافظت
ایشان مستغنی بودند پس در همان ساعت که از مادر متولد میشدند از ایشان
جدا میشدند و کسی پدر و مادر خود را نمیشناخت و نمیتوانست احتراز کرد از نکاح
خواستگاری مادر و خواهر و محرمان خود و کمتر قبحی بلکه شنیع و قبیح تر از همه آنست که
اگر با عقل از شکم مادر بیرون آید خواهد دید چیزی که حلال و نیکو نیست دیدن
آن یعنی عورت مادر را آیا نمی‌بینی چگونه هر امری از امور خلقت را باز داشته بر
نهایت صواب و حکمت و خطا گرداننده خورد و بزرگ امور خود را از شوایب خطا و ذلت
بشناس ای مفضل منفعت گریه اطفال را بدانکه در دماغ اطفال رطوبتی هست
که اگر بماند علتها و دردهای عظیم در ایشان احداث مینماید مثل کوری و امثال آن پس
گریه این رطوبت را از سر ایشان فرو می‌آورد باعث صحت بدن و سلامتی اعضای ایشان
میگردد پس چنانچه طفل بگریه منتفع میگردد و پدر و مادر منفعت این نهانست
و ایشان سعی میکنند که او را ساکت گردانند و بهر حیله میخواهند او را خاموش
کنند که از گریه باز ایستد بسبب آنکه نمیدانند که گریه برای او اصلح است و عاقبتش
نیکوتر است همچنین جایز است که در بسیاری از چیزها منفعتها باشد که ملحدان
که منکر تدبیر خالق میکنند ندانستند اگر بدانند و بفهمند این معنی را حکم نخواهند
کرد بر چیزی از چیزهای عالم که در آن منفعتی نیست بسبب آنکه حکمت آنرا ندانند زیرا که
بسیاری از آنها که منکران نمیدانند عارفان میدانند و بسی از آنها که علم مخلوقان از آن قاصر است
علم حق تعالی بان احاطه کرده است و اما آب که از دهان اطفال جاری میشود در
اکثر اوقات سبب دفع رطوبتی میگردد که اگر در ابدان ایشان بماند هر آینه احداث
دردهای عظیم در ایشان نماید چنانچه میبینی کسی را که رطوبت بر او غالب میشود

یا دیوانه و مخبط میشوند یا بفالج ولقوه واشباه آن مبتلا میگردد پس خداوند
در کودکی مقرر کردانیده که این رطوبات از دهان ایشان دفع شود تا موجب صحت ایشان
در بزرگی کردد و تفضل کرده است بر خلق خود بانچه جاهلند بحکمت آن ولطف
کرده است بر ایشان بانچه نمیدانند واکر بشناسند نعمتهای او را بر خود هر اینه تفکر در آن
مشغول کردانند ایشان را از ارتکاب معصیت او منزه است خداوند بزرگ و کامل است نعمت
او بر مستحقان و غیر ایشان از خلق بی پایان بلندتر است از انچه میکویند مبطلان
و ملحدان بلند بسیار اکنون نظر کن ای مفضل که قدیر ذو المنن چکونه آلات مجامعت
در مرد و زن آفریده بروجهیکه مناسب حکمت است پس مرد را آلتی داده که منتشر و بلند
میشود تا نطفه بسبب آن بقعر رحم میرسد چون میباید که آب خود را در دیگری بریزد
برای زن ظرف عمیقی آفریده که آب مرد و زن هر دو در آن جمع شود و کنجایش فرزند
داشته باشد در ان ظرف مصون و محفوظ باشد تا هنکامیکه بدنش مستحکم شود و
بیرون آید آیا این از تدبیر حکیم لطیف است سبحانه و تعالی عما یشرکون تفکر کن ای مفضل
در همه اعضای بدن و تدبیر آنها که هر یك برای غرضی و حاجتی آفریده شده اند دستها
برای کار کردن و پاها برای راه رفتن و چشمها برای دیدن و دهان از برای غذا خوردن
و معده برای هضم کردن و جکر برای جدا کردن اخلاط بدن و منافذ بدن برای بیرون
رفتن فضلات و آلات مجامعت برای حصول نسل و همچنین جمیع اعضا اکر تامل
کنی در آنها و نظر و فکر خود را بکار فرمائی میدانی که هر یك برای کاری خلق شده اند و برای
مصلحتی مهیا کردانیده اند مفضل کفت کفتم ای مولای من کروهی میکویند که اینها
از فعل طبیعت است حضرت فرمود که بپرس از ایشان که آیا این طبیعت علم و قدرت دارد
بر این افعال یا نه پس اکر کویند که علم و قدرت دارد پس بخدا کافر شدند و او را طبیعت نام

رسیدن غذا بجمیع بدن

کرده اند زیرا که معلوم است طبیعت را شعوری و اراده نیست و اکر کویند که طبیعت را علم و
اراده است پس معلوم است که این افعال محکمه مستقله از طبیعت بی شعور صادر
نمیشود چنانکه دانستی و لیکن عادت الهی جاری شده است که اشیا را باسباب جاری نماید
و جاهلان بر این اسباب نظر افکنده اند و از مسبب الاسباب غافل شده اند فکر کن
ای مفضل در تدبیر حکیم قدیر در رسیدن غذا بجمیع بدن بدرستی که اول غذا وارد
معده میشود و معده آنرا طبخ میدهد و خالص آنرا بجکر میفرستد در عروق باریك
چند که در میان معده و جکر هستند و این عروق مانند پالایشند برای غذا که راه
از ثقل غذا چیزی بجکر که باعث جراحت آن کردد زیرا که جکر نازکست و تاب غذای
خشن و غلیظ ندارد پس جکر صاف غذا را قبول میکند و در آنجا بلطف تدبیر حکیم
خبیر مستحیل بخون و بلغم و صفرا و سودا میشود و از جکر راهها و مجاری بسوی تمام
بدن هست که اخلاط از آن مجاری و عروق بتمام بدن میرسند مانند مجاری که در زمین
برای آب مهیا کنند تا بهمه زمین جاری کردد و آنچه خبائث و زیادتیها است جاری
میشود بسوی اوعیه که برای آنها خلق شده است و آنچه از صفرا است بسوی زهره و سودا
بسوی سپرز میرود و رطوبتها بسوی مثانه جاری میشود پس تامل کن حکمت تدبیر حق تعالی را
در ترکیب بدن و کذاشتن هر یك از اعضا در جای خود و مهیا کردن اوعیه و ظرفها
در آن برای فضول اغذیه و اخلاط تا آنکه این زیادتیها و کثافتها در بدن پهن نشوند
که موجب فساد بدن و دردها شوند پس بسیار با برکت است و نعمت خداوند کسیکه نیکو کرده است
تقدیر او را و محکم کردانیده است تدبیر او را و او راست حمد و ستایش چنانچه اهل و مستحق
آنست مفضل کفت کفتم وصف نما برای نشو و نمو بدن را در همه احوال تا بحد تمام
و کمال رسد حضرت امام فرمود که اول این تدبیر جنین در جائی که دیده نمی بیند و دستی

حواس انسانی
تدبیر

بان نمیرسید و در چنین جائی تدبیر از امیکند تا او را از رحم بیرون میاورد با خلقت تمام
و اعضای مستوی و حال انکه در او مخلوق شده انچه قوام و صلاح بدن در انست از اعضا
و جوارح و احشا و کارکنان بدن و انچه در اصل ترکیب بدن ضرورست از استخوان و
کوشت و پیه و مغز و رکها و غضروفها پس چون بسوی جهان بیرون امد میبینی چکونه
نمو میکند با همه اعضا بر یک شکل و هیئت و یک نسبه که هر نسبتی که هر عضوی
با سایر اعضا داشته در کودکی در بزرکی تفاوت نمیکند تا انکه بحد رشد که
کرنهایت قوة بدنست برسد اکر عمرش بان حد برسد یا انکه پیش از ان حد مدت عمر خود را
تمام کند ایا میتواند بود چنین امری مکر از لطیف حکمة و تدبیر خداوند قدیر ای
مفضل نظر کن در انچه حق تعالی مخصوص کرده است بان انسان در خلقت
برای تشریف و تفضیل او بر سایر حیوانات زیرا که چنان خلق شده که راست میتواند
ایستاد و درست میتواند نشست که کارها را بدستها و جوارح خود بعمل اورد و تواند
کارها را چنانچه خواهد بتقدیم رساند اکر بروش چهارپایان برو در افتاده بود
هیچیک از اعمال را مباشر نمیتوانست شد اکنون نظر کن ای مفضل بسوی این حواس
که مخصوص شده است بانها انسان در خلقت خود و شرف یافته بانها بر غیر خود چکونه
دیدها را در سر او قرار داده است مانند چراغها که در بالای مناره برافروزند تا تواند
همه اشیا را مطالعه نماید و دیده را در اعضای پایین تر قرار نداده مانند دستها و
پاها که افتها بان برسد یا در مزاول اعمال با جوارح علتی در انها حادث شود و در
اعضای وسط بدن قرار نداد مانند شکم و پشت که دشوار باشد بکار فرمودن ان در
دیدن اشیاء و چون هیچ موضع از برای اینها مناسب تر از سر نبود در انجا قرار داد
کرانیده است
که از همه اعضا بلند تراست و از اصومع حواس جا نه کردانیده که محسوسات بجا نیز را

انسانی
فرق سمع و بصر

ادراک نماید و ادراک هیچیک از محسوسات از او فوت نشود پس چشم را افرید که رنکها را
دریابد اکر دیده نمیبود که رنکها را احساس نماید خلق رنکها را الی سمع را از برای ادراک
صداها افریده اکر صدا نمیبود و کوش نمیبود که بشنود افریدن صدا بی نفع بود و هم
چنین است سایر حواس اکر محسوسات نمیبودند حواس نبودند خلق انها بیفایده بود
و از انجانب نیز چنین است و اکر دیده میبود و صاحب رنک که دیده شود نمیبود دیده را
فائده نبود و اکر کوش میبود و شنیدنی نمیبود کوش بیفایده بود پس نظر کن که چکونه
هر چیز را برای چیزی افریده و برای حاسه محسوسی و برای هر محسوسی حاسه مقرر ساخته
و ایضا در هر جهتی امری چند مقرر کردانیده که متوسط باشند میان حاسه و محسوس
که احساس بدون انها حاصل نمیشود مانند روشنی و هوا برای دیدن و شنیدن اکر
روشنی نباشد که رنک را برای دیده ظاهر نمیشود و دیده ادراک ان نمیکند و اکر
هوا نباشد که صدا را بسامعه رساند سامعه ادراک صدا را نمیکند ایا مخفی ماند
بر کسیکه صحیح باشد نظرش و بکار فرماید فکرش را انکه مانند انچه من وصف کردم
از تهیه حواس و محسوسات که هر یک با دیکری مطابق و موافق است و انچه احتیاج
حواس بر انها موقوفست همه مهیا نمیباشد مکر بعمد و تقدیر ان خداوند لطیف
و خبیر تفکر کن ای مفضل در حال کسیکه نابینا است چه خللها در امور او بهم
میرسد زیرا که پیش خود را نمیبیند و پیش روی خود را نمیبیند و میان رنکها فرق
نمیکند و صورت نیک و بد را تمیز نمیکند و اکر بر کودالی مشرف شود احتراز نمیتواند
کرد و اکر دشمنی برو رو کند و تیغ شمشیر کشد امتناع نمیتواند نمود و هیچ صنعتی
از او متمشی نمیشود مانند کتابت و درودکری و زرکری حتی انکه اکر ذهنش تند
فهم باشد بمنزله سنکی خواهد بود که افتاده باشد و همچنین کسیکه سامعه

پنجگانه
در خلقت حواس

ندارد نیز بسیاری از امور او مختل است زیرا که از لذت مخاطبه و محاوره و نغمات دلربا
و الحان راحت افزا محروم است و در محاورات و کار بر مردم بسیار دشوار است و دلتنگ
میشوند از مکالمهٔ او و نمیشنود اخبار و احادیث مردم سخنی گویا حاضر نیست مانند
غایبان و زنده ایست مانند مردگان و کسیکه عقل ندارد مانند چهارپایان است
بلکه بسیاری از مصالح که چهارپایان میدانند و دیوانگان نمیدانند یا نمی‌یابند
که چگونه اعضا و جوارح و عقل و حواس و مشاعر انسان هر چیز او ضرور است
و از فقدان اختلال احوال از اینها هم در خلقت حاصل است اینها همه دلیلست
بر آنکه بتقدیر و تدبیر علیم خبیر آفریده شده است مفضل گفت پس چرا بعضی از مردم این
جوارح ایشان مفقود میباشد و از اختلالها که فرمودید در احوال ایشان بهم میرسد
حضرت فرمود که این برای تادیب و موعظه است برای آنکسیکه مبتلا میشود و غیر ایشان چنانچه
پادشاهان تادیب میکنند مردم را که ایشان ترک اعمال قبیحه بکنند و دیگران نیز از
احوال ایشان پند گیرند و مردم آنها را از ایشان میپسندند و انکار بر ایشان نمیکنند
و در عاقبت بصبوری ایشان مینمایند بازخواهم اینکه هر کدام باین بلاها مبتلا کرده
اند اگر شکر کنند و بسوی خدا انابت نمایند بعد از مرگ آنقدر ثواب کرامت فرماید
که در جنب آن ثوابها بسیار سهل و حقیر شمارند این بلاها را حتی آنکه اگر ایشان را
بعد از مرگ مخیر گردانند که بدنیا برگردند صحیح یا مبتلا هر آینه اختیار
بلا را خواهند کرد برای آنکه مثوبات ایشان مضاعف گردد فکر کن ای مفضل در اعضا
که طاق و جفت آفریده اند چه حکمت و تدبیر در آنها مرعی داشته پس سر را یکی آفریده
زیرا که مصلحتی نیست در آنکه آدمی را دو سر بوده باشد نمی‌بینی که اگر با سر دیگر
سر تصور کنی هر آینه ازدیاد بار گران خواهد بود بر او بدون احتیاجی بسوی آن زیرا که حواسی که آدمی

از جوارح
حکمت بعضی

با همه جنسیت در یکسر مجتمع میتوانند بود و اگر چنین باشد اگر بیکسر سخن گوید سر دیگر
معطل خواهد بود و اگر بیکی سخن گوید بغیر از سخنی که بدیگری گوید بر شنونده دشوار
خواهد بود که متوجه کدام یک شود و اختلاف در فهم بهم خواهد رسید و دستها را دو
جفت آفریده زیرا که خیری نیست در آنکه آدمی یکدست داشته باشد زیرا که خلل میرسانند
با نچه مزاولهٔ آنها نماید از اعمال نمیبینی که نجار و بنا اگر یکدست ایشان شل شود نمیتوانند
که صناعت خود را بعمل آورند و اگر بتکلف و مشقت بعمل آورند مانند کسیکه دو دست
دارد محکم و درست و معاونت دست دیگر میکند بعمل نمیتوانند آورد بسیار تفکر کن ای مفضل
در صدا و سخن و آلتها که قادر میسازند برای ایجاد آنها انسان را مقرر ساخته است پس حنجره
مانند لوله ایست از برای بیرون آمدن آواز و زبان و دندانها و لبها آلتی چند که مانند
برای تقطیع حروف و ظهور نغمات نمی‌بینی که کسیکه دندانهایش ریخته است سین را چنانچه
میباید نمیتواند گفت و کسیکه لبش افتاده باشد فا را درست نمیتواند ادا کرد و کسیکه
زبانش سنگین شده راء را درست نمیتواند ظاهر کرد و شبیه ترین چیزها با دوات
اخراج حروف و اصوات نای انبانیست زیرا که حنجره شبیه است بسر نای و شش شبیه است بانبانی که باد در آن
میکنند و عضلاتی که شش را میگیرند تا صدا بیرون آید مانند انگشتانی است که بر آن
انبان میگذارند تا باد داخل شود باو و زبان و لبها و دندانها که حروف و نغمات را تقطیع میکنند
مانند انگشتانیست که بر سوراخهای نی میگذارند تا صدای آن نای مختلف بیرون آید
و هر چند محل خروج صدا را ما تشبیه کردیم بآلات انبانی برای شناسانیدن آنها در
حقیقت آنرا باید تشبیه بادوات صورت کرد زیرا که آن مقدم است بر این و این از آن
برخواسته و آن خلقت صانع است و این تدبیر مخلوق که از صنعت خالق بهره برداشته
پس خبر داده ام ترا بمنافعی که این اعضا هست در صنعت کلام و اخراج حروف و در این اعضا

وبا این منافع که مذکور شد منافع دیگر است پس حنجره برای انکه نسیم از خارج بشش برسد
و ترویح کند لو اوبانی باشد بر آن بان نفس که بیتا پی بوستیم بران وارد میشود
که اگر اندک زمانی ان نسیم حبس شود و بدل نرسد البته ادمی هلاک میشود و بزبان مزهای
مختلف را میچشد و میان انها تمیز میکند که کدام تلخ است و کدام شیرین و کدام ترش است
و کدام ترش و شیرین و کدام اب شور است و کدام شیرین و کدام گندیده و کدام پاکیزه
و با این منافع زبان بازوئی سبت برفرو بردن طعام و اب و دندانها خورد میکند
غذا را اگر اسان شود فرو بردن ان و دندانها با این منفعتها پشت ما نیست برای لبها اگر ان
اندیشه دهانگاه میدارند انهارا اگر سست نشوند و نیا و برند عبرة کبیر برای ان از حال
کسیکه دندانهایش افتاده است یعنی که لبهایش سست و متحرک است و بلبها میمکد بدن
که بتدریج بگلو داخل شود که اگر بیکدفعه داخل شود در گلو بند میشود یا اندرون را
مجروح میکند و با این منافع لبها را بمثابه در دو در اگر بر دهانها بسته میشوند و
هرگاه خواهند میگشایند و هرگاه خواهند ببندند پس دانستی که با انچه وصف کردیم
برای تو که بر هر یک از این اعضا چندین منفعت عظیم مترتب شود چنانچه یک الت
برای چندین عمل بکار اید مانند تیشه نجار دیگر برای تراشیدن چوب و کندن زمین
و غیر ان بکار میرود اگر دماغ و مغز یکه در سر است برای تو گشوده شود خواهی دید انرا که
پیچیده شده است بحجابی چند بعضی بر بالای بعضی برای انکه نگاه دارند انرا از عوارض
که موجب اختلال ان میگردد و برای انکه انرا محافظت کنند که متحرک و مضطرب نشود
و استخوان کاسه سر بمنزله خودی است برای محافظت ان که اگر صدمه بسر واقع شود یا
بر جا صاید شود ضرری بان نرسد و بر روی پوست سر موی رویانیده که بمثابه پوستینی
باشد برای ان و انرا از سرما و گرما محافظت نماید پس کی محافظت نموده است دماغ را چنین

محافظتی مگر انخداوندیکه انرا افریده و منبع حواس ادمی گردانیده و سر او را محافظت
و حراست نسبب علو مرتبت و بلندی درجه علو مرتبت که نسبة بسایر اجزای بدن دارد
تامل کن ای مفضل پلکهای بر چشم چگونه بمنزله پرده بر روی ان قرار داده که او بسته شود
و کنارهای اگر شفر مینامند مانند رسنها و حلقهای تعبیه کرده که هر وقت که خواهند
پرده را بیاویزند و هرگاه که خواهند بالا کشند و دیده را در میان غاری قرار داده و بان
پوشیده و موهای مژه که بر ابرو رویانیده محافظت نموده ای مفضل کی دل را اندر میان سینه قرار
داده و پنهان کرده و بیرا هنیکه ان پرده دلست بر روی ان پوشانیده و دندهارا بر بالای
ان محافظ انکه رانیده با گوشت و پوست که بر روی دندها رویانیده برای انکه از خارج
چیزی براو وارد نشود که موجب جراحت انکه ردد کی در حلق دو منفذ قرار داد که یکی
محل بیرون امدن صدا و نفس باشد که ان حلقوم است و متصل است بمعده و غذا را بمعده میرسانند
و بر حلقوم سرپوشی قرار داده که در هنگام خوردن طعام مانع شود او را از انکه بشش برسد
و ادمیرا هلاک کند کی شش را بادزن دل قرار داده که پیوسته در حرکت است و از او سستی
بهم نمیرسد و بازنمی ایستد برای انکه حرارة در دل جمع نشود که ادمی را تلف کند کی برای منافذ
بول و غایط مانند بندها گرد در میان کیسها میباشد که هر وقت که خواهند بگشایند که
اند و فضله دفع شود و اگر چنین نبود همیشه این بول و فضله جاری و متقاطر میبودند
عیش ادمی فاسد میشد ادمی چه قدر از این نعمتها را وصف تواند کرد بلکه انچه احصا
نمیکنیم زیاده از انست که کرده ایم و انچه مردم نمیدانند بیشتر است از انچه میدانند کی
معده را عصبانی در نهایت صلابت گردانیده از برای انکه طعامهای غلیظ را هضم
تواند کرد و کی جگر را نرم و نازک گردانیده برای انکه قبول نماید خالص غذای لطیف را
تا انکه در انجا هضم دیگر لطیف تر از هضم معده مکرر شد و نیکی فاذرا یا کمان میسر

استخوان معین بودن خلقت

کرده تدبیر و مقدر حکیم علیم چنین امور که مشتمل است بر انواع حکمتها و مصلحتها بعمل
تواند آمد کلا و حاشا متمشی نمیشود مگر از خداوند قادر یکه عالم است باشیا پیش از
آفریدن آنها و هیچ چیز از قدرت او بیرون نیست و لطیف و خبیر است فکر کن ای مفضل چرا مغز
نازک را در میان لولهای استخوان مضبوط گردانیده تا او را حفظ نماید که ضایع نشود چرا
خون سائل را در رگها محصور گردانیده است مانند آب که در ظرفها جا دهند مگر از برای آنکه
ضبط نماید که از بدن بیرون نرود یا بجاها که نباید جاری نشود چرا ناخنها را در اطراف
انگشتان قرار داده است مگر برای آنکه نگاهدارنده آنها باشد و ایشان را مدد باشد در کارها چرا میان
گوش را پیچیده قرار داده مانند بندها و خمها مگر برای آنکه آواز در آن جاری شود تا برسد
بگوش و بمحل قوه سامعه برسد و سورت آن شکسته شده باشد که بآن پرده جراحتی و
ضرری بهم نرسد چرا حق تعالی این گوشت را بر رانها و نشستنگاهها قرار داده مگر برای آنکه
در نشستن آزار باو نرسد چنانچه کسیکه بدنش در بیماری یا غیر آن کاهیده شده باشد
اگر چیزی حایل نباشد میان او و زمین که صلابت زمین باو نرسد آزار میکشد کی
گردانیده است آدمیزاد را نر و ماده مگر کسیکه او را برای تناسل آفریده و کی او را نسل آورنده
آفریده مگر آن کسیکه او را صاحب امل و آرزو قرار داده که بهره از آرزوها تحصیل
نماید و کی داده است باو آلات عمل مگر آنکه او را کارکن آفریده و کی او را کارکن آفریده مگر
آنکه او را محتاج گردانیده و کی او را محتاج گردانیده مگر آنکه اسباب رفع حاجت او را
مهیا گردانیده و کی او را بفهم تنها از میان سایر حیوانات مخصوص گردانیده مگر آنکه
مکلف گردانیده و پاداش عمل نیک و بد را او مقرر گردانیده و کی باو چاره بخشیده
مگر آنکه او را قوه چاره عطا کرده است مگر آنکه حجت را بر او تمام کرده و کی متکفل امور
گردیده شده که چاره اش بآنها نمیرسد مگر آن خداوندی که بنهایت شکر نعمتهای او نمیتوان رسید

خلقت دل آدمی

فکر کن و تدبیر نما در آنچه از برای تو وصف کردم آیا بی صانع چنین امور حاصل میتواند شد
و چنین کارخانه منتظم میتواند بود تبارک الله عما یصفون ای مفضل اکنون وصف
میکنم برای تو احوال دل را که سوراخی چند در آن هست مقابل سوراخی چند که در شش هست
که باد را بدل رساند اگر آنها مقابل یکدیگر نمی افتادند هر آینه نسیم نفس بدل نمیرسید و آدمی
هلاک میشد آیا جایز میداند صاحب فکر و اندیشه که این قسم امور بدون تدبیر مدبر
حکیم بعمل آید آیا عقل تو هیچ مانعی از این سخن باطل نمی یابد اگر بر بعضی یکتای درها کرد را
قلابی باشد آیا احتمال میدهی که این را عبث ساخته باشند بلکه جزم میکنی که صانع این را
ساخته یکتای دیگر ساخته و قلاب را برای آن ساخته که با تای دیگر جفت شود همچنین
حیوان نر گویا یکتا است که عقل حکم میکند که برای او جفتی ساخته اند که با او ضم شود
و آلت در آلت دیگری داخل شود برای تولد و تناسل پس هلاک و نابود میکند و عذاب بر
آنها باد که دعوای فلسفه و حکمت میکنند چگونه کور شده اند از صنعتی تا آنکه انکار صانع
و مدبر او نموده اند آیا نمی بینند که اگر فرج مرد همیشه سست و آویخته میبود چگونه بقعر
رحم میرسید که نطفه را در آنجا بریزد و اگر پیوسته ایستاده میبود چگونه آدمی در
میان رختخواب میگردید یا در میان مردم راه میرفت و چنین عمودی در پیش روی ایستاده بود
و با این قباحت منظر بایست همیشه باید شهوت مردان و زنان هر دو غالب باشد پس حقتعالی
چنین مقرر گردانیده که در اکثر اوقات خوابیده باشد و در هنگام خیزد برای مصلحت
دوام نسل عبرت بگیر ای مفضل بر نعمتهای عظیم که حق تعالی را بر آدمی هست در خوردن و
آشامیدن و فضلات آسان از او دفع شدن آیا نمیبینی که از نیکوئی تقدیر خانه که آدمی
بنا میکند آنست که بیت الخلا در پنهان ترین جاهای خانه باشد و همچنین خالق قدیم و
مدبر حکیم در خانه بدن محل خروج فضله را که بمنزله بیت الخلای بدنست در پنهان

در آفریدن موی و ناخن

ترین اعضا قرار داده است او از پیش و پس نمایان نیست بلکه پنهان کرده آنرا در موضع
پنهانی از بدن که پوشیده و مستور است در آنها و الیتان یا گوشتی که در آنها است او را پوشانیده
پس هر گاه آدمی محتاج شود بدفع فضله و کثافت بنشیند بان نحو مخصوص آن سوراخ
ظاهر میشود برای آنکه آن فضله و کثافت دفع شود پس بسی صاحب نعمت و برکت است خداوندی
که بپایان نیست نعمتهای او و احصا کرده نمیشود نعمتهای او و فکر کن ای مفضل در این آسیاها
که در دهان آدمی آفریده بعضی را تیز کرده برای قطع کردن و بریدن و جدا کردن طعام
و بعضی را پهن آفریده برای خائیدن و خورد کردن طعام چون بهر دو نوع احتیاج بود
هر دو را آفریده و آنها که برای بریدن است در پیش دهان قرار داده و آنها که برای خورد کردن
است در عقب آنها قرار داده که آن اینها میوه و گوشت و سایر مطعومات را قطع کنند چون
داخل دهان کرده بان آسیاها خورد کرده تامل کن و عبرت بگیر در آفریدن مو و ناخنها که چون
نمو میکنند و دراز میشوند بسیار میشوند و باید تخفیف داده شود بچیدن یا بسبب اینها را بی
حس گردانیده که اگر بریدن آنها المی برسد و متاثر نشود و اگر چنین نمیبود آدمی میان دو امر بود
ملایم مرده میشد یا آنکه میگذاشت که دراز شوند و گران بودند بر او و یا اگر تخفیف
میداد درد و الم می یافت مفضل گفت چرا حق تعالی چنان نیافریده اینها را که بر یک اندازه
باشند و بلند نشوند حضرت فرمود که خدا را در بلند شدن و بریدن آنها نعمتها هست که
اکثر مردم قدر آنها را ندانند و شکر خدا بر آنها میکنند بدانکه دردها و المها
بدن بیرون میرود به بیرون آمدن موها از مسامات آنها و بدر شدن ناخنها از سر انگشتان
و باین سبب امر کرده اند آدمی را بنوره مالیدن و سر تراشیدن و ناخن گرفتن در هر هفته
تا مو و ناخن زودتر بلند شوند و به بیرون آمدن آنها دردها از بدن بیرون رود و چون
دیرتر بلند شوند و نبریدند بر درد آن میشوند و دردها و مواد آنها در بدن محتبس

منفعت ابروها

شوند و باعث بیماریها میگردند و ایضا موی را در جاهای چند که ضرر دارد نروئیانیده اگر مو
در دیده روئیده میشد موجب کوری میشد و اگر در میان دهان میروئید آشامیدن و خوردن
بر انسان ناگوار میشد و اگر در میان کف میروئید احساس اشیا بلمس نمیتوان کرد و بعضی
از اعمال باآنها متمشی نمیشد و اگر در ذکر میروئید لذت جماع از مرد و زن فوت میشد پس
نظر کن که هر جا که مصلحت در روئیدن نیست نروئیده و این مخصوص با انسان نیست بلکه
در بهایم و درندگان و سایر حیوانات که نسل میآورند میبینی که آن جاها ایشان را که
همه اعضا مو گرفته بغیر از اینمواضع که مذکور شد بسبب این وجوه که مذکور شد از مو
خالی است پس تامل کن در خلقت قدیم حکیم که راه خطا و غلط و اعتراض بهیچ جهت در
آن نیست و همگی بر وفق ثواب و حکمت است و اصحاب مانی ملعون که در خلقت قادر
بیچون خواسته اند که راه خطا پیدا کنند عیب کرده اند موئی را که در زیر بغلها و بیخ
بغل میروید و میدانند که روئیدن اینموها بعلت رطوبتی است که براینموضع ریخته
میشود و در آنها مو میروید مانند گیاهی که در جائی که آب جمع میشود از زمین میروید
نمیبینی که اینمواضع پنهانتر و مناسبتر است برای قبول این فضله از مواضع دیگر و ثانیا
در اینموها منفعتی هست انسان را که او را مکلف ساخته اند بازاله اینها
منا کرده و اشتغال باین اشتغال بدن او را مانع کرده از طغیان و فساد که لازم فارغ بودن
آدمیست از اشتغال زیرا که مانع میشود او را از بسیاری از غرور و از ارتکاب معاصی و ضرر
تامل کن در آبدهنها و منفعتی که در آن هست زیرا که حق تعالی چنین مقرر کرده است
که همیشه جاری باشد در دهنها که تر کند کام و گلو را اگر این رطوبت نمیبود دهنها
فاسد بی طراوت میشدند اگر این رطوبت با غذا ضم نمیشد در گلو گوارا نمیشد و
این رطوبت مرکبیست از برای غذا که از ابمعده میرساند و ایضا این رطوبت به زهره میرسد

جواب علت خوردن

در موجب صلاح حال انسانست زیرا اگر زهره خشک شود آدمی هلاک میشود بتحقیقیکه
گفته اند گروهی از جاهلان متکلمان و ضعفاء العقول فلاسفه بجهة قلّت
تمیز و قصور علم که اگر شکم آدمی بهیئت قبا بودی که هرگاه طبیب خواهد بگشاید و اندرون
شکم را مشاهده نماید و دست داخل کند و معالجه کند آنچه را که خواهد هر آینه اصلح بود
از آنکه بسته اند و از دیده پنهانست و دست بآن نمیرسد و دردهای اندرون را نمیتوان
شناخت مگر بدلیلهای غامض و علامتهای مشتبه مانند نظر کردن بقاروره
و بوئیدن عرق و اشباه اینها از علاماتی که غلط و اشتباه اینها از علامتها که غلط و
استبعاد از آنها بسیار میشود و بسا باشد که اشتباه باعث کشتن مریض گردد و جواب
این شبهه آنست که جاهلان باید بدانند که اگر چنین میبود هر آینه مرد را ترس از مرگ
و بیماری نبود و علم ببقای خود بهم میرسانیدند و بسلامت و صحت خود مغرور میگردیدند
و موجب طغیان و فساد ایشان میشد و مفسده دیگر اینکه رطوبات شکم پیوسته مترشح
میبود و هر جا که مینشست و میخوابید ملوث میگردانید و جامهایش همیشه تر و کثیف
میبود و عیش بر او فاسد میگردید و مفسده دیگر اینکه معده و جگر و دل و افعالی که
از اینها صادر میشود بحرارت غریزی میشود که حق تعالی در جوف آدمی محتبس کرده است
اگر در شکم فرجها و رخنهها میبود که توان گشود و اندرون شکم را دید و دست داخل
توان کرد هر آینه برودت هوا بجوف میرسید و با حرارت غریزی مخلوط میشد و عمل احشای
جوف باطل میگردید و آدمی هلاک میشد پس بدانکه هر چه اوهام آن میرود بغیر آن نحویکه
خالق حکیم اشیا را بر آن طریقه آفریده خطا و باطل است فکر کن ای مفضل در افعالیکه
حق تعالی در آدمی مقرر ساخته از خوردن و خواب رفتن و جماع کردن و آنچه در هر
یک از اینها تدبیر فرموده بدرستیکه برای هر یک از اینها در نفس آدمی محرکی قرار داده

ذکر چهار قوه

که مقتضی ارتکاب آنست و تحریص آدمی بر آن مینماید پس گرسنگی مقتضی طعام
خوردنست که زندگی و قوام بدن بآنست و ماندگی و بیخوابی محرک بر خوابست که راحت بدن
و استراحت قوتهای بدن بآنست و شهوت محرک بر جماع است که دوام نسل و بقای نوع انسانی
بآنست و اگر گرسنگی نبود و غذا خوردن برای او بود که آدمی میداند که بدن بآن محتاج است
و در طبع آدمی حالتی نبود که او را مضطر گرداند بخوردن هر آینه در بسیاری از اوقات
کسالت و سستی میورزید از خوردن غذا تا بدنش بتحلیل میرفت و هلاک میشد چنانچه
گاهی آدمی محتاج میشود بدوائی برای اصلاح بدن خود و مدافعه مینماید تا منجر شود
بامراض مهلکه و مرگ و همچنین اگر خواب رفتن بآن بود که میداند که بدن و قوای
آن برای استراحت و قوت باو محتاجند هر آینه ممکن بود که از روی تثاقل یا حرص در
اعمال مدافعه نماید تا بدنش بکاهد و اگر حرکت جماع برای محض همرسانیدن فرزند بود
بعید نبود که سستی ورزند و نکنند تا نسل کم شود یا منقطع گردد زیرا که هستند بعضی
مردم که رغبت بفرزند و اعتنائی بشان آن ندارند پس نظر کن که مدبّر علیم برای
هر یک از این افعال که صلاح و قوام بدن بآنها است محرکی از نفس طبیعت برای
آن مقرر کرده است که او را بر آن تحریص نماید و بفعل آن مضطر گرداند بدانکه
در آدمی چهار قوه است اول جاذبه که قبول غذا میکند و وارد معده میگرداند دویم
ماسکه که طعام را نگاه میدارد در معده و غیر آن تا طبیعت عمل خود را در او
بعمل آورد سیّم هاضمه که غذا را در معده طبخ میدهد و خالص آنرا جدا میکند
و در جمیع بدن پخش میکند چهارم دافعه که دفع میکند و آنچه از ثقل غذا میماند
بعد از اخذ هاضمه خالص آنرا بقدر حاجت منحدر میسازد پس فکر کن در تدبیر این
چهار قوه در بدن و کارهای آنها برای آنکه بدن بآنها محتاجست و آنچه از حکمت و تدبیر در

بدن بمنزله [illegible] تشبیه بدن

در اثر عمر شیخ و اگر جاذبه نمیبود چگونه حرکت میکرد آدمی برای طلب غذا که قوام
بدن بآنست و اگر ماسکه نبودی چگونه طعام در جوف میماند تا معده از او هضم کند و اگر
هاضمه نمیبودی چگونه غذا طبخ مییافت تا جدا شدی از آن آنچه خالص است و غذای
بدن میشود و بدل ما یتحلل از بدن بتحلیل میرود میشود و اگر دافعه نمیبودی چگونه دفع میشد
بتدریج ثقل آنچه از هاضمه مانده است پس ببینی چگونه موکل گردانیده است
حکیم قدیر برای تو بصنع لطیف و حسن تقدیر خود این قوتها را ببدن و قیام نمودن
انها بآنچه صلاح بدن در آنست و از برای تو مثلی بیان کنم بدرستی که بدن بمنزله خانه
پادشاهست و از برای او در آنجا حشم و غلامان و نوکران و خادمان هستند و
قوام و مدبران که موکلند بمصالح ایشان یکی از برای رسانیدن ما یحتاج حشم و ملازمان
بایشان و دیگری برای قبض آنچه وارد میشود و ضبط کردن تا هنگام حاجت و دیگری
برای بعمل آوردن آن و مهیا کردن و بهر یک حصه او را رسانیدن و دیگری برای
پاک کردن آن خانه از کثافتها پس بدانکه پادشاه خلق و حکیم است که پادشاه عالمیانست
و خانه این بدنست و حشم اعضا و جوارح اند و مدبران جمها قوه‌اند که مذکور
شدند و احوال اینقوه‌ها بر وجهی که ما ذکر کردیم و باین توضیح شما مبرهن ساختیم
مخالف آن طور نیست که اطبا در کتب خود بیان کرده اند زیرا که ایشان بر وجهی ذکر کرده اند
که در اعمال ادویه و معرفت امراض بکار ایشان آید و ما بنحوی ذکر کرده ایم که مرض شک
و شبهه را از نفوس خلایق دفع کند و غشاوه و کوری و سبل حق ناشناسان را از پیش
دیده ایشان برطرف کند تا از روی یقین اقرار کنند بوجود و حکمت پروردگار عالمیان
مترجم گوید که حضرت چون اشاره فرمودند بقول اطباء اگر مجملی از اقوال ایشان
و حکما مذکور شود نامناسب نیست مشهور میان حکما و اطبا آنست که آدمی را قوه‌ها

اطباء از فوائد مجملی

چند است که با نباتات و حیوانات در آنها شریک است و قوه چند هست که با حیوانات شریک است
و قوه چند است که مخصوص اوست اما اول قوه غاذیه و نامیه و مولده است غاذیه
آنست که غذا را مستحیل گرداند بچیزی که مشاکل و مشابه عضو است که بغذا محتاج است
و احتیاج باین قوه از آن جهت است که چون تکون بدن از اجزاء رطبی چند است و حرارت
غریزی در بدن ضرور است که اخلاط را نضج بدهد و بنا بر این بتحلیل برود و البته بسبب
آن بعضی از رطوبات ضروریه بدن بتحلیل میرود و هوای خارج بدن و حرکات بدنی
و نفسانی نیز باعث تحلیل میشوند اگر قدری از غذا بدل ما یتحلل از بدن بتحلیل میرود نشود
بزودی بدن خشک شود و بکاهد و برطرف شود پس حکیم علیم قوه غاذیه را در بدن قرار
داده و چون طفل در رحم کوچک مخلوق میشود تا بان کوچکی کارها که از انسان باید
بعمل آید از او بعمل نمی آید پس باید که بزرگ شود لهذا حق تعالی قوه نامیه را نیز در بدن
قرار داده که داخل کند غذا را در میان اجزای اصلیه بدن که از منی بهم رسیده اند
استخوان و عصب و رباط و امثال اینها تا زیاد شوند در طول و عرض و عمق تا بحدی برسد
که مناسب هر شخص است و این قوه تا سی سال عمل میکند و بعد از بیست چندان ظاهر
نیست عملش و از سی سال که گذشت از عمل باز میماند و بعد از آن فربه میشود اما
نمو نمیکند و چون مرگ آدم ضرور است اگر توالد و تناسل نشود نوع بزودی برطرف
میشود پس قوه مولده در بدن قرار داده که از ماده که غاذیه تحصیل میکند قدری را
جدا میکند که منی از آن بعمل آید که ماده وجود شخص دیگر شود و قوه غاذیه چهار
خدمتکار دارد جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه اما جاذبه برای آنکه غذا را جذب
کند و بکشد بسوی اعضا و ماسکه برای آنکه نگاه دارد تا هضم کرده شود و شبیه شود
بعضو محتاج بغذا و مراتب هضم چهار است اول در معده که غذا در آنجا مانند

در قوای ظاهری

کشکاب میشود و انرا کیموس کویند و اوّل این هضم در دهان میشود در وقت خوابیدن
دوم در جکر زیرا که کیلوس جون هضمش تمام شد در معده خالص و لطیف ان از
رکهای چند که از معده بسوی جکر هست که او را ماساریقا میکویند داخل جکر میشود
و پهن میشود در تمام جکر و عروق ریزه چند که در تمام جکر و عروق دیده و هضم
دوم در انجا میشود و مستحیل باخلاط اربعه میشود و انرا کیموس میکویند و ابتدای
این هضم در ماساریقا میشود و هضم سیّم در رکهای نبض میشود و اوّلش در وقتی است
که اخلاط داخل میشوند در رک بزرکی که از بالای جکر رسته است و از انجا برکهای
دیکر که در جمیع بدن منتشر است داخل میشود و هضم چهارم در اعضا میشود و
ابتدایش در هنکامیستکه اندهانهای رکها مترشّح میشود در اعضا و امّا قوّه
دافعه برای انکه فضولیکه از غذا زیاد می اید دفع کند مانند بول و غایط
و قوّه مولده دو قسم است یکی انستکه فضلهٔ هضم چهارم را از خون در خصیه
منی منقلب میکرداند دوّم انکه هر جزو از منی را مستعد عضوی از اعضا
میکرداند که بعضی استخوان شود بعضی عصب و بعضی رباط و امّا قوّتهائیکه
مخصوص حیوانستکه در نباتات نمیباشد بر دو قسم اند محرّکه و مدرکه محرّکه
منقسم میشود بباعثه و فاعله و باعثه قوّه ایستکه هرکاه مرتسم شود در خیال
صورت امری که مطلوب باشد حصول وی یا مطلوب باشد دفع وی باعث شود بر
تحریک اعضا پس اکر سبب باعث تحریک بجهة طلب امر مطلوب الحصول باشد قوّه شهوت
خوانند و اکر بجهة دفع امر مهروب عنه باشد قوّه غضبیّه خوانند و فاعله قوّه ایست
که عضلات و اوتار را مهیّا تحریک کرداند و امّا مدرکه پس ده قوّه است
پنج در ظاهر پنج در باطن امّا پنج قوّه ظاهره اوّل باصره و انقوّه ایست که حاصل ان

در تدابیر چشم

روحی اکر در مجمع النورین است و مراد از مجمع النورین موضع ملاقات دو عصبهٔ مجوّفه
است که از جیب و راست مقدّم دماغ رسته و بهم ملاقات کنند بحیثیتی که تجویف هر دو
در موضع ملاقات یکی شود و بعد از ملاقاة منعطف شده انکه از طرف راست رسته است
بحدقهٔ راست و انکه از طرف چپ بحدقهٔ چپ رسته و بانقوّه نفس ادراک کند جمیع رنکها و
روشنیها بالذات و جمیع اشیا ملوّنه مضیئه را بالعرض و علما را اختلافست در انکه مدرک
بالذات عین مرئیست یا صورتی که از ان منطبع کردد در جلیدیهٔ چشم و بواسطه
ان در مجمع النورین و از ان منتقل کردد بحس مشترک مذهب بعضی معروفست بمذهب
طبعیین و اصحاب قول اوّل دو کروه اند جمعی قائلند بخروج شعاع از بصر بر شکل مخروطی
که سر ان در مرکز بصر باشد و تهش منطبق بر سطح مرئی و تابش انشعاع بر مرئی سبب انکشاف
و ظهور مرئی کردد در نفس ناطقه و ابن هیثم و ریاضیین و جمعی دیکر قائل بخروج شعاع
نیستند بلکه کویند که ان هوائیکه ما بین رائی و مرئی است متکیف کردد بکیفیت شعاعی
که در بصر است سبب انکشاف ذات مرئی شود و قول بانطباع اشهر است و از بعضی حکما نیز ظاهر
میشود دوّیم سامعه است و انقوّه ایستکه حاصل از روحیستکه در عصبه مفروش در مقعر صماخ است
و نفس بانقوّه ادراک کند جمیع اصوات را و صوت کیفیّتی است که حادث شود در هوا بجهة تموّج
که پیدا و حاصل شود از خوردن دو چیز بهم از روی عنف یا از جدا شدن دو چیز از هم
بطریق عنف بشرط مقاومت هر دو بهم و ان تموّج مخصوص تا در هوا باقی باشد صوت موجود
بود و چون ان تموّج مستمرّ کردد تا بهوائیکه در کوش منتهی شود بمقعر صماخ که
عصبهٔ مذکوره در انجا مفروش است صوت متأذی شود بقوّه که سپرده بروح ان و
نفس کردد سیّم شامّه است و حامل ان روحی است اکر در برامدکی شبیه بسر پستان
در میان بینی از مقدم دماغ رسته ساریست و نفس بانقوّه ادراک کند جمیع بوها را

بسبب وصول هوای متکیف بکیفیت رائحه بخیشوم چهارم ذائقه است و آن قوه ایست
که از روح است که در عصبه جرم زبان است و نفس باین قوه ادراک کند جمیع مزه‌ها را
بواسطهٔ رطوبت لعابیه متکیف بکیفیت طعم و یا مخلوط باجزای ذی طعم علی الخلاف
پنجم لامسه است و آن قوه ایست که حامل از روح است که ساریست در اکثر اعضا و نفس
باین قوه ادراک کند جمیع کیفیات ملموسه را مانند حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و ملاست
و خشونت و لینت و صلابت و سبکی و سنگینی و اما پنج قوه باطن اول حس مشترک است
و آن قوه ایست که در مقدم بطن اول دماغ یعنی مغز سر که منتهی شود بسوی آن و مرتسم
شود در آن جمیع صور محسوسه بحواس ظاهره و این قوه را تشبیه کرده اند بحوضی
که پنج جدول آب در آن ریخته شود و حواس ظاهره را جاسوسان این قوه گفته اند که هر
کدام هر چه بیابند خبر باو رسانند و نفس در آن مشاهده کند و باین سبب او را بزبان یونان
بنطاسیا گویند یعنی لوح نفس دوم خیال است و آن قوه ایست در آخر بطن اول
از دماغ که حفظ کند جمیع صور مرتسمه در حس مشترک را پس این قوه حافظه حس مشترک
باشد سیم وهم است و آن قوه ایست در مؤخر بطن اوسط از دماغ که ادراک معانی جزئیه
متعلقه بمحسوسات باو حاصل میشود مانند عداوت جزئیه که گوسفند مثلا از گرگ
ادراک کند و سبب [illegible] آن باشد و مراد از معانی آنست که بحواس ظاهره مدرک نشود و صور
امور را گویند که بحواس ظاهره مدرک شوند چهارم حافظه است و آن قوه ایست در مقدم
بطن اخیر از دماغ که حفظ معانی جزئیه کند و نسبتش بوهم چون نسبت خیال است بحس
مشترک پنجم متخیله است و آن قوه ایست در مقدم بطن اوسط از دماغ که ترکیب کند
صور محسوسه جزئیه را بعضی با بعضی و جدا کند بعضی را از بعضی چنانچه ظاهر شود
از تخیل انسانی دو بال داشته باشد یا آدم بسیر یا تخیل کردن ملوکی را صاحب طبعی

که در واقع ندارد یا خالی از طعمی که در واقع دارد و یا تصور کردن دوستی اغیر دوست و
دشمنی اغیر دشمن الی غیر ذلک و اما قوتهائی که مخصوص انسانست و در سایر حیوانات
نیست قوه عاقله است که بان ادراک تصورات و تصدیقات میکند و قوه عامله است
که بان مهیا میشود از برای اعمال و افعال کمالات که او را بمراتب حقیقت رساند و قوه عاقله
چهار مرتبه دارد اول حالتی که چنین راحتی باشد در ابتدای تعلق نفس باو که از جمیع
معقولات خالیست و مستعد حصول آنها هست و این مرتبه را یا نفس ناطقه را در این
مرتبه عقل هیولانی مینامند مرتبه دوم آنستکه تصورات و تصدیقات بدیهیه او را
حاصل شده باشد و بفکر یا حدس از بدیهیات بنظریات منتقل میشود و این مرتبه را یا نفس را
در این مرتبه عقل بالملکه مینامند مرتبه سیم آنستکه معقولات نظریه برای او حاصل
شود اما همگی را مستحضر نباشد و هرچه خواهد آنها را حاضر تواند ساخت این
مرتبه را یا عقل را در این مرتبه عقل بالفعل میگویند مرتبه چهارم آنستکه معقولات
همه در نزد او حاضر باشد و او را اتصالی بمبادی عالیه و الواح سماویه بهم رسیده باشد
که مطالعه امور از آنجا تواند کرد و این مرتبه را یا نفس را در این مرتبه عقل مستفاد و قوه
قدسیه نامند و بعضی آیه کریمه نور را یکاد زیتها یضیئ و لو لم تمسسه نار را باین مرتبه
تفسیر کرده اند و بعضی روایات نیز ایمائی باین دارد و جمعی تایید بروح القدس را
نیز باین معنی تاویل کرده اند و این مرتبه مخصوص انبیا و اوصیا صلوات الله علیهم
اجمعین و قوه عملیه نیز بچهار مرتبه منقسم میگردد اول آنستکه ظاهر خود را
بمتابعت شریعت حقه و آداب و سنن مصطفویه از نماز و روزه و غیر آنها پاکیزه
گرداند دوم آنکه باطن خود را از اخلاق ردیه و ملکات دنیه ظاهر سازد سیم آنکه
نفس را بعلوم حقه و حکم حقیقیه مزین گرداند چهارم آنکه از مراد و اراده خود خالی شود

فائده نفیسه
ذکر قوای

وبغیر فرمان مقدس الهی و تحصیل رضای او و امری منظور نباشد و اراده خود را تابع اراده
حق جل و علا کرده باشد و دامن از دنیای دنی برچیده باشد و بملاء اعلا متعلق شده
باشد کما قال الله تعالی وما تشاؤن الا ان یشاء الله و فرموده جل شانه و کنت سمعه الذی
یسمع به و بصره الذی یبصر به و لسانه الذی ینطق به و یده التی یبطش بها و ایشان مخصوص
بائمه طاهرین ع است و بعضی از خواص ایشان و در اینمقام سخنان دیگر هست که بمذاهب
باطله شبیه است و ذکر انها موجب اشتباه میگردد و بعضی از انها در کتاب عین الحیوة
مذکور شده در این ترجمه ذکر انها مناسب نیست و این اصطلاحات که مبتنی بر قواعد حکما است
در اینمقام مذکور شد بجهت انکه فهم بعضی از مراتب که در اینحدیث شریف بر سبیل اجمال
مذکور شده فی الجمله توقف بر ذکر اینمراتب داشت برگشتیم بترجمه حدیث ای مفضل چون
دانستی قوای بدن را اکنون تامل کن در قوتها که حق تعالی در نفس انسانی قرار داده و
فوائد انها را مانند قوه مفکره و واهمه و عاقله و حافظه و غیر اینها اگر انسان را قوه حافظه
نمیبود چگونه بود حال او و چه خللها در امور او و در زندگانی و معاملات او بهم میرسید اگر در خاطرش
نمیماند که از او چه در نزد مردم هست و از مردم چه نزد او هست چه داده است و چه
گرفته است و در خاطرش نبود انچه را دیده و انچه را شنیده انچه گفته و انچه باو گفته اند
و بیاد نداشت که کی باو بدی کرده و چه چیز نفع داده او را و چه چیز ضرر داده او را و اگر در
راهی مکرر رفته باشد الا بحض عبور میکرد راه را نمیدانست و اگر تمام عمر علمی را مذاکره و مباحثه میکرد بیادش
نمیماند و بهیچ دینی اعتقاد نمیکرد و بهیچ تجربه منتفع نمیشد و از هیچ امری از امور
گذشته عبرت نمیتوانست گرفت بلکه چنین کسی سزاوار بود که مطلقا از انسانیت
منسلخ گردد و نام انسانیت بر او اطلاق نکنند پس تامل کن که بفوت یک قوه از
قوای نفسانی چه خللها در احوال او بهم میرسید چه جای انکه همه انها از او فوت شود

ونعم

فائده فراموشی

و نعمت فراموشی اگر تامل کنی نعمت عظیم است از نعمتهای او و اگر فراموشی در ادمی نبود
هیچکس از مصیبتی تسلی حاصل نمیشد و حسرت احدی منقضی نمیشد و کینه هیچکس
از سینه اش زایل نمیشد و بهیچیک از نعمتهای دنیا متمتع نمیشد برای انکه افاتی که
بر او وارد شده همیشه در برابر او بود و امید نداشت که پادشاه دشمن او است از حال
او غافل گردد یا حسودی لحظه از فکر او بپردازد پس نمیبینی که خداوند حکیم
حفظ و نسیان را در ادمی قرار داده و هر دو ضد یکدیگرند و در هر یک مصلحتی
هست که وصف نمیتوان کرد و هر دو در انتظام احوال ادمی ضرور است پس اگر تفکر
کنی این امور متضاده موجب اقرار بوحدت صانع است نه تعدد چنانچه مجوس از اینجا بغلط
افتاده اند و بدو خدا قایل شده اند تعالی الله عما یقولون زیرا اگر همچنان اگر در بدن
ادمی این دو ضد هر دو در کار است و صانع یک باید که هر دو را قرار دهد تا صنعتش
تمام باشد همچنین در عالم کبیر اشیاء متضاده که بعضی از خیر و بعضی از شر مینماید
وجود هر دو ضرور است و هر دو در نظام کل خیر است و در کار است و انجاهلان نمیدانند
نظر نما ای مفضل بانچه انسان مخصوص باو شده از میان سایر حیوانات از خلق جلیل
القدر عظیم النفع که ان حیا است اگر حیا نمیبود هیچکس مهمانداری نمیکرد و وفا
بوعدها نمینمود و حوائج مردم را بر نمی اورد و ارتکاب نیکیها و اجتناب از قبایح و
بدیها نمیکرد حتی بسیاری از امور واجب را از برای حیا بعمل میاورند زیرا که بعضی
از مردم هستند که اگر از مردم شرم نمیکردند رعایت حق پدر و مادر نمیکردند و
احسان بصله رحم و خویشان نمیکردند و امانتهای مردم را پس نمیدادند و ترک معاصی
نمیکردند پس نمیبینی که خدا چگونه عطا کرده است بادمی هر خصلتی که صلاح او
در انست و امر دنیا و اخرتش بان تمام میشود تامل کن ای مفضل در سخن گفتن

کرخدا

وبيان كتابت و گفتن سخن

که خدا بآدمی داده انعام کرده که بآن تعبیر میکند از آنچه در ضمیر اوست و آنچه در دلش
خطور میکند و نتایج افکار خود را بیان می نماید و معانی الضمیر دیگری را بآن میداند و اگر
این سخن گفتن نبود انسان از باب چهارپایان بود که از آنچه در خواطر ایشانست خبر نمیتوانستند
داد و آنچه در خواطر دیگران بود نمیتوانستند دانست و باز تامل کن ای مفضل در سخن
گفتن فوائد کتابت و نوشتن که بآن ضبط کرده اند خبرها که گذشتگان از برای حاضران
وضبط نماید اخبار حاضران از برای آیندگان و بآن باقی مانده است کتابها که در علوم
وآداب و غیر اینها نوشته اند و بنوشتن حفظ میکند آدمی آنچه جاری میشود در میان
او و دیگران از معاملات و حسابها اگر نوشتن نبود اخبار بعضی منقطع میشد در بعضی
از زمانها از بعضی و کسیکه بسفر میرفت خبرش باهلش نمیرسید و علوم مندرس
میشد و آداب ضایع میشد و خلل عظیم در امور و معاملات مردم راه مییافت و فوت میشد
از ایشان آنچه محتاج بودند بنظر در آن از امور دین ایشان و روایاتی که ایشان را ضرور است
دانستن آنها اگر کسی گوید که گفتن و نوشتن از آن از چیزها نیست که خدا در
خلقت آدمی آفریده باشد بلکه مردم بحیله و زیرکی خود بهمرسانیده اند و اصطلاح
کرده در میان خود کرده اند و جاری شده است در میان ایشان لهذا مختلف میشود در امم
مختلفه که بلغتهای مختلف سخن میگویند و همچنین کتابت مختلف میشود مانند
خط عربی و سریانی و عبرانی و غیر اینها و هر امتی و گروهی بنا سخن میگویند و بخطی
مینویسند جواب میگوئیم که هرچند که آدمی فی الجمله در گفتن و نوشتن فعلی
و چاره و تدبیری هست اما آنچه بآن بعمل می آید اینچارها و تدبیرها از حق تعالی است و
عطیه ایست از خزاین رحمت او زیرا که اگر خدا بآدمی زبان گویا و ذهن ادراک کننده
نداده بود مانند سایر حیوانات قدرت بر سخن نداشت و اگر کف و انگشتان آلت کتابت

عدم علم ذكر فائده

باو نمیداد چگونه کتابت میکرد چنانچه سایر حیوانات قدرت بر نطق و کتابت ندارند
پس اصل اینها همان فطرت حکیم قدیر است و تفضلیست که بر خلق خود کرده است
پس هر که این نعمتها را شکر کند ثواب مییابد و هر که کفران کند خدا بی نیاز است از
شکر عالمیان و طاعت ایشان تفکر کن ای مفضل در آنچه خدا داده در علم را علم آنرا بمردم
داده و آنچه علمش را بمردم نداده که هر یک موافق حکمت و مصلحت است زیرا که هرچه
صلاح دین و دنیای آدمی در دانستن آنست درهای آنرا گشوده اما آنچه صلاح دین
او در دانستن معرفت خالق است تعالی شانه بدلائل و شواهدی که در مخلوقات اشیا
ظاهر گردانیده که دلالت بر وجود صانع و علم و قدرت و حکمت و لطف و عدالت
رحمت او و مغفرت و معرفت آنچه واجب است بر مردم دانستن آنها از عدالت بر کافه
مردم و نیکوئی کردن با پدر و مادر و خیانت نکردن در امانتها و رعایت فقراء و
نمودن و اشباه اینها که معرفت اینها و اقرار و اذعان بلزوم اینها در طبع و فطرت همه
امم است و عقل حکم میکند بر نیکی و لزوم اینها خواه مسلمان و خواه کافر خواه
مخالف و خواه موالف اما آنچه صلاح دنیا در دانستن آدمی را راه علم بآن نداده
مانند زراعت کردن و درخت کشتن و آباد کردن زمینها و بیرون آوردن قناتها
و نگاه داشتن چهارپایان و معرفت گیاهها و ریشهها که بآن استشفا مینمایند
انواع بیماریها و دردها و بیرون آوردن معدنها که انواع جواهر را از آنجا بیرون می آورند
و علم سوار شدن کشتیها و غوص کردن در دریاها و انواع حیلهها در صید کردن
وحشیان و مرغان و ماهیان و تصرف در صنعتها و وجوه متاجر و غیر اینها که شرح آنها
بطول می انجامد و تعدد آنها دشوار است و صلاح امور دنیای مردم در آنها است
پس داده است خداوند علیم بآدمی آنچه صلاح دین و دنیای او است در آنها و منع کرده است

از آدمی دانستن انها امر چندیرا که از شان وطاقت او نیست دانستن انها مانند
علم غیب وامور اینده وبعضی از امور گذشته مانند انچه در بالای اسمانست
ویا در زیر زمین ایا در میان دریاهاست ویا در اقطار عالم هست وانچه در دلهای مردم است
ودر رحمهای زنان است واشباه اینها از انچه علم انها از خلق محجوب است وطائفهء دعوای
دانستن این امور میکنند وخطاها که از ایشان صادر میشود در انچه خبر میدهند
وحکم میکنند دعوای ایشانرا باطل میکرداند ودروغ ایشانرا ظاهر میسازد پس تفکر
کن که چگونه داده اند بآدمی علم انچه در امر دین ودنیا باو محتاجست وعلم ما
سوای انها از او منع کرده اند تا قدر خود را بشناسد ونقص خود را بداند وهر دو
مقتضای مصلحت اوست تامل کن در پنهان کردن عمر هر کس از او زیرا
که اگر مقدار عمر خود را بداند اگر عمرش کوتاه باشد زندگانی بر او گوارا نخواهد بود
برای انکه عمر خود را کوتاه وفوت خود را نزدیک میداند بلکه خواهد بود بمنزلهء
کسیکه مالش فانی شده یا نزدیک بفنا رسیده باشد پس پیوسته در غم تنگدستی
ودر ترس فنای مالست وبیم تهی شدن کیسه زندگانی بر فرزند آدم زیاده از بیم تهی
شدن خزانهء دنیا ودرهم است زیرا اگر کسیکه مالش فانی میشود امید حصول عوض از دی دارد
وکسیکه بفنای عمر یقین بهم رسانید نا امیدی بر او مستحکم میگردد واگر بداند
که عمرش دراز خواهد بود امید بقا بهم میرساند ودر لذتهای دنیا ومعاصی فرو
میرود وبا خود میگوید که اکنون لذات خود را در می یابم ودر اخر عمر تائب میشوم واینمذهب
طریقهء است که خدا از بندگان خود نمی پسندد وقبول نمیکند آیا نمیبینی که اگر بنده داشته
باشی وچنین با تو معامله کند که یکسال ترا بخشم آورد ویکروز یا یکماه ترا خشنود
گرداند اورا قبول نمیکنی واز جملهء بندگان شایستهء تو نخواهد بود واز او نمیخوا

مگر انکه در دل داشته باشد اطاعت وخیرخواهی ترا در همهء امور ودر جمیع احوال
اگر گوئی که گاه هست مردی سالها معصیت میکند ودر اخر توبه میکند و
توبه اش مقبول میشود جواب گوئیم که این امریست که آدمیرا این امریست عارض میشود
بنابر غلبهء شهوت وبر نیامدن با نفس وخواهشهای ان بی انکه در نفس خود این مخالفت
قرار دهد وبنای امر خود را بران گذارد پس باین سبب خداوند غفور میبخشد
وتفضل میکند بر او بامرزش واما کسیکه بنای کار خود را بر این گذارد که در
اکثر عمر خود معصیت میکنم ودر اخر عمر توبه خواهم کرد پس میخواهد فریب دهد
کسیرا که فریب نتوان داد او را بانکه در تعجیل لذتها اگر میخواهم در دنیا باامید
انکه در اخر عمر توبه خواهم کرد وایضا معلوم نیست که وفا بوعده خواهد کرد یا نه
زیرا اگر ترک ترفه ولذت نمودن ومشقت توبه را متحمل گردیدن خصوصا در هنگام
پیری وضعف بدن امریست بغایت صعب وایمن نیست آدمی از مدافعهء توبه از انکه مرگ
او را دریابد واز دنیا بیرون رود بی توبه چنانچه کسیرا بر مردی قرضی باشد واجلی
از برای ان قرار داده باشد وپیش از اجل قادر بر ادای دین باشد وپیوسته مدافعه
نماید تا اجل دین برسد ومالش تهی شده باشد وقرض بر او بماند پس معلوم شد
که بهترین اشیا برای آدمی انست که تمام عمر او نامستور باشد که در تمام عمر خود
منتظر مرگ بوده باشد واین بسبب ترک معاصی کند واختیار طاعت نماید اگر گوئی که در
وقتیکه مدت زندگانی او نامستور است ودر همه ساعت مترصد مرگست باز مرتکب فواحش
میشود وانتهاک محرمات مینماید جواب گوئیم که وجه تدبیر در این باب انستکه بعمل آمده اگر
آدمی با اینحال ترک منهیات وبدیها نکند از بسیاری طغیان ومزید قساوت قلب او خواهد بود نه از
خطا تدبیر چنانچه طبیب گاهی برای بیمار وصف میکند دوائیرا که اگر منتفع گردد بان اگر

الخلقة
التی لم یمکن
عنده فیها حیلة و
ترک علیه فی کل شیء من
الاشیاء علی هذه المثال
موضع عمل وحرکة لما
فی ذلک من الصلاح لانه
لو کفی هذا کله حتی لا
یکون له فی الاشیاء موضع
شغل وعمل لما حملته الارض
اشرا وبطرا ولبلغ بذلک الی
ان یتعاطی امورا فیها تلف
نفسه ولو کفی الناس
کلما یحتاجون الیه لما تهنؤا
بالعیش ولا وجدوا له لذة
الا تری لو ان امرء نزل بقوم
فاقام حینا بلغ جمیع ما
یحتاج الیه من مطعم و
مشرب وخدم لتبرم بالفراغ
ونازعته نفسه الی
التشاغل بشیء فکیف لو کان
طول عمره مکفیا لا یحتاج
الی شیء فکان من صواب
التدبیر فی هذه الاشیاء
التی خلقت للانسان جعل
له فیها موضع شغل لکیلا
تبرمه البطالة ولیکفه
عن تعاطی ما لا یناله ولا
خیر فیه ان ناله واعلم یا
مفضل ان راس معاش
الانسان وحیاته
الخبز والماء فانظر
کیف دبر
الخ

در نفع نوع

مریض مخالفت قول طبیب نماید و بامر و نهی او عمل ننماید از تدبیر او منتفع نگردد و تقصیر
از طبیب نخواهد بود بلکه تقصیر از بیمار است که بگفته طبیب عمل نکرده و نفع از تدبیر او
نبرده و ایضا هرگاه آدمی بداند که هر ساعت مترقب مرگ میباشد نفس خود را از معاصی منع نماید
هرگاه اعتماد بر طول عمر خود داشته باشد سزاوار تر خواهد بود که کبایر و قطیعه از او
بظهور رسد پس ترقب مرگ در هر حال بهتر است از برای او از اعتماد بر بقا داشتن و ایضا اگر صنفی
از مردم بسبب ترصد مرگ غافل نمیشوند و پند پذیر میگردند گروهی متعظ میشوند
و ترک معاصی مینمایند و باین سبب باعمال ستار رغبت مینمایند و نفایس اموال و اسباب
و امتعه و حیوانات را تصدق بر فقراء و مساکین مینمایند پس از عدالت دور بود که این گروه را
از این منفعت محروم گردانند بسبب آنکه دیگران از آن بهره مند نمیگردند فکر کن ایمفضل
در خوابها که چگونه تدبیر کرده است حقتعالی که ممزوج گردانیده است راست آنها را با دروغ
بجهت آنکه همه راست میبود هر آینه همه پیغمبر میبودند و انبیا را امتیازی با سایر مخلوق نمیماند
و اگر همه دروغ بود نفعی در آنها نبود بلکه فضول و بیفائده بود پس چنین مقرر فرموده
که گاهی راست باشد و مردم از او منتفع گردند از آن در مصلحتیکه برای او هدایت
یابند یا مضرتی که از آن احتراز نمایند و بسیار دروغ میباشد که اعتماد تمام بر آن ننمایند
فکر کن در این اشیاء که میبینی در عالم برای مصالح بنی آدم مهیا کرده شده است خاک برای
بنا کردن و آهن برای صنعتها و چوب برای کشتیها و غیرها و سنگ برای آسیا و غیر آن
و مس برای اوانی و طلا و نقره برای معامله و جواهر برای ذخیره گذاشتن و دانه‌ها برای خوردن
و میوه‌ها برای تفکه و لذت یافتن و گوشت برای خوردن و بوی خوش برای لذت بردن و دواها برای
تصحیح بدنها و چهارپایان برای بار برداشتن و سوار شدن و هیزم برای افروختن و خاکستر برای
ساروج ساختن و ریگ برای فرش زمین و چه مقدار میتوان احصا کرد از امثال این

خبرده

فواید خلق شتی

خبرده مرا اگر کسی داخل خانه شود و نظر کند ببوی خزانها که مملو باشد از آنچه مردم با آن
محتاج اند و هر چیزی را بجای خود بیند و هر امری را موافق مصلحتی که خود داند بنا یافته توهم
میکند که بدون تدبیر مدبری و بغیر تقدیر مقدری بعمل آمده باشد پس چگونه تجویز
توان کرد که عالم با این وسعت که در هر جزوی از آن انواع مصلحت جاری شده بی تدبیر حکیم
وصانع علیم بوجود آمده باشد ایمفضل عبرت بگیر بچیزی چند که آفریده شده اند برای حوائج
آدمی و آنچه در آنها بظهور آمده از تدابیر کثیره حسنه چنانچه آفریده است حبوب را که
طعام او باشد و او را مکلف گردانیده که آسیا کند و خمیر نماید و نان بعمل آورد و کرک را
برای پوشش آفریده و او را مکلف گردانیده که ندافی کند و بریسد و ببافد و درخت را برای
خلق کرده و او را تکلیف کرده که غرس نماید و آب دهد و قیام بتربیت او نماید و عقاقیر را
برای او آفریده و او را تکلیف نموده که در مجالش پیدا کند و با دیگری مخلوط سازد و
دواها برای امراض ترتیب دهد و همچنین سایر اشیا بر اینمثال است پس نظر نما در
تدبیر علیم خبیر که آنچه در تحت قدرت الهی است خود متکفل گردیده و در هر چیز برای
او کاری و عملی و حرکتی که در تحت قدرت او داخل است گذاشته برای آنکه صلاح او
در این است زیرا که اگر جمیع امور او را کفایت میکردند که او را در اشیا محلی شغلی
عملی نبود هر آینه بر روی زمین قرار نمیگرفت از وفور شر و بطر و طغیان با این سبب مرتکب
امری چند میشد که موجب طلب نفس او باشد و ایضا اگر جمیع ما یحتاج انسان را کفایت
میکردند هر آینه گوارا نبود ایشان را آن نعمتها و لذتی از تعیش نمی یافتند نمیبینی که اگر
کسی مهمان شود نزد گروهی که متکفل جمیع امور او شوند از خوردن و آشامیدن و خدمات هر آینه از فراغ
دلتنگ شود و نفس او با او منازعه کند که بامری مشغول گردد پس چگونه باشد حال
او در تمام عمر که کفایت جمیع امور او کنند که بهیچ امری محتاج نباشد پس از تدبیر صواب

در این

فوائد

در این اشیا که برای آدمی آفریده شده آن بود که در آنها برای او شغلی و عملی باشد تا آنکه
بطالت او را از آن بنک نکرداند و اشتغال او را مانع گردد از آنکه متوجه تحصیل اموری
چند شود که شدنی نیستند و اگر بشود خیر او در آن نباشد و بدانکه بفضل من معاش
زندگانی نان و آبست پس نظر کن که چگونه تدبیر کرده شده امر او در این دو چیز زیرا که چون
آدمیرا احتیاج باب شدیدتر است از احتیاج بنان بنابر آنکه صبر او بر گرسنگی زیاده است
از صبر بر تشنگی و احتیاجش باب بیشتر است از احتیاج بنان زیرا که محتاجست باب
از برای خوردن و وضو ساختن و غسل کردن و شستن جامها و آب دادن چهارپایان
و زراعتها لهذا آب فراوان کردانیده که نباید خرید تا آنکه آدمیرا در تحصیل آن
کلفتی و مشقتی نبوده باشد و نان را چنان مقرر فرموده که بچاره و حرکت تحصیل آن
باید کرد تا آدمیرا آن شغل از طغیان و ارتکاب امور باطله باز دارد نمی بینی که کودک را
که هنوز بحد فهم و ادراک و تعلم نرسیده بمعلم میدهند که از بازی و ارتکاب اموری که
موجب فساد خود و اهل و شور بان دارد و هم چنین آدمی اگر از شغل خالی باشد
از اندازه خود بیرون رود و مرتکب امری چند گردد که ضررش بر نفس خود و دیگران عظیم
باشد عبرت بگیر برای این از حال کسیکه در رفاهیت و کفایت و نعمت و فراغ بال و حسن
حال نشو و نما کرده باشد چگونه است حال او در طغیان و فساد عبرت بگیر که چرا شبیه نیست
بعضی از مردم بدیگری چنانچه وحشیان و مرغان و غیر اینها بیکدیگر شبیه‌اند چنانچه فرق
میان هر یک از ایشان نمیتوان کرد از شبیه بودن بیکدیگر و نمیبینی که صورتهای ایشان و خلقتهای
ایشان مختلفست که دو تا از ایشان بر یک صفت نیستند و علت حکمتش آنست که مردم
محتاجند که یکدیگر را بحلیه‌ها و صفتها بشناسند برای معامله که در میان ایشان
جاری میشود و در میان بهایم و مرغان اینها نمیباشد که یکدیگر را بشناسند نمی بینی که مشابهت

فضیلت انسانی

طیور بیکدیگر هیچ ضرر باحوال ایشان نمیرسانند و اگر بنی آدم بیکدیگر شبیه باشند بر مردم
کار در معامله ایشان بسیار دشوار میشود بمرتبه که آنچه را اگر بیکی از ایشان بدیگری
میدهند و دیگر اگر باید بگناهی مؤاخذه کنند دیگری را بعوض مؤاخذه نمایند و گاه هست که
مثل این اشتباه در مشابهت رخ میدهد و البته شخصی نادیده دیگری بهم میرسد پس کی لطف
کرده است آن بنده کانش با بنده فایق حکمتها که بهیچ خاطری خطور نکرده همگی موافق
مصلحت است که خداوند بکرمش همه چنین را فرا گرفته اگر ببینی صورت انسانی را
که بر دیوار کشیده اند و کسی گوید که این بخودی خود بتصویر و نقاشی بهم رسیده البته قبول
نخواهی نمود پس چگونه انکار میکنی این را در صورت جمادی که بر دیوار نقش کرده اند
انکار نمیکنی در آدمی زنده سخنگو تفکر کن که چرا بدنهای حیوانات با وجود غذا خوردن
دائمی همیشه نمو نمیکنند بلکه بحدی که از بزرگی که رسیدند با همان حد میمانند و
بزرگتر نمیشوند برای آنکه مصلحت در هر یک از اصناف حیوان و انواع ایشان است که بحدی
از بلندی و ضخامت بوده باشند تا بیکدیگر مشتبه نشوند و آن مصالحی که از برای آن
آفریده شده‌اند از ایشان فوت نشود اگر پیوسته در نمو بودند آن مصالح فوت میشد لهذا
تا بحدی که رسیدند با وجود خوردن غذا نمو نمیکنند چرا بدن آدمی بخصوص از میان
سایر حیوانات کند میشود و از حرکتها و راه رفتن و دشوار است برای او صنعتهای
لطیف مگر برای آنکه مؤنه عظیم باشد در آنچه مردم با آن محتاجند برای آنکه بپوشید
و رخت خواب کردن و کفن و اشباه اینها قیمتی بهم رسد و احوال منتظم گردد و اگر
آدمیرا هرگز الم و درد نمیرسید بچه چیز ترک میکرد فواحش و گناهان را و بچه چیز
تواضع میکرد برای خدا و تضرع میکرد نزد او و بچه چیز مهربانی میکرد بمردم و بذل صدقات
بمساکین مینمود نمی بینی کسیرا که دردی عارض شد خضوع و شکستگی میکند و رغبت

شما یند بدرگاه خدا و طلب عافیت میکنند از شافی مرضها و دست میگشایند بدادن
تصدقها و اگر آدمی ازین دردها متألم نمیشد بهیچ چیز عقاب میکردند عاصیان و متمردان را
و بچه چیز کودکان علوم و صنعتها میاموختند و بچه چیز غلامان و کنیزکان برای آقایان خود
ذلیل میشدند و گردن باطاعت ایشان مینهادند آیا این دلیلها حجت نیست بر ابن ابی العوجا
و امثال او از ملاحده و مانی نقاش و اتباع او از کبرا انکار میکنند حکمت الام
و دردها را اگر در عالم متولد نمیشد از انسان و سایر حیوانات مگر نر یا ماده هر آینه
منقطع میشد نسل ایشان و برهم میافتاد نوع حیوانات لهذا علیم حکیم مقرر کرده است که
از هر نوعی از حیوانات نر و ماده هر دو بوجود آیند چرا در هنگامیکه مردان بحد
بلوغ رسیدند موی درشت بر بدنهای ایشان میروید و بر روی مرد ریش میروید و بر روی
زنان نمیروید برای آنکه حق تعالی مرد را قیم و کار فرمای زن کرده است و زن را جفت
او گردانیده و برای او آفریده پس باین سبب مرد را ریش داده که موجب عزت و جلالت
و مهابت او گردد و بزن نداده که تا از نیکوئی و حسن و جمال که مناسب حال اوست
برای التذاذ هم خوابگی مرد داخل است برای او باقی ماند پس می بینی که حکیم علیم در همه
امری آنچه بعمل آورده همه موافق حکمت است و راه خطا در آن نیست مفضل گفت چون
سخن بدینجا رسید وقت زوال شد مولای من بنماز برخاست و فرمود بیا فردا بامداد
بنزد ما بیا پس من شاد و خوشحال برگشتم با آنچه از معرفت مرا حاصل شد خدا را حمد کردم
بر آنچه مولای من بمن تعلیم و تفضل نمود و شب را بسر بردم شاد با نعمتها آنچه مولای من
بمن تعلیم کرده بود **مجلس دویم** مفضل گفت که چون روز دویم شد بامداد
بخدمت مولای خود شتافتم و بعد از استیذان رخصت یافتم و چون رخصت جلوس
فرمود نشستم پس گفت حمد میکنم خداوندی را که گرداننده دورها و آورنده کورها است و بعد از هر

قرنی قرنی میآرد و بعد از هر زمانی زمانی تا جزا دهد بدکاران را
بمثل آنچه کرده اند و نیکوکاران را باضعاف آنچه بعمل آورده اند برای عدالت او که مقدس
است نامهای او و بزرگست نعمتهای او و هیچ گونه ستم نمیکند مردم را و لیکن مردم بر خود
ستم میکنند چنانچه خود فرموده فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة
شرا یره یعنی هر که بکند بقدر سنگینی ذره کار خیر می بیند او را و هر که کند بقدر
سنگینی ذره بدی می بیند او را تا آیات بسیار که در این باب خداوند علیم در کتاب حکیم فرستاده
لهذا حضرت رسالت پناه فرموده که همین اعمال شماست که در قیامت بر میگردد بسوی شما
بعد از این سخن ساعتی سر بزیر افکند پس فرمود ای مفضل این خلق همه حیرانند و
کورانند و مستانند و در طغیان خود تردد میکنند و بطواغیت و شیاطین خود اقتدا
مینمایند بینایانند در ظاهر و کورانند در باطن که هیچ نمیفهمند و شنوایانند اما در
شنیدن حق کرانند که هیچ نمیشنوند راضی شده اند بدنیای دون و گمان میکنند که
هدایت یافته اند میل کرده اند از راه اصحاب نیکی و پاکیزگی و چریده اند در مراعی از باب
رجاست و نجاست گویا ایشان از ناگاه رسیدن مرگ ایمنانند و از جزا و پاداش عمل
بیکرانند وای بر ایشان چه بسیار خواهد بود شقاوت و محنت ایشان و بسی دور و دراز
خواهد بود عنا و مشقت ایشان و چه بسیار خواهد بود بلا و مصیبت ایشان در روزی
که فایده نبخشد یاری بیاری و یاری کرده نشود مگر کسیکه خدا رحم کند او را مفضل گفت
چون این مواعظ شافیه از مولای خود استماع نمودم بگریستم فرمود گریه مکن که چون
حق را قبول کردی خلاص شدی چه پیشوایان خود را شناختی نجات یافتی پس فرمود ابتدا می
کنم برای تو بذکر حیوانات تا واضح گردد برای از غرایب حکمتهای خلقت حیوان مثل
آنچه دانستی از عجایب صنعتهای غیر آن فکر کن در بنای بدنهای حیوان که خالق او آن را

ذکر بکن چهارپایان

خلقت لبعضها الظلف تقیها خشونة الارض اذا حاولت طلب الرعی و لبعضها حوافر ململة ذوات تقعر کاخمص القدم تنطبق علی الارض لیتهیأ للرکوب والحمولة تامل التدبیر فی خلق الکلاب اکلة اللحم من الحیوان حتی جعلت ذوات اسنان حداد و براثن شداد و اشداق و افواه واسعة فانها قدران یکون طعمها اللحم خلقت خلقة تشاکل ذلک واعینت بسلاح و ادوات تصلح للصید و کذلک تجد سباع الطیر ذوات مناقیر و مخالیب مهیئة لفعلها ولو کانت الوحوش ذوات مخالب کانت قد اعطیت ما لا یحتاج الیها لانها لا تصید و لا تاکل اللحم ولو کانت السباع ذوات اظلاف کانت قد منعت ما یحتاج الیه اعنی السلاح الذی تصید و تتعیش فلا تری کیف اعطی کل واحد من الصنفین ما یشاکل صنفه و طبقته بل ما فیه بقاؤه و صلاحه انظر

چگونه ترتیب داده است آنرا بسیار صلب است مانند سنگ اگر چنین میبود زخم نمیشد اعمال از او متمشی نمیشد و بسیار نرم نیست زیرا که اگر چنین میبود برپا نمیتوانست ایستاد و محل امور شاقه نمیتوانست شد پس ظاهر بدنرا گوشت نرم قرار داده است و در میان استخوان صلب قرار داده که آنرا نگاه دارد و استخوانهارا بعصبها و پیها و رگها بر یکدیگر بسته و محکم کردانیده که از یکدیگر جدا نباشد و بروی همه پوستی کشیده که محافظت همه نماید و شبیه است این خلقت صورتها که میسازند از چوبها و میپیچند در جامها و بیکدیگر می بندند چوبهارا بریسمانها و بروی آنها صمغی طلا میکنند پس این چوبها بمنزله استخوانها است و جامها بمنزله گوشت و ریسمانها بمنزله اعصاب و عروق و صمغی که طلا میکنند بمنزله پوست است اگر جایز باشد که حیوان رونده حرکت کننده خود بهم رسیده باشد بی صانعی جایز خواهد بود که این تمثال بیجان بی صانعی بوجود آید بلکه بطریق اولی زیرا که انسان صاحب احساس و ادراک بخوبی تمثال خواهد بود پس بعد از این تفکر نما در بدن چهارپایان که مانند بدن انسان از گوشت و پوست و استخوان آفریده شده و شنوائی و بینائی با و داده که آدمی در حاجت خود او را بکار تواند فرمود زیرا که اگر کر و کور میبود آدمی از آن منتفع نمیشد و بهیچ کار او نمی آمد و ذهن و عقلی که با انسان داده نداد تا ذلیل انسان و فرمان بردار او گردد و در هنگامی که خواهد بارهای گران بر او بار کند و با امور شاقه فرمان بردارد و امتناع ننماید اگر کسی گوید که آدمیان غلامان هستند که با وجود عقل و شعور فرمان او میبرند و امور شاقه را با امر او متحمل میشوند جواب گوئیم که این صنف از مردم بسیار کمند و اکثر مردم متحمل نمیشوند امری چند را که چهارپایان بر نمیتابند از بار کشیدن و آسیا گردانیدن و اشباه آنها و قیاس این امور نمیتوانند نمود و ایضاً اگر آدمیان متحمل اموری شوند که چهارپایان متحمل آنها هستند هر آینه از آن

در خلقت حیوانات رونده

الحمر فقد جعل الامهات فضل عطف علیها مضارب تمج الطعام فی افواهها بعد ما توعیه حواصلها فلا تزال تغذوها حتی یستقل بانفسها و لذلک لم یرزق الحمام فراخا کثیرة مثل ما رزق الدجاج لیتقوی الام علی تربیة فراخها فلا تفسد ولا تموت فکل اعطی بقسط من تدبیر الحکیم اللطیف الخبیر انظر الی قوائم الحیوان کیف یاتی ازواجا لیتهیأ للمشی ولو کانت افرادا لم تصلح لذلک لان الماشی ینقل قوائمه و یعتمد علی بعض فذو القائمتین ینقل واحدة و یعتمد علی واحدة و ذو الاربع ینقل اثنتین و ذلک من خلاف لان ذا الاربع لو کان ینقل قائمتین من احد جانبیه و یعتمد علی قائمتین من الجانب الآخر لما یثبت علی الارض کما لا یثبت السریر و ما اشبهه فصار ینقل الیمنی من مقادیمه مع الیسری من مآخیره و ینقل الاخریین ایضا من خلاف فیثبت علی الارض و لا یسقط اذا مشی

شکارها که خوب بار نمی مانند زیرا که بجا هر شتری و استری جماعت بسیار از آدمیان باید که کار ازو متحمل شوند پس همه مردم باید متوجه اعمال چهارپایان گردند و از صنعتها و اعمال خود باز مانند و تعبها عظیم برایشان واضطرابی در معاش ایشان رو دهد فکر کن ای مفضل در این سه صنف از حیوان یعنی انسان و چهارپایان و مرغان که هر یک را آنچه مناسب حکمت وجود او است با و عطا کرده پس آدمیان را مقدر ساخته که صاحب عقل و زیرکی باشند و متوجه صنعتها شوند مانند بنائی و زرگری و نجاری و غیر آنها از امور خلق کرده است از برای ایشان دستها و انگشتان غلیظ قوی که بتوانند چیزها را بدست گرفتن و این صنعتها را بعمل آوردن و حیوانات گوشت خوار را مقدر کردانیده که معاش ایشان از شکار باشد برای ایشان دستها آفریده در نهایت استحکام با ناخنها و چنگالها که برای گرفتن شکار مناسب است و برای صنعتها بشر بکار نمی آید و حیوانات علف خورنده چون نه برای صنعت آفریده شده اند و نه برای شکار کردن برای ایشان سمها آفریده که در چراگاه که بچرند تا هموار زمین با ایشان ضرر نرساند و از برای چهارپایان سمها آفریده که گوی ذار نند مانند کوی کف پای آدمی که بر زمین منطبق میشود تا برای سواری و بار کردن مهیا باشند تامل کن تدبیر حکیم قدیر را در خلقت حیوانات درنده و شکار کننده که چگونه آفریده است از برای ایشان نیشها تند برنده و چنگالهای و دهانهای گشاده تا مناسب مطلبی باشد که برای آن خلق شده اند و ایشان را اعانت کرده اند باسلحه و ادوات چند که از برای انواع شکار شایسته باشد و همچنین میبینی مرغان درنده صاحب منقارها و چنگالها که موافق کار ایشان است اگر وحشیان علف خوار را چنگال میداد هر آینه با ایشان داده بود چیزی را که با و محتاج نیستند زیرا که شکار نمیکنند و گوشت نمیخورند و اگر درندگانرا سمها میداد هر آینه با ایشان نداده بود چیزی را که محتاج با و بودند

ذکر حیوانات

علی الانسان کثیر من مادبه حتی یمتنع الحمل علی قائده

وار ایشان منع کرده بود چیزی را که با نحتاج اند یعنی حرص بر کسب غذا خود و اشکار نمای
و تعیش کنند یا نمی بینی که از خزانه قدرت کامله خویش عطا کرده است بهر یک از این و صنف
حیوان انچه مشاکل و مناسب صنف او و طبقه او است بلکه بقا و صلاح در انست اکنون
نظر کن بسوی چهارپایان که بعد از ولادت چگونه از پی مادران خود میروند و محتاج نیستند
بسوی برداشتن و تربیت کردن چنانچه محتاج اند بسوی ان اولاد ادمیان پس بجهة انکه نداشتند
مادران ایشان انچه دارند مادران ادمیان از مدارا و علم بتربیت و قوت بر انها بکفها بپهن
وانکشتان ازان که از برای اینکار نهاد در کار است باین سبب ایشان را مقارن ولادت قوة بود یا
ایستادن و رفتار و حرکت نمود بی مربی و بی مرشد عطا فرمود که ضایع نشوند و بی تربیت
مربیان جهات صلاح خود برسند و چنین می بینی بسیاری از مرغان را مانند ماکیان و تیهو و
دراج و کبک که در یک ساعتی از تخم بیرون می آیند و دانه میروند و دانه بر می چینند و انها
که ضعیف اند از قوة پرواز و رفتار مانند مانند جوجه کبوتر اهلی و صحرایی و اشباه
ایشان خالق منان در مادران ایشان زیادتی مهربانی قرار نهاده که دانه از در چینه دان خود
جمع میکنند و در دهان جوجهای خود میریزند تا هنگامیکه خود بپرواز ایند پس ما بی سبب
خدا تعالی جوجه کبوتر را بسیار با ایشان نداده چنانچه ماکیان را امثال ایشان داده تا مادر از عهده
تربیت انها توانند برامد و فاسد نشوند بهمین تدبیر هر یک بهره لایق و مناسب حال خود از
تدبیر لطیف حکیم خبیر یافته اند نظر کن بسوی پاهای حیوانات که جفت افریده تا انکه رفتار
بر ایشان اسان باشد و اگر طاق میبود مناسب ان نبود زیرا حیوانی که راه میرود چند پا را بر
میدارد و چند پا را میگذارد اما بعدد ازواج یکدیگر که یکپا از یکجانب و پای دیگر از جانب دیگر
یکی از پیش و یکی از عقب بر میدارند اگر دو پا را از یکجانب بر دارد نمیتواند ایستاد بر زمین
چنانچه کرسی اگر دو پایه را از یکطرف بردارند نمی ایستد لیکن درست چپ و با پای راست

حیوانات مسخر شده

الانسان فی مقدم الذقن لما استطاع ان یتناول

بر میدارند اتا دن راه رفتن نیفتند نمی بینی که در از گوش چگونه تن در میدهد با سیار کردن
و بار برداشتن با انکه می بیند که اسب از این خدمات معاف است و برفاهیت میکند و اشتر
با ان توانائی که اگر عاصی شود جمعی کثیر از مردان قوی با ان مقاومت نمیتوانند نمود چگونه
منقاد کودکی میگردد و گاو با ان قوة چگونه اطاعت صاحبش مینماید تا خیش بگردن
می نهند و از الشخم کردن میدارد و اسب عربی کریم نجیب الصفة شمشیر و نیزه را متحمل میشود برای
موافقت صاحبش و گله گوسفند را یکمرد میچراند اگر انها پراکنده شوند هر یک بطرفی
روند کی میتواند نی همه بر ضبط اورد و همچنین جمیع اصناف حیوانات که مسخر
فرزند ادم کرده است نیست مسخر شد انها برای ادمی مگر انکه صاحب عقل و تدبیر نیستند
زیرا که اگر انها صاحب عقل و رویت میبودند هر اینه امتناع مینمودند از اکثر حوائج
ادم تا انکه شتر اطاعت نمیکرد کسی را اگر سر شتر را میکشد و گاو اگر عاصی میشد بر صاحبش
و گوسفند پراکنده میشد نزد شبان خود و همچنین سایر حیوانات اطاعت صاحبان
خود نمیکردند و هم چنین درندگان اگر صاحب رویه و تدبیر میبودند و با یکدیگر اتفاق
میکردند در ضرر بنی ادم هر اینه در اندک وقتی همه را مستاصل میکردند و کی
از عهده شیران و ببران و پلنگان و گرگان بر می امد و اگر با یکدیگر اتفاق میکردند و
معاونت یکدیگر مینمودند هر اینه سزاوار بود که ایشان را مستاصل کرده باشند کی
میتوانست مقاومت و مدافعه نماید با شیران و پلنگان و گرگان و خرسان اگر همه با یکدیگر
اتفاق مینمودند در دفع بنی ادم در قلع و قمع ایشان مظاهره یکدیگر میکردند نمی بینی که
مدبر حکیم و خالق علیم چگونه انها را از این ممنوع کرده اینده و بجای انکه ادمیان از انها
بترسند انها از ادمیان گریزان هراسان ساخته که از مساکن فرزندان ادم دوری میجویند
و از منازل ایشان کناره میکنند و از بیم ایشان برای طلب روزی خود شب بیرون می ایند

اعتبر بتدبیرها

یحمل المدن عن التصرف والتقلب

ودرون نیها میشوند وبا انصورت وقوت که دارند بی انکه از ادمی باینها ضرری رسیده باشد ترسان ومتوحشند از ایشان واکر ندانی که حق تعالی انها را محروم العقل ونادان وازبنی ادم ترسان افریده هر اینه درمیان خانهای ادمیان مسکن میکرفتند وکار بر ایشان تنگ میکردند ودر میان این درندکان سک است بر صاحبش مهربان کردانیده که حمایت نماید در محافظت او نهایت سعی میکند واکر کسی در شب تا بر بام ودیوار بر می اید برای پاسبانی خانه صاحبش ودفع کردن دزدان از او ودر محبت صاحبش بمرتبه میرسد که جان خود را فدای جان ومال وحیوانات او میکرداند ونزد بهتی الفت با او بهم میرساند که هرچند که سنکی وجفا وتعب کشد از او جدا نمیشود پس شکر صاحب این خصلتها کردانیده که پاسبان صاحبش باشد بغیر از خداوند بکیر در اصل خلقت الات این کار با و عطا نموده از نیشهای برنده وچنکالهای برنده ودرنده وصدای بلند وحشت ورنده که دزدان از او ترسند وبیرامون موضعی که ان دزد انجاست نکردند ای مفضل تامل کن در دست وپاها وحکمتها که حق تعالی بکار برده در ان دیدهای ایشان را پیش رو قرار داده که برابر رو وپیش پای خود را ببینند تا بدیوار بر نخورد وبچاهی نیفتد وشق دهانشان را زیر قرار داده زیرا که اکر بر روش ادمیان دهانشان در میان رو بالای ذقن میبود هر اینه نمیتوانستند که چیزی بدهان از زمین بر کیرند چنانچه ادمی را دشوار است که بدهان چیزی از زمین تناول نماید پس از برای تشریف وتکریم وامتیاز ایشان از سایر حیوانات کفها وانکشتان برای ایشان قرار داده که طعام را بدست بکیرند وتناول نمایند وبجهت صلاح انها در انچه که چنان دست نداشته باشند شق دهان ایشان را از زیر قرار داده که علف را بدندان ببرند وبدهان بر کیرند وبر درازی بانها قرار داده که دهانشان بنزدیک شود وبرسد عبرت بکیر از انچه نما فعیکر حکیم علیم کردم حیوان قرار داده اول انکه ستر نسبت بعورتهای انکه کشوده نباشد چنانچه

ادمیان بجامه میپوشانند دوم انکه در میان دبر وشکم ان چرکی جمع میشود که نشسته ومکس بران کرد میشود وبان اذیت میرساند دم برای ان مانند بادزنیست که انها از ان موضع وسایر مواضع دیکر میرانند سیم انکه چون دستها وپاهای ان مشغولست بر داشتن بدن بسبب حرکت دادن دم بجانب چپ وراست استراحت میباید ومنافع بسیار دیکر در ان هست که در اوقات احتیاج معلوم میشود چنانچه در زمینکه میکرد در کل فرو میرود چاره برای بیرون اوردن ان بهتر نیست از انکه دمش را بکیرند از ان بیرون اورند ودر موی دمش منفعتهای بسیار هست که مردم در حوایج خود بکار میبرند پس پشت چهارپایان را مسطح کردانیده که بر روافتاده باشند وبر چهارپا بایستند تا باینها سوار توانند شد وفرج ماده از پس پشتش ظاهر کردانیده که نرها باینها جماعت توانند کرد واکر در پایین شکمش میبود مانند زنان هر اینه نر نمیتوانست باان جماعت نماید زیرا که نمیتواند ابروش انسان بجا اورد باان مجامعت نماید تامل کن در خرطوم فیل ولطف تدبیری که در ان بکار رفته زیرا که بمنزله دست اینست در بر کرفتن علف واب وریختن انها را در شکم خود واکر خرطوم نبود نمیتوانست چیزی را از زمین بر کیرد زیرا که کردنی ندارد که دراز کند مانند سایر چهارپایان چون چنان کردنی نداشت او را اعانت کرده باین خرطوم دراز که بلند کند انچه خواهد بر دارد پس که بعوض این عضو این عضو را با وکرامت فرموده بغیر انکسیکه بر لطف خود انرا افریده است وچنین حکمتی چکونه بر سبیل اتفاق واقع میتواند شد چنانچه ملحدان میکویند اکر کسی کوید که چرا او را مانند سایر چهارپایان کردنی در خور جثه ان نداده جواب کوییم که سر فیل وکوشهای ان امری است عظیم وباری است کران اکر این بار بر کردنی حمل میکردند هر اینه انکردن را در هم میشکست وخراب میکرد پس سر فیل را ببدنش کردانیده که این تعب از او نباشد وبجای کردن خرطوم را عطا فرموده که غذای خود را

خلقت زرافه

بان برگیرد پس بعد از بار کردن حاجت اثر ابرا از او دور کرده و امورش را منتظم گردانیده اکنون نظر کن
که چگونه فرج فیل ماده را در زیر شکمش آفریده که هرگاه شهوت مجامعت بر او غلبه نماید
ظاهر میگردد که مقاربت نر با آن با سهل میسر گردد پس عبرت بگیر که چگونه فیل را خداوند
جلیل بخلاف سایر حیوانات آفریده بنحوی آفریده که امور غذا و مجامعت آن چنانچه باید بسهولت
میسر است تفکر کن در خلق زرافه و اختلاف اعضای آن و مشابهت هر عضوی از آن به
حیوانی از حیوانات زیرا که سرش بسر اسب ماند و گردنش بگردن شتر و سمش بسم گاو و پوستش
بپوست پلنگ مترجم گوید که با نسبت در لغت فارسی اشتر گاو پلنگ گویند و در کتب لغت گفته
که فرزند یکدیگر ایشان گفتار بهم میرسند از اسپ میگویند بکسر سین و سکون میم و عامه
فازان بمراد خود نمیرسد و در زیر بیرون از مرغ بیشی میگیرد و جستن آن از سی نوع
بیشتر میباشد خصوصا مو گروهی از جاهلان گمان برده اند که از مجامعت چند نوع از
حیوان با یکماده چنین متولد میشود گفته اند سببش اینست که چون اصناف حیوانات صحرا
بر سر آب جمع میشوند چند صنف از آنها با یکماده مقاربت مینمایند این حیوان بوجود آید
و هر عضوی از آن بحیوانی شبیه میگردد و این سخن از جهالت قائلش ناشی شده و از قلت
معرفت او بقدرت خالق تعالی و جل شانه زیرا اگر هیچ صنفی از حیوان با غیر صنف خود جمع
نمیشود چنانکه میبینی اسب با شتر نمی جهد و نه شتر با گاو و جفت نمیشود بلی اگر حیوانی در شکل
با حیوان دیگر شبیه باشد بگاهی میان ایشان مجامعت میشود مانند دراز گوش که با اسب جفت میشود و از میان
ایشان استر بهم میرسد و گرگ با کفتار جفت میشود و از ایشان حیوانی بوجود می آید که او را
سمع میگویند و چون اگر از میان ایشان بهم میرسد اگرچه بهر دو حیوان شباهتی دارد اما
چنان نیست که مانند زرافه هر عضوی از آن بحیوانی باشد بلکه مجموعش بمجموع آن دو حیوان
شبیه است چنانچه استر در دم و گوشها و سمها در وسط است در میان این اعضا از

الهواء فهي تحتاج الى طول العنق لتتناول بفيها اطراف تلك الاشجار فتقوت من ثمارها تامل خلقة القرد وشبهه بالانسان في كثير من اعضائه اعني الراس والوجه والمنكبين والصدر وكذلك احشاؤه شبيهة ايضا باحشاء الانسان وخص مع ذلك بالذهن والفطنة التي يفهم بها عن سائسه ما يومي اليه ويحكي كثيرا مما يرى الانسان يفعله حتى انه يقرب من خلق الانسان وشمائله في التدبير في خلقته على ما هي عليه ان يكون عبرة للانسان في نفسه فيعلم انه من طينة البهائم وسنخها اذ كان يقرب من خلقها هذا القرب وانه لولا فضيلة فضله بها في الذهن والعقل والنطق كان كبعض البهائم على ان في جسم القرد فضولا اخرى يفرق بينه وبين الانسان كالخطم والذنب المسدل والشعر المجلل للجسم كله وهذا لم يكن مانعا للقرد ان يلحق بالانسان لو اعطي مثل ذهن الانسان و

خلقت بوزینه

اسب و دراز گوش جفت شد و از آن کودکان مزوج گردیده از او و از آن دو حیوان این دلیل است
بر آنکه زرافه از این دو حیوانات مختلفه بوجود نیامده بلکه خلقی است از خلقهای غریب
صانع بیچون تا مردم مراد دلالت کند بر قدرت کامله اش که هیچ ممکن از آن بیرون نیست و بدانند
که خالق جمیع اصناف حیوانات یکی است اگر خواهد اعضای چند حیوانات را در یک حیوان
جمع میتواند کرد و اعضای حیوانی را متفرق میتواند ساخت و در خلقت هر چه خواهد
افزاید و آنچه اراده نماید میکاهد و آنچه را اراده نماید قدرتش از آن عاجز نیست و سبب
درازی گردن آن اینست که منشا و مولد و مرعی و چراگاه آن در بیشهها است که درختهای
بلند بسیار میباشد لهذا محتاج است بگردن بلند که بدهان خود برگ از درختان بسیار بلند
بگیرد و از میوهها آن غذای خود را تحصیل نماید تامل کن در خلقت بوزینه و شباهتش
آن با انسان در بسیاری از اعضای آن زیرا که سر و رو و دوشها و سینهاش شبیه بآدمی و احشا و امعای
وی مانند احشای آدمیست و خدا او را زیرکی و فهمی بخشیده که هر اشاره که صاحبش
میکند میفهمد و اکثر حرکات آدمیرا تقلید میکند و در خلقت و شمایل نهایت مناسبت
با انسان دارد و حکمت در خلقتش اینست که آدمی بداند که او از خلقت و طینت بهایم
مخلوق شده و صانع حکیم او را از سایر حیوانات بعقل و نطق امتیاز داده و اگر گویایی
و نفس ناطقه مدرکه او را نبود او نیز مانند سایر چهارپایان بهایم بود پس خدا را برین
نعمت عظمی و موهبت کبری شکر نماید و عقلی که او را بخشیده در راه او صرف کرده اند
با آنکه در جسم بوزینه زیادتی چند هست که از انسان ممتاز میگرداند مانند
پوزه و دم و موئیکه بدنش را فرو گرفته و با اینها اگر حق تعالی او را عقل انسان و گویایی
او میداد در نوع انسان داخل میبود پس فرق میان او و انسان حقیقتا نیست مگر آنکه
بعقل ادراک حقایق و نطق فایق نظر کن ای مفضل بسوی لطف خداوند کریم نسبت

في خلقتهم باقية عليهم ما بقوا لا يحتاجون الى التجديد لها والاستبدال بها واما الانسان فانه ذو حيلة وكف مهيأة للعمل فهو يغزل وينسج ويتخذ لنفسه الكسوة ويستبدل بها حالا بعد حال وله في ذلك صلاح من جهات من ذلك انه يشتغل بصنعة اللباس عن العبث وما تخرجه اليه الكفاية ومنها انه يستريح الى خلع كسوته اذا شاء ولبسها اذا شاء ومنها ان يتخذ لنفسه من الكسوة ضروبا لها جمال وروعة فيتلذذ بلبسها وتبديلها وكذلك يتخذ بالرفق من الصنعة ضروبا من الخفاف والنعال يقي بها قدميه وفي ذلك معايش لمن يعمله من الناس ومكاسب يكون فيها معاشهم ومنها اقواتهم واقوات عيالهم فصار الشعر والوبر والصوف يقوم للبهائم مقام الكسوة والاظلاف والحوافر والاخفاف

بچه‌های آنها چگونه بدن آنها را کسوه موی و کرک و پشم پوشانیده که آنها را از سرماها و
آفتها محافظت نماید و سمهای شکافته و ناشکافته بآنها داده که پایهای آنها [illegible]
که آنها را دستها و انگشتان نیست که توانند پنبه یا پشم برای خود بریسند و جامه
ببافند یا نعل برای خود بسازند پس کسوه ایشان را در خلقت قرار داده که تا زنده اند از ایشان
جدا نمیشوند و محتاج نیستند بنو کردن و تبدیل کردن آنها و چون انسان را دستها و
انگشتها و زیرکی داده است که از برای خود جامه و انواع البسه مهیا گرداند لباس
ذاتی در خلقت انسان نیافریده و در این مصلحتهای بسیار است اول آنکه مشغول شدن
باین اعمال و اشغال او را مانع گرداند از ارتکاب ملاهی و مناهی و فسق و فساد و مضرت
عباد دویم آنکه بکندن جامه در بعضی از اوقات او را راحتی و بپوشیدن در بعضی
از حالات او را لذتی میباشد سیم آنکه پوشیدن انواع مختلفه از الوان جامها
و عمامها و موزها و کفشها تبدیل کردن آنها موجب زینت و جمال او میگردد چهارم
آنکه انواع کسبها و معیشتها بسبب صناعتی که متعلق باینهاست که مردم بهم میرسد و قوت
ایشان و عیال ایشان باین صنعتها حاصل میشود و در حیوانات دیگر پشم و موی و کرک بجای
لباس و سم بجای کفش و موزه است تفکر کن ای مفضل در خلق عجیبی که حق تعالی بهایم را بآن
مجبول گردانیده که در هنگام مردن جثه خود را پنهان میکنند از مردم چنانچه مردم مرده‌های
خود را پنهان و اگر این نباشد پس در کجا است مردار وحشیان و درندگان و مرغان و غیر اینها
که هیچیک بنظر نمی آید و اندک نیست که برای کمی پنهان باشد بلکه اگر کسی گوید که از آدمی
زیاده اند راست گفته ببین در صحراها و کوهها و گلههای آهو و گوزان و گاو کوهی و
بز وحشی و غیر اینها از وحشیان و اصناف حیوانات از درندگان شیر و پلنگ و گرگ
و کفتار و غیر اینها و انواع حشرات از زیر زمین و روی زمین و فوجها پرندگان از کلاغ و

کلنگ و کبوتر و اسفرود و دراج و غاز و مرغان شکاری از جمیع اینها مرده و جیفه
نمی بینیم مگر نادری که صیادی شکار کند یا درنده او را هلاک کند هرگاه این حیوانات
چون آثار مرگ در خود احساس کردند در مواضع پنهان مخفی میشوند و در آنجا میمیرند
اگر چنین نبود باید صحراها مملو باشد از جیفه اینها تا آنکه هوا را متعفن گرداند و
طاعونها و بیماریها بسبب آن بهم میرسید پس نظر کن که صانع حکیم چگونه طبع این بهیمه را
مجبول گردانیده بدفن کردن مردگان که بنی آدم در اول عالم در قصه کشتن قابیل
هابیل را بینا شدند و مرغ که یکی دیگری را کشت و در خاک پنهان کرد آموختند و حق تعالی
چگونه این طبع را در حیوانات گردانیده تا مردم از مفسده جیفه ایشان نجات یابند پس
نظر کن که صانع حکیم چگونه طبع این بهیمه را مجبول گردانیده است بر آنکه صبر نماید بر چنین
عطش غالبی از خوف مضرت آن و انسانی که در نهایت عقل و تمیز باشد خود را از
چنین امری که این مقدار خواهش داشته باشد از خوف ضرر غالبا منع نمیکند و روباه
وقتیکه طعمه بدستش نیاید خود را بروش مرده می اندازد و شکم را باد میکند بحیثیتی
که مرغ گمان میکند که مرده است پس بطمع آنکه او را بدرد و از گوشت
وی بخورد بر جثه آن می نشینند آنگاه روباه میجهد و او را شکار میکند پس خداوند
که او را محتاج گردانیده بروزی و او را از نطق و عقل نداده طبع او را برای تحصیل روزی
براین اصناف روباه بازیها مجبول گردانیده زیرا که روباه توانائی که درندگان دارند
در مغالبه و معارضه با شکار خود مانند شیر و ببر و پلنگ و امثال آنها ندارد پس
حکیم علیم بعوض آن توانائی مزید فطنت و زیرکی باو روا داشته که معاش خود را
تحصیل تواند نمود و دلفین در میان آب چون میخواهد که مرغ را شکار کند ماهی را میکشد
و شکم را میشکافد که بر روی آب بایستد و در زیر ماهی پنهان میشود و او را حرکت می دهد

که جثه اش در زیر آب نماید و چون مرغ از هوا می آید که ماهی مرده را شکار کند ببین صیحه
و مرغ را میگیرد پس نظر کن که این جانور چگونه ملهم شده است باین حیله برای مصلحت روزی
خود مفضل گفت مرا خبر ده ای مولای من از افعی و ابر حضرت فرمود که ابر موکل است با فعی
که هر جا که افعی باشد بدهر باید چنانکه سنگ مقناطیس آهن را میرباید پس باین سبب در
فصولی که ابر بسیار میباشد افعی سر از سوراخ بیرون نمی آورد و در وسط تابستان که ابر در
آسمان نمیباشد بیرون می آید مفضل گفت که چرا ابر را موکل بافعی ساخته اند فرمود برای آنکه
دفع مضرت آن از مردم بکند مفضل گفت عرض کردم ای مولای من وصف کردی از برای من
از چیزها پایان و غرایب خلقت آنها مقدار کافی بلیست بیان ای کسیکه عبرت گیرد میخواهم وصف
نمائی از برای من غرایب خلق مور و مرغ را حضرت فرمود ای مفضل تامل نما در مور
حقیر صغیر آیا در آن نقصی میبینی از آنچه صلاح آن حیوان در آنست پس از کجا است
این حسن تقدیر و لطف تصویر در این مور حقیر مگر از تدبیر مدبری که مساوی است تقدیر او
صغیر و کبیر و جلیل و حقیر نظر کن بسوی مور و جمعیتی که میکنند در جمع کردن و مهیا
کردن قوت خود که گروهی از آنها متفق میشوند برای نقل کردن دانها بجانهای خود چنانچه
جمعی از مردم متفق شوند در نقل طعام یا غیر آن بلکه جد و اهتمام میکنند مور در آن امر بیشتر
زیاده از آدمیانست نمیبینی که چگونه یاری یکدیگر مینمایند در نقل دانه بسوی خانها مانند
آدمیان در کارها معاونت یکدیگر مینمایند پس دانها را دو نیم میکنند که سبز و ضایع نشود
و چون رطوبتی در آنها بهم رسید یا آبی در سوراخ آنها داخل شد دانها را بیرون میآورند
و بآفتاب میریزند تا خشک شود و باز سوراخهای خود را در زمینهای بلند میسازند که
محل عبور سیل نباشد که غرق شوند اینها همه بدون عقل و تفکر از ایشان بعمل می آید
بالهام خالقی که اشیا را آفریده و مصالح خود را رهنمای نموده از محض لطف کامل و رحمت

شامل نظر کن بسوی جانوریکه از الیث میباشد عامه مردم اسد الذباب میگویند
یعنی شیر مگس و ببین که چه حول و علاجی مقدار حیله و تدبیر معاش باو داده هر گاه
احساس مینماید که مگس نزدیک او نشسته است از زمانی مهلت میدهد و خود را مرده بان مینماید
و حرکت نمیکند تا آنکه بداند که مگس مطمئن شده و از او تغافل کرده پس بحرکت هموار
میکند که مگس خبردار نشود و چون بجائی رسید که بیک جستن او را تواند گرفت بجهد او را
میگیرد و چون گرفت او را باهتمام تمام بپاهای خود نگاه میدارد که مبادا از آن نجات یابد و
بپیوستن او را چنین دارد تا هنگامیکه احساس نماید که ضعیف شده است انگاه او را ازهم میدرد
و طعمه خود میگرداند اما عنکبوت آن خانه که می تند دامیستکه برای شکار مگس میسازد
و در میانش پنهان میگردد و چون مگس در آن دام بند شد بزودیک آن میرود و بساعت
او را میگزد و بهمان زندگانی میکند و چنین حکایت میکنند شکار کردن سگ و یوز را
و جمعیکه بتله و دام شکار کنند همین تدبیرها که حیوانی عنکبوت و شیران حیوانات
بکار میبرند در شکار جانوران میکنند پس نظر کن بسوی این جانور ضعیف مانند
اسد الذباب و عنکبوت چگونه مدبر علیم در طبع آنها حیله برای شکار کردن و تحصیل
روزی خود نمود فرا نهاده که آدمی بدون حیلها فرا نهاده نتوان رسید و حقیر مشمار
چیزی را که بآن عبرت توان گرفت در امور عظیم مانند مور حقیر و اشباه آن زیرا که بسیار
هست که تمثیل مینمایند معنی نفیس را بچیز حقیر و باین تمثیل نقصی در آن معنی نفیس بهم نمیرسد
چنانچه اگر طلا و نقره را در میزان با سنگ و آهن بسنجند بسبب نقص آنها نمیگردد
مترجم گوید که نزدیک باین معنی در کلام مجید وارد شده است که ان الله لا یستحی
ان یضرب مثلا ما بعوضة فما فوقها یعنی خدا شرم نمیکند از آنکه مثل زند به
امری از امور پشه یا خردتر از آن پس حضرت فرمود تامل کن ای مفضل در جسم پرندگان و خلقت

کان فرماید در خلقت

اثیان برا که چون حق تعالی مقدر فرموده که در هوا پرواز کند جسمش را سبک افریده و
خلقتش را مندمج و در هم کردانیده و در چهارپا که در سایر حیوانات افریده دو دست و پا اکتفا
نموده و از پنج انکشت با ان چهار داده و برای دفع بول سرکین هر دو یک سوراخ برای وی
مقرر کردانیده و سینه اش را باریک و تند کردانیده که هوا را باسانی بشکافد به هیئتیکه سینه
کشتیها میسازند برای شکافتن اب دو بال و دو شهپر بها داده و از ان افریده که التیر و از وی
و جمیع بدنش را الباس پر پوشانیده که هوا در میان ان داخل شود و در هوا بایستد و چون مقرر
فرموده که طعمه خود را از دانه یا کوشت برگیرد که بی ان خائید فرو برد دندان برای ان نیافریده
و بجای ان منقار صلب خشکی با و عطا فرموده که طعمه خود را بان برگیرد و از برچیدن دانه یا پاره نشود
و از دریدن کوشت نشکند و چون دندان بان نداده و دانه را درست و کوشت را خام میخورد او را
اعانت نموده بحرارت زیادی که در اندرون او قرار داده که طعمه را بی انکه خائید و پختن در
اندرون او میکدازد چنانچه می بینی که دانه انکور و غیر ان را از جوف ادمی درست بیرون میبرد
و در جوف مرغان چنان مضمحل میکردد که اثری از ان نمیماند و باز چنان مقرر فرموده که تخم
کذارند و از تخم جوجه براورند و پرورش سایر حیوانات فرزند نمیزایند زیرا اکر فرزند کرد
جوف انها بماند تا مستحکم کردد هر اینه انها را سنکین کند از پرواز کردن مانع کردد
پس هر چیزی از اجزای خلقت مرغ را مناسب مشابه کردانیده که مقدر شده که بر ان حالت
باشد و تامل کن در انکه مرغیکه بیضه در هوا پرواز و شنا میکند برای مصلحت
فرزند بهم رسانیدن بر روی تخم خود یکهفته بعضی دو هفته بعضی سه هفته مینشینند در
زیر بال خود میکیرد تا جوجه بر میاید و چون جوجه از تخم بیرون امد باد در دهان جوجه
تا چینه دانش کشاده کردد برای غذا و غذای او را تحصیل مینماید و در کلوی ان میریزد
که بان تربیت یابد و زندکانی کند پس کی تکلیف کرده انجانور را که دانه برچیند و در

چینه دان خود جمع کند و بعد از ان برای افتقار فرزند خود بر کرداند چرا متحمل این مشقت میکردد
و حال انکه صاحب رویه و تفکر نیست و در جوجه خود امید نفعی که ادمی در فرزند خود میدارد
از اعانت و عزت و باقی ماندن نام او در روزکار ندارد پس معلوم میشود که خداوند یکه
او را افریده در طبع ان میل بهم رسانیدن و تربیت کردن جوجه قرار داده و او را مجبور کردانیده
بر این امور بعلتی که خود داند و ان تفکر که در عاقبت ان نماید برای انکه نسلش باقی ماند
و نوعش بر طرف نشود و اینها همه از لطف خداوند حکیم است نظر کن بسوی ماکیان که چکونه
مست میشوند و بهیجان میایند برای اکر دادن تخم و جوجه براوردن و حال انکه تخم جمع کرده
اند و اشیا مهیا برای خود که ان نمی بر ندارند بر انکیخته میشوند و با در ان میافتند و فریاد
میکنند و چیزی نمیخورند تا انکه صاحبش بنا چار برای ان تخم جمع میکند و از او در زیر بال
خود میکیرد و جوجه بر اورد و حال انکه تخم جمع کرده اند پس حکیم علیم اینحالت را در ان قرار
داده برای انکه نسلش باقی بماند و از ابی تفکر و رویه برای امر مجبور کردانیده با فریدن تخم و اب غلیظ
زرد و اب رقیق سفید که در میان ان افریده بعضی برای انکه جوجه از ان بهم رسد و بعضی
برای انکه غذای ان جوجه باشد تا هنکامیکه از تخم بیرون اید تامل کن که چون باید جوجه
در میان پوست محکمی تربیت یابد که راهی نباشد برای دخول چیزی در ان برای غذای ان باشد
در اثنای در میان تخم چیزی افریده که هنکام بیرون امدن غذای ان باشد مانند کسیکه
او را در قلعه حصین حبس کنند که از بیرون چیزی نتوان باو رسانید قلعه فرستاد یا بدیکه
از اذوقه ان قلعه در انقلعه تهیه کنند تا هنکام بیرون امدن او را کافی باشد تفکر کن
در چینه دان مرغان و انچه مقدر ساخته برای ایشان زیرا که مسلک طعام بسوی چینه دان
تنک است و طعام در ان نفوذ نمینماید مکر کم کم اکر مرغ حبه دوم را نمیخورد تا حبه اول بسنکدان
برسد هر اینه بطول می انجامید و کجا میتوانست استیفاء طعمه خود بکند و حال انکه تعجیل

در خلقت مرغ

میبر باید انرخوراک برای سنگدانی که دارد از شکارکنان آدمیان و درندگان چون
پس چینه‌دان او را برای آن مانند توبره گردانید که در پیش آن او بختر که جای دهد آن
هر طعمه یابد هر دانه که بدستش آید در آن بسرعت پس بتدریج و تانی اندک اندک از آن بسنگدان
که بمنزله معده و بیست داخل کند تا هضم یابد و جزو بدن شود و در چینه‌دان منفعت
دیگر هست و آن منفعت اینست که بعضی از مرغان محتاج میشوند که طعام از دهان خود بد
جوجه خود برسانند از چینه‌دان طعام را بر گردانید ایشان را است آنکه از سنگدان
برگرداند مفضل گفت عرض کردم که بعضی از ملاحده که عالم را بی مدبر میدانند گمان
کنند که اختلاف الوان و اشکال در پر و بال مرغان از جهة امتزاج اخلاط بدنست و اختلاف
مقادیر آن و مقدار بی تدبیر صورت پذیر میگردد حضرت فرمود که ای مفضل این زینت این پرهای
گوناگون که در پر و بال طاوس ملاحظه میکنی با استواء اشکال و تقابل نظایر که
نقاشان بی‌نظیر از کشیدن آن بقلم تصویر و بکمال تقدیر عاجز و بتقصیر معترفند چگونه از طبع
بیشعور و امتزاج اخلاط بدن بی تقدیر مقدری کامل مقدور بظهور میرسد تعالی الله
عما یقول الملحدون علواً کبیراً تأمل کن که پرهای مرغ را چگونه بهم بافته مانند جامهها
رشته و موها بهم تابیده بافته‌اند و آن بنحوی درهم نشسته که چون میکشی اندک اندک گشوده
میشود و از هم جدا نمیشوند تا آنکه باد در میان آنها داخل شود و در هنگام پرواز او را
در میان هوا نگاه دارد و میبینی در میان پر عمود غلیظی متینی مقرر ساخته و اطراف او را
بپرها بافته تا آنکه بصلابتی که دارد آنها را است بدارد و باز آن عمود را مجوف کرده‌اند
که بر طائر سنگین نباشد و او را مانع از پرواز نگردد ای مفضل آیا دیده این مرغ را که پاهای
دراز دارد و میدانی چه منفعت در پاهای دراز آن هست نفعش اینست که اکثر اوقات در میان
آب میباشد و تن آن بر روی آن پاهای دراز مانند دیده بانیست که بر بلندی ایستاده باشد در

حکمت خلق مرغان

کمین گاه جانوران آبست هر گاه جانوری از آن بیند که طعمه او میتواند شد آهسته آهسته
گام برمیدارد تا او را برباید اگر پاهایش کوتاه بود هرگاه بجانب شکار خود روان باشد شکم
بآب میرسید و از آن حرکت میترسید و شکارها از او رم میکردند پس این دو پای بلند را باو
داده که بحاجت خود رسد و مطلبش فاسد نگردد تامل کن که انواع تدبیر حکیم قدیر را
در خلق مرغان بتدریج که هر مرغ که پایش بلند است گردنش دراز است برای آنکه طعمه خود را
از زمین تواند گرفت اگر پایش بلند و گردنش کوتاه بودی نمیتوانست چیزی از زمین
بردارد و گاه هست که او را با گردن دراز منقار بلند اعانت کرده که بر او کار آسان تر
باشد پس هر جزو از اجزای خلقت اگر در آن تامل نمائی در نهایت صواب و حکمت مهیا بینی
نظر کن بسوی گنجشک و امثال آن چگونه هر روز بطلب روزی خود پرواز میکنند و روزی
خود را می‌یابند و چنان نیست که در یکجا برای ایشان مجتمع و مهیا باشد بلکه میباید بحرکت و
جستجو بیابند و همچنین حیوانات و آدمیان روزی خود را بسعی و طلب می‌یابند پس تدبیر حکیم
خداوند بی‌همتا اگر روزی را چنانچه شاید و باید برای هر یک مقدر ساخته و چنان نکرده که بعد
از طلب بیابند زیرا که خلق باینها محتاجند و چنان نکرده که بی‌سابقه برای ایشان آید در یکجا
برای ایشان مجتمع باشد زیرا که صلاح هیچیک در آن نیست و همچنین حیوانات زیرا که
اگر روزی خود را در یک مکان مجتمع یابند خوراک را از آن میخایند و چندان میخورند که
هلاک شوند و اما آدمیان اگر مبتلا بتحصیل روزی نباشند موجب بطر و طغیان و فساد او
میگردد و از فراغ خاطر مرتکب انواع قبایح و معاصی میگردند آیا نمی‌بینی اگر چه خیلی طعمه
این مرغان که بیرون نمی‌آیند مگر در شبها مانند بوم و شب پره گفتم نه ای مولای من فرمود
که معاش ایشان از جانوری است که در هوا میباشند مانند پشه و شب پرها و کوچک ملخها
ریزه و مگس عسل و اشباه اینها که در هوا منتشرند و هیچ موضعی از آنها خالی نمیباشد

کیفیت خلقت

من الصحاری والبراری فبل له کیف یوافی تلك الشعا من موضع بعید وکیف یبصر من ذلك البعد سراجا فی دار محفوفة بالدور فیقصد الیه مع ان هذا عیانا نانتها فت علی السراج من قریب فیدل علی انها منتشرة فی کل موضع من الجو فهذه الاصناف من الطیر

عجیبة بین خلقة الطیر وذوات الاربع بل هو الی ذلك الذوات الاربع اقرب وذلك انه ذو اذنین ناشرتین واسنان ووبر وهو یلد ولادا ویرضع ویبول ویمشی اذا مشی علی اربع وکل هذا خلاف صفة الطیر

وعبرت بکیر بانکه هرگاه در شب چراغی برافروزی بر بام یا عرصه خوانه در ساعت جمع میشوند در دور ان جانوران بسیار اگر اینها در هوا نباشند پس از کجا می آیند اگر کسی گوید که از صحراها و بیابانها می آیند جواب میگوئیم که در اینزمان قلیل چگونه این مسافت بعید را طی میکنند چگونه میبینند از مواضع بعید دور چراغی که در میان خانها افروخته شده وخانها بدوران احاطه کرده که متوجه آن چراغ میشوند با آنکه مشاهده و محسوس است که از نزدیك آن چراغ هجوم می آورند پس این دلیلست بر آنکه این قسم جانوران در همه موضع در هوا میباشد و آن مرغان که در شب بیرون می آیند و پرواز میکنند و در دها میکشایند واین جانوران از دو میان هوا میربایند و قوت خود میکردانند پس نظر کن برای مرغانی که در شب پرواز میکنند چنین روزی از این جانوران هوا برای ایشان مهیا کردانیده و گاه باشد که کسی گمان کند که در خلق جانوران هوا منفعتی نیست و از این مصلحت عظیم غافل باشد

تأمل کن در غرائب خلقت شب پره که آنرا متوسط کردانیده میان پرندگان و چهارپایان بلکه بچهارپایان نزدیکتر است زیراکه دو گوش پهن دارد و دندانها و کرك دارد و حامله میشود و فرزند میزاید و شیر میدهد و بول میکند و بر چهارپا راه میرود و اینها همه خلاف خلقت و صفت سایر طیور است و باز بر خلاف سایر مرغان در شب بیرون می آید و قوتش از جانوران هوا میباشد و بعضی از نادانان که گمان کرده اند که خفاش را غذائی نیست و غذای او نسیم است و این گمان از دو وجه باطلست اول آنکه از او بول و فضله جدا میشود و از نسیم چگونه بول و سرگین متولد میشود دوم آنکه خدا برای او دندان آفریده اگر غذائی که محتاج بخائیدن باشد نداشت آفریدن دندان برای او بیفائده بود و هیچ جزو از اجزای بدن بیفائده نیست و اما مصالح وجود خفاش پس معروفست حتی آنکه فضله اش را در بعضی از اعمال داخل میکنند و از اعظم مصالح آن خلقت عجیب و بسیت که دلالت میکند بر قدرت

ثم هو ایضا مما یخرج باللیل ویتقوت مما یسری فی الجو من الفراش وما اشبهه وقد قال قائلون انه لا طعم للخفاش وان غذاءه من النسیم وحده وذلك یفسد ویبطل من جهتین احدهما خروج ما یخرج منه

خلاف

منه من الثفل والبول هذا فان لا یکون من غیر طعم والاخری انه ذو اسنان ولو کان لا یطعم شیئا لم یکن لا للاسنان فیه معنی ولیس فی الخلق شیء لا معنی له واما المآرب فیه فمعروفة حتی ان زبله یدخل فضلته فی بعض الاعمال ومن اعظم الارب فیه خلقته العجیبة الدالة علی قدرة الله الخالق جل ثناؤه وتصرفها فیما شاء کیف شاء لضرب من المصلحة فاما

کیفیت عسل

الطایر الصغیر الذی یقال له ابو تمره فقد عشش فی بعض الاوقات فی بعض الشجرة فنظر الی حیة عظیمة قد اقبلت نحو عشه فاغرة فاها تبلعه فبینا هو یتقلب ویضطرب فی طلب الحیلة منها اذ وجد حسکة فحمله فالقیها فی فم الحیة فلم تزل الحیة تلتوی وتتقلب حتی ماتت افرایت لو لم اخبرك بذلك کان یخطر ببالك او ببال غیرك انه یکون من حسکة مثل هذه المنفعة او یکون من طائر صغیر او کبیر مثل هذه الحیلة اعتبر بهذا وکثیر من الاشیاء تکون فیها منافع لا تعرف الا بحادث یحدث او بخبر یسمع به انظر الی النحل واحتشاده فی صنعة العسل وتهیئة البیوت المسدسة وما فی ذلك من دقائق الفطنة فانك اذا تاملت العمل رایته عجیبا لطیفا واذا رایت المعمول وجدته شریفا عظیما موقعه

خالق قدیر هر چه خواهد بهر نحو که اراده نماید و مصلحت داند در آن داند و اما آن مرغ کوچك که آنرا ابن تمره مینامند و آن کوچکتر از گنجشك است و در بعضی اوقات بر درختی آشیان ساخته بود ناگاه نظر کرد ماری عظیم را مشاهده نمود که قصد آشیان او دارد و دهان باز کرده که جوجهای او را بلع نماید از مشاهده این حالت مضطر شد و چاره برای دفع چنین اندیشه میکرد ناگاه نظرش بر حسکه افتاد و آنکیاهیست که از هر طرف او خارها نصب شده و در میان پشم بند میشود پس بالهام حقتعالی حسکه را بمنقار خود بر داشت و در دهان مار افکند و در حلقش بند شد و اضطراب کرد و بر زمین غلطید تا او مرد اگر من ترا باین امر عجیب خبر نمیدادم کی بخاطر تو یا دیگری میرسید که از حسکه چنین منفعت عظیم متصور است یا از چنین مرغ کوچکی چنین حیله ممکن است که بظهور آید و بسیاری از چیزها منفعتها هست در آنها که فهمیده نمیشود مگر بحادثه که رخ نماید یا چیزی بگیر شنیده شود تفکر کن در اصل نحل یعنی مگس عسل و اجتماع آنها در ساختن عسل و مهیا کردانیدن خانهای مسدس و دقایق زیرکی که در این بکار رفته بدرستی که چون در عمل تأمل نمائی در نهایت غرابت و لطافت است و عمل او و نده اش در غایت شرافت و لطافت و منفعت و فاعلش را که ملاحظه میکنی در تنها نادانی و عبارتست که خود را ادراك نمیتواند کرد چه جا امور دیگر پس در این امر دلیلیست در نهایت وضوح بر آنکه صواب و حکمت در این صنعت از زنبور نیست بلکه از غالب بجمیع امور و مدبر کل مقدر است که طبع اینجانور را بر این صنایع غریبه مجبول کردانیده و برای مصالح بنی آدم او را مسخر کردانید نظر کن بسوی جراد یعنی ملخ که در نهایت ضعف او را خداوند دانا چه مقدار توانا کردانیده که چون در خلقتش تأمل کنی مانند ضعیف ترین اشیا است و چون عسکری از آن مجتمع شوند و بسوی شهری از شهرها رو آورند هیچکس از بشر بر دفع ایشان قادر نیست

من الناس واذا رجعت الی الفاعل القیته غبیا جاهلا بنفسه فضلا عما سوی ذلك ففی هذا واضح الدلالة علی ان الصواب والحکمة فی هذه الصنعة لیس للنحل بل هی للذی طبعه علیها وسخره فیها لمصلحة الناس انظر الی

واکر سلطانی

وان دلفت عساكره نحو بلد من البلدان لم يستطع احد ان يحميه منه الا ترى ان ملكا من ملوك الارض لو جمع خيله ورجله ليحمي بلاده من الجراد لم يقدر على ذلك افليس من الدلائل على قدرة الخالق ان يبعث اضعف خلقه الى اقوى خلقه فلا يستطيع دفعه انظر الى السمك

ماهی در خلقت

واگر سلطانی از سلاطین ذی شوکت سوار شود و پیاده لشکر خود را جمع کند که بلاد خود را از شر ملخ حمایت نماید نتواند آیا در این دلایل خالق جل شانه نیست که ضعیفترین خلق خود را فرستد بنزد قویترین خلق خود و او بر دفع آن قادر نباشد نظر کن بسوی ملخ در هنگامیکه متوجه بلندی میشود چگونه مانند سیل بر روی زمین حرکت میکند و کوه و دشت و هامون و شهر و قریه و بیابان را فرو میگیرد بمرتبه که از بسیاری نور آفتاب را میگیرد اگر اینها را با دست میتوان ساخت در سنین متوالیه و ازمنه متطاوله جمیع خلق عشری از اعشار آنرا نمیتوانستند بعمل آورند پس بدین استدلال کن بر قدرت توانائی که هیچ ممکن از قدرت او بیرون نیست و هیچ بسیاری از توانائی او افزون نیست تامل کن خلقت ماهی را و مناسبت آن مر آن امری را که برای آن آفریده شده بدرستیکه آنرا بی پا آفریده برای آنکه برفتن محتاج نیست زیرا که مسکنش آبست و شش باو نداده برای آنکه نفس نمیتوانست کشید در میان آب و بجای پا دو بال محکم باو داده که در دو پهلوی خود بر آب میزند چنانچه ملاح از دو جانب کشتی مجاذیف قرار داده که بحرکت آنها کشتی جاری میشود و جسمش را فلسهای محکم پوشانیده که در میان یکدیگر داخل شده اند مانند حلقه‌های زره برای آنکه او را از آفتها محفوظ نماید و چون بینائی او ضعیف است قوت شامه در او قوی عطا فرموده که بوی طعمه خود را از مسافت بعیده احساس مینماید و طلب میکند اگر او را چنین شامه قوی نمیبود روزی خود نمیتوانست رسید و از دهانش بسوی گوشهایش منفذها هست و دهانرا از آب پر میکند و از گوشهایش بیرون میکند و باین راحت مییابد چنانچه حیوانات دیگر در نفس کشیدن بنسیم راحت مییابند اکنون تفکر کن در بسیاری نسل ماهی چنانچه در جوف ماهی تخمهای بسیار میبینی که از بسیاری احصا نمیتوان کرد و علت آن کثرت آنست که اکثر اصناف حیوانات غذای آنها ماهیست حتی درندگان که در نیستانها

نبتا على وجه الارض مثلا هذا السيل فيغشى السهل والجبل والبدو والحضر حتى يستر نور الشمس بكثرته فلو كان هذا مما يصنع بالايدي متى كان يجتمع منه هذه الكثرة وفي كم من سنة كان يرتفع فاستدل بذلك على القدرة التي لا يؤودها شيء ولا يكثر عليها تأمل خلق السمك ومشاكلته للامر الذي قدر ان يكون عليه فانه خلق غير ذي قوائم لانه لا يحتاج الى المشي اذ كان مسكنه الماء وخلق غير ذي رية لانه لا يستطيع ان يتنفس وهو منغمس في اللجة وجعلت له مكان القوائم اجنحة شداد يضرب بها في جانبيه كما يضرب الملاح بالمجاذيف من جانبي السفينة وكسي جسمه قشورا متانا متداخلة كتداخل الدروع والجواشن لتقيه من الآفات فاعين بفضل حس في الشم لان بصره ضعيف والماء

در حکمت دریا

میباشند و در کنار آب میایستند و در کمین ماهی میباشند که چون پیدا شود بر آن بیابند و چون آدمیان و درندگان و مرغان همه ماهی میخورند و ماهی نیز ماهی میخورد تدبیر ملک قدیر مقتضی آن بود که این کثرت را بیافریند اگر خواهی وسعت حکمت خالق عالمیان و کوتاهی علم آدمیان را بدانی نظر کن بسوی آنچه در دریاها از انواع ماهیان و حیوانات آبی و صدفها و منافع مخلوقات آفریده که عدد آنها از کسی احصا نمیتواند کرد و نمیتوان دانست منافع آنها را مگر نادری که مردم بمرور ازمنه و حدوث اسباب بر آن اطلاع بهم رسانیده اند مانند قرمز که رنگ کردن آنرا مردم از آن یافتند که سگی در کنار دریا میگردید و از این کرم خورد دهانش رنگین شد چون آن جود دهانش را مشاهده نمودند آن رنگ را پسندیدند و بان رنگ پی بردند و اشباه این بسیار است که مردم گاه گاه بر آن واقف میگردند و بمصلحتهای آن پی میبرند مفضل گفت چون سخن بدینجا رسید وقت زوال شد مولای من بنماز برخاست و فرمود فردا بامداد بیا انشاء الله پس برگشتم شاد و مسرور و مبتهج و محبور بآنچه مولای من از لطایف علوم و غرایب حکم بر من افاضه فرمود و خدا را بر این نعمت عظمی حمد و ثنا گفتم و شب بغایت شادی و سرور خفتم

مجلس سیم

مفضل گفت که چون روز سیم بامداد بخدمت سید عباد و شفیع روز معاد شتافتم و رخصت طلبیده بسعادت ملازمت فایز گردیدم و بدو زانوی ادب نشستم مولای عرب و عجم پس فرمود حمد و سپاس خداوندیرا سزاوار است که ما را برگزید بر سایر عباد و دیگران را از یاد فضیلت بر ما نداد و مخصوص گردانید ما را بعلم خود و تقویت نمود ما را بحلم خود هر که از ما دوری گزیند جهنم جای اوست و هر که در ظلال درجه هدایت ما جا گیرد بهشت مثوای او میباشد ای مفضل شرح کردم برای تو خلقت انسان را و آنچه حقتعالی بدو خروج از جزایر ظلمات عدم تا دخول در ارض تعین هم را از احوال مختلفه برای او وارد ساخته و آنچه در صفحه تصویر او بودیعت نهاده و همچنین

فاذا امرتها خطفة فلما كانت السباع تأكل السمك والطير يأكل السمك والناس يأكلون السمك والسمك يأكل السمك كان من التدبير فيه ان يكون على ما يكون عليه من الكثرة فاذا اردت ان تعرف سعة حكمة الخالق وقصر علم المخلوقين فانظر الى ما في البحار من ضروب السمك ودواب الماء والاصداف والاصناف التي لا تحصى ولا تعرف منافعها الا الشيء بعد الشيء يدركه الناس باسباب تحدث مثل القرمز فانه انما عرف الناس صبغه بان كلبة تجول على شاطئ البحر فوجدت شيئا من الصنف الذي يسمى الحلزون فاكلت فاختضب خطمها بدمه فنظر الناس الى حسنه فاتخذوه صبغا واشباه هذا مما يقف الناس عليه حالا بعد حال وزمانا بعد زمان قال المفضل وحان وقت الزوال فقام

ذکر خلقت آفتاب و ماه

بیان کردم برای تو عجایب حکمتهای خداوند رحمن را در خلق و تصویر و تقدیر بسیار از انواع سایر حیوانات اکنون ابتدا میکنم بذکر آسمان و آفتاب و ماه و ستارگان و فلک دوّار و لیل و نهار و سرما و گرما و عناصر چهارگانه که زمین است و آب و هوا و آتش و باران و سنگها و کوهها و معادن و نباتات و درختها و آنچه در آنها ظاهر گردیده از عبرتها تفکر نما در رنگ آسمان از آنکه خدا نیلگون آفریده برای آنکه موافق‌ترین رنگها است برای آنکه دیده و نور و بصر را تقویت مینماید حتی آنکه اطبا میگویند که اگر کسی را ضعفی در دیده پیدا آمده باشد باید نظر کند بکبود مایل بسیاهی و بعضی از طبیبان حاذق حکم کرده‌اند برای کسیکه کند شده بینایی او همیشه بسوی تغاری کبودی که مملو از آب باشد نظر کند پس تفکر کن که چگونه رنگ آسمان را کبود مایل بسیاهی گردانیده که مکرر نظر کردن باسمان بدیدها ضرر نرساند پس آنچه حکما و دانایان بعد از تجارب بسیار یافته بوده‌اند چون در خلقت حکیم علیم نظر میکنی موافق آن می‌یابی حکمت بالغهٔ الهی در همه چیز ظاهر است باید که عبرت گیرند کافران از آن عبرت گیرند و تفکر نمایند در آن ملحدان تفکر نما ای مفضل در طلوع و غروب آفتاب برای قیام لیل و نهار اگر طلوع آفتاب نمی‌بود جمیع امور دنیا باطل میشد و نمیتوانستند مردم سعی نمایند و تصرف کنند در امور معاش خود و دنیا همیشه بر ایشان تار بود و عیش ایشان بدون لذت و روح و روشنائی و نور گوارا نبود و مصالح طلوع خورشید از آفتاب روشن‌تر است و احتیاج ببیان ندارد بلکه تأمل کن در منافع غروب آفتاب که اگر آن نبود مردم را قرار و سکون میسر نبوده باشد با شدت احتیاجی که دارند بنوم و استراحت تا آنکه ابدان ایشان از کلال برآید و حواس ایشان قوت یابد و قوه‌های هاضمه برانگیخته شود برای هضم طعام و رسانیدن غذا بسوی اعضا و اگر همیشه روز میبود حرص مردم را بر آن میداشت تا آنکه پیوسته کار کنند و بدنهای خود را بگدازانند بدرستی که بسیاری از مردم را آنقدر حرص بر جمع

ذکر بلند و پست شدن آفتاب

و کسب و ذخیره کردن اموال خواهد اگر تاریکی شب مانع نمیشد ایشان را هرآینه قرار نمی گرفتند و چندان کار میکردند که خود را از کار می‌افکندند و ایضاً اگر شب در نمی‌آمد زمین از حرارت آفتاب بسیار تفتیده میشد که حیوانات و نباتات ضایع میشدند پس خداوند خبیر بحکمت و تقدیر خود چنین مقدر کرده که آفتاب گاهی طلوع میکند و گاهی غروب میکند بمانند چراغی که گاهی برای اهل خانه برافروزند که حوائج خود را بآن تمشیت دهند و گاهی برگیرند که ایشان قرار گیرند و استراحت نمایند پس نور و ظلمت که ضد یکدیگرند هر دو برای نظام عالم و انتظام احوال بنی آدم آفریده و ایضاً تفکر نما در بلند و پست شدن آفتاب برای آنکه در هر سال چهار فصل مختلف پیدا آید و تدبیر در مصلحت حکیم قدیر ظاهر گردد پس در زمستان حرارت در باطن درختان و نبات پنهان میگردد که مادهای میوه در آنها متولد گردد و در هوا کثافتی پیدا آید که از آن ابر و باران در هوا متولد شود و ابدان حیوانات محکم شود و قوت یابد و در بهار موادیکه در زمستان در اشجار و نباتات متولد شده بحرکت آیند و گیاهها و گلها و شکوفها بروید و حیوانات برای فرزند بهم رسانیدن بحرکت آیند و در تابستان بسبب شدت حرارهٔ هوا میوه‌ها پخته میشود و رطوبات فضلیه و اخلاط فاسده ابدان حیوانات بتحلیل روند و رطوبت روی زمین کم شود که اعمال عمارات و غیره باسانی میسر گردد و در پائیز هوا صاف گردد و بیماریها مرتفع گردد و بدنها صحیح شود و شبها دراز شود که اعمالیکه در شب باید بعمل آید میسر گردد و اگر مصالح این فصول استقصا نمائیم سخن بطول می‌انجامد اکنون تفکر کن در گردیدن آفتاب بحرکت خاصهٔ خود در بروج دوازده‌گانه یعنی حمل و ثور و جوزا و سرطان و اسد و سنبله و میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت و تدبیر صانع قدیر در آن بدرستی که باین دور تمام میشود سال و بعمل می‌آید فصلهای چهارگانه یعنی بهار و تابستان و پائیز و زمستان و در این مقدار از حرکت آفتاب غلها و

در چگونگی

ومیوها میرسد وکارها تمام میشود وباید در سال دیگر نشو ونما از سر میگیرد خدایی ببینکه سال شمسی مقدارش حرکت افتابست از اول حمل تا اول حمل وباین سال امثال این چیزها بیدن میانهاز انرمانیکه حقتعالی عالم را افریده تا هر عصر وزمانیکه خاهند باینها حساب میکنند مردم عمرهای خود را ووقتهای قرضها واجاره ومعاملات وسایر امور خود را وبیکدفعه افتاب کیبال تمام میشود واین سالها حساب مطالب مضبوط میکردد نظر کن در چگونگی تابیدن افتاب که بچه نحو تدبیر کرده است حکیم وتنها بدیر بست که اکر در یکوضع اسمان ایستاده بود وتجاوز از ان نمینمود هر اینه نیستی از جهها از نور ان بهره ور نمیکردیدند وکوهها ودیوارها وسقفها مانع کردید تابش انرا وچون میخواست که فیضش عام ونفعش تمام باشد چنان مقدر ساخت که در اول روز از مشرق براید وبرانچه مقابل انست از جنب مغرب بتابد پیوسته حرکت کند وبکردد بجاهای مختلف الاوضاع وبهره رساند از نور خود تا بمغرب منتهی کردد ودر مشرق که اول روز نتابیده بتابد پس هیچ موضعی نماند که بهره خود را از منفعت خورشید نیابد زهی منعمی که در خوان احسانش کرده خورشید نایبی راتب بر جمیع ساکنان معموره امکان از جماد ونبات حیوان قسمت کرده وهیچکدام بی بهره نکذاشته بیوفرمود که اکر افتاب یکسال یا کمتر تخلف میورزید وبر اهل جهان نمیتابید حال ایشان ابتر میبود بلکه ایشان را ودر انحال ثبات وبقا محال مینمود پس مردم نمیبینند که این قسم امور جلیله که نزد ایشان در تحصیل انها چاره وحیله نیست چکونه بر مجاری خویش جاریکردیده اند بجهت صلاح عالم وبقای نوع بنی ادم وانوقات خود تخلف نورزیده اند است لاکن بما کردانده لاتیسیر نمایان بر وجود خداوند عالمیان کر غالبه ناس در معرفت ماهها بکار میفرمایند سال قمری ایشان میشناسند اما با سال شمسی که مبنی بر حرکت افتابست موافق نیست زیرا که سال قمری جمیع چهار فصل را فرا نمیکیرد ونشو

نمای ثمار واشجار در انمدت تمام نمیشود وباین سبب ماهها وسالهای قمری از ماهها وسالها شمسی تخلف میورزند وماهی از ماههای قمری مانند ماه مبارک رمضان کاه در زمستان وکاه در تابستان میباشد تفکر کن در روشنی ماه وستاره در ظلمت شب شبها ومنفعت ان زیرا که ان با مصلحتی که گفتیم که در تاریکی شب هست از برای استراحت حیوانات وسردی هوا برای صلاح ایشان ونباتات بان مصلحت در ان نبود که همیشه در نهایت ظلمت باشد که هیچ روشنی در ان نباشد وهیچ عمل از اعمال در ان متمشی نکردد زیرا که بسیار مردم محتاج میشوند که در شب کار کنند برای تنگی وقت بر ایشان بجهت اتمام اعمال ایشان در روز یا برای شدت کرمی هوا در روز پس شب ان جهت نور ماه بسیاری از اعمال را بعمل می اورند مانند شخم کردن زمین وخشت مالیدن وچوب بریدن واشباه این اعمال پس ماه را علامت لیل ونهار وخالق ظلمت وانوار نور ماه را ظاهر ویکردانیده است برای مردم در معاش ایشان در هنگامیکه محتاج بان کردند وانسی کردانیده برای مسافران که در شبها حرکت کنند وباز چنان مقدر کردانیده که در بعضی از شبها در تمام شب باشد ودر بعضی در بعضی از شب مطلقا نباشد ونورش را کمتر از نور افتاب کردانیده که اکر مانند افتاب میبود منفعت شب بر طرف میشد ومردم مانند روز در معاش خود بحرکت خاهند بود وسکون وراحت بر ایشان حرام میشد وموجب هلاک ایشان میکردید ودر تغییر احوال ماه که کاه بدر است وکاه هلال وکاه در بوته محاق وکاه در عقد خسوف ووبال است رجیبی زاید ودر زمانی ناقص تنبیهی است بندکان را بر قدرت خداوند یکانه ومقلب نیست وبر وفق مصالح عباد هر نحو که خاهد او را میکرداند فکر کن در ستارکان واختلاف حرکات ایشان که بعضی از جای خود تجاوز نمیکنند وبا یکدیکر سیر نمایند واز هم جدا نمیشوند وبعضی مطلق العنانند واز برج ببرج دیکر حرکت میکنند ودر حرکت از یکدیکر جدا میشوند وهر یک را دو حرکت مختلف میباشد یکی عام که همه کواکب بان متحرکند

... وبرد الهواء على النبات ويكون صلاح في ان
يكون الليل في ظلمة داجية لا ضياء فيها فلا يمكن فيه شيء من العمل لانه ربما احتاج الناس
الى العمل بالليل لضيق الوقت عليهم في بعض الاعمال والنهار والشدة الحر وافراطه فيعمل في ضوء
القمر اعمالا في النهار والشدة شتى كحرث الارض وضرب اللبن وقطع الخشب وما اشبه

وانحرکت شبانروزیست که از مشرق بمغرب حرکت میکنند و دیگری حرکت خاصست که هر یك
برای خود دارند که انحرکت از مغرب بمشرق است مانند مور یکه بر روی اسیا بجانب چپ حرکت کند
و اسیا بجانب راست متحرك باشد تدبیر مور دو حرکت مختلف میکند یکی باراده که از پیش روی
خود حرکت میکند و یکی بکراهت و جبر که اسیا از ابجبر عکس میکرد تدبیر سؤال کن
از انکروه که دعوی میکنند که این ستارکان بطبایع خود متحرك میکنند بی مدبر و بدون تقدیر
صانعی اکر چنین باشد کثیرا میکویند چرا همه ساکن نمیباشند چرا همه از برجی ببرجی
منتقل نمیشوند زیرا که اهمال یکمعنی است چکونه از اهمال دو حرکت مختلف بوزن معلومی و اندازه مقرری
بعمل میاید پس از این ظاهر میشود که بنا این دو حرکت مختلف متسق بمحمد و تقدیر مدبر حکیمست
و بخت و اتفاق نیست چنانچه ملاحده میکویند اکر کویند که چرا بعضی از ستارکان ثابتند
و بعضی متغیر جواب میکوئیم که اکر همه بر یکنسق میبودند اختلاف در اوضاع انها نسبت بیکدیکر
بهم نمیرسید دلالتیکه اوضاع نجوم میکنند بر حوادث اینده و یکی از اسباب علوم
انبیاء و اوصیاء است بر طرف میشد چنانچه استدلال میکنند منجمان بانتقال افتاب
و ماه و ستارکان در بروج منازل و اختلاف اوضاع ایشان نسبت بیکدیکر از مقابله و مقارنه و
تثلیث و تربیع و تسدیس بر اموری که در عالم بعد از این حادث شود و اکر همه منتقل
میبودند و بحرکات سریعه حرکت میکردند برای سیر ستاره منازل و بروج بر طرف میشد
زیرا که انتقال ستاره را بمحاذات صور یکه از ثوابت انتزاع کرده اند میتوان دانست مانند
مسافری که از منزلی بمنزلی رود و از شهری بشهری منتقل کردد و اکر همه باهم حرکت میکردند
یا حرکات همه سریع میبود این معنی بعمل نمیامد و مصالح که در این انتقالات منظور است
فوت میشد و در انوقت کسی میتوانست کفت که چون حرکات همه بر یك نسق است پس
باشد که مستند بطبیعت عدیم الشعور باشد زیرا اختلاف انحرکات تا اتساق و

ذلك فجعل ضوء القمر
معونة للناس على معاشهم
اذا احتاجوا الى ذلك
انسا للسائرين وجعل
طلوعه في بعض الليل دون
بعض ونقص مع ذلك
من نور الشمس وضيائها
لكيلا ينبسط الناس في
العمل بالنهار ويعيشوا من الهدى والقمر فيها كلها ذلك
ونقصه نقصان القمر صفحة منها وهو يزيد ويدور ونقصانها
وكسوفها من الشمس على قلة اشتها الفصل لهم هذا التصريف
لمصالح العالم وتقدير المعتبرين ففكر يا مفضل في النجوم
والاختلاف سيرها فبعضها لا تفارق مراكزها من الفلك
ولا تسير الا مجتمعة و
بعضها مطلقة في البروج
وتفترق في مسيرها
فكل واحد منها يسير
سيرين مختلفين احدهما
عام مع الفلك هو المغرب
والآخر خاص لنفسه
نحو المشرق كالنملة التي
تدور على الرحى فالرحى
تدور ذات اليمين والنملة
نحو

على ما يسيران عليه بعمد وتدبير وحكمة وتقدير وليس باهمال كما يزعم المعطلة فان قال
عليه بالاهمال من غير عمد ولا صانع لها ما منعها ان يكون كلها متقلة فان الاهمال معنى
واحد فكيف صار يأتي بحركتين مختلفين على وزن وتقدير ففي هذا بيان ان مسير الفريقين
على ما يسيران عليه بعمد وتدبير وحكمة وتقدير وليس باهمال كما يزعم المعطلة فان قال

و انتظام و موافقت حکم و مصالح حکم دلیلست بر انکه باهمال و اتفاق نیست بلکه بر
بتقدیر قادر دخل قست مترجم کوید که ظاهر کلام امام ع انستکه غیر کواکب هفت
کانه سیاره که قمر است و عطارد و زهره و شمس و مریخ و مشتری و زحل حرکت ندارند
باشند چنانچه در اول حکما چنین توهم کرده بودند و باین سبب انها را ثوابت
نامیده اند و بعد از آن بارصاد حرکت قلیلی یافته اند و در رصد اخیر که اکنون بنا
بر انست چنان یافته اند که فلك ثوابت در هر هفتاد سال یکدرجه قطع میکند و در بیست
و پنجهزار و دویست سال یکدوره تمام میکند و آفتاب در سالی یکدوره قطع میکند و ماه در ماهی
و زحل در سی سال و مشتری در دوازده سال و مریخ در دو سال الا یکماه نیم و زهره و
عطارد در قریب بیکسال و محتملست که بنای این کلام بر این باشد که عرب انتقال بروج را
بمحاذات کواکبی میدانسته اند که صور بروج از انها منتزع شده و ظاهر انستکه
بودن قمر در عقرب که در تزویج و سفر در احادیث وارد شده نیز مراد محاذات ستارهای
عقرب باشد نیز اکر اصطلاح منجمان در آن زمانها متداول نبوده در این زمان بعد
از خروج از برج عقرب میشود و محتملست که مراد این باشد که نسبت انستارها با یکدیکر
مختلف نمیشود و این معنی نیز نزدیك بمعنی اولست و وجوه دیکر در کتاب بحار الانوار مذکور
شده که ذکر شان در اینجا مناسب نیست و انچه فرموده اند که از اهمال دو حرکت مختلف
بعمل نمیامد ممکن است که مراد آن باشد که طبیعت و دهری که ایشان میکویند اشیا بانها
منسوبند و مؤثر در عالم میدانند شعور و اراده ندارند و از طبیعت بیشعور بغیر از یکفعل
نمیاید چنانچه از اتش سوختن و از اب تر کردن یا مراد آن باشد که افعال مختلفه که
منطبق بر قانون حکمت باشد معلوم است که از طبیعت عدیم الشعور نمیاید چنانچه اتش
چیزی که باید بسوزاند و سوختن ان ضرری بکسی نرساند و چیزی که نباید بسوزاند

فان قيل ولم صار بعض النجوم
راتبا وبعضها منتقلا
قلنا انها لو كانت كلها
راتبة لبطلت الدلالات
التي تستدل بها على
تنقل المنتقلة ومسيرها
في كل برج من البروج
كما قد يستدل على انتقالها مما يحدث في العالم بانتقال الشمس والنجوم في منازلها
ولو كانت كلها منتقلة لم يكن لمسيرها منازل تعرف ولا رسم يوقف
عليه لانه انما يوقف بمسير المنتقلة منها بتنقلها في البروج الراتبة
يستدل على مسير السائر منها بالارض على المنازل التي تعرفها عليها ولو
تنقلها بحال واحدة لاختلط نظامها وبطلت المآرب فيها والتي
ان يقول لقائل ان تقول ان
كينونتها على حال واحدة
يوجب عليها الاهمال
من الجهة التي وصفنا
ففي اختلاف مسيرها
وتصرفها وما في ذلك
من المآرب والمصلحة
ابين دليل على العمد

طبیعت

مستن والتدبیر

انتظام

طبیعت طبیعت چنین نمی‌باشد پس اینهمه حرکت مختلف که اختلافش موافق حکم
عظیمه و مصالح جلیله باشد از طبیعت بی‌زمان که هیچ ادراک اراده و شعور ندارند
صدور نیش محال است برگشتیم بترجمهٔ حدیث اکنون تفکر کن در ستارها که بعضی از سال
ظاهر میشوند وگاهی پنهان میشوند مانند ثریا و جوزا و دو شعرا و سهیل زیرا که
اگر همگی در یکوقت ظاهر میشدند استدلال بظهور هر یک بر فصول و احوال مختلفه
نمیتوانستند کرد چنانچه بطلوع بعضی استدلال میکنند بر نضج میوها و بعضی
بر بار کردن شتران و بعضی بر دخول بعضی از فصلها چنانچه بعضی از کواکب گاه ظاهر
وگاه باطن و پنهان قرار داده و بعضی را دائم الظهور گردانیده که هرگز پنهان نمیگردند
مانند بنات النعش صغری که هفت ستاره اند و جدی و فرقدان از جملهٔ آنهاست
برای آنکه مصلحت در آنست که بعضی چنین باشند تا علامتی چند باشد برای
دانستن قبله و جهت طرق و مسالک در دریا و صحرا زیرا که چون اینها در اکثر معموره ابدی
الظهورند و غالبا از دیده پنهان نمیشوند در استعلام سمت و جهات طرق و بیابان هدایت می
یابند و دوران و دوام مختلف در هر یک مصلحتی عظیم هست که اگر یکی بعمل نیاید
مصالح بسیار فوت میشود و در ستارگان منافع بی‌پایان هست زیرا که علامتند بر
بسیاری از اعمال که اوقات آنها بکواکب معلوم میشود مانند زراعت کردن و درخت
کشتن و سفر دریا و صحرا و علامتند بر احداث و حوادث بسیار از وزیدن بادها
و باریدن بارانها و ظهور سرما و گرما و بآنها هدایت می‌یابند مسافران در شبها
و بنور آنها منتفع میشوند در قطع بیابانهای تار و دریاهای زخار و قطع نظر از
همهٔ این منافع در اصل حرکات اینها در میان آسمان گاه بسوی مشرق و گاه بسوی مغرب
برای متفکران عبرتها است زیرا که اینها بسرعت حرکت مینمایند که فوق از تصور

نتوان کرد و اگر نزدیک ما باین سرعت حرکت میکردند هر اینه دیدها را نور خود میربودند
چنانچه در جستن برقها متواتر که حادث میشود دیدها با ابصار هست و هم
چنین اگر جماعتی در میان قبه باشند که چراغهای بسیار افروخته باشند و بنهایت
سرعت این چراغها بر دور ایشان گردانند هر اینه دیدهای ایشان خیره میشود بمرتبهٔ
که برو می‌افتند پس نظر کن که چگونه مقدر ساخته است حکیم علیم که اینکواکب
با سرعت حرکت میکنند دور باشند که ضرر بدیدها نرسانند و مصلحتی که در حرکت
سریعهٔ ایشان هست بعمل آید و اندک نوری که در ایشان قرار داده که در وقتیکه آفتاب و ماه
طالع نباشند کسی را در شبها حرکت ضرور شود بنور اینها منتفع گردد و اگر انوار
اینها نبودی آدمی در شب تار نمیتوانست از جای خود حرکت کند پس تامل کن بسوی لطف و حکمت
علیم قادر که تا یکسال از برای مصلحتی در وقتی که از زمان مقرر ساخته برای آنکه مردم
بآن محتاجند و مخلوط نقدیه از نور گردانیده که کار بر ایشان دشوار نشود تفکر کن
در این فلک که با آفتاب و ماه و ستارگان و برجها بخود چگونه پیوسته بر دور عالم می
گردد بحرکت مضبوطی که اختلاف در آن نمیشود و فصول چهارگانه زمان منتظم گردد
و اصناف حیوانات و نباتات باین تدبیر تربیت می‌یابند و بغایت کمال خود میرسند آیا
چنین تدبیر که جمیع عالم با این وسعت با و صلاح یابد و نظام پذیرد بدون تدبیر
مقدر و حکیم میتواند بود مترجم گوید که آنچه حضرت بآن اشاره فرموده‌اند از سرعت
حرکات افلاک آنچه حکما ضبط کرده اند نه فلک است که مذکور شد و آن احادیث
هفت فلک و عرش و کرسی است و حجب و سرادقات بسیار ظاهر میشود که حکما اثبات نکرده اند
اما نفی هم نکرده اند و حرکت شبانه روزی که اسرع حرکات است که در شبانه روزی
یکدور قطع میکند بفلک نهم منسوب میدانند و بعد محدب آنرا از زمین بغیر از خدا

نمیدانند و بعد مقعر ان که باعتقاد حکما مماس سطح محدب فلک ثوابتست از زمین
موازی سه و سه هزار بار و هزار بار و پانصد و بیست و چهار هزار و شصت فرسخ تقدیر
کرده اند و حرکت ان در شبانروزی دویست بار هزار فرسخ است هر نقطه از ان این
مسافت را در روزی طی میکند از اینجا قیاس کن که سرعت در چه مرتبه است ذلک تقدیر
العزیز العلیم پس حضرت فرمود که اگر کسی یک دیگاه باشد باتفاق چنین شد چگونه
میگوئیم که اگر این شخص دولابرا ببیند که میگردد و باغیرا که مشتمل باشد بر اشجار
و نباتات ببیند که الات و ادوات دولاب همه بر قانون حکمت و مطابق مصلحت باغ
ساخته شده باشد ایا احتمال میدهد که بی صانع و مدبری بهم رسیده باشد و اگر
او جرات بر چنین قولی کند مردم در حق او چه خواهند گفت هر کاه عقل در دولابی
که از تخته چند ساخته اند و باندک برای مصلحت قطعه از زمین پرداخته اند باور
نکند که بی صانع و مقدری از ایی بعمل امده باشد چگونه تجویز این احتمال خواهد نمود
و در این دولاب اعظم که مخلوق شده است بحکمتی چند که اذهان بشر قاصر است از ادراک عشری
از اعشار ان از برای مصلحت جمیع زمین و انچه بر روی انست که گوید بی صنعت و تقدیر
علیم حکیم قدیر بوجود امده و اگر این افلاک عظیمه خللی و رخنه پیدا شود که محتاج
بمرمت و اصلاح باشند چنانچه الات که مردم برای اعمال خود میسازند گاهی محتاج
بمرمت میگردد چاره این میتوان کرد و کدام صانع از عهده این برامد تفکر کن باین
در مقادیر لیل و نهار چگونه بر وفق مصلحت عباد تقدیر گشته در اکثر معمورها نهایتش
از پانزده ساعت زیاده نیست اگر مقدار روز صد ساعت یا دویست ساعت میشد هر اینه
هر که بر روی زمینست از حیوانات و نباتات هلاک میشدند اما حیوانات بجهت انکه در این مدت
طویل قرار نمیگرفتند و ساکن نمیشدند و چهارپایان در این روز دراز مشغول چرا می

ربی حکیم و هو
بعباده رئوف رحیم فان
قال قائل ان هذا شئ
اتفق ان یکون هکذا
فما منعه ان یقول مثل
هذا فی دولاب براه
صید و یسقی حدیقة
فیها شجر و نبات فیری
کل شی من الته مقدرا
بعضه یلقی بعضا علی ما
فیه صلاح تلک الحدیقة
و ما فیها و بم کان یثبت
هذا القول لو قاله و ما
تری الناس کانوا قائلین
له لو سمعوا منه افینکر
ان یقول فی دولاب خشب
مصنوع بحیلة قصیرة
لمصلحة قطعة من
الارض انه
کان

نشوند

گردیدند و ادمیان در تمام این مدت مشغول عمل و حرکت میشدند معلوم است که اینها
باعث هلاک میشد و اما نباتات از حرارت افتاب در این زمان طویل خشک میشد و
میسوخت و هم چنین شب اگر صد ساعت یا دویست ساعت ممتد میشد حیوانات در این مدت
از حرکت میماندند و طلب معاش نمیتوانستند کرد و از گرسنگی هلاک میشدند و حرارت
طبعیه نباتات کم میشد فاسد و متعفن میشدند چنانچه بعضی از گیاهها اگر در مکانی
بروید که افتاب بر ان نتابد هر اینه فاسد میگردد مترجم گوید که انچه حضرت
فرموده اند که طول روز زیاده از پانزده ساعت نمیشود در عمده معموره است توضیح
انستکه زمین موافق مذهب حکما کرویست و شواهد حسیه بسیار بر ان دلالت دارد
و اب با کثر سطح ان محیط است و عمارات بر کمتر از یک ربع است از سطح ان و ان ربع را ربع
مسکون مینامند و دائره عظیمه که معدل النهار بر سطح زمین احداث کند انرا
خط استوا خوانند و ابتدای معموره را از انجا گیرند در طرف عرض و کمتر از یک ربع زمین
معموره است زیرا که ربعی از زمین که از خط استواء بطرف شمال واقعست انرا ربع مسکون
مینامند که محل سکنای انسان و حیوانات است اما تمام ان معمور نیست بلکه بعضی از ان در
جانب شمال از فرط سرما ممکن نیست که حیوانی در ان تواند بود و مبدء عمارات از جانب مشرق
موضعیست که انرا کنک دز گویند و از جانب مغرب جزیرهائیست که اکنون خراب
و انرا جزائر خالدات نامند و از انجا تا ساحل دریا مغرب ده درجه است و معظم معموره را
در عرض بهفت قسمت کرده اند هر قسمی در طول از مشرق تا مغرب و در عرض چندانکه
غایت درازی روز نیم ساعت تفاوت کند و در خط استواء درازی روز دوازده ساعت
زیاده نمیشود و بعضی مبدء اقلیم اول را از خط استواء گیرند و بعضی از انجائیکه درازی
روز دوازده ساعت و نصف است تقریبا و مبدء دوم انجا بود که سیزده ساعت و نصف و ربع باشد

ومبدء ششم که سیزده ساعت و سه ربع ساعت باشد و مبدء چهارم چهارده ساعت و ربع
ومبدء پنجم چهارده ساعت و سه ربع مبدء ششم پانزده ساعت و ربع مبدء هفتم پانزده ساعت و
سه ربع و اخر اقلیم هفتم که منتهای معموره است موافق مشهور جائی بود که درازی روز
شانزده ساعت و ربع رسد و چون در اخر معموره عمارتی نیست مردم او از قبیل حیوانات باشند
خصوصاً ایام طول انها را نسبت بمعموره حساب کرده اند و نهایتش را پانزده ساعت
فرموده اند بدانکه بلادیکه بخط استواء واقعند شب و روزشان همیشه برابر است
وجمیع کواکب طلوع و غروب میباشند حتی جدی و فرقدین و در ان بلاد هشت فصل باشد
دو تابستان دو زمستان دو پائیز دو بهار و مواضعی که بر خط استواست مانند سودان
مغرب و اسافل بربر و بلاد حبش و جنوب سراندیب همه گرمسیر بغایت گرمست و اهل ان
بقاع سیاهان و جعدمو باشند و از اعتدال مزاج و خلق نیک دور افتاده اند و بلادیکه
عرض شمالی دارند هر چند عرض بیشتر میشود قطب شمالی که جدی نزدیک بانست بلند تر
میشود و قطب جنوبی از افق پست تر میشود و انچه عرضشان بکمتر از میل کلی است مانند
مکه معظمه سالی دو مرتبه افتاب در وقت زوال بسمت راس ایشان میرسد که در انوقت
هیچ شاخص سایه ندارد و انچه مساوی میل کلیست سالی یکمرتبه چنین میشود و انچه زیاده از میل
کلیست مثل این بلاد و اکثر معموره افتاب بسمت راس نزدیک میشود در تابستان
دور میشود در زمستان و اما بسمت راس نمیرسد و چندانکه دورتر از خط استوا بیشتر میشود
تفاوت درمیان شب و روز بیشتر میشود تا بجائی میرسد که روز بیکساعت رسد یا
کمتر و همچنین شب چنانکه نقل کرده اند که تیمور در دشت قپچاق بجائی رسید نماز شام
که کردند صبح طالع شد فرصت نماز خفتن نیافتند و بجائی میرسد که بیست و چهار ساعت
شبرا روز نباشد و انروز را شب نباشد و همچنین شب بیست و چهار ساعت و انشبرا

حکمت سرما و گرما

روز نباشد تا انکه عرض بنود درجه رسد و انرا عرض تسعین گویند و در انجا معدل
النهار بر افق منطبق شود و قطب شمالی که نزدیک ستاره جدی است محاذی بسمت راس
شود و دور فلک در انجا رحوی باشد یعنی بروش اسیا گردد و شش ماه تمام روز باشد
و شش ماه تمام شب با نروز یکسال باشد مشرق و مغرب معین نباشد اما
در انجاها از کثرت برودت و جهات دیگر کسی تعیش نمیتواند برگشتیم بترجمه حدیث عبرت
بگیر از سرما و گرما که بیابی بر اینعالم وارد میشود بزیاده و نقصان و اعتدال در
این جهان تصرف نمایند برای انکه چهار فصل در هر سال بهم رسد و مصالح که مذکور
شد و غیر انها بعمل اید و فایض این سرما و گرما دباغی میکنند بدنها را و باصلاح می‌اورند
انها را و اگر هر یک بر ابدان انسان و حیوان وارد نمیشدند هر اینه بدنها فاسد و
ضایع میشدند و فکر کن در این مصلحت که از سرما بتدریج داخل گرما میشوند
نیز اگر سرما اندک اندک کم شود تا گرما بنهایت میرسد و اگر بناگاه از سرما بگرما دفعة
داخل میشدند هر اینه ضرر میرسانید ببدنها و احداث امراض مزمنه میکرد چنانچه
اگر کسی از حمام بسیار گرمی بهوای بسیار سردی داخل شود باو ضرر عظیم میرساند
موجب بیماری او میشود غالباً پس حق تعالی این تدریج را در سرما و گرما مقرر فرموده
برای مصلحت بندگان حقیر و این یکی از لطفهای وجود حکیم قدیر اگر کسی گوید
که این تدریج و تانی از جهت ابطاء حرکت خاصه شمس است در پست شدن و بلند
شدن میپرسیم که ابطاء حرکت شمس چیست اگر گویند که علت او بزرگی دایره است
افتاب انجا بحرکت خاصه قطع میکند باز از علت ان می پرسیم تا انکه منتهی شود بانکه
از حکمت صانع قادر علیمی است که بقدرت کامل و حکمت شامل این حرکت را بقانون
مصلحت منطبق گردانیده زیرا که ترجیح بلا مرجح محالست و تسلسل علل ممتنع

واشتمال صنعت بر حکمت دلیل قاطع است بر علم و حکمت او بدانکه اگر گرما نمیبود
میوهای تلخ پخته و شیرین نمیشدند که مردم از تر و خشک آنها منتفع گردند و اگر
سرما نمیبود زراعت در زیر زمین نمیماند که جوجه بسیار کنند و انقد حاصل
بعمل آید که وفا بقوت انسان و حیوان کنند و تخم زیاد آید که بار دیگر زراعت نمایند پس بچشم
بنگر که در هر یک از گرما و سرما چه منفعتها دارند و هر یک با نفع عظیم اگر بدنها
میگزند و آدمیان متأثر و آن نیز موجب صلاح دین و دنیای خلقست و تنبیه میکنم
ترا ای مفضل در منافعی که در باد هست میبینی که اگر چندگاه باد نوزد موجب حدوث امراض
میشود و نفسها را میگیرد و بیمار میکند و میوها را فاسد میکرداند و بقول و
سبزیها متعفن میشود و احداث مواد وبا و طاعون در ابدان میکند و آفت در
غلات پدید آید پس معلوم شد که وزیدن باد از حسن تدبیر خالق عباد است و ترا خبر
میدهم از حکمت اصل هوا بدرستی که صدا اثریست که از اصطکاک اجسام در هوا
حادث میگردد و هوا آنرا بقوه سامعه میرساند و مردم در تمام روز و بعضی از شب در حوائج
و معاملات خود سخن میگویند اگر این سخن در هوا میماند همه این عالم پر میشد از صدا
و کار بر مردم دشوار میشد و محتاج میشدند که هوا را تازه کنند و بدل کنند مانند
کاغذ که نوشته شد باید کاغذ دیگر را تحصیل کنند و زیاده از آن احتیاج
میشد نیز اکثر آنچه ترک میکنند و نمینویسند بسیار زیاده از انست از آنچه مینویسند
پس خلاق حکیم این هوا را کاغذ لطیف پنهانی گردانیده که حامل سخن میشود بقدر حاجت
و باز محو میشود از اثر سخن و صاف و خالص میماند برای سخن دیگر که هنر ضایع نمیشود و
همین نسیم که اورا هوا میخوانند مثل بر است برای عبرت تو اگر تفکر کنی در مصالح آن بدرستی
که جنبانیدن بدنها بان است که در جوف و استنشاق نزدیکیست و از خارج مباشر تن بدنها

ومن خارج تما مباشرة من روحه و فيه تطرد هذه الاصوات المؤدى بها من البعد البعيد وهو الحامل لهذه الارايح ينقلها من موضع الى موضع الا ترى كيف تاتيك الرايحة من حيث تهب الريح وكذلك الصوت وهو القابل لهذا الحر والبرد اللذين يعتقبان على العالم لصلاحه ومنه هذا الريح الهابة فالريح تروح الاجسام وتزجي السحاب من موضع الى موضع ليعم نفعه حتى يستكثف فيمطر وتفضه حتى يستخف فيتفشى وتلقح الشجر وتزجي الفلك وترخي الاطعمة وتبرد الماء وتشب النار وتجفف الاشياء الندية وبالجملة انها تحيي كل ما في الارض فلولا الريح لذوى النبات ومات الحيوان وحمت الاشياء وفسدت فكر يا مفضل فيما خلق الله عز وجل عليه هذه

با صلاح میاورد و صداها را از راههای دور حامل میشود و میرساند و بوهای خوش را
بشامه میرساند نمیبینی که از هر طرف که باد میاید بوی خوش و صدا را از آن طرف بیشتر میرساند
و حامل این سرماها و گرماها که هر یک موجب صلاح عالمند هواست و بادها که میوزد هوا
حادث میشود و باعث ترویح بدنها است و ابرها را از موضعی بموضعی میبرد و بیکدیگر
میچسباند که همه افق را فرو گیرد و بعد از آن باران باد ابر را از هم میپاشد و درختها را
آبستن میگرداند و آبها را ساکن میکند و کشتیها را جاری میسازد و طعامها را
لطیف میگرداند و آتش را میافروزد و چیزهای تر را مانند جامه و غیر آن خشک
کند مجملا گاه حیات اشیا بباد است اگر باد نمیبود گیاهها پژمرده میشدند و حیوانات میمردند و اشیا
گرم و فاسد میشدند فکر کن ای مفضل در عناصر چهارگانه که هر یک را حق تعالی بقدر احتیاج
آفریده از آنجمله زمین است که آنرا وسیع گردانیده تا وفا کند بمساکن و مراعی و
مزارع بنی آدم و منابت اخشاب و احطاب ایشان و بعمل آید از آن ادویه و عقاقیر عظیمه و
معادن جسیمة المنفعه و گاه باشد که جاهلی گوید که چه منفعت متصور است در
بیابانهای خالی و صحراهای وسیع و حال آنکه اینها ماوای وحشیان و مسکن ایشان است
و محل نزع و تمتع انسانست و موجب وسعت ایشانست که اگر خواهند ترک اوطان
خود را بدل توانند کرد و بسا بیابانهای چول که در وقتی محل قصور و بساتین گردیده
و مردم بآنجا نقل کرده و وطن کرده اند و اگر این وسعت زمین نبود مردم از بابت جمعی
بودند که در حصار تنگی باشند که نتوانند بیرون رفت و قدرت بر تغییر اماکن نداشته
باشند و بان تعادل حکیم چون این زمین را از برای تعیش انسان و حیوان قرار داده و
ساکن گردانیده تا ممکن باشد مردم را بر دوان راه رفتن برای اعمال خود و نشستن جهت
استراحت و خوابیدن بر فاهیت و اعمال آنکه بعمل آورند و اگر میبود در زمین بر ایشان متحرک لرزان

تصورا وجنانا بانتقال الناس اليها وحلولهم فيها ولولا سعة الارض فتحها لكان الناس كمن هو في حصار ضيق لا يجد مندوحة عن وطنه اذا احزنه امر يضطره الى الانتقال عنه ثم فكر في خلق هذه الارض على ما هي عليه حين خلقت راتبة راكنة فيكون موطنا مستقرا للاشياء فيتمكن الناس من السعي عليها في مآربهم والجلوس عليها لراحتهم والنوم لهدوهم والانقان لاعمالهم فانها لو كانت رجراجة منكفئة لم يكونوا يستطيعون ان يتقنوا البناء والتجارة والصناعة وما اشبه ذلك بل كانوا لا يتهنون بالعيش والارض ترتج من تحتهم واعتبر ذلك بما يصيب الناس في الزلازل على قلة مكثها حتى يصيروا الى ترك منازلهم والهرب عنها فان قال قائل فلم صارت هذه

میبودند نتوانستند ابنیه و صناعات و تجارات و اشباه اینها را بنیك بعمل آورند بلکه
عیش بر انها گوارا نبود اگر پیوسته زمین در زیر ایشان حرکت میکرد برای این حال عجب
بکیر با بچه بمردم میرسد در هنگام زلزلها با آنکه اندك وقتی میمانند تا آنکه ترك منازل
خود میکنند و میگریزند اگر کسی گوید پس چرا گاهی زلزله میشود جواب میگوییم که زلزله و
اشباه آن موعظه و تخویفی است که خدا مردم را بان میترساند تا منزجر گردند از معاصی و همچنین
انچه نازل میکرد با ایشان از بلاها در بدنهای ایشان و اموال ایشان برای صلاح و استقامت
ایشانست در دنیا و اگر صلاح یابند بعوض انچه از ایشان فوت شده است در آخرت چیزی
چند بایشان میدهد که هیچ از امور دنیا معادل آن نمیتواند بود و اگر مصلحت او و سایر خلق
در انها شد که انعوض داده در دنیا با و میدهد و از جمله حکمتها آنستکه زمین را بطبع سرد و خشك
آفریده و سنگ نیز سرد و خشکست و فرق میان انها آنستکه سنگ خشك تر است
اگر سایر اجزای زمین در این مرتبه از پیش میبود همه سنگ سفت میبود که گیاهی که حیات
همه حیوانات بانست نمیرسید شخم و بنا و هیچیك از اعمال ضروریه متمشی نمیشد پس
بیشتر از سنگ کمتر گردانیده و نرم و ملایم ساخته که اعمال ضروریه در آن با بساط
صورت یابد و از جمله تدبیر ملك قدیر است که در معظم معموره قطب شمالی مرتفع است
چون زمین از کرویه حقیقیه بیرون رفته از طرف شمال همه جا بلندتر است از طرف
جنوب و باین سبب اکثر آبها مانند دجله و فرات از جهت شمال بجانب جنوب جاری شده اند
و چون آبها که در جوف زمین است تابع روی زمین است در ارتفاع و انخفاض لهذا چشمها
و قنواتی که جاری میکنند همه از شمال بجنوب میاید تا بروی زمین می افتد و همه
آبها چنین از روی زمین جاری میشود و در عمارت زمین بکار میرود و انچه
زیادی میاید بدریا میریزد پس چنانچه یکجانب بامرا بلند و جانب دیگر را پست میکنند

که آب منحدر شود و بر روی آن نایستد همچنین حق تعالی مهب شمال را بلندتر از مهب
جنوب گردانیده برای همین علت اگر چنین نبود آب بر روی زمین می ایستاد و مردم را مانع
میشد از اعمال ایشان و راهها را مسدود میگردانید و اگر این وفور آب در مجاری زمین
و انهار نبود کار تنگ میشد بر مردم زیرا که محتاج اند بآب در آشامیدن خود و چهار
پایان خود و آب دادن زراعات و درختان و اصناف غلات ایشان و آشامیدن وحشیان
و مرغان و درندگان و تعیش ماهیان و حیوانات آبی و منفعتهای دیگر هست که میدانی
و عظم منفعتش را نمیدانی زیرا که بغیر از آن نفع معلوم که همه کس میدانند که حیات همه چیز
در روی زمین از حیوانات و نباتات بآنست منافع دیگر دارد مثل آنکه ممزوج
میسازند باشربه و نرم و گوارا میگردد برای خائیدن و بآن بدنها و جامهها را
پاك میگردانند و با خاك را گل میسازند برای عمارت و ضرر آتش افروخته را بآن
دفع میکنند و حمامها بان دایر است که مردم را از کلال و ماندگی باز میآورد و
منافع دیگر در آب هست که در هنگام احتیاج معلوم میگردد و اگر شك داری
در منفعت این آبهای بسیار که در دریاها بر روی یکدیگر نشسته و گمان کنی که چندان
منفعتی ندارد پس بدانکه مقر و ماوای و محل تعیش اصناف ماهیان و حیوانات
دریا است و معدن مروارید و مرجان و یاقوت و عنبر است و بسیاری از ادویه و جواهر
از دریا بیرون میاورند و در سواحل بحار عود و بخور و انواع گیاهها خوشبو و عقاقیر
و ادویه بعمل می آید و ایضا دریا محملیست برای تجارات که از بلاد بعیده میاورند
مثل انچه از چین بعراق و از بصره بکوفه و از بلاد هند ببلاد دیگر میبرند و اگر
این تجارت را محلی بغیر از چهارپایان نبود هر آینه بسیاری از حبوبات و امتعه و عقاقیر و ادویه
و غیرها در بلاد خود میماند و فاسد میشد و کسی از انها منتفع نمیشد زیرا که اجره

در حکمت وسعت

حملش از تمشر زیاده میشود و هیچکس متحمل حملش نمیشود و این دو مفسده میبود یکی نایاب بودن بسیاری از اشیا در اکثر بلاد با شدت احتیاج مردم بآنها و دیگری منقطع شدن معیشت تجاری که این امتعه را نقل میکنند و ارباب انها تعیش می نمایند و اما وسعت هوا پس حکمتش انستکه اگر این گشادگی را نمیداشت هرآینه نفس مردم از کثرت ادخنه و ابخره که در هوا جمع میشد و هرآینه گنجایش آن نداشت که ابر و میغ و سایر کاینات چون بهم رسند و قبل ازین اشاره بمنافع اینها شد و اتش نیز چنین است اگر در هوا پهن میبود مانند نسیم و اب هرآینه عالم را میسوخت و چون مردم را بآن احتیاج هست و اکثر مصالح ایشان موقوفست بآن پس گویا مخزون گردانیده او را در سنگ و اهن و چوب باعتبار آنکه استعداد وجود او در انها قرار داده هر وقت که خواهند تحصیل کنند بفتیله و روغن و هیزم از انگاه دارند مادام که محتاج بابقای آن باشند پس اگر همیشه میبایست اتش را بفتیله و روغن نگاه دارند کار بر مردم دشوار میشد و اگر مانند اب و هوا منتشر بود عالم را میسوخت پس بنحوی تقدیر فرمود که بمنافع ان منتفع گردند و از مفاسد ان محترز باشند و باز تحصیل اتش را مخصوص انسان گردانیده برای شدت احتیاجی که بان دارند در معاش خود اما بهایم و سایر حیوانات باتش تمتعی نیست و در مصالح خود بکار نمیفرمایند و چون حقتعالی چنین مقدر کرده است الهذا برای آدمی کفها و انگشتان برای تحصیل اتش و استعمال ان عطا کرده است و بسایر حیوانات اینها را نداده و لیکن اعانت کرده است ایشان را بصبر بر مشقتها و سرماها تا بایشان نرسد از نیافتن اتش آنچه بآدمیان میرسد و ترا خبر دهم از منافع اتش بامر صغیر بیکر منفعتش عظیم است و آن چراغیست که مردم میافروزند و شبها در حوائج خود بکار میبرند اگر این نبود مردم در شبها مانند مردگان

منفعت آتش

قبرها بودند و در شب تار نمیتوانستند کتابت و خیاطی و نساجی کردن و چگونه میشد حال کسیکه او را دردی عارض شود در وقتی از اوقات شب و محتاج شود بضماد یا سفوفی یا دوائی دیگر که بان استشفا نماید و منافع اتش پختن طعامها و گرم کردن بدنها و خشکانیدن جامها و تحلیل اشیا زیاده از انست که احصای ان توان نمود و از ان ظاهرتر است که محتاج ببیان باشد بلکه از اتش روشنتر است تفکر کن ای مفضل در منفعت ابر و صفای هوا که گاه چنین و گاه چنانست هردو ضروراست برای مصلحت انسان و اگر یکی از اینها دایم میبود امور معاش انها مختل میشد نبینی اگر همیشه باران میبارید بقول و سبزیها متعفن میگردید و بدن حیوانات سست میشد و هوا سرد میگشت و انواع بیماریها در میان مردم حادث میشد و راه عبور مردم مسدود میگردید و اگر هوا پیوسته صاف میبود و باران نمیبارید زمین خشک میشد و گیاهها میسوخت و چشمها و رودها بر طرف میشد ضرر بسیار از این جهت بمردم میرسید و یبس بر هوا غالب میشد و انواع مرض از یبوست در مردم بهم میرسید و چون گاه چنان و گاه چنین است هوا معتدل میکند و هر یک دفع ضرر دیگری را میکند و همه اشیا اصلاح و استقامت میباشد اگر کسی گوید که چرا چنان نکردند که در هیچیک مضرتی نباشد که بایدید یکی بصلاح آید جواب گوییم که صلاح ادمی در انست کرد دنیا بعضی از مشقتها و المها با او برسد تا ترک معاصی کند چنانچه هرگاه بدن ادمیرا بیماری عارض شود محتاج شود بدواهای تلخ ناگوار تا طبیعتش را باصلاح اورد و فساد که در مزاجش بهم رسیده است زایل گرداند و همچنین اگر روح او را اشر و طغیان عارض شد محتاج میشود بامری چند که الم رساننده باشد و کره آن باشد تا او را بدان خود مشغول گرداند و از فتنه و فسادها باز ایستد و دوری نماید از امری چند که موجب صلاح دنیا

ذکر فائده

وعقبی اوست ای مفضل اگر پادشاهی از پادشاهان قسمت نماید بر اهل مملکت خود
چندین هزار از همیان درهم ودینار هر آینه در نظر مردم عظیم مینماید و آوازه کرم او عالم را
جهانگیر میشود واین بخشش در جنب یکباران سیراب کننده چه نماید زیرا که باران شهرها
معمور میکند و نموی کماهان در غلات بهم میرسد و در اقالیم زمین اضعاف اضعاف آنچه
از ذهب و فضه است اما نمی بینی که یکباران چگونه قدرش زیاد است از نظرها و آن نعمت
بزرگ در نفوس عظیم نیست ایشان غافلند از آن و با این نعمتهای عظیم اگر که بسیار اندک حاجتی
در درگاه خدا باشد یا مقصودی در دنیا باشد و دیر بعمل آید بخشم آید و آنها را
فراموش میکنند و نمیدانند که خیر او در این است و بر آمدن این مطلب حقیر منفعتهای خطیر
از او فوت میشود و این نفع عاجل سبب خسران آجل او میگردد تامل کن در نزول باران
بر زمین و تدبیر حکیم علیم در این باب که مقدر فرموده که از بلندی بریزد تا جمیع پست
و بلندیهای زمین را بگیرد و همه را سیراب کند زیرا که اگر از جهت علو نمی بارید و از جهت دیگر می
آمد فرا نمیگرفت کوهها و تلها و مواضع رفیعه را احاطه نمیکرد و زراعتهای زمین کم میشد
نمی بینی که زراعتی که با آب روان بعمل آید کمتر از زراعتی است که از باران بعمل آید و چون باران
هر کوه و دشت و صحراها را فرا میگیرد و زراعت هم در کوهها و دامنهای کوه و سرتلها
بعمل می آید نموی عظیم میکند و از مردم در بسیاری از بلاد مشقت جاری کردن
آب از موضعی بموضعی دیگر برداشته شده و نزاعی که میان مردم در اجرای قنوات میشد
در میان ایشان نیست و تعدی که ارباب قوه و عزت میکنند که آبها را متصرف میشوند و
ضعفا را محروم میکردند در آن بلاد نمیباشد و چون مقرر فرموده که باران از بالا بریزد
مقدر ساخت که قطره قطره بیاید تا بقعر زمین برسد فرو رود و باطن ارض را سیراب کند اگر
بیکدفعه میریخت بر روی زمین جاری میشد و باعماق ارض فرو نمیرفت وایضا زراعتها و

خلقت کوهها

درختان را میشکست اکنون که بتدریج و تأنی قطره قطره میآید زمین را سیراب میکند
و زراعتها را میرویاند و زمینها را آبادان میگرداند و بر زراعتها ایستاده ضرر نمیرساند
و در نزول مطر مصالح دیگر بسیار است زیرا که بدنها را نرم و ملایم میکند و هوا را
از کدورت جلا میبخشد و وبا و طاعون و امراضی که از فساد هوا بهم میرسد زایل میگرداند و
آفتی که در برگ درختان و زراعتها بهم میرسد که آنرا یرقان مینامند بر طرف میشود و امثال
این منافع بسیار است که ذکرش موجب تطویل کلام است و اگر کسی گوید که در بعضی از سنوات
از کثرت نزول امطار و ثلوج آفتها در زراعات بهم میرسد و برودتی یا فسادی و عفونتی در
زراعتها میشود سبب این چیست جواب گوئیم که چنین است اما گاه هست که حق تعالی
صلاح ادیان ایشانرا اهم میشمارد از وفور اموال و استقامت ابدان ایشان و مردم را
باین مبتلاها میگرداند تا موجب نجات ایشان گردد از معاصی چنانچه در کلام مجید میفرماید
وَلَنَبْلُوَنَّكُم بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنفُسِ وَالثَّمَرَاتِ نظر کن
ای مفضل بسوی کوهها که از خاک و سنگ بر روی هم نشسته بلند شده و جاهلان
گمان میکنند که زیادتیست در خلقت او و احتیاجی بآنها نیست و این خطا است بلکه چند
منافع در آنها بسیار است از جمله آنها آنکه برفها بر قله کوهها مینشیند و بعضی میماند
برای مردم و در عرض سال بقدر حاجت بر میگیرند و از آن منتفع میشوند و اکثرش
آب میشود و از آن نهرها و چشمه‌های عظیم جاری میشود وایضا در این کوهها اصناف
نباتات و عقاقیر و ادویه بعمل میآید که در زمینها بهم نمیرسند وایضا در آنها غارها
و درها برای تعیش درندگان و وحشیان میباشد و بر روی آنها قلاع منیعه بروج مشیده
برای تحصن از اعادی میسازند و دیگر آنکه سنگها از آنها میبرند و میتراشند برای
عمارتها و آسیاها وایضا معادن انواع جواهر و فلزات میباشند و در جبال و تلال منفعتی

خلقت معادن

چندکه بغیر از قادر ذی الجلال که خالق انهاست کسی دیگر نمیداند تفکر کن ایمفضل

در این معادن و انچه بیرون میاید از انها از جواهر مختلفه مانند کچ و اهک و زرنیخ و

مرداسنك و سنك سرمه و زیبق و مس و سرب و قلع و اهن و فولاد و نقره و طلا و

یاقوت و زبرجد و زمرد و انواع سنکها و انواع انچه از انها جاری میشود از قیر و

مومیا و کوکرد و نفت و غیر اینها از انها که مردم بکار میفرمایند در حوایج خود ایا مخفی

میتواند بود بر صاحب عقلی که اینها همه ذخیرها میباشند که حق تعالی برای ادمی مهیا

کرده اینده و در زمین جا داده که در وقت احتیاج بیرون اورد و بکار فرماید و باز پنهان کرده

که انچه متمنای ایشانست از انها بعمل اید و علم کیمیا را از مردم محجوب کرده اینده زیرا که

طلا و نقره از معادن بسیار و بسهولت بعمل میامد یا بعلم کیمیا هر کس با سانی تحصیل اینها

میتوانست کرد هر اینه اینها در عالم بسیار میشدند و نزد مردم کم میشد و قیمتی نمیداشتند

و خرید و فروش و معامله با اینها نمیشد و خراج پادشاهان بعمل نمی امد و کسی ذخیره برای

اولاد خود نمیتوانست کرد و ایشانرا الهام کرده است ساختن از شبه مس و ابکینه از ریك

بیرون اوردن نقره از سرب و طلا از نقره و اشباه این صنعتها که مضرتی در انها

برای مردم نیست پس نظر کن که حق تعالی چگونه داده است برای ادمیان مرادهای ایشانرا اذن

امری که ضرری در ان نیست و منع کرده است از ایشان امری چند را که مضر است برای ایشان و کسی که

معادن اسیار فرود منتهی میشود بر وادی عظیمی که سیر بسیار است و غور انرا نمیتوانند دانست

و چادر عبور ان نهر نمیتوان کرد و در جای دیگر نهر کوههای نقره هست تفکر کن در

این تدبیر حکیم قدیر که خواسته است بنماید به بندکان کمال قدرت و وسعت خزاین خود را تا

بدانند که اگر میخواست کوههای نقره برای ایشان بروی زمین می افزود و لیکن چون صلاح ایشان

در ان نبود بیجوهر بیقدر میشد و انتفاع ایشان از ان بر طرف میشد لهذا با ایشان ندادند فور شر از

حکایت معادن

از ایشان منعکرد عبرت بگیر برای این امر بانکه گاه هستکه در میان مردم ظرفی یا جامه

یا متاعی بهم میرسد که غرابتی دارد تا عزیز و نایاب است و قیمتش بسیار میباشد و مردم طالب او

میباشند تیمتهای بسیار و چون در میان مردم بسیار شد که قیمت میشود و طلبکارش کم

میشود و نفاست اشیا از نایابی انها میباشد مترجم گوید که مؤید انچه امام ع در این مقام

فرموده و معقول از ان استبعاد میشود نقلی در خواطر بود که در زمان خاقان خلد

اشیان اسکنه الله فرادیس الجنان یکی از وزرای ذی شان اکر تفحص معادن میکرد شخصی

از مهره صناع راکه بدیانت موصوف و بوفور مشهور فرستاد بکوهی که در حوالی دار العباد

یزد واقع است مشهور است که یکی از ابکان یزد در انجا نقبی فرو برده و غاری عظیم ظاهر

گردیده در میان عوام شهرت دارد که در انجا کیمیا بعمل میاورده اند و امر کرد او را که

حقیقتی از ان معلوم کند انمرد بفقیر نقل کرد که دو شخص با خود برداشتم و بر سر ان نقب

رفتم و در چاه عمیقی داخل شدم و یکی رفیق با خود بردم و دیگری را بیرون باز داشتم که تا

شام انتظار ما را ببرد چون بقعر چاه رسیدیم نقبهای مختلف بجهات مختلفه ظاهر شد

و یکی از انراهها که رفتیم در منتهای انجاه عمیق دیگر بود و در انجا فرو رفتیم باز بنقبه

وسیعی بسیار رسیدیم که اب بسیار از سقف ان میریخت و در یکطرف فرش در ما چه عظیمی

بود که در انجا جمع میشد و در طرف دیگر گودال بسیار عمیقی بود و این اب بانجا میریخت

و از صدای اب معلوم بود که عمق بسیار دارد اما نهشتر انتوانستیم دید و در کنار اب راه

باریکی بود بمشقت بسیار از انجا عبور کردیم و بنقب دیگر رسیدیم و همچنین میرفتیم

تا بجائی رسیدیم که استخوانی چند و جامهای پوسیده در کناری بود که معلوم بود

که جمعی امده بودند و در انجا مرده بودند و در انجا هر چند سعی کردیم نتوانستیم چراغ

افروخت و بازحمت کردیم دست بنما الیدیم میرفتیم تا بجهها صفره و شبع رسیدیم

والحطب للوقود والحصب كذلك الخشب بكل شئ من انواع التجارة وغيرها والالحاء والورق والاصول والعروق والصموغ لضروب من المنافع لو كنا نجد الثمار التي تغتذي بها مجموعة على وجه الارض ولم تكن تنبت هذه الاغصان الحاملة لها كم كان يدخل علينا من الخلل في

ذكر معادن لا يجوز

در انجا روشنائی قلیلی از سقف ظاهر شد و سوراخ معینی نبود هر چند دست مالیدیم رخنه و نقبی ظاهر نشد و از یک طرف سنگ عظیمی از سقف جدا شده بود و افتاده بود بر ان دست مالیدیم چنان معلوم شد که چاهی بود و این سنگ در او بود و او را کرفته بود تا اسمان و بالت عنی ساکه همراه داشتیم دست مالیدیم معلوم نشد که در انجا تمام عصر را ادا کردیم و بر قادر بی نیازان توکل کرده اراده معاودت نمودیم و از راهی که رفته بودیم بکمان و تخمین بر کشتیم تا انکه بهدایت قادر ذو المنن در هنکام نماز خفتن بر سر نقب رسیدیم و از رفیق در انوقت ما نا امید شده بود و اراده معاودت داشت و کفت در عرض راه یکی از نقبها که میرفتیم دست بر دیوارش کشیدیم بشاخی که زمین بود کرفتیم قدری برادر جیب نهادیم و نما را ادا کردیم و در بیرون ملاحظه کردیم که جوز نقیبی بود و در وقتی که با نچهار صفر و سبع رسیدیم قدری از ان پیدا کردیم انرا که در بیرون کذاشته بودیم کفت چون شما رفتید من با نظر کوه رفتم در اول زوال صدای ضعیفی از زیر زمین شنیدم و چون بقریه نقت برکشتیم مرد پیری معمر صالحی از اهل ان قریه بما رسید چون بر حال ما اطلاع یافت کفت من نیز در عنفوان شباب با این خیال محال با چند نفر متوجه از نقب شدیم و انچه دیده بود نقل کرد همه مطابق بود و کفت چون با نچهار صفر و سبع رسیدیم در انجا چاهی یافتیم و در انجا بسیار فرو رفتیم تا بقعر چاه رسیدیم در قعر انچاه راهی بقدر انکه دو ادم باهم توانند رفت پیدا شد و در انراه قریب بربع فرسخ رفتیم تا بچهار صفر و سبع دیکر رسیدیم و در انجا روشنائی از یکجانب میمنه زیاده از انکه در غار اول دیده بودیم و برق و لمعان طلا و نقره بسیار از برابر میمنه چون بنزدیک رفتیم ارتعاع مغنی پیدا شد یکی از رفقا اراده کرد که بشتاب عبور کند غرق شد ما برسیدیم و معاودت کردیم و معلوم شد که این معدن عظیمی بود و هر یکی که پیدا شده کار میکرده انرا و چون با خر میرسید براه دیکر

شناوان بها کان الغذاء موجودا فات المنافع بالخشب و الحطب والاتبان و سایرها عددناه کثیرة عظیمة قدرها جلیلة موقعها هذا مع ما فی النبات من التلذذ بحسن منظرة وتضارة التی لا یعدلها شئ من مناظر العالم و ملاهیه فکرنا مفصل فی هذه الربع التی جعل فی الزرع فصارت حبة الواحدة تخلف مائة حبة او اکثر او اقل وکان یجوز ان یکون الحبة تاتی بمثلها قد صارکت تروع هذا الریع الا لیکون فی الغلة متسع لما یرد فی الارض من البذر وما یتقوت الزارع الی ادراک زرعها المستقبل الا تری ان الملک لو اراد عمارة بلدان کان السبیل فی ذلک ان یعطی اهله ما یبذرونه فی ارضهم وما یقوتهم الی ادراک زرعهم فانظر کیف تجد هذا المثال قد تقدم فی تدبیر الحکیم فصار الزرع یریع هذا الریع

الاصل الواحد حوله من فراخه امر عظیم فلم کان کذلک الا لیکون فیه ما یقطعه الناس ویستعملونه فی ما ربهم وما یرد فیغرس فی الارض ولو کان الاصل منه یبقی منفردا لا یفرخ ولا یربع لما امکن ان یقطع منه شئ لعمل و لا لغرس ثم کان ان اصابته افة انقطع اصله فلم یکن منه خلف تامل

ذکر نباتات

میرفته تا بان اب منتهی شده و دست باز داشته اند و مؤید این انکه میکفت که راکثر جاها اثر کوزه و سنک او و اسباب اعمال ظاهر بود و چون این نقل غرایبی و مضمون حکایتی موافقی داشت بتقریب سبیل اجمال مذکور شد و العهدة علی الراوی و بر کشتیم بترجمه حکایت نظر کن ای مفضل در نباتات و انواع منافعی که واهب حیوة و خالق ارضین و سموات در انها مقرر ساخته پس میوها را برای غذا افریده و کاهها را برای علف حیوانات و هیزم را برای بر افروختن اتش و چوبها را برای اصناف نجاریها و پوست درختان و برک و ریشه و صمغ و شاخها برای انواع منفعتها اکر میوها که ما میخوریم برای ما بیدا بر روی زمین بهم میرسید و بر شاخ درختان نمیبود هر اینه خلل بسیار در امور معاش انها بهم میرسید هر چند از فواکه منتفع میشدیم زیرا که منافع چوب و هیزم و علف و کاه و غیر ذلک از ما فوت میشد و اینها منفعتهای عظیم است قطع نظر از التذاذی که ادمی از دیدن کیاههای سبز و درختان خرم و کلهای الوان و شکوفهای کوناکون حاصل میشود که هیچ لذتی با ان برابر نمیتواند کرد فکر کن ای مفضل در این ریعی که خداوند در زراعت مقرر فرموده که از یکدانه صد دانه بیشتر و کمتر بهم میرسد و ممکن بود که هر دانه که بکارند یکدانه از ان بوجود اید و اکر چنین میبود فایده بران مترتب نمیشد زیرا که میبایست تخم سال دیکر بعمل و قوت زراعت کنندکان تا سال اینده حاصل شود نمیبینی که اکر پادشاهی خواهد شهری از شهرها را اباد کند راه اش انست که تخمی بایشان مساعده بدهد که ایشان در زمین بپاشند و باید که اذوقه ایشان را تا وقت حصول حاصل بایشان بدهد پس نظر کن که انچه عقلا بفکر خود یافته است بیشتر از تفکر و ادراک ایشان در صنعت مدبر حکیم بعمل امده پس زراعت انمقدار ریع کرامت کرده که وفا بتخم ایشان و قوت زارعان بکند و همچنین درختان و سایر میوها از درختان خوشها

مثلا هذه الحبوب من العدس والماش والباقلا وما اشبه ذلک فانها تخرج فی اوعیة مثل الخرایط لتصونها وتحجبها من الافات الی ان تشتد وتستحکم کما قد یکون المشیمة علی الجنین هذا المعنی بعینه واما البر وما اشبهه فانه یخرج مدرجا فی قشور صلاب علی رؤسها امثال الاسنة لیمنع الطیر لیتوفر علی الزراع فان قال قائل اولیس قد ینال الطیر من البر والحبوب قیل له بلی هذا اقدر الامر فیها لان الطیر خلق من خلق الله وقد جعل الله تبارک وتعالی فیما تخرج الارض حظا ولکن حصنت الحبوب بهذه الحجب لکیلا یتمکن الطیر منها کل التمکن فیعبث فیها ویفسد الفساد الفاحش فان الطیر لو صادف الحب بارزا لیس علیه شئ یحول دونه لاکب علیه حتی ینسفه اصلا فکان یعرض

خلقت خوشهٔ گندم

...فلما قيل ان نصف ان يتم الطير فيفوت ويخرج الزرع من زرع صفرا فجعلت عليه هذه الوقايات
لتصونه فينال الطير منه شيئا يسيرا يتقوت به ويبقى اكثره للانسان فانه اولى به اذا كان هو الذي
كدح فيه وشقى به وكان الذي يحتاج اليه اكثر مما يحتاج اليه الطير تامل الحكمة في خلق الشجر و
اصناف النبات فانها لما كانت تحتاج الى الغذاء الدائم كحاجة الحيوان ولم يكن لها افواه كافواه

برمی اورند و بسیار میشود که انچه مردم قطع کنند برای انکه در جای دیگر غرس نمایند
و یا از برای حوائج دیگر بکار برند اصل درخت باقی باشد و اگر افتی باصل درخت
برسد بدلی داشته باشد و ضعفش برطرف شود تامل کن در روئیدن بعضی دانها
مانند عدس و ماش و باقلا و اشباه اینها که در ظرفی چند مانند کیسها و خریطها
میرویند تا ان خریطها محافظت نماید انها را از افتها تا هنگامیکه مستحکم شود چنانچه
حق تعالی طفل را در میان مشیمه برای همین جا داده که از افتها در رحم محفوظ ماند
و اما گندم و اشباه ان را خدا در میان پوست صلبی قرار داده و بر سر هر دانه در میان
خوشه نیزه نیزی افریده که مرغان نتوانند انها را در خوشه ربود و ضرر بزراعات
رسانند اگر کسی گوید که مرغان دانها را گاهی میربایند جواب میگوئیم که بلی
حکیم علیم چنین مقدر ساخته زیرا که مرغ نیز خلقیست از مخلوقات الهی و روزی
میخواهد و خدا برای او انچه از زمین میروید بهره مقرر ساخته و لیکن این حجابها
و نیزها را برای دانها مقرر کردانیده که مرغان کسب یا نرسانند و فاحش و فساد از
ایشان بوجود نیاید زیرا که اگر مرغان دانها را بی مانع و مزاحم می یافتند همه را ضایع
میکردند و خوان بسیار خوردن میمردند و زارعان بدبختی بر میگشتند پس حق تعالی
این وقایها را مقرر فرموده که دانها را قدری محافظت نماید و اندکی از ان را بعد
از بعمل اوردن مرغان بخورند و اکثرش برای ادمیان بماند زیرا که ایشان احق اند بان
و تعب کشیده اند و زحمتها برده اند تا دانه را بعمل اورده اند و ایضا احتیاج
ایشان زیاده از احتیاج مرغانست تامل کن حکمت حق تعالی را در افرینش درختها
و اصناف گیاهها زیرا که چون انها محتاج اند پیوسته بغذا مانند احتیاج حیوانات و انها را
دهانها مانند دهانهای حیوانات نیست و حرکت نمیتوانند کرد مثل جانوران برای تحصیل

الحيوان ولا حركة ينبعث لها لتناول الغذاء جعلت اصولها مركوزة في الارض لتنزع منها الغذاء فتؤديه الى الاغصان وما عليها من الورق و الثمر فصارت الارض كالام المربية لها وصارت اصولها التي هي كالافواه ملتقمة للارض لتنزع منها الغذاء كما ترضع اصناف الحيوان امهاتها الم تر عمد الى الفساطيط والخيم كيف تمد بالاطناب من كل جانب لتثبت منتصبة فلا تسقط ولا تميل فهكذا تجد النبات كله له عروق منتشرة في الارض ممتدة الى كل جانب لتمسكه وتقيمه فلولا ذلك كيف كانت تثبت هذه النخل الطوال والدوح العظام في الريح العاصف فانظر الى حكمة الخلقة كيف سبقت حكمة الصناعة فصارت الحيلة التي يستعملها في ثبات الفساطيط و الخيم الاتي عمدها و عيدانها من الشجر فالصناعة ما خوذة من الخلقة تامل...

مفصل خلق الورق فانك ترى في الورقة شبه العروق مبثوثة فيها اجمع فمنها غلاظ ممتدة في طولها وعرضها ومنها دقاق تتخلل...

در درخت افریدن

وزرة شجرة واحدة في كل عام كاملا ولا احتيج الى الالات وحركة وعلاج وكل مرفق تاتي
في ايام قلائل من الربيع ما تملأ الجبال والسهل وبقاع الارض كلها بلا حركة ولا كلام ولا
بالارادة النافذة في كل شيء والامر المطاع واعرف مع ذلك العلة في تلك العروق الدقاق

غذا لهذا ریشهٔ انها را در زمین مرکوز کردانیده که از زمین غذای خود را
بیرون اورند و بشاخها و برگها و میوها برسانند پس زمین مانند مادر تربیت
کننده است و ریشها مانند دهان اطفال که پستان در دهان میگیرند و شیر میمکند
نمی بینی که ستون خیمها را چگونه بطنابها از هر جانب میکشند تا راست بایستد
و نیفتد و بجائی میل نکند و هم چنین درختان و سایر نباتات ریشها در زمین
دارند که از هر جانب در زمین کشیده که نگاه دارند او را از افتادن و میل کردن
اگر این نمیبود چگونه درختهای طویل عظیم مانند نخل و صنوبر و چنار بر پا می ایستادند
و از بادهای تند نمی افتادند پس نظر کن بسوی حکمت حکیم که چگونه پیش از انکه بشر در صناعات
خود تدبیر کنند بر طبق ان تقدیر فرموده بلکه صنعت خیمه و اشباه ان را از خلقت
درخت و امثال ان برداشته اند زیرا که خلقت بر صنعت مقدم است تامل کن
ای مفضل افرینش برگ را که در هر برگی مانند رگها بدن از هر جا کشیده بعضی غلیظ اند
و بزرگ که در طول و عرض برگ ممتد کردیده و بعضی باریک اند که در میان رگهای کنده
بافته شده و بیکدیگر متصل کردیده اگر بدست میساختند مانند صنعت ادمیان
در عرض یکسال از ساختن یک برگ فارغ نمیتوانستند شد و هر اینه محتاج بودند بالات
بسیار و حرکات بسیار و گفتگوها و مشورتها در اندک وقتی از فصل ربیع نساج قدرت
بصیر و سمیع از گلها بدیع و برگهای متنوع گیاه و درختان و سبزه و ریحان و شکوفه و
شقایق نعمان انقدر هویدا کردانیده که ان فرش صحرا و کوه و دشت بسته و امده بدون
حرکت و سخن بلکه بمحض قدرت کامله حکیم ذو المنن و امر مطاع خالق زمین و زمن پس بدان علت
این رگهای ریزه را که در میان جمیع برگ پهن شده است برای انکه اب و غذا بتوسط ان رگها
در جمیع برگ جاری گردد و در رگهای قوی دیگر هست که نگاه میدارد و متانت میدهد برگ را و انگاه

فجعلت تتخلل الورقة بأسرها لتستقيها وتوصل الماء اليها بمنزلة العروق المبثوثة في البدن لتوصل الغذاء الى كل جزء منه وفي الغلاظ منها معنى اخر فانها تمسك الورقة بصلابتها ومتانتها لئلا تنتهك وتتمزق فترى الورقة شبيهة بورقة معمولة بالصنعة من خرق قد جعلت فيها عيدان ممدودة في طولها وعرضها لتتماسك فلا تضطرب فالصناعة تحكي الخلقة وان كانت لا تدركها على حقيقة فكر في هذا العجم والنوى والعلة فيه فانه جعل في جوف الثمرة ليقوم مقام الغرس ان عاق دون الغرس عائق كما يحرز الشيء النفيس الذي تعظم الحاجة في مواضع اخر ثم هو يمسك بصلابته رخاوة الثمار ورقتها ولولا ذلك لتشدخت وتفسخت واسرع اليها الفساد وبعضه يؤكل و يستخرج

منه دهن فيستعمل منه ضروب من المصالح وقد تبين لك موضع الارب في العجم والنوى فكر الآن في هذا الذي تجده فوق النواة من الرطبة وفوق العجم من العنب فما العلة فيه ولماذا يخرج في هذه الهيئة

در آفریدن میوه‌ها

اشبه ذلك فلم صار يخرج فوقه هذه المطاعم اللذيذة الا ليتمتع بها الانسان فكر في ضروب من
التدبير في الشجر فانك تراه يموت في كل سنة موتة فتحتبس الحرارة الغريزية في عوده وتتولد فيه
مواد الثمار ثم يحيا فينشر فيأتيك بهذه الفواكه نوعا بعد نوع كما تقدم اليك انواع الاخبصة

دارد که پاره و پژمرده نشود پس هر برگی شبیه ابر کها که بصنعت میسازند از جامها
و در میانش چوبها در طول و عرض تعبیه میکنند که از انکاه دارد و از هم نپاشد
پس صنعت حکیم حکایت از خلق مینماید اما کجا بان میتواند رسید تفکر کن در
هسته و دانه میوه‌ها و بحکمت در انها انستکه قایم مقام درخت است که اگر افتی بان
برسد بکارند تا درخت دیگر بروید چنانچه چیزهای نفیس را در دو جا ضبط می
کنند که اگر بیکی افتی برسد دیگری باقی باشد و حکمت دیگر انستکه ما عتبار صلابتی
که دارد میوه را بان لطافت و نرمی نگاه میدارد و اگر ان نمیبود میوه لطیف از هم
میپاشید و فاسد میشد و بعضی دانهها را میخورند و از بعضی روغن بیرون میاورند
و در مصالح بسیار بکار میبرند و چون فایده دانهها و میوه‌ها را دانستی اکنون
تفکر نما در انچه در بالای دانهها بعمل می اید از میوه در نهایت لذت و
حلاوه اگر مانند میوه سرو و چنار میبود ان لذتها که بنی ادم از این میوه‌ها میبرند فوت میشد
پس حکیم علیم این مطاعم لذیذه را در میوه‌ها برای تمتع انسان و التذاذ او مقرر ساخت
تفکر کن در انواع تدبیر علیم قدیر در اصناف شجر بدرستیکه سالی یکمرتبه میمیرد و حرارت
غریزیه در چوبش محتبس و پنهان میگردد و متولد میگردد در ان مواد میوه‌ها پس در فصل
ربیع زنده میشود و بحرکت می اید و انواع فواکه را برای تو حاضر میسازد هر میوه را در
وقتش چنانچه در ضیافتها هر لحظه حلوای لطیفی و طعام ظریفی نزد تو اورند چون
نیک تامل کنی درختان باردار انواع لطایف بی‌شمار بکف گرفته اند نزد تو دراز کرده اند
و در صحن باغ شاخهای گل و طبقهای ریاحین و نسرین و یاسمین بدست برداشته اند
که هر یک را خواهی برگیری اگر عقل داری چرا میزبان خود را نمیشناسی و اگر هشیاری چرا
اصناف این لطایف را نمیفهمی و شکر ولی نعمت خود را نمیگذاری این همه اطعمه و ثمار و

الخ
تعالج بالايدى
واحدا بعد واحد فترى
الاغصان في الشجر تلقاها
بثمارها حتى كانها تناو
لكها عن يد وترى الر
ياحين تلقاك في افنا
نها كانها تحييك بنا
نفسها فان هذا التقدير
الا المقدر الحكيم وما
العلة فيه الا تفكه
الانسان بهذه الثمار و
الانوار والعجب من اناس
جعلوا مكان الشكر
على النعم جحود المنعم
بها واعتبر بخلق الرمان
وما ترى فيه من اثر العمد
والتدبير فانك ترى فيها
كامثال التلال من الشحم
مركوم في نواحيها وحبا
مرصوفا رصيفا كنحو ما
ينضد بالايدى وترى
الحب مقسوما اقساما
وكل قسم منها ملفوفا
بلفايف من حجب منسوجة
اعجب النسج والطفه و
قشره يضم ذلك كله فمن
التدبير في هذه الصفة
انه لم يكن يجوز ان يكون
حشو الرمانة من
الحب وحده
وذلك

در خلقت

لصونه وحصنه ...
والتذرع في الكلام ولكن فيما ذكرت لك كفاية في الدلالة فكر يا مفضل في حمل اليقطين
الضعيف مثل هذه الثمار الثقيلة من الدباء والقثاء والبطيخ وما في ذلك من التدبير و

و ریاحین و انها و فواکه الوان و اطعمه فراوان در باغ و بستان و کوه و هامان برای تو
مهیا کرده و تو منکر احسان و غاصی فرمان اویی و بجای شکر کفران و با نعمت عصیان
بجا می اوری عبرت بگیر بخلق انار و انچه در ان هویدا کردیده از اثار علم و تدبیر عقاد
بدرستیکه در میان ان مانند تلها از پیه نصب کرده و در جمیع اطراف ان تلها
دانهها انار را منصوب کردانیده و بیکدیگر چسبانیده و کمان میکنی بدست چیده اند
و دانهها را چند قسمت نموده و هر قسمت را محجوب بلفافه کردانیده و ان لفافه را مطابق
بافته اند که عقل در ان حیران است و جمیع اقسام را در میان پوست محکمی جا داده پس
تدبیر شریف در خلق این لطیف انستکه اگر میان انار تمام دانه بود راه غذا بسوی
دانهها نبود پس این پیه را در میان دانه قرار داده و تند انهانا در ان منصوب کردانیده
که از انراه غذا بهر دانه برسد و ان لفافهها برای حفظ دانهها لطیف است که ضایع
نشوند و بر روی انها کشیده و انپوست محکم بر روی همه کشیده که ان حبها با لطافت
و طراوت از افات سرما و گرما و غیر انها محفوظ بمانند انچه کفتیم اندکیست از
بسیار در حکمتهای خلق انار و زیاده از این بیان است برای کسیکه اطناب در
کلام نماید و انچه کفتیم کافیست برای دلالت و اعتبار تفکر کن ای مفضل در درخت
کدو و خربزه و هندوانه و خیار و امثال اینها چون خالق حکیم مقدر فرموده که میوه‌های
بزرک از اینها بوجود اید چنان نکرده که بر روی زمین پهن کرده شوند و اگر مانند درختان
و درختان دیگر راست می ایستادند کجا تاب برداشتن این میوه‌های کران می اوردند
پیش از انکه برسد میشود در حد کمال در هم میشکستند پس نظر کن که چگونه مقدر ساخته
که بر روی زمین پهن کردند تا میوه‌های خود را بر روی زمین کذارند و زمین حامل میوه‌های
ان کردد میبینی یک بته از کدو و خربزه را چند مانند بر روی خوابیده و میوه‌های ان

الحکمة
فانه حين ترى
يحمل مثل هذه الثمار يحمل
نباته منبسطا على الارض
ولو كان ينتصب قائما
كما ينتصب الزرع والشجر
لما استطاع ان يحمل
مثل هذه الثمار الثقيلة
ولتقصف قبل ادراكها
وانتهائها الى غاياتها
فانظر كيف يمتد على
وجه الارض ليلقى عليها
ثماره فتحملها عنه فترى
الاصل من القرع و
البطيخ مفترشا على الارض
وثماره مبثوثة عليها
وحواليه كانه هرة ممتدة
وقد اكتنفتها اجراؤها
لترضع منها وانظر كيف
صارت الاصناف توافي
الوقت المشاكل لها من
حمارة الصيف ووقدة
الحر فتلقاها النفوس با
نشراح وتشوف اليها ولو
كانت توافي الشتاء
توافقت من الناس كراهة
لها واقشعرارا منها مع
ما يكون فيها من المضرة
للابدان الا ترى انه
ربما ادرك شيء
من الخيار
في

پرورش کن اشتر مانند کوتر که خابیده باشد و فرزندانش پرورش کرد آمده باشند
و پستانهای او را در دهن گرفته و شیر میمکند و ایضا نظر کن که این میوه ها در چه وقت
میرسد که عین شدت گرما و حرارت هوا است و نفوس انها مشتاق اشیا با مثال انها هست و اگر
اینها در زمستان میرسیدند هر اینه مردم از روی کراهت تناول مینمودند با انکه ضرر بسیار بهمه
ایشان میرسانیدند نمیبینی که نوعی از خیار در زمستان بهم میرسد و مردم امتناع مینمایند
از خوردن ان مگر کسیکه بسیار حریص باشد و پروا نکند از خوردن چیزیکه با و
ضرر رساند و رعایت عواقب امور نکند فکر کن ای مفضل در درخت خرما چون ماده دارد
که محتاج است نر را بر ان بجهانند برای ان نری آفریده مانند مردان که از برای ابستن
کردن زنان خلق شده اند تامل کن خلقت درخت خرما را که چگونه از تار و پود
بافته شده مانند جامهها که بدست میبافند برای انکه صلب و محکم شود از برداشتن
خوشههای گران که نشکند و از بادهای تند که بر ان میوزد و بر ان بنا سقفها و پلها
بکار توان برد و همچنین سایر چوبها را که ملاحظه میکنی بافته شده و اجزایش
در طول و عرض در میان یکدیگر داخل شده اند مانند تداخل تار و پود و مع ذلک
استحکامی دارد با نرمی که از ان الات و ادوات و درها و پنجرهها بعمل توان اورد و نیز اگر
اگر مانند سنگ محکم و سنگین بودی در سقفها بکار نمیتوانست برد و درها و
کرسیها و صندوقها و امثال ان از ان نمیتوانست ساخت و از مصالح عظیمه که در چوب
و تخته است انست که بر روی اب میایستد و از ان کشتیها بعمل میاید که مانند کوه ان
بارهای گران در ان جا میدهند و از شهر بشهر نقل میکنند با نهایت خفت مؤنه و اسانی
و اگر این نمیبود کار بر مردم دشوار میشد و در حمل نقل بسیاری از امتعه که بدین کشتی
نقل انها میسر نیست یا بسیار دشوار است تامل کن در عقاقیر و ادویه که هر یکرا

حکیم علیم برای امری آفریده و خاصیتی بخشیده یکی در عروق و اعماق و مفاصل بدن
نفوذ میکند و مواد غلیظه سودا و تیز و بلغمیه را میکشد دفع میکند مانند شاهترج
و افتیمون و دیگری بادها را دفع میکند مانند سکبینج و دیگری ورمها و اشباه
اینها را بتحلیل میبرد که این خاصیتها و قوتها را در انها قرار داده بغیر انکه انها را
آفریده است برای مصلحت عباد و کی منطق متفطن ساخت مردم را که این منفعتها در انها
هست بغیر از انکه این منافع را در انها قرار داده و کی میتوانست بود که مردم بعرض و
اتفاق اطلاع برای این منافع جلیله بهم رسانیده باشند و اگر تسلیم کنیم که انسان
بعقل و تجربه باین خواص متفطن تواند شد حیوانات و چهارپایان چگونه متفطن
میشوند بدون الهام خالق اینها چنانچه بعضی از درندگان مداوا میکنند جراحت
خود را ببعضی از عقاقیر و بعضی صحت مییابند و بعضی از طیور اگر قبضی در طبعشان
بهم رسد باب دریا حقنه میکنند و باعث اطلاق شان میشود و امثال این بسیار
و شاید که در منفعت این گیاه فراوان که در دشت و هامون میروید در مکانی چند
که انسی و انیسی بهم نمیرسند و گمان کنی که زیاد نیست و احتیاجی بان نیست و نه
چنین است بلکه غذاها و حشیان است و دانهاش علف پرندگانست و چوب و شاخش
هیزم مسافرانست و بسیاری از انها دوای امراض ابدانست و بعضی پوستها را
دباغی میکنند و بعضی دماغها را رنگ میکنند و اشباه اینها از مصلحتها
بسیار است مگر نمیدانی که خسیس تر و بیقدرتر از گیاهها بردی است و مانند ان
و در ان انواع منفعتها هست مثل انکه کاغذ از ان میسازند و پادشاهان
و رعایا بان محتاجند و حصیرها از ان میسازند که هر صنفی از مردم از ان بکار فرمایند
و غلافها را برای محافظت ظروف ابگینه و غیر ان میسازند و ظروف که در صندوقها

ذکر کسب تجارت

کذارند که میانش پی میکنند که نشکند و اشیاء این از منافع در آن بسیار است
پس عبرت بکیر بآنچه مشاهده مینمائی از اصناف منفعتها در صغیر و کبیر خلق
و آنچه قیمتی دارد و آنچه قیمت ندارد و از عذرهٔ انسان و سرکین حیوانات و عذره
مطلقا چیزی خسیس تر و حقیرتر نمیباشد که اکثر آنها با دنائت نجاست را جمع کرده اند
و نفع آنها در زراعات و بقول و خضراوات و فواکه بمرتبه ایست که هیچ چیز با او برابری
نمیکند حتی آنکه هیچ از سبزیها بصلاح نمی آید و نمو نمیکند مکر بعذره و سرکین
که همه کس آنها را بخس و قذر میشمارند و نزدیکشان نمیروند بدانکه منزلت و منفعت
هر چیز در خور قیمتش نمیباشد بلکه دو بازار میباشد یکی بازار کسب و تجارت و دیگری
بازار علم و معرفت پس چیزیکه قیمتش کم باشد در باب علم و معرفت و استدلال
اعتبار او را حقیر مشمار و اکر طالبان کیمیا بدانند که عذره چه منفعت دارد از برای
ایشان هر آینه بخرند او را بکرانترین ثمنها مفضل کفت که چون سخن بدینجا انجامید
وقت زوال شد مولای من بنماز برخواست و کفت فردا بامداد بنزد من بیا انشاء
الله من بمنزل خود مراجعت کردم با غایت سرور و ابتهاج بآنچه مولایم بمن بخشید
از خزاین علم و معرفت و منعم حقیقی را شکر کردم باین نعمت و شب را بامید وعدهٔ صبح
بانواع شادی و ابتهاج بروز آوردم

المجلس الرابع

مجلس چهارم مفضل کفت که چون
بامداد روز چهارم شد بخدمت مولای خود شتافتم چون رخصت دخول و جلوس
یافتم بدو زانوی ادب در خدمت امام رفیع النسب نشستم پس فرمود که از ما است
تحمید و تنزیه و تعظیم و تقدیس بنحو اسمی که از نامها قدیمتر است و نوری که از سایر
انوار عظیمتر است یعنی خدای تعالی علام صاحب جلال و اکرام و انشا کنندهٔ انام
و فانی کنندهٔ عالمها و زمانها و صاحب رازهای پنهان و علم غیبی که مخفی است از دیگران

ذکر آفتها

و نامهائی که مخزونست نزد دوستانش و علومش از اغیار مکنونست و صلوات
و برکات بلانهایت بر رسانندهٔ وحی و اداکنندهٔ رسالت که فرستادهٔ اوست و بشارت
دهنده بثواب و ترسانندهٔ از عقاب و دعوت کننده بسوی خدا بتوفیق او و سراج
منیر راه هدایت تا هر که کمراه کردد بعد از اتمام حجت هلاک شده باشد و هر که
بایمان و هدایت زنده کردد از راه دلیل و برهان بمنازل عرفان رسیده باشد و
درود بر آل او بیمثال و باد صلوات طیبات زاکیات و تحیات نامیات و سلام و رحمت و برکات
ابد الابدین و دهر الداهرین و ایشانند سزاوار هر تحیت و کرامت شرح کردم برای
تو ای مفضل دلیلها برای وجود علم و حکمت خالق اشیا و شواهد بر تدبیر و تقدیر
ملک قدیر در خلق انسان و حیوانات و شجر و کیاه و غیر آن آنقدر که عبرت کیرد هر غافلی
اکنون شرح میکنم آفتها را که حادث میشود در بعضی از زمانها و آنها را کروهی از
جاهلان وسیله کردانیده اند برای انکار خلق خالق و تدبیر و تقدیر و آنچه انکار
میکنند و مخالف حکمت میدانند و وقوع آنها را در اینعالم ملاحده که بصانع
قایل نیستند و اتباع مانی نقاش که بدو خدا قایلند از مکاره و آلام و مصائب
و مرگ و فنا و آنچه طبعیان حکما میکویند که اشیا بطبایع خود میآیند و میروند
بی مدبری و صانعی در این امور سخن میکوییم تا رد اقوال ایشان بتوان کرد و
کروهی از جاهلان و ملحدان قاتلهم الله انی یؤفکون آفتهائی را که در بعضی از زمانها
حادث میشود مانند وبا و طاعون و یرقان و انواع بیماریها و تکرک و ملخ که زراعتهای
و میوهها را ضایع کنند وسیله کرده اند بسوی انکار و خلق و شبهه کردانیده
در وجود خالق و تدبیر پس در جواب ایشان میکوییم که اکر خالقی و مدبری در عالم نمیبود میبایست
که زیاده از این فتنه و فساد و آفات و حوادث در جهان پدید آید مثل آنکه آسمان بر زمین

بیفتد

المعطلة ما انكرت المانية عن المكاره والمصايب التي تصيب الانسان فكلاهما يقولان كان
للعالم خالق رؤف رحيم فلم تحدث فيه هذه الامور المكروهة والقايل بهذا القول يذهب
الى انه ينبغي ان يكون عيش الانسان في هذه الدنيا صافيا من كل كدر ولو كان هكذا كان

ذکر حدوث آفات

بیفتد یا زمین باب فرو رود یا آفتاب از طلوع تخلف نماید یا هرگز طالع نشود و نهرها
و چشمها خشک شوند بنوعی که یکقطره آب در آنها بهم نرسد و هوا راکد شود که مطلقا
باد حرکت نکند تا همه اشیا فاسد گردند یا آب دریا بر زمین جاری گردد که عالم را
غرق کند و باز این آفتها که گاهی میرسد از طاعون و ملخ و امثال اینها چرا دایم
و ممتد نمیگردد تا آنچه در عالم هست مستاصل گرداند بلکه گاهی بهم میرسد و زود
برطرف میشود نمی بینی که عالم از این حادثات جلیله که موجب بوار و هلاک اهل عالم است
محفوظ و مصون است و گاهی از آنها آفت قلیلی میکند و میرساند برای تادیب و تقویم
ایشان و باز بزودی زایل گردانند از ایشان تا وقوع آنها پندی و نصیحتی باشد برای ایشان
و ازاله اش رحمتی و نعمتی باشد بر ایشان و بتحقیق که انکار میکنند ملاحده و اتباع
مانی مکاره و مصایبی را که بمردم میرسد و میگویند که اگر برای این عالم خالق رحیم
و مهربانی باشد چرا این امور ناخوش بظهور می آید گوینده این سخن را گمان آنست که
میباید عیش آدمی در دنیا از هر کدورتی خالص و صافی باشد و بهیچ المی مشوب و
مخلوط نباشد و اگر چنین بود آدمی آنقدر اشر و طغیان و فساد بهم میرسید که نه برای
دنیا بکار میآمد و نه برای آخرت چنانچه میبینی که گروهی را که بناز و نعمت بر آمده اند
و در امنیت و توانگری و رفاهیت نشو و نما کرده اند بمرتبه از طغیان و کفران میرسند
که گویا فراموش کرده اند که از جنس بشر اند یا مربوب و مدبر قضا و قدر اند یا محتمل است
که ضرری بایشان برسد یا مکروهی بر ایشان نازل گردد و بخاطر ایشان نمیرسد که
ضعیفی را رحم کنند یا فقیری را دستگیری نمایند یا اگر مبتلائی را ببینند بر او رقت
کنند یا نسبت به بیچاره مهربانی اظهار نمایند یا تعطفی برای مکروبی بعمل آورند
و چون مکروهی بایشان رسد و مصیبتی یا دردی را یافتند بیتابی میکردند و

الى ان تلذ عد بهذه المكاره بنيل اذا كان يكون غير محمود على حسنة يأتيها ولا يستحق الثواب
عليها فان قالوا وما كان يضره ان لا يكون محمودا على الحسنات مستحقا للثواب بعد ان يصير
الى غاية النعيم واللذة قيل لهم اعرضوا على امرء صحيح الجسم والعقل ان يجلس منعما و

در طغیان آدمی

بسیاری از آنها را که جاهل و غافل بودند میفهمند از اکثر معاصی و فسادها که مرتکب
بودند تایب و منزجر میگردند و گروهی که این نمود یا ترا نمیپسندند در عالم مانند کودکان
کم فهمند بمنت میبندند دواهای تلخ ناگوار را و بخشم می آیند از منع کردن از اطعمه لذیذه که
ضرر میرسانند بایشان و کسب آداب و علوم و صنعتها را دشمن میدارند و دوست میدارند
که پیوسته احوال خود را بلهو و بطالت بگذرانند و هر طعام و شرابی که خواهند
بخورند و نمیدانند و نمی بینند که بطالت نشو و نما کردن چه ضررها بدین و دنیا
میرسانند و اطعمه و اشربه لذیذه ضاره چه دردها در ابدان ایشان احداث مینماید و
نمیفهمند که در تحصیل آداب حسنه عواقب حمیده منظور است و در آشامیدن
دواهای تلخ منافع پسندیده منظور بسا المها که راحتها در عقب دارند و بسا
تلخیها که شیرینیها بار میآورد اگر کسی گوید که چرا آدمیان همه را معصوم نیافریدند
که قادر بر معاصی و بدیها نباشند تا آنکه محتاج تنبیه باین الامها و اسقام نباشند
جواب گوئیم که اگر چنین بودند بر حسنه مستحق ثواب و حمد و ستایش نمیشدند و
اگر گویند که اگر خدا او را بنعیم و لذات بهشت رساند چه ضرر میرساند باو که مستحق
ثواب نباشد و او را بر حسنات ستایش نکنند جواب گوئیم که شما عرض کنید بر مردی که
بدنش و عقلش صحیح باشد و بتنعم و رفاهیت بنشیند و دیگری اسباب عیشش آماده کند
بدون سعی و املی و استحقاقی آیا قبول این امر میکند و طبعش باین حالت خسیس راضی
میشود اگر عقلش سلیم است البته باندک نعمتی که باندک سعی و حرکت بیابد بدان راضی تر
خواهد بود از آنکه نعمت بسیار بدون سعی و استحقاق بدستش آید هم چنین نعیم آخرت
برای اهلش باین کامل و تمام است که سعی در آن کرده اند و باستحقاق یافته اند این نعمت
در این باب آدمی مضاعف گردیده که او را قوت سعی در دنیا داده اند و راه تحصیل

والفاجر منها فقالوا كيف يجوز هذا في تدبير الحكيم وما الحجة فيه فقيل لهم ان هذه الآفات وان كانت تنال الصالح والطالح جميعا فان الله عز وجل جعل ذلك صلاحا للصنفين كليهما اما الصالحون فان الذي يصيبهم من هذا يرد هم نعم ربهم عندهم في سالف ايامهم فيحدوهم ذلك على الشكر و

درجات آخرت باو نموده اند و ثواب جزیل بر عمل وسعی او مقرر فرموده اند که سرور و لذات او در آخرت باین سبب مضاعف است اگر گویند که چون گفتی که عصمت بجبر منافات با استحقاق دارد ممکن بود که بدون عصمت مردم را تکلیف نماید و بهر حال ایشانرا ببهشت برد و هر که خواهد که بنعیم اخروی با استحقاق برسد با طاعت کند و هر که نخواهد و بنعیم بیسعی راضی باشد بدون عمل ثواب یابد جواب گوئیم که اگر این در بر مردم کشوده شود که با وجود گناه ثواب یابند بیم عقاب نداشته باشند هر آینه در ارتکاب فواحش و معاصی اکثر خلق چندان مبالغه نمایند که فساد در زمین پیدا شود و یکدیگر را کشند و ظلم و بیداد کنند و عدل حکمت حقتعالی باطل گردد و تدبیر بتعطیل مبدل شود و فساد این امر در غایت ظهور است و گاهی این ملاحده معطله در ابطال تدبیر و انکار خالق حجت میگیرند با فتها که در دنیا خلق بهم میرسد و نیکوکار و بدکار فرو میگیرد یا نیکوکار را فرو میگیرد و بدکار نجات مییابد میگویند که تدبیر حکیم روا باشد که نیک و بد در ابتلا مساوی باشند یا آنکه حال بدکردار بهتر از حال نیکوکار باشد پس جواب میگوئیم که این آفتها و بلاها اگر چه بصالح و طالح میرسد اما حقتعالی صلاح هر دو صنف را در این دانسته اما صالحان بسبب بلا متذکر میشوند نعمتهای حقتعالی را که در حال صحت بایشان عطا کرده و این باعث شکر و صبر ایشان میگردد و اما طالحان و بدکرداران زیرا که چون این بلاها بایشان رسد طغیان ایشانرا کم میکند و منع مینماید ایشانرا از معاصی و فواحش و اگر از آن بلا سلامتی یابند برای دو صنف نفع میبخشد زیرا که صلحا در بر و نیکی و صلاح می افزایند و بصیرت ایشان زیاده میگردد و فجار و اشرار رافت و رحمت پروردگار خود را میدانند و احسان ملک منان بدون استحقاق ایشان ترغیب میکند ایشانرا باین نیکی

والمنفعة فان قال قائل فلم لا تحدث على الناس قيل له لكيلا يركنوا الى المعاصي من طول السلامة فيبالغ الفاجر في ركوب المعاصي ويفتر الصالح عن الاجتهاد في البر فان هذين الامرين جميعا يغلبان على الناس في حال الخفض والدعة وهذه الحوادث التي تحدث عليهم تقمعهم على ما فيه

عفو نسبت بکسیکه بدی کند باایشان و شاید کسی گوید که آنچه گفتیم در تلف شدن اموال است پس چه میگویند در آنچه مردم در بدنهای خود بان مبتلا میشوند و موجب تلف شدن ایشان میگردد مانند سوختن و غرق شدن بسیل و زلزله جواب میگوئیم که در اینها نیز غایت مصلحت هر دو صنف شده است اما نیکان و ابرار زیرا که در مفارقت دنیا مییابند راحت از ارتکاب تکالیف آن و نجات مییابند از مکاره آن و اما اشرار و فجار زیرا که کفاره بعضی از گناهان ایشان میشود و ایشانرا مانع میگردد از زیادتی معاصی و مجمل سخن آنستکه خالق علیم و قادر حکیم هر یک از اینها را بروجه مصلحت و از برای خیر و منفعت عباد بعمل میآید و آنچه بظاهر شر مینماید بجهة خیر جاری میگرداند اگر باد درخت عظیمی را بیندازد و صانع دانا از آن درخت نفع عظیمی مانند در و پنجره و ستون و غیر اینها بکار برد ضرر را بنفع مبدل گردانیده هم چنین مدبر حکیم آفاتیکه در ابدان و اموال مردم عارض میگردد همه را خیر و منفعت میگرداند اگر کسی گوید که اگر این مفاسد در ابدان و اموال عارض نمیشد چه میشد و چه مفسده لازم میآمد جواب گوئیم که اگر اینها نمیشد مردم بسبب امتداد سلامت و رفاهیت و نعمت میل میکردند بسوی معاصی و فجار در ارتکاب گناهان مبالغه میکردند و صلحا در عبادت و طاعت و نیکی سست میشدند غالب احوال خلق آنستکه در حال راحت و وفور نعمت این دو حالت ایشانرا عارض میگردد و این حوادث که ایشانرا حادث میشود ایشانرا آگاه میسازند و مانع میگردد ایشانرا از معصیت و متنبه میگردانند ایشانرا که میل کنند بسوی امریکه موجب رشد و صلاح ایشان باشد و اگر اینها بر ایشان وارد نشود هر آینه از حد بدر خواهند رفت در طغیان و معصیت چنانچه طاغی شدند در زمانهای گذشته تا واجب شد بر ایشان هلاک و بوار طوفان لازم شد که هلاک کرد ایشانرا

دهریه
حکمت حقیقت

باید کان یبغون لا یتوالدوا کیلا یضیق علیهم المساکن والمعایش قبل فهم اذ لو کان یجرم اکثر هذا
الخلق دخول العالم والاستمتاع بنعم الله تعم ومواهبه فی الدارین جمیعا اذا لم یدخل العالم الا قرن
واحد لا یتوالدون ولا یتناسلون فان قالوا کان یخلق فی ذلک القرن الواحد من الناس مثل

زمین از ایشان و از جمله چیزهائیکه ملاحده انکار میکنند مرگ و فنا است و
گمان انستکه اگر مردم در این دنیا همیشه میبودند و نمیمردند و ببلاها مبتلا
نمیشدند بهتر بود چون بغایت این امر نظر کنی می‌بینی که خطا است زیرا اگر هر که
داخل عالم شده و خواهد شد بماندند و نمیمردند هر اینه زمین بر ایشان تنگ شود
و مزارع و اقوات کمی کند اکنون که مرگ ایشان را فانی میکند در مساکن و مزارع
با یکدیگر معارضه میکنند که جنگها میان ایشان بهم میرسد و خونها ریخته میشود
و اگر متولد میشدند و نمیمردند چگونه میشد حال ایشان البته بر ایشان غالب میشد
شر و حرص و قساوت و سنگینی دل و اگر از مرگ نمی‌ترسیدند و امید حیات ابد بخود می
داشتند هیچ در دنیا قانع میشدند و بکسی چیزی نمیدادند و امر که بر ایشان واقع
میشد هرگز فراموش نمیکردند و تسلی نمی‌یافتند زیرا که بیاد مرگ منقضی و مرگ گوارا
میشود و از زندگانی و سایر امور دنیا ملال بهم میرسانیدند چنانچه می‌بینی که جمعی
عمر ایشان دراز شده از زندگی ملول میشوند و آرزوی مرگ میکنند که از مشقتهای
دنیا راحت یابند اگر گویند ملال از جهت سبب مکاره و تعبهای دنیا است اگر
تعبها و المهارا از ایشان بر دارند آرزوی مرگ نخواهند کرد جواب آنستکه گفتیم
که اگر چنین میبودند ایشان از طغیانی بهم میرسید که ضرر دین و دنیای ایشان و دیگران
داشت و اگر گویند که نبایست توالد و تناسل میان ایشان نشود تا بهم نرسد تنگی مساکن و معاش
بر ایشان تنگ نشود جواب گوئیم که در این صورت اکثر خلق از نعمت حیات و تمتع نعمتهای
دنیوی و اخروی واهب خیرات و مفیض برکات محروم میماندند و جمیع نعمتها مخصوص
جماعت قلیلی میبود که اول از مبدأ عدم کتم وجود داخل شدند و نعمت خداوندی
منت باید که عام باشد هر یک از مواد قابله ممکنات بقدر قابلیت و استعداد

الی کسا... بالعصا والعنف ...
ولو یکن احد یعمل علی الیقین بثواب وعقاب حتی کان هذا یخرجهم عن حد الانسیة الی حد
البهایم ثم لا یعرف ما غاب ولا یعمل الا علی الحاضر وکان یجب من هذا ایضا ان یکون الصحا

حکمت

بهره‌مند گردند اگر گویند که بایست در اول جمیع افراد بشر که تا انقراض عالم موجود
شوند بیافرینند و همه را در دنیا تا قیامت زنده بدارد جواب گوئیم که همان مفسده
تنگی مسکن و معایش عود میکرد و ایضا اگر توالد و تناسل نبود انس گرفتن خویشان با
یکدیگر و اعانت ایشان کردن یکدیگر را نبود شاید بر طرف میشد و لذت تربیت فرزندان
و سرور بایشان نمیبود و رعایت حقوق پدر و مادر و اقارب و ثوابها که بر اینها مترتب
میشد مفقود میشد پس آنچه گفتیم دلیلست بر آنکه آنچه در خاطرها گذرد از
احتمالات بغیر آنچه تقدیر کرده است مدبر ارضین و سموات همه سفاهت رای و محض
خطا است و شاید کسی طعن کند بر تدبیر علیم خبیر از جهت دیگر و گوید که چگونه
نظام این عالم بتدبیر شده با وحال آنکه می‌بینیم در این دنیا مدار بر ظلم و فساد است
و قوی بر ضعیف ستم میکنند و مال اشرار غصب میکنند و ضعفا پامال اقویا میگردند
و صالحان فقیر و مبتلا باشند و فاسقان بعافیت و نعمت میگذرانند و کسیکه
مرتکب فواحش و معاصی شود بزودی عقوبت باو نمیرسد و اگر در عالم مدبری میبود
بایست و نیکان فراوان یابند و بدان محروم گردند و اقویا نتوانند که بر زیر دستان جور
و ستم کنند بایست که هر کس مرتکب معصیتی شود بزودی عقوبت از او بیابد تا منزجر گردد
و موجب تنبیه دیگران گردد جوابش آنستکه اگر چنین میبود فضیلتی که انسان را
بر سایر حیوانات هست که کارها از روی اراده و اختیار بمحض تحصیل رضا
کریم بعمل آورند و اعتقاد بمثوبات اخروی داشته باشند و بجهت اتیان بطاعات و
ترک منهیات نمایند بر طرف میشد و مانند چهارپایان میبودند که ایشان را ساعت بساعت
بتخویف عصا و ثمان یابند و تطمیع علف ضدانند کار فرمایند و هیچکس از روی یقین عقاب آخرت
کار نمیکرد و باین سبب ایشان از حد انسانیت بیرون میرفتند و بمنزله چهارپایان و

حکمت اجل

الاثلاث قلنا اما عجزوا ما جهل واما شرارة وكل هذه محال في صنعته عز ذكره وذلك ان
العاجز لا يستطيع ان ياتي هذه الخلائق الجليلة العجيبة والجاهل لا يهتدي لما فيها من الصواب

بهایم شدند و مدار عمل ایشان بر نفع و ضرر عاجل میشد و از ثواب اجل غافل میگردیدند
و ایضا صالحان عمل شایسته نمیکردند مگر برای فراخی روزی و وسعت دنیا و کسی
ترک ظلم و فواحش و معاصی نمیکرد مگر برای فراخی روزی و وسعت دنیا و کسی ترک ظلم نمی‌کرد
مگر از ترس عقوبتی که همان ساعت بر او نازل شود تا انکه جمیع اعمال عباد بطاعات و عبادات
بر امر حاضر جاری میشد و بیقین اخرة مطلقا متوب و مستحق ثواب عقبی و نعیم دایم
روز جزا نمیشدند یا انکه این امور که تعیین کننده ذکر کرد از فقر و غنا و عافیت
و بلا چنان نیست که همیشه بر خلاف قیاس او جاری باشد بلکه گاهی بر وفق گمان او
جاری میشود چنانچه میبینی بسیاری از صالحان مال فراوان دارند و برفاهیت میگذرانند
برای انکه کمان نکنند که کفار همیشه در نعمتند و ابرار پیوسته در زحمت و این
باعث شود که مردم اختیار فسق بر صلاح کنند و بسیاری از فساق چون فسق ایشان
بنهایت رسید ضرر ایشان بر مردم بر خود بسیار شد در دنیا با ایشان عقوبات عظیمه نازل
میشود چنانچه عزیز جبار فرعون و اصحاب او را بغرق هلاک کرد و بخت نصر را هلاک
کرد و بلبیس را کشت و اگر عقوبت بعضی از اشرار و مثوبت جمعی از اخیار را برای مصلحتی
تاخیر کند بدار القرار موجب بطلان تدبیر عزیز جبار نیست زیرا که بعضی از پادشاهان
زمین گاه هست که انتقام بعضی از نافرمانان و انعام گروهی از مطیعان را برای
مصلحتی چند تاخیر میکنند و منافی تدبیر ایشان نیست بلکه عقلا اینها را از
تدبیرات حسنه ایشان میشمارند و هر گاه براهین قطعیه و دلایل یقینیه دلالت
کند بر انکه اشیا را خالق حکیم قادری هست باید که انچه ببینند حمل بر حسن تدبیر
او کنند زیرا که صانع خلق خود را مهمل و ضایع نمیگذارد مگر بیکی از سه جهت اول
انکه عاجز باشد دویم انکه جاهل بکیفیت تدبیر سیم انکه شرارة او مانع باشد

اثبات تدبیر

الحكمة افكانوا يسمونه بهذا الاسم لما راوا فيه من التقدير والنظام فلم يرضوا ان يسموه تقديرا
ونظاما حتى سموه زينة ليخبروا انه مع ما هو عليه من الصواب والاتقان على غاية الحسن والبهاء
اعجب يا مفضل من قوم لا يقفون على صناعة الطب بالخطاء وهم يرون الطبيب يخطي و

از ایشان خبر و نفع عباد و جمیع اینها در حق صانع عالم جل و علا محالست زیرا که
خالق چنین خلقی با این عظمت و وسعت و کمال عاجز نمیباشد و نظام چنین کردن
عالم مشاهده میشود و مصالحی که در هر چیز بعمل امده از جاهل بوجود نمیاید و
چنین صانع را بجهل نسبت نمیتوان کرد و خداوند با این کمال و رفعت و با این
لطف و رحمت و منعم با این جلایل نعمت بشرارت و خست منسوب نمیباشد پس معلوم شد
که صانع این خلق البته بحسن تقدیر تدبیر خلق خود مینماید و هر چند عقل ما
بمصالح بسیاری از ان نرسد زیرا که بسیاری از تدابیر ملوک و حکمتهای افعال ایشان را
عامه رعایا نمیفهمند و اسباب انها را نمیدانند بجهت انکه بر خفایا اسرار ایشان اطلاع
ندارند و چون سبب انرا دانستند میدانند که بر وجه حکمت واقع شده بود و اگر
بعضی احوال ملوک استدلال بر افعال و اعمال ملک الملوک میتوان کرد و اگر دوایی
دو مرتبه یا سه مرتبه بکار برند و اثر حرارت یا برودت از ان مشاهده نمایند حکم
میکنند که حار است یا بارد است و شک نمیکنند در ان چرا اینجاهلان انقدر صواب
حکمت و صواب در هر چیز مشاهده میکنند که عقل از احصای عشری از اعشار ان
بعجز و قصور معترف است و حکم بصواب تدبیر و وجود مدبر چنین نمیکنند اگر بفرض محال بعضی
انچه در عالم موجود است وجه حکمت در انها مخفی باشد هر اینه غافل نباید حکم باهمال
و عدم مدبر ذو الجلال کنند زیرا که وجوه حکمت و صواب اکثر ان نصف دیگر ظاهر است
کافیست برای حکم بحسن تدبیر و علم بوجود صانع قدیر پس چگونه این توهم توان کرد با
انکه هر چیز را تفتیش نمائی و بعقل صحیح در ان نظر کنی بر نهایت استقامت و کمال
یابی و هر وضعی که برای عالم تقدیر کنی چون تامل کنی انوضعی که هست بکنی از ان نیکو
تر است بدان ای مفضل که نام اینعالم بزبان یونانی که جاری و معروف است نزد ایشان

اثبات اسامی

ان الملك لا يكلف رعيته ان يعلموا طويل هو ام قصير هو ام اسود ام ابيض وانما يكلفهم
الاذعان لسلطانه والانتهاء على الاثر ان رجلا لو اتى باب الملك فقال اعرض على

قوسموس است و تفسیرش در لغت آرایش و زینت است و فلاسفه و مدعیان حکمت عالم را چنین نام کرده اند برای حسن تقدیر و ثواب انتظامی که در ان مشاهده کرده اند پس راضی نشدند بانکه تقدیر و نظام نام کنند تا انکه او را زینت نامیده اند تا خبر دهند که با اتفاق و احکامیکه دارد در غایت حسن و بها و زینت است تعجب کن ای مفضل از گروهی که حکم نمیکنند بر صناعت طب بخطا با انکه می بینند که طبیبان خطای بسیار میکنند و حکم می کنند بر عالم باهمال با انکه هیچ چیز از ان مهمل نمیبینند بلکه تعجب کن از اخلاق گروهی که دعوای حکمت میکنند و چون وجه صواب در امری از امور عالم بر ایشان مخفی ماند زبان میگشایند بمذمت خالق حکیم و عجبتر است از مانی مخذول که دعوی اسرار میکند و چون بعضی از وجوه حکمت در خلق اشیاء بر او مخفی ماند نسبت داده است خلق را بخطا و خالق را بجهل تبارك الله الحليم الكريم و سبحان الله العلي العظيم و از همه عجبتر ملاحده معطله اند که میخواهند بحس ادراك چیزی را که بعقل در نمی یابد و چون حقتعالی بحواس ظاهر ادراك نکنیم اقرار بوجودش نکنیم و چون گویند بایشان که خدا بعقل مدرك نمیشود میگویند که چون میتواند بود که چیزی بعقل مدرك نگردد جواب گوئیم که او بالاتر از مرتبه خود ادراك نمیتواند کرد و بدان شرائط رؤیت نمی توان دید همچنین بدرستی که اگر سنگی به بینی که در هوا بلند شده میدانی که شخصی او را انداخته است و این علم نه از راه دیده است بلکه عقل حکم میکند که سنگ بخودی خود بالا نمیرود نمیبینی که بصر در اینجا عاجز است و عقل حکم میکند و همچنین عقل در معرفت خالق حدی دارد که از ان نمیتوان گذشت چنانچه میدانند که جائی دارد و از اندیشه او بجا است از حواس ادراك ان نکرده اند و حقیقت ازا

نمیدانند

معرفت حق
در وجوب

وقال اخرون هي كالكرة المدحرجة وكذلك اختلفوا في مقدارها فزعم ان الارض انها مثل الاثر
سواء وقال اخرون بل هي اعظم من الجزيرة العظيمة وقال اصحاب الهندسة هي اضعاف الارض
مائة وسبعين مرة ففي اختلاف هذه الاقاويل منهم في الشمس دليل على انهم لم يقفوا على الحقيقة من

نمیدانند و هم چنین عقل میداند که صانعی دارد که او را ایجاد کرده اما احاطه بکنه ذات و صفات او نکرده اگر گویند که چگونه بنده ضعیف را مکلف ساخته که بعقل لطیف او را بشناسد حال انکه عقل و قاصر است از احاطه باو گوئیم که معرفت خود را انقدر بایشان تکلیف نموده که در وسع ایشان هست و از عهده ان برمیایند و ان معرفت انستکه یقین کنند بوجود او و امر و نهی او را اطاعت نمایند و تکلیف نکرده است ایشانرا که بکنه ذات و صفات او را بشناسند چنانچه پادشاه تکلیف نمی کند رعیت خود را که بدانند که او دراز است یا کوتاه یا سفید است یا سیاه بلکه ایشانرا مکلف میسازد که اذعان کنند بپادشاهی او و قبول کنند فرمان او را نمی بینی اگر مردی بدر خانه پادشاه بیاید و بگوید که خود را بمن بنما که خوب ترا بشناسم و گر نه اطاعت تو را نمیکنم هر اینه مستحق عقوبت پادشاه خواهد شد همچنین اگر کسی گوید که من اطاعت خالق نمیکنم تا او را بکنه نشناسم هر اینه خود را در معرض سخط در آورده خواهد بود اگر گویند ما او را وصف میکنیم که عزیز است و حکیم و جواد است و کریم جواب میگوئیم که اینها همه صفات اقرار است نه صفات احاطه زیرا که اذعان میکنیم که حکیم است و کنه حکمت او را نمیدانیم بلکه بوجهی تصور کرده ایم و همچنین قدیر و جواد و سایر صفات کمالیه او را اثبات میکنیم اما کنه صفات او را ندانسته ایم چنانچه آسمانرا می بینیم و حکم بوجودش میکنیم اما حقیقت جوهرش را نمیدانیم و دریا را می بینیم اما عمقش و منتهایش را نمیدانیم و امر او بالاتر است از این امثالها و مثلها قاصر است از او و اما عقل را راهنمائی کند بسوی معرفت او اگر گویند که چرا مردم اختلاف کرده اند در ذات و صفات او گوئیم برای انکه اوهام و عقول قاصرند از رسیدن بساحت جلال و عظمت او و نخواستند از اندازه خود تجاوز کرده اند و طلب معرفت

اختلاف اقوال در آفتاب

لا یوجب ان یعلم ما هی وکیف هی وکذلک الامور الروحانیة اللطیفة فان فی لوا فاتهم الان
من قصور العلم عنه وصفًا. حتی کانه غیر معلوم قبل له هو کذلک من جهة اذا رام العقل معرفة
کنهه والاحاطة به وهو من جهة اخری اقرب من کل قریب اذا استدل علیه بالدلائل الشافیة

او نموده اند و میخواهند احاطه بکنه او کنند با انکه عاجزند از ادراک امری چند که
در خفا از او پست ترند لهذا حیران شده اند و هر یک بنادانی سخنی گفته اند از جمله
چیزهائی که پست تر اند از ذات اقدس او ست و عقل عاجز است از معرفت آن این آفتاب است
که میبینی که بر عالم طالع میشود و کسی حقیقت او را نمیداند و باین سبب فلاسفه در
حقیقت آن سخنهای مختلف گفته اند بعضی گفته اند که فلکیست میان تهی و مملو
از آتش است و دهانی دارد که این حرارت و شعاع از آن ساطع میشود و بعضی گفته اند
مانند ابر است و بعضی گفته اند آبگینه است و قبول حرارت از عالم میکند و شعاع
بر عالم میافکند و بعضی گفته اند جسم لطیفی است که از آب دریا منعقد میشود و بعضی
گفته اند اجزای بسیار از آتش مجتمع شده و بعضی گفته اند جوهر پنجم است بغیر
عناصر چهارگانه باز در شکلش اختلاف کرده اند بعضی گویند صفحه عریضی است
و گروهی گویند که کره مدحرجه است همچنین در مقدارش اختلاف دارند بعضی گمان کرده اند
که بقدر زمین است و بعضی گفته اند کمتر از زمین است و بعضی گفته اند که از جزیره
عظیمه بزرگتر است و اصحاب هند میگویند که صد و هفتاد برابر زمین است پس اختلاف
اقوال در آفتاب دلیلست بر آنکه حقیقتش را درست نیافته اند و بگمان سخنها
گفته اند هرگاه که آفتاب دیده میشود و حس ادراک آن میکند و عقول حکما از حقیقت آن
عاجزند چگونه توانند یافت حقیقت خداوندی را که بحس در نیاید و عقل و وهم
بساحت عزت او راه نیابد مترجم گوید که آنکه در حقیقت شمس میان
متاخرین حکما که اقوال ایشان متداول است مشهور آنست که جوهری دیگر است غیر
عناصر و در شکلش کرویت و در مقدارش آنکه صد و شصت برابر زمین و ربع
زمین است و اقوال مذکوره اقوال قدمای حکما است که در این زمان متروک گشته بر خصوص

قول حکما

علی شکل واحد جریًا دائمًا متتابعًا وانت یا مفضل تری اصناف الحیوان یجری ذلک
علی الامثال ومنهاج واحد کالانسان یتولد وله یدان ورجلان وخمس اصابع کما علیه
الجمهور من الناس فاما ما یولد علی خلاف ذلک فانه لعلة تکون فی الرحم او فی المادة التی

فرمود اگر کسی گوید که چرا از خلق پنهان شده جواب گوئیم که مستتر نشده و پنهان نشده ذات
مقدس او باین معنی است که باراده خود را مستور کرده باشد چنانچه پادشاهان یا
دیگر اشخاص بدرها و دیوارها پنهان میشوند از رعیت خود بلکه معنیش آنست که ذات
مقدس او از آن لطیف تر و رفیع تر است که عقل ادراک او تواند کرد چنانچه نفس ناطقه
که یکی از مخلوقات او ست ادراک آن بفکر و نظر میسر نیست اگر گوید که چرا لطیف
متعالی گردیده است از ادراک اوهام گوئیم که چیزیکه خالق هر چیز باشد میباید که
در صفات میان همه بالاتر و بلندتر از همه چیز باشد اگر گوید که چه معنی دارد لطیف
متعالی بودن او جواب گوئیم که سؤالی که در اشیا کنند و طلب معرفت او نمایند بچهار وجه
میتواند بود اول آنکه بدانند که موجود است یا نه دوم آنکه بدانند کنه حقیقت ذاتش را
سیم آنکه بشناسند چگونگی و صفات او را چهارم آنکه بدانند علت و غایت
وجودش را و هیچ یک از این وجوه را در خالق نمیتوان دانست بغیر آنکه موجود است و اما
کنه ذات یا کنه صفات پس دانستن آنها از ما ممکن نیست و طلب معرفت در این
مقام ساقط است زیرا که خالق جل شانه علت همه چیز است و او را علت نیست و غایت
در چیزی میباشد که معلول علتی باشد و علم آدمی بآنکه خدا موجود است مستلزم آن نیست
که کنه حقیقت و چگونگی او را بدانند بلکه در تصدیق بوجود تصور بوجهی از وجوه
کافیست و همچنین امور روحانیه لطیفه را میدانیم که موجودند و حقیقت آنها را نمیدانیم
اگر گویند که از قصور علم با وجود آن وصف میکنید او را که گویا بهیچ وجه معلوم نیست
جواب گوئیم که از جهتی که معرفت چنین است او احاطه بکنه ذات و صفات او میسر نیست اما
از جهت دیگر بما از همه چیز نزدیکتر است و آثار وجودش از همه چیز واضح تر است و به
دلائل و برهانها وجودش از همه چیز هویدا تر است و بیکجهت پنهان و اضح است که بر هیچ کس

در ذکر معرفت خالق عالم جل شأنه

مخفی نیست و پنهان نیست بکنهه چنان غامض است که احدی را بساحت معرفتش راه نیست و عقل

نیز چنین است اگر بشواهد ظاهر است و بذات مستور است واما اصحاب طبایع میکویند که

طبیعت کار را بیفایده نمیکند و سعی میکند که هر چیز را بمنتهای کمالش برساند جواب

این است که طبیعت را کی چنین حکمتی عطا کرده و وقوف بر حقایق اشیا و کمال

ایشان داده که تجاوز از حد قابلیت هیچ چیز و عقول بعد از تفکر بسیار و تجارب

بیشمار باین نمیتوانند رسید اگر طبیعت را چنین شعور وادراکی که وارای عقول کافه

خلق است فراهم هست پس اقرار کرده اند بانچه انکار کرده اند و بصانع حکیم علیم قایل شده اند

ولیکن در نامش خطا کرده اند واگر طبیعت را بی شعور واراده میدانند چنانچه ما میدانیم

پس نسبت این افعال منطبقه بر قوانین حکمت بطبع عدیم الشعور امر بدیهی و اضح البطلان

و هر ذره از ذرات ممکنات بزبان اعمال الغرابه میکند که من صانع حکیم قدیم علیمی دارم

و طایفه از قدما انکار عمد و تدبیر در اشیا کرده اند و کمان کرده اند که باتفاق واقع

میشود و غافل اند از مدبر حکیم نیست و از جمله چیزها که حجت خود قرار میداده اند این بوده

که گاه هست از اناث فرزندان بر خلاف عادت متولد میشوند مانند آدمی که یکعضو

ناقص است یا یکعضو زیاده است یا خلقت انسان بوجود میاید پس اینها را دلیل

میکردند بر ابطال مدبر حکیم وارسطاطالیس حکیم رد کرد بر ایشان و گفت چیزی

که گاهی بنا بر عارضی چند که در رحم حادث شود بعمل آید منافات ندارد با آنکه عمد

حکم کند که چون اکثر امور بر قانون حکمت واقع میشود البته مدبر حکیمی میباید و تو

مشاهده میکنی اصناف حیوانات اکثر ایشان بر یکمثال و بر یک نهج مییابی که در دو دست و

دو پا و پنج انگشت میدانند و انچه نادر را بر خلاف این واقع میشود بسبب علتی است

که در رحم حادث میشود یا در ماده که جنین از آن بهم میرسد عارض میگردد چنانچه بدلا تشنیع

تری نفسک یا مفضل فقلت قد استغنیت بمعونة مولای و تأییده عن الکتاب الذی کتبته و صار ذلک

بین یدی کانما اقرء من کفی فلمولای الحمد والشکر کما هو اهله و مستحقه فقال یا مفضل فرغ قلبک و اجمع الیه

ذهنک و عقلک وطمانینتک فسالقی علیک من علم ملکوت السموات والارض وما خلق الله بینهما و

صانع که خالق است صنعتی را بعمل آورد و باعتبار نقصی و علتی که در آلات و ادوات او هست نوعی

دیگر شود و این منافات با حکمت و تدبیر صانع ندارد اگر کویند که خدا قادر بود که اینعلتها را

از رحم و از ماده زایل کرداند که مستوی الخلقه فرزند متولد شود جواب کوییم که برای این

نکرد که مردم بدانند که اشیا بمحض طبیعت بعمل نمیاید که همیشه بر یکنهج باشد و

غیر آن نتواند بود بلکه بتقدیر و عمد صادر میشود از خالق حکیم مبین که کاه چنان میکند

و کاه چنین و اسند لال کنند بر آنکه همه محتاجند بایجاد خالق و قدرت او تا بنهایت کمال

خود برسند فتبارک الله احسن الخالقین ای مفضل بگیر انچه بتو دادم و حفظ کن انچه بتو

بخشیدم و حمد کن نعمتهای او را و شکر پروردگار خود را و مطیع و منقاد او باش بتحقیقیکه

شرح کردم برای تو از دلائل بر خلق و شواهد صواب تدبیر اندکی از بسیار و جزئی از کل پس

تدبر کن در آن و عبرت بگیر از آن من کفتم ای مولای من بقوه تو بر فهم و حفظ اینها میتوانم

تو پس دست مبارک خود را بر سینه من کذاشت و فرمود که حفظ کن بمشیت خدا و فراموش

مکن انشاء الله تعالی پس غشی بر من عارض شد افتادم چون بهوش آمدم فرمود چکونه میبینی خود را

ای مفضل کفتم بیاری و تقویت و تایید مولای خود از کتابی که نوشته بودم و همه در نزد من

حاضر است بنوعی که کویا از کف خود میخوانم و مولای خود را حمد و شکر میکویم چنانچه سزاوار است

پس فرمود ای مفضل فارغ کردان دل خود را و جمع کن بسوی خود ذهن و فهم و عقل و اطمینان خود

مخلوقات و اصناف ملائکه و صفوف و مقامات و مراتب ایشان تا سدرة المنتهی و سایر خلق از جن و آدمیان

از زمین هفتم و انچه در زیر ثریست تا انچه کفتم فرا کرفته جزوی از اجزا آن باشد هر وقت که خواهی

برو و بیا و نزد ما باما مصاحبت در حفظ و حمایت حق و تو از ما بمکان هستی و در دلهای مومنان را طلبند

مانند آب تشنه که آب را طلب کند و انچه بتو وعده دادم از من سوال مکن تا خود بکویم بتو ای مفضل کفت

برگشتم از نزد مولای خود با نعمتی و کرامتی که هیچکس را چنین حالی بر نکشته بود باینجا منتهی شد

رساله بدست مولف حقیر محمد باقر بن محمد تقی عفی الله عن سیئاتهما فی شهر رجب المرجب سنه

اربع و تسعین و مائه بعد الالف من هجره

حدیث مفضل در رجعت حضرت قائم و سایر ائمه علیهم الصلوة و التحیة

از تألیفات جناب فخر المحققین علامه مجلسی عطر الله مرقده

بسم الله الرحمن الرحیم

شیخ معتمد حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصائر روایت کرده است بسند معتبر از مفضل بن عمر که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق ع که آیا آن امامی که مردم انتظار ظهور او را میکشند و امیدوار فرج او هستند یعنی مهدی صاحب الزمان ع آیا وقت معلوم معینی برای خروج آن حضرت هست فرمود که حق تعالی ابا نموده از اینکه برای ظهور آنحضرت وقتی تعیین فرماید که شیعیان بدانند پس فرمود که آنها که از حق سبحانه و تعالی در امر قیامت ساعت در قرآن مجید فرموده است همگی در باب قیام آنحضرت نازل شده است و هر که برای ظهور مهدی ما وقت معینی قرار دهد خود را با خدا در علم غیب شریک گردانیده است و دعوای اطلاع بر اسرار الهی کرده است مفضل گفت عرض کردم ای مولای من چگونه خواهد بود ابتدای ظهور آنحضرت فرمود که بیخبر ظاهر گردد و نامش بلند شود و امرش هویدا گردد و از آسمان منادی باسم و کنیه و نسبش ندا کند تا آنکه حجت شناخته او بر خلق ظاهر گردد که تمام شود بآن حجتی که ما بر خلق لازم ساخته ایم قصهها و احوالش را بیان کرده ایم و نام و نسب و کنیتش را برای مردم تمام کرده ایم که نام و کنیتش مثل نام و کنیه جدش رسول خداست تا آنکه مردم نگویند که ما نام و نسب او را نمیدانستیم پس خدا او را بر همه دینها غالب گرداند چنانچه حق تعالی به پیغمبرش وعده داده لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ یعنی حق تعالی فرستاد پیغمبرش را با هدایت و دین حق تا او را غالب گرداند بر همه دینها و هر چند کراهت داشته باشند مشرکان و ایضا فرموده است

وقاتلوهم

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ یعنی قتال کنید با کافران تا آنکه در زمین فتنه کفر نباشد و بوده باشد دینها برای خدا پس فرمود که والله ای مفضل بر دارد از جمیع ملل و دینها اختلاف را و همه دینها یک دین حق برگردد چنانچه حق تعالی فرموده وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ یعنی هر که طلب کند غیر اسلام دینی را پس هرگز از او قبول نکنند و او در آخرت از زیان کاران است مفضل پرسید که در ایام غیبت آنحضرت با که سخن خواهد گفت فرمود با ملائکه و مؤمنان از جن سخن خواهد گفت و امر و نهیش بیرون خواهد آمد بسوی معتمدان و نایبان آنحضرت بشیعیانش پس فرمود والله ای مفضل گویا می بینم آنحضرت را که داخل شود بر حضرت رسالت پناه در بر و عمامه زردی بر سر داشته باشد و در پاهایش دو نعلین حضرت رسالت پناه ص و در دستش عصای آنحضرت بوده باشد و بزی چند در پیش افکنده باشد تا کسی او را نشناسد و با این هیئت بیاید نزد خانه کعبه تنها و بیرون و چون شب در آید بخواب رود جبرئیل و میکائیل و صف صف از ملائکه بر او نازل شوند پس جبرئیل گوید که ای آقای من سخن تو مقبول است و امر تو جاری است پس حضرت صاحب الامر ع دست بر روی مبارک کشد و گوید حمد و سپاس خداوندی را سزاست که وعده ما را راست گردانید و زمین بهشت را بما میراث داد که در هر جا که خواهیم قرار بگیریم پس نیکو است مزد کارکنان برای خدا پس بایستد میان رکن حجر الاسود و مقام ابراهیم و بصدای بلند ندا کند که ای گروه بزرگان و برگزیدگان و مخصوصان من و آنها که حق تعالی ایشان را از برای یاری من ذخیره کرده است پس ظاهر شده ام من بر روی زمین پس بیائید بسوی من پس حق تعالی برساند صدای آنحضرت را بایشان در هر جا عالم که باشند از مشرق و مغرب عالم و بر هر جا که بوده باشند پس بشنوند همه یک آواز پس همگی متوجه خدمت آنحضرت

حدیث قائم

شوند و بیک چشم زدن همه از زندان حضرت حاضر شوند در میان رکن و مقام
پس عمودی از نور بلند شود از زمین تا آسمان که هر مؤمنی بر روی زمین باشد آن نور را ببیند
و تابد آن نور در میان خانهای مؤمنان و در آید بجانهای ایشان بآن نور فرح یابد اما ندانند
که قائم آل محمد ع ظاهر گردیده است پس چون صبح شود سیصد و سیزده تن بطی الارض
از اطراف عالم بخدمت آنحضرت حاضر شده اند همه در رختخواب منزل ایشان باشند پس پشت
بکعبه دهد و دست خود را بگشاید مانند دست موسی ع از نور تمام عالم را روشن
کند پس گوید که هر که با من بیعت کند چنانست که با خدا بیعت کرده است پس اول کسیکه
دستش را ببوسد و با او بیعت نماید جبرئیل ع باشد پس سایر ملائکه بیعت نمایند پس
نجیبان جن و بشر بشرف بیعت برسند پس سیصد و سیزده تن ببیعت سرافراز گردند آنگاه
مردم مکه فریاد بر آورند که کیست این شخص که در جانب کعبه ظاهر شده است و چه جماعتند
اینها که با اویند بعضی بعضی گویند این همان صاحب بزها است که داخل مکه شده گویند
هیچیک از اصحاب او را میشناسید گویند نمیشناسیم هیچیک را مگر چهار کس از
اهل مدینه که اینها را بنام و نسب میشناسیم و این بیعت در اول طلوع آفتاب شد
پس چون آفتاب بلند شود از پیش قرص آفتاب منادی ندا کند که اهل آسمانها و زمینها
بشنوند که ایگروه خلایق این مهدی آل محمد است صلوات الله علیه و کنیه جدش او را یاد
کند و نسبت دهد ببدرش امام حسن امام یازدهم و دیگر پدران بزرگوار او تا امام
حسین بن علی ع پس ندا کند که با او بیعت نمائید تا هدایت یابید و مخالفت امر او
منمائید که گمراه شوید پس اول کسیکه ندا را لبیک گوید و اجابت نماید ملائکه
باشند پس مؤمنان جن پس سیصد و سیزده نفر از نقبا میگویند شنیدیم و اطاعت
نمودیم و هیچ صاحب گوشی نماند مگر آنکه صدا را میشنود و متوجه میشوند خلایق از

فلان است و که در فلان محله قم میباشد و

احوالات قائم

و صحراها

شهرها و دریاها و بیابانها پس چون نزدیک غروب آفتاب شود از مغرب آفتاب شیطان
ندا کند که خلیفه پروردگار شما در وادی الیابس ظاهر شده و عثمان بن عنبسه
از فرزندان یزید بن معاویه با او بیعت نمائید تا هدایت یابید و مخالفت
مکنید که گمراه شوید پس ملائکه و جن و نقبا همه او را تکذیب نمایند و دانند که او
شیطانست گویند شنیدیم اما باور نکردیم پس هر صاحب شکی و منافقی و کافری که باشند
اکثر از راه برود و در تمام امور حضرت صاحب الامر پشت بکعبه داده گوید
که هر که خواهد نظر کند بادم و شیث پس منم نوح و ابرهیم و اسمعیل و موسی و یوشع و عیسی
و شمعون پس نظر کند بر من که علم و کمال همه بر من هست و هر که خواهد نظر کند بمحمد
و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه از ذریه حسین ع پس نظر کند بر من آنچه
خواهد از من سؤال کند که علم همه نزد منست و آنچه انها مصلحت ندانسته اند خبر
نداده اند من خبر دهم و هر که کتب آسمانی و صحف پیغمبران میخواهد بیاید از من بشنود
پس ابتدا کند بصحف آدم و شیث ع که در آن هیچ تغییر راه نیافته است و بخواند بر ما از آن صحف
آنچه بعید انستیم پس بخواند صحف نوح و صحف ابرهیم و توریه موسی و انجیل عیسی و زبور
داود ع پس علمای ملتها همه شهادت دهند که اینست آن کتابها بنحویکه از آسمان
نازل شده و تغییر نیافته و آنچه از ما فوت شده بود و بما نرسیده بود همه را بر ما خواند
پس بخواند قرانرا بنحویکه حق تع بحضرت رسول ص نازل ساخته بی آنکه تغییر و تبدیل
یافته باشد چنانکه در قرانهای دیگر شده پس در اینحال شخصی بیاید بخدمت آنحضرت
که روی او بجانب پشت گشته باشد و بگوید ای سید من منم بشیر امر کرد مرا ملکی از ملائکه
که بخدمت تو بیایم و ترا بشارت دهم بهلاک شدن لشکر سفیانی پس حضرت فرماید
که قصه خود و برادرت را برای مردم نقل کن بشیر گوید که من و برادرم در میان لشکر

سفیانی بودیم و خراب کردیم دنیا را از دمشق تا بغداد و کوفه را خراب کردیم و مدینه را
و منبرها را درهم شکستیم و استرهای ما در میان مدینه سرگین انداختند پس بیرون
آمدیم و مجموع لشکر ما سیصد هزار کس بودند متوجه شدیم که کعبه را خراب کنیم
و اهلش را بقتل رسانیم چون بصحرای بیدا رسیدیم که در حوالی مدینهٔ طیبه است آخر
شب فرود آمدیم پس صدائی از آسمان آمد که ای بیدا هلاک گردان این گروه ستمکاران را
پس زمین شکافته شد و تمام لشکر را با چهارپایان و اموال و اسباب فرو برد و کسی
و چیزی بروی زمین نماند بغیر من و برادرم ناگاه ملکی بنزد ما آمد و رویهای ما را به پشت
بر گردانید چنانچه می بینی پس برادرم گفت ای نذیر برو بسوی سفیانی ملعون در دمشق
و او را بترسان بظاهر شدن آل محمد و خبر ده او را که لشکرش را حق تعالی در بیدا هلاک
گردانید و بمن گفت ای بشیر ملحق شو بحضرت مهدی در مکه و او را بشارت ده بر
هلاک گشتن ایشان و توبه کن بدست آنحضرت که توبهٔ ترا قبول فرماید پس حضرت دست مبارک
بروی بشیر مالید و بحالت اول بر گردید و با حضرت بیعت کرد و در لشکر آنحضرت بماند
مفضل پرسید ای سید من ملائکه و جن در آن زمان بر مردم ظاهر خواهند شد فرمود
بلی والله ای مفضل با ایشان گفتگو خواهند کرد چنانچه مرد با یاران خود صحبت دارد
مفضل پرسید که ملائکه و جن با او خواهند بود فرمود بلی والله ای مفضل آنحضرت
با آنگروه فرود خواهند آمد در زمین هجرت ما بین نجف و کوفه و عدد اصحاب آنحضرت
در آنوقت چهل و شش هزار ملائکه خواهند بود و شش هزار جن و بروایت دیگر چهل
شش هزار ملائکه و جن و حق تعالی او را با این لشکر ظفر خواهد داد مفضل گفت
حضرت با اهل مکه چه خواهد کرد فرمود اول ایشان را بحکمت و موعظه نیکو دعوت
نماید پس اطاعت نمایند و شخصی از اهل بیت خود را بر ایشان خلیفه کرداند و بیرون آید متوجه

مدینهٔ طیبه شود مفضل پرسید که خانهٔ کعبه را چه خواهد کرد فرمود آنرا خراب میکند
و از بنائیکه ابراهیم و اسمعیل گذاشته بودند بنا میکند و از نو میسازد و بناهای ظالمان را
در مکه و مدینه و عراق و سایر اقالیم را خراب میکند و مسجد کوفه را خراب میکند و از اساس
اولش بنا میکند و قصر کوفه را خراب میکند که هر که آنها را بنا کرده ملعون است مفضل
پرسید که در مکه معظمه اقامت خواهند نمود فرمود نه ای مفضل بلکه شخصی از اهل بیت خود
در آنجا جانشین خواهد کرد چون از مکه بیرون آید اهل مکه خلیفهٔ آنحضرت را بقتل
آورند پس حضرت باز بسوی ایشان معاودت نماید پس بیایند بخدمت آنحضرت سر در زیر افکنده
و گریه و تضرع کنند و گویند ای مهدی آل محمد توبه میکنیم توبهٔ ما را قبول فرما پس
ایشان را پند دهد و از عقوبات دنیا و آخرت بترساند و از اهل مکه شخصی بر ایشان
والی گرداند و بیرون آید باز آن والی را بکشند و آنگاه یاوران خود را از جن و نقبا بسوی
ایشان بر گرداند که با ایشان بگویند که بر گردند بحق هر که ایمان آورد او را بخشید و هر که
ایمان نیاورد بقتل رسانید پس چون عسکر بیرون آن بمکه باز گردند از صد کس
یک کس ایمان نیاورد بلکه از هزار کس یک کس ایمان نیاورد مفضل پرسید که ای مولای من
خانهٔ حضرت مهدی و محل اجتماع مؤمنان کجا خواهد بود فرمود که پای تخت آنحضرت
شهر کوفه خواهد بود و مجلس دیوان و حکمش مسجد کوفه خواهد بود و محل جمع بیت المال
و قسمت غنیمتها مسجد سهله خواهد بود مفضل پرسید جمیع مؤمنان در کوفه خواهند
بود فرمود بلی والله مؤمنی نباشد مگر آنکه یا در کوفه یا در حوالی کوفه باشد یا دلش
مایل بسوی کوفه باشد و در آن زمان قیمت جای خوابیدن یک گوسفند در کوفه دو هزار
درهم باشد و در آن زمان شهر کوفه وسعتش بقدر پنجاه و چهار میل یعنی هیجده فرسخ
باشد و قصرهای کوفه بکربلای معلا متصل گردد و حق سبحانه و تعالی کربلا را بنا

وجایگاهی کرده اند که پیوسته محل امد شد ملائکه و مؤمنان است و حق تعالی انرا مقدس
و انبیا بلند مرتبه کرده اند و چندان از برکات و مرحمتها در ان قرار داده که اگر مؤمنی
در انجا بایستد و بخواند خدا را هر اینه بیکدعا مثل انست که هزار مرتبه ملک دنیا را
خدا باو عطا فرماید پس حضرت صادق اهی کشیدند و فرمودند ای مفضل بدرستی که بقعه‌های
زمین تفاخر کردند بلکه دیگر بقعه‌ها بر کعبه معظم فخر کرد پس حق تعالی وحی فرستاد بکعبه که
ساکت شو و فخر مکن بر کربلا بدرستیکه ان بقعه مبارکیست که در انجا ندای انی
انا الله از شجره مبارکه بموسی رسید و ان همان مکان بلندیست که مریم و عیسی را در انجا
جا داده و در موضعیکه سر مبارک حضرت امام حسین را بعد از شهادت شستند
در همان موضع حضرت مریم عیسی روح الله زاد و وقت ولادت غسل داد و خود در انجا
غسل کرد و ان بهترین بقعه‌هاییست که حضرت رسول از انجا عروج نمود و خیر و رحمت بی
پایان برای شیعیان در انجا مهیا است تا ظاهر شدن حضرت قائم مفضل گفت ای سید من مهدی
دیگر بکجا متوجه خواهد شد فرمود که بسوی مدینه جدم رسول خدا و چون وارد مدینه شود امری
عجیب از او ظهور اید که موجب شادی مؤمنان و خواری کافران باشد مفضل پرسید که
ان چه امر است فرمود که چون نزد قبر جدش برسد گوید ای گروه خلایق این قبر جد
من رسول خداست گویند بلی ای مهدی ال محمد گوید که کیستند اینها که با او دفن کرده اند
گویند یار و همخوابه او عمر و ابوبکر حضرت صاحب در حضور خلق از روی مصلحت پرسد
که کیست ابوبکر و عمر و بچه سبب ایشان از میان جمیع خلایق با جدم دفن کرده اند و شاید
باشد که دیگری در اینجا مدفون شده پس مردم گویند ای مهدی ال محمد غیر از ایشان کسی
در اینجا مدفون نیست ایشان را برای همین در اینجا دفن کرده اند که خلیفه رسول
خدا بودند و پدر زنان ان حضرت بودند پس فرماید که ایا کسی هست که اگر ایشان را ببیند

بشناسد گویند بلی ما بصفت میشناسیم بار فرماید که ایا کسی شک دارد از اینکه
ایشان در اینجا مدفونند گویند نه پس بعد از سه روز امر فرماید که دیوار را بشکافند
و هر دو را از قبر بیرون اورند پس هر دو را با بدن تازه بیرون اورند بهمان صورتیکه داشتند
پس بفرماید که کفنهای ایشان را بگشایند و ایشان را بحلق کشند بر درخت خشکی پس برای
امتحان خلق ان درخت سبز شود و برگ براورد و شاخهایش بلند گردد پس جمعی که ولایت
ایشان داشته اند گویند اینست والله شرف و بزرگی و رستگار شدیم بمحبت ایشان و
چون این خبر منتشر گردد و هر کس در دل بقدر حبه از محبت ایشان داشته باشند حاضر
شوند پس منادی از جانب حضرت قائم ندا کند که هر که این دو مصاحب و همخوابه حضرت
رسول را دوست میدارد از میان مردم جدا شوند و بیکجانب بایستند پس خلق دو طایفه
شوند یکی دوستداران ایشان و یکی لعنت کننده بر ایشان پس امر فرماید حضرت بر دوستان
ایشان که بیزاری جویید از ایشان و گرنه بعذاب الهی گرفتار میشوید در جواب ایشان گویند که ای مهدی
ال پیغمبر ما پیش از انکه بدانیم که ایشان را در نزد خدا قرب و منزلتی هست از ایشان
بیزاری نکردیم چگونه امروز بیزار شویم و حال انکه کرامت بسیار از ایشان بر ما ظاهر شد
و دانستیم که مقربان درگاه حقند بلکه از تو بیزاریم و از هر که ایمان بتو اورده او را هم
که ایمان بایشان نیاورده و از هر که ایشان را چنین خواری بیرون اورده و بردار کشیده
پس حضرت مهدی امر نماید باد سیاه را که بر ایشان وزد که همگی را هلاک گرداند پس بفرماید
که انها را نفورا از درخت بزیر اورند و ایشان را بقدرت الهی زنده کرده اند و امر فرماید خلایق را
که همگی جمع شوند پس ظلمی و کفری که از اول عالم تا اخر شده گناه همه ان را بر ایشان لازم گرداند
و زدن سلمان فارسی و اتش افروختن بر در خانه امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین
و اطفال ایشان و تیر عثمان و یاران او و اسیر کردن ذریه رسول و ریختن خون ال محمد در

هر زناها و هر خونی که بناحق ریخته شده و هر فرجی که بحرام جماع کرده شده و
هر سودی و حرامی که خورده شده تا قیام قائم همه را آنحضرت بشمارد که از ایشان شده
و ایشان اعتراف نمایند بآنکه اگر اول غصب حق خلیفه نمیکردند اینها در عالم نمیشد
پس امر فرماید که از برای مظالم هر که حاضر باشد از ایشان قصاص کنند پس ایشان
را بفرماید بر درختی که بحلق کشیده بودند بسوزانند و باد را امر فرماید که خاکستر
آنها را بدریاها بپاشد مفضل گفت گفتم ای سید من این آخر عذاب ایشان خواهد بود
فرمود ای مفضل والله که سید اکبر محمد و صدیق اکبر امیر المؤمنین و فاطمه زهراء و حسن مجتبی
و حسین شهید کربلا و جمیع ائمه هدی علیهم السلام همگی زنده خواهند شد و هر که
ایمان محض خالص داشته باشد و هر که کافر محض بوده همگی زنده خواهند شد و
برای جمیع مؤمنین و مؤمنات ایشان را عذاب خواهند کرد حتی آنکه در شبانه روزی هزار
مرتبه ایشان را بکشند و زنده شوند پس خدا بهر جا که خواهد ایشان را ببرد و معذب گرداند
پس از انجا حضرت مهدی متوجه کوفه شود و در ما بین کوفه و نجف فرود آید با چهل
شش هزار ملک و چهل شش هزار جن و سیصد و سیزده تن از نقبا مفضل پرسید
زوراء که بغداد باشد در انوقت چگونه خواهد بود فرمود محل لعنت و غضب الهی
خواهد بود وای بر کسیکه در انجا ساکن باشد از علمهای سرخ و زرد و علمهای مغرب
که از نزدیک و دور متوجه آن میگردد والله که بر ان شهر نازل شود اصناف عذابهائی
که بر امتهای گذشته نازل شده است و عذابی چند بر انها نازل شود که چشمها ندیده باشد
و گوشها نشنیده باشد و طوفانیکه بر اهلش نازل خواهد شد طوفان شمشیر
خواهد بود والله که یکوقتی چنان آبادان گردد بغداد که گویند دنیا همین است و گویند که
خانها و قصرهایش بهشت است و دخترانش حور العین اند و پسرانش ولدان بهشتند

و گمان کنند که خدا روزی بندگان را قسمت نکرده است و مکر در آنشهر از افترا بر خدا و رسول
و حکم بناحق و گواهی ناحق و شراب خوردن و زنا کردن و مال حرام خوردن و خون ناحق
ریختن انقدر کرده شود که در تمامی دنیا اتفاق نیفتاده باشد پس خدا خراب کند او را باین فتنهها و لشکرها
بمرتبه که اگر کسی گذر کند نشان دهد که اینجا زمین آنشهر است هرگز قبول نکند پس خروج
کند جوان خوش روی حسنی بجانب دیلم و قزوین و باواز فصیح ندا کند که بفریاد رسید
ای آل محمد مضطر بیچاره را که از شما یاری میطلبد پس اجابت نمایند او را گنجهای
خدا در طالقان چه گنجها نه از طلا و نه از نقره بلکه مردی چند مانند پارهای آهن
در شجاعت و عزم و صلابت بر یابوهای اشهب سوار همه مکمل و مسلح پیوسته بکشند
ظالمان را تا بکوفه درآیند در وقتیکه اکثر زمین را از کافران پاک کرده باشند پس در کوفه
ساکن میشود و باو خبر میرسد که مهدی و اصحابش بنزدیک کوفه رسیده اند باصحاب
خود میگوید بیائید برویم و ببینیم این مرد کیست و چه میخواهد البته که خود میداند که
مهدی آل محمد است اما مطلبش آنستکه بر اصحاب خود ظاهر سازد حقیقت آنحضرت را
پس حسنی در برابر حضرت مهدی عم میایستد و میگوید که اگر راست میگوئی تو مهدی
آل محمد ص کجا است عصای جد تو رسول خدا ص و انگشتر و برد و زره او که فاضل مینامیدند
و عمامه اش که سحاب میگفتند و اسبش که یربوع نام داشت و ناقه اش که او را غضبا
میگفتند و استرش که دلدل میگفتند و حمارش که یعفور مینامیدند و براق
و کو مصحف امیر المؤمنین عم که بی تغییر و تبدیل جمع کرد پس همه را حضرت مهدی عم حاضر
کرد تا آنکه عصای آدم و نوح و ترکه هود و صالح و مجموعه ابراهیم عم و صاع یوسف و کیل
و ترازوی شعیب و عصای موسی و تابوت موسی و زره داود و انگشتر سلیمان و تاج او و
اسباب میراث جمیع پیغمبران علیهم السلام پس حضرت مهدی عم عصای حضرت رسول را بر سنگ صلبی نصب

... بر بود که با امیر المؤمنین ع بظاهر بیعت کردند که حضرت بهر یک از ایشان
ولایتی و حکومتی بدهد چون مایوس شدند و بیعت را شکستند و خروج کردند و هر یک
بجزای عمل خود رسیدند در دنیا و آخرت سعد گفت چون سخن تمام شد حضرت امام حسن ع

گنند و در عرصات ساخت بزرگی شود که جمیع لشکر در زیر سایه آن باشند پس حسینی گوید الله اکبر دست خود را دراز کن که با تو بیعت کنم ای فرزند رسول خدا پس حضرت دست دراز کند که سید حسینی و جمیع لشکرش بیعت نمایند بغیر از چهل و چهار نفر از زیدیه که با لشکر او باشند و مصحفها در گردن انداخته باشند اینها گویند که اینها سحر بزرگ بود پس حضرت مهدی ع هر چند ایشان را پند دهد و معجزات نماید سود نبخشد تا سه روز پس فرماید که همه را بقتل رسانند مفضل پرسید پس دیگر چه کار خواهد کرد فرمود لشکرها بر سر سفیانی خواهد فرستاد تا آنکه او را بگیرند در دمشق بر روی صخره بیت المقدس ذبح نمایند پس حضرت امام حسین ع ظاهر شود با دوازده هزار صدیق و هفتاد و دو نفر که با آنحضرت شهید شدند در کربلا هیچ رجعتی از این رجعت خوشتر نیست پس بیرون آید صدیق اکبر امیر المؤمنین ع و برای آنحضرت قبه در نجف اشرف نصب کنند که یک رکنش در نجف باشد و یکی در بحرین و یکی در صنعای یمن و چهارم در مدینه طیبه و گویا می بینم قندیلها و چراغهایش را که آسمان و زمین را روشنی میدهد زیاده از آفتاب و ماه پس بیرون می آید سید اکبر محمد رسول الله ص با هر که با او ایمان آورده است از مهاجران و انصار و غیر ایشان و هر که در جنگهای آن حضرت شهید شده باشد پس زنده میکند جمیع آنها که تکذیب آنحضرت کرده بودند و شک میکردند در حقیقت او و رد گفته او مینمودند و میگفتند که ساحر است و کاهن است و دیوانه است و بخواهش خود سخن میگوید و هر که با او جنگ کرده باشد و نزاع کرده باشد همه را بجزای خود میرسانند و همچنین بر میگردانند یک یک از ائمه را تا صاحب الامر ص و هر که خطا یاری کرده ایشان را تا خشنحال شوند و هر که آزار ایشان کرده باشد تا آنکه پیش از آخرت بعذاب دنیا مبتلا کردند و در آن وقت تاویل این آیه

کریمه

رجعت

حکایت

فرستند و بر فرزندان و از خدا طلب مینمایم که شان ترا رفیع گرداند و دشمن ترا منکوب
گرداند و این آخر دیدن ما نباشد جمال ترا چون این را گفت حضرت گریست چندانکه
قطرات اشک از روی مبارکش فرو ریخت و فرمود ای پسر اسحق در دعا زیاده مطلب

کریمه که ترجمه اش گذشت وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ الی آخر ایه مفضل پرسید که مراد از فرعون و هامان در این آیه چیست حضرت فرمود مراد ابوبکر و عمر است مفضل پرسید که حضرت امیر المؤمنین ع با حضرت صاحب الامر خواهند بود فرمود بلی ناچار است که ایشان جمیع زمین را بگردند حتی پشت کوه قاف را و آنچه در ظلمات است و جمیع دریاها تا آنکه هیچ موضع از زمین نماند مگر آنکه ایشان طی نمایند و دین خدا را در آنجا برپا دارند پس فرمود گویا میبینیم ای مفضل امروز را که ما امامان در نزد رسول خدا ایستاده باشیم و با آنحضرت شکایت کنیم آنچه بر ما واقع شده از جفاکاران امت بعد از وفات آنحضرت و آنچه بما رسانیده اند از تکذیب و رد گفتهای ما و دشنام دادن و لعن کردن ما و ترسانیدن ما را بکشتن و بیرون بردن خلفا جور ما را از حرم خدا و رسول بشهرهای ملک خود و شهید کردن بزهر و محبوس کردن ایشان ما پس حضرت رسالت گریان شود و بفرماید ای فرزندان من نازل نشده است بشما مگر آنچه بجد شما پیش از شما واقع شد پس ابتدا کند حضرت فاطمه ع و شکایت کند از ابوبکر و عمر که فدک را از من گرفتند و چندانکه حجتها بر ایشان اقامه کردم سود نداد و نامه که تو برای من نوشته بودی برای فدک عمر گرفت در حضور مهاجران و انصار و آب دهان خود را بر آن انداخت و پاره کرد و من بسوی قبر تو آمدم ای پدر و شکایت ایشان را بتو کردم و ابوبکر و عمر بسقیفه بنی ساعده رفتند و با منافقان دیگر اتفاق کردند و خلافت را از شوهر من امیر المؤمنین ع غصب کردند پس آمدند که او را به بیعت ببرند او ابا کرد هیزم بدر خانه ما جمع کردند که اهل بیت رسالت را بسوزانند پس من صدا زدم که ای عمر این چه جرأت است که بر خدا و رسول مینمائی میخواهی که نسل پیغمبر را از زمین براندازی عمر گفت بس کن ای فاطمه که محمد ص حاضر

نیست که مدد نکر بیایید امروز بخوان انشما بیایند علی را بگو که بیاید و بیعت کند و گرنه
اتش میاندازم در خانه و همه را میسوزانم پس من گفتم خداوندا بتو شکایت میکنم
اینکه پیغمبر تو از میان رفته و امتش همه کافر شده اند و حق ما را غصب میکنند پس
عمر صدا زد که حرفهای احمقانه زنانه را بگذار خدا پیغمبری و امامت بشما نداده
و دستم را شکست و در بر شکم من زد و فرزندم محسن نام شش ماهه از من سقط شد
و فریاد میکردم که وا ابتاه و وا رسول الله دختر تو فاطمه را دروغگو مینامند و
تازیانه بر او میزنند و فرزندش را شهید میکنند و خواستم که گیسوی بکشایم امیر المؤمنین
دوید و مرا بسینه خود چسبانید و گفت ای دختر رسول خدا پدرت رحمة للعالمین بود بخدا
سوگند میدهم ترا که مقنعه از سر نگشائی و سر باسمان بلند نکنی و الله که اگر بکنی یکجنبنده
بر زمین و یک پرنده در هوا نگذارد پس برگشتم و از آن درد و آزار شهید شدم پس
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شکایت کند که چنین شب با حسنین علیهما السلام در خانه مهاجر و انصار
رفتم و از آنها که تو بیعت خلافت مرا از ایشان گرفته بودی و از ایشان طلب یاری کردم
همه وعده یاری کردند و چون صبح شد هیچیک بنصرت من نیامدند و بسی محنتها از ایشان
کشیدم و قصه من مثل قصه هرون بود در میان بنی اسرائیل که با موسی گفت که ای فرزند
مادر بدرستیکه قوم مرا ضعیف کردانیدند و نزدیک بود که بکشند مرا پس صبر کردم
از برای خدا و آزاری چند کشیدم که هیچ وصی پیغمبری از امتان پیغمبر مثل آن نکشید
بود تا آنکه مرا شهید کردند بضربت عبد الرحمن بن ملجم پس حضرت امام حسن علیه السلام برخیزد و
گوید ای جد چون خبر شهادت پدرم بمعویه رسید زیاد ولد الزنا را با صد و پنجاه هزار
کس بجانب کوفه فرستاد که من و برادرم حسین علیه السلام و سایر برادران و اهالیرا بگیرند تا
بیعت کنیم با معاویه و هر که قبول نکند گردنش را بزنند و سرش را از برای معاویه بفرستند

پس بمسجد

پس بمسجد آمدم و خطبه خواندم و نصیحت نمودم و ایشانرا بجنگ معاویه خواندم بغیر از
بیست کس کسی جواب من نداد پس رو باسمان کردم و گفتم خداوندا تو گواه باش که ایشانرا
دعوت کردم و از عذاب تو ترسانیدم و امر کردم و نهی نمودم و ایشان مرا یاری ننمودند و از فرمان
بردای من مقصر شدند خداوندا بفرست بر ایشان بلا و عذاب خود را پس از منبر فرود
آمدم و ایشانرا گذاشتم و بجانب مدینه روانه شدم پس آمدند بنزد من و گفتند اینک معاویه
لشکرها بانبار و کوفه فرستاد و مسلمانانرا غارت کردند و زنان و اطفال بیگناه را
کشتند بیا تا با ایشان جهاد کنیم پس گفتم با ایشان که شمارا وفائی نیست و جمعی را با ایشان
فرستادم و گفتم بنزد معاویه خواهید رفت و بیعت مرا خواهید شکست و مرا مضطر
خواهید کرد تا با معاویه صلح کنم آخر نشد مگر آنچه من خبر داده بودم پس برخیزد امام
مظلوم معصوم شهید حسین بن علی علیه السلام با خون خود خضاب کرده با جمیع شهدای کربلا و
شهید شدند پس چون حضرت رسول نظرش بر او افتد بگرید که جمیع اهل اسمانها و زمین
بگریه آنحضرت گریان شوند و حضرت فاطمه نعره بزند که زمین بلرزد و حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام و امام حسن علیه السلام در جانب راست حضرت رسول صلی الله علیه و آله بایستند و حضرت فاطمه علیها السلام
از جانب چپ آن حضرت پس حضرت امام شهید نزدیک آید حضرت رسول او را بسینه
خود بچسباند و گوید فدای تو شوم ای حسین علیه السلام دیده تو روشن باد و دیده من دربارهٔ تو
روشن باد و از جانب راست امام حسین حمزه سید الشهدا باشد و از جانب چپ او
جعفر طیار و محسن را حضرت خدیجه و فاطمه بنت اسد مادر امیر المؤمنین علیه السلام بر داشته
بیاورند و فریاد کنان و حضرت فاطمه این آیه را تلاوت فرماید که این است ترجمهٔ ظاهر
لفظش امروز که بشما وعده میدادند امروز است و می یابد هر نفسی آنچه کرده است حاضر
گردانیده شده و آنچه کرده است از کار بد و آرزو میکند که کاش میان او و آن کار زشت فاصله

رجعت مکر نشنیده اند این آیه را وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ
الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ یعنی بچشانیم بایشان از عذاب پستتر پیش از عذاب بزرکتر فرمود
که عذاب پستتر رجعتست و عذاب بزرکتر عذاب قیامت است پس حضرت فرمود که جمعی
از شیعیان در شناخت تقصیر کرده اند میکویند که معنی رجعت اینستکه پادشاهی
بما بر کردد و پادشاهی نبوت و امامت و وصایت همیشه با ما است اکر تدبر نمایند شیعیان
ما در قرآن هر آینه در رجعت ما شك نکنند مکر نشنیده این آیه کریمه را وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ
عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ تا آخر آیه والله که تنزیل این آیه در بنی اسرائیل است
و تاویلش در رجعت ما اهل بیتست فرعون و هامان ابو بکر و عمر اند پس فرمودند که
بعد از آن بر خیزد جدم علی بن الحسین ع و پدرم امام محمد باقر ع پس شکایت کنند بجد خود
رسول الله صلعم انچه از ستمکاران بر ایشان واقع شده است پس بر خیزم من و شکایت کنم از انچه
از پسر منصور دوانقی بمن رسیده پس بر خیزد فرزندم امام موسی ع و شکایت کند بجد خود
از هرون الرشید پس بر خیزد علی بن موسی الرضا از مامون و غیر او بجدش شکایت کند
پس بر خیزد امام محمد تقی ع و امام علی النقی ع و شکایت کنند از متوکل و غیر او پس بر خیزد
امام حسن عسکری ع و شکایت کند از معتمد پس بر خیزد مهدی آخر الزمان همنام جد خود
رسول الله با جامه خون آلود حضرت رسالت در روزی که پیشانی او را در جنگ احد مجروح
کردند و دندان مبارکش را شکستند و ملائکه بر دور کنارش تا بایستند نزد جد
امجدش و بکوید که مرا وصف کردی برای مردم و دلالت فرمودی نسب و کنیه مرا از برای
ایشان بیان کردی پس امت انکار حق من کردند و اطاعت من نکردند و کفتند متولد
نشده است و نیست و نخواهد شد یا کفتند که میتوانیقد غایب نمانده که مرده است این صبر
کردم از برای خدا تا الحال که حق تعالی مرا رخصت داد که ظاهر شوم پس حضرت رسول صلعم

بر آنحضرت بار کرد و همه را از برای آنحضرت امر نمید پس مفضل کفت یا سید من اینها فضل
خداست بر ما ببرکت شما امامان ما حضرت فرمود که ای مفضل این مخصوص تو و امثال
تست از شیعیان خالص این حدیث را نقل مکن برای جماعتی که در معصیت خدا رخصت
میجویند و بهانه میطلبند و ترك عبادات میکنند پس ما هیچ نمیتوانیم فائده بحال ایشان
رسانید زیرا که حق تعالی میفرماید شفاعت نمیکنند مکر از برای کسیکه پسندیده باشد
و شفیعان از خشیت خدا ترسانند مفضل پرسید که این آیه که حضرت رسول الله خواهد
خواند که لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ مکر آنحضرت بر همه دینها و دینها هنوز غالب نشده
فرمود ای مفضل اکر بر همه غالب شده بود مذهب یهود و نصاری و مجوس و صابیان و غیر
ایشان از دینهای باطل در زمین نمیماند بلکه این در زمان رجعت حضرت رسول خواهد
بود این آیه در آن زمان بعمل خواهد آمد وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ
كُلُّهُ لِلَّهِ پس حضرت صادق فرمود که پس بر کردد حضرت مهدی بسوی کوفه و حق تعالی از
آسمان بشکل ملخ از طلا بر ایشان بباراند چنانچه بر حضرت ایوب ع بارید و قسمت نماید
بر اصحابش کنجهای زمین از طلا و نقره و جواهر مفضل پرسید که اکر از شیعیان شما
بمیرد و قرضی از برادران مؤمن بر ذمه آن باشد چکونه خواهد شد حضرت
فرمود اول مرتبه حضرت مهدی ندا فرماید در تمام عالم که هر که قرضی بر
یکی از شیعیان ما داشته باشد بیاید بکوید پس همه را ادا
فرماید حتی یك کله سیر و یك دانه خردل و هر چیز
اطلاق شیئیت میکند والله العالم تمت
الکتاب بعون الملك الوهاب فی شهر جمادی
الاولی علی ید الخاطی ابن محمد کاظم محمد
رضا الطالقانی
سنه ۱۲۸۲

هو الله تعالی شأنه

بسعی و
اهتمام عالیجناب
قدسی انتساب آخوند ملا محمد علی
طهرانی در کارخانهٔ استاد الاساتید
عالیجاه الله قلی خان قاجار صورت
انطباع پذیرفت
امید

از عیوب آن
چشم پوشیده
سنه ١٢٨٧

اتمام کتاب عقاید الشیعه

در عهد دولت جاوید
مدت قاهره السلطان بن السلطان
بن السلطان و الخاقان بن الخاقان
الخاقان ناصر الدین شاه قاجار خلد الله
ملکه و سلطانه و بسعی و اهتمام
عالیحضرت رفیع منزلت آقا محمد رضا ابن
مرحوم مغفور آخوند ملا الحسن

خوشگوار پذیرفت
١٢٩٢



هذا کتاب عقاید الشیعه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی شرح صدورنا بعقاید اسرار محبته ورسّخ فی قلوبنا فواید انوار مودته وصرح طیناتنا بجذبات معاید اثار محال مشیته واظل علینا من ظل عدله وفضله ورحمته حمداً لا ینبغی الا لرضاه وشکراً لا ینبغی الا لقضاه ونعماً لا ینبغی الا لما رتضاه والصلوة المتواترات المتظافرات علی خاصته من بریته محمد صلی الله علیه واله وعترته وذریته و بعد که در زمان بروز اشعه دولت ابد مدت و در اوان ظهور نور فروزنده مهر اسمان معدلت سلطان سلاطین عالم ملجا و پناه خواقین و امراء ترک و دیلم و عبد منیر نیر دوازده هفت نطاق جهان علم قدوه اولاد آدم فرمان فرمای طوایف امم فلک دربار ملک حشم اکاسره و قیاصره خدم قضا و قدر توام مفخر قهرمانان ماسبق و ماضی مظهر عدل و قهر حکم قدر و قضا مصباح مشعشع مشکوة نفوس طاهره بیضا ضیا آفتاب شعاع ضیا سنجیل زجاجه عقول عشره عوالم اعلا مؤید بنصره ملة بیضا مشید ارکان شریعت غرا شاهنشاهی که از هلهله شوکتش ولوله اذا زلزلت الارض زلزالها در مرز بوم ظلم هیجو روم افتاده و بصر قیصر نظر غض بصار سر نموده و فغفور را بصر محض نشر در برق انعدام اثر غضنفر داده و از غلغله صولت غرا ده رعدآسا کوکبه همایون موکبش زلزله ان الملوک

در مقدمه کتاب

اذا دخلوا قریة افسدوها صفحه صحیفه و صاحت باهلها بر صفحه صحرا و جیحون کشاده و از صیت صطوت نظم نظام جوش زخار جوشش و از سروش خروش ارادة امر اتمة تعالی بجاو پو ... هوش ربوده سر در دریده که از لون اینوس گون فرزنج و سند ... باطن فلوب منکوس یعنی ظاهر عین کالکون نمرود و مو پرده بیم عبوس کشیده و عذار نیم رنگ هفت رنگ از خوف معرکه جنگ شیران شکار بن پلنکش از رخسار ابطال ... پریده و مشت بسند ... پلنگ ... جان شاه ... و عد الف کسیر اکه در زیر سایه همای ... چنین حلقه حلقه ... بالشعوب ... آورده مشک اذفر از ... نیستاکر کان ندمان ولیوث ... خون آشام شده و نادمیده شهریاری که از فضل بحر کف جودش عالمی حی و حاتم طی منازل از عالم بقا نموده و انجمن انفعال اسم نا مستمی بگوشه پنهان شده مثل ... خزیده و سحاب رحمتش از میزاب رحمت ابحر ابحر امطار الطاف و نعمت بر اراضی یابسه وجودی عیون رحمت گشوده که از خجلت سمک بلند اوج تحت نیر فلک ... و مطالع افواج امواج نعمتهایش بیکران گردیده هو السلطان العادل و الملیک المقتدر الکامل و الخاقان الباذل و القاآن الفاضل و السالک المسالک الحق الیقین و المدارج المعارج سر نور مبین و الحافظ لشریعت حضرت سید المرسلین و الحنا ... لطریقه الائمة الطاهرین ظل الله الممدود فی السموات و الارضین ناصر الملة و الدین و کاسر اعلام الکافرین قهرمان الماء و الطین السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان محمد شاه غازی که از عدالت

ختم آمد چه احمد بر رسالت — چنین بادا که تا چرخ برین باد
زمین آسمانش در نگین باد

خلد الله ملکه و ادام الله ظلاله لرافة شوکته علی رؤس العباد الی یوم التناد و در دربار معدلتش وجود حکیمی موجود که فطرت لقمن فکرت حکمتش تمام ذوات ندرات نموده غبرای اسما الحنا داد کستری سر سبز و سیراب نموده و علمی که بر تو ذره نور خورشید علم علمش بر ذره مشعشع دانش را بر و عالمی گشوده و خارسی که بحر اسجهان با نیش ... کشور ان اراضی هفت کشور را با بی لال عیون جاریه مرحمت ... دوده و مؤسسی که اساس امعنی

حکم روانی اسس علی التقوی و بنا بنیان سلطنت و کامرانی اصلها ثابت و فرعها فی السماء را
بنظم نظیمی منتظم نموده که سلاطین روی زمین سر انگشت عبرت بدندان و کی را بانگشت حیرت
اوارکی آلوده و باستان فکرت بی اسودکی گزیده فقید الفهر و نخبة الدهر و وحید العصر
تاج الحاج و سراج وهاج و بحر عجاج و نهر ثجاج و نور المنهاج حارس البرایا و الرواسی
الملقب المشتهر بحاجی میرزا آقاسی دام الله ظلاله علی رؤس الاناسی من الادانی والاقاصی
و چون جمعی از مؤمنین از این خادم خادم شرع انور و ساعی ترویج و داعی دوام دولت مذهب حضرت جعفر ع
ابد مدت طاهرین علی اکبر علی اصغر عفی الله عن جرائمهما فی القبر و فی یوم المحشر خواهش رساله
عقاید بلغت فارسی نمودند که خالی از تکلفات عبارات و دلیل عقلی و نقلی که قریب بفهم
عامه عوام باشد نمایند فیما بینهم که کافه مسلمین از او بهره مند شوند ابتغاء لمرضات الله و
مجیبا لدعوتهم مع کثرة الاختلال الاحوال و تشتت الجمع او ربی آنها از آثار و اخبار ائمه
اطهار و قلم عزم برو و جزم ثبت و ضبط آنها نمودم و حفظ این عقاید لازم است بر
مسلمین و منکر آنها داخل است بر معاندین و مسمی نمودم او را بعقاید الشیعة فی فواید الشرایع
و مرتب ساختم او را بر پنج مشکوة و یک مقصد و خاتمه و هر مشکوة مشتملست بر چند مصباح
و هر مصباح بچند نور و امید از خداوند آسمان و زمین چنانست که جمیع ناظرین از مؤمنین را
حفظ وافر دهد بنا و احرز کرا من عرضا بد بمحمد و آله **اما مقدمه** بدانکه خداوند عالم
عبث این خلق و اخلاق نفرموده است که هر چه میخواهند بعمل بیاورند و ثواب و عقاب و
حسابی از برای ایشان نباشد بلکه از برای عبادت و طاعت ایشان را خلق فرموده است
و پیغام او را فرستاده است و کتابها که آنچه خداوند خواسته است در آن کتاب نوشته
است از برای مردمان بیان نمایند و خاتم پیغامبران او را محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله
قرار داده است و دین و قرآن که کتاب او است ناسخ دینها و پیغامبران و کتابهای سابقه و کتابهای
ایشان قرار داده است پس بر خلایق واجبست که اخذ عقاید و معالم حلال و حرام
و احکام را از آنجناب نمایند و هر چه او فرماید اعتقاد نموده بعمل بیاورند چنانچه خداوند
فرموده است ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا یعنی آنچه پیغامبر او
از برای شما آورده بگیرید او را و آنچه را که او شما را نهی از او نمود واگذارید و را آنچه را

در بیان ایجاد خلق است

که خداوند امر نموده او را که بخلق برسانند از اوامر و نواهی و عقاید برسانند و در زمان
رحلت او و قیمی و نگهبانی از برای دین خود دادند باذن خداوند بشهادة و ما ینطق عن الهوی
ان هو الا وحی یوحی و حرف نمیزنند پیغام خدا یعنی از هوای نفس خود نمیباشد حرف زدن آورنده ع
مگر از وحی الهی که وحی شده است بسوی پس فرمودند انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله
و عترتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض بدرستیکه من گذاردم در میان شما دو چیز سنگین را
که کتاب خدا و عترت من باشند که این دو از هم جدا نمیشوند تا آنکه بر من وارد شوند در قیامت دوازده امام ثابتند ع
در لب حوض کوثر و مراد از کتاب قرآنست چنانچه مراد از عترت ائمه طاهرین ع میباشند پس
بر همه خلایق واجبست که رجوع نمایند بکتاب خدا و عترت پیغامبر او و در آنچه ایشان بگویند
واجبست اطاعت نمودن و عمل کردن و اعتقاد نمودن و ائمه اطهار اخبار و آثار در میان مردم
گذاردند که در آنها بیان کتاب خدا میباشد و در این زمان غیبت کبری لازم است رجوع
نمودن بکتاب و آثار و اخبار ائمه اطهار بجهة اطاعت و عبادت پادشاه جبار و تفهیم و شرح
از آنها معلوم میشود حکم خداوند سه چیز است اول اعتقاد قلبی دوم اقرار زبانی سیم عمل
ارکانی و عمل یا بدنی تنها میباشد مثل غسل و وضو و تیمم و جهاد یا بدنی و زبانی است مثل
نماز یا نکاح و طلاق هم است مثل روزه یا مالی است مثل خمس و زکوة یا بدنی و مالی است
مثل حج و در همه این اعمال شخص باید حکم خدا را بداند و دانستن احکام یا از اجتهاد است
یا از تقلید پس مردم باید یا مجتهد باشند یا مقلد باشند در عملیات و اگر هیچکدام
نباشند اعمال ایشان بر وجه صحت واقع نخواهد بود و اما اقرار زبانی هم باید از روی
اعتقاد قلبی باشد مثل شهادت دادن بوحدانیت الهی و رسالت حضرت رسالت پناهی
و بولایت ائمه طاهرین و اما اعتقاد قلبی باید از روی اجتهاد و قلب باشد پس اجتهاد
نمودن در عقاید واجبست بر مسلمین و مؤمنین هر چند دلیل ایشان دلیل عقلی اجمالی
یا دلیل نقلی مطابق عقل باشد پس بر کافه خواص و عوام لازم است تفحص و تجسس نمایند
در تصحیح نمودن اعتقادات خود هر چند بی سند از علما باشد که هر چه باید اعتقاد نمود
و بعد از آنکه دانستند آنها بدلیل اجمالی عقلی یا بدلیل نقلی مطابق عقل کفایت میکند
از برای ایشان لهذا ما آنچه از عقل و اخبار و آثار معلوم میشود که واجبست اعتقاد

نمودن با نها بیان میکنیم که بر مؤمنین یاد کرفتن انها و اعتقاد نمودن با نها آسان شود
اکر چه بسیاری ترک نموده اند در بارهٔ اعتقادات رجوع نمودن بکتاب و سنت و اخبار و
آثار را بهوای نفسانیه و خیالات شیطانیه رجوع کرده اند و حرفهای بیهوده میکویند و اعتقادات
فاسده ظاهر میکنند و میکویند که دلیل عقلی داریم و حال آنکه عقول ناقصهٔ ایشان را فاسد و کاسد
ایشان بجهة هوای نفسانی و اغوای شیطانی مغلوب شده است پس بعضی قائل شده اند بوحدت وجود
و موجود و بعضی قائل شده اند باتحاد و حلول و بعضی قائل شده اند بجبر و بعضی قائل شده اند
بسقوط عبادات بعد از مدتی از ریاضات و بعضی قائل شده اند بمباح بودن اموال و عیال
مردم و بعضی قائل شده اند بنظر آوردن مرشد در عبادات بجهة اینکه ایشان را واسطه اند
خواه امام باشند یا غیر امام و بعضی قائل شده اند بر نبودن تکالیف و سقوط انها و بعضی
قائل شده اند بخالقی و رازقی و محیی و ممیت بودن امام ع یا بواسطه و اذن خدا یا بی واسطه
و اذن او و بعضی قائل شده اند بر نبودن حشر و نشر و قیامت و حساب و ثواب و عقاب و بعضی
قائل شده اند بجسمانی بودن معاد و روحانی بودن او و بعضی قائل شده اند بجسمانی نبودن معراج
پیغمبر ص و روحانی بودن او و بعضی قائل شده اند بنبودن میزان و صراط و بهشت و دوزخ
جسمانی و بعضی غالی شده اند بعضی امامان از مرتبهٔ حق بالاتر برده اند و بمرتبهٔ خدائی رسانیده اند
و بعضی تالی شده که امام ع را از مرتبهٔ خود پائین تر آورده اند و بعضی ضمایر قرآن را راجع
بامیر المؤمنین و ائمهٔ طاهرین سلام الله علیهم اجمعین نموده اند و بعضی انواع تغنیات و طنبورات
و مسکرات از قبیل چرس و بنک و شراب را حلال دانسته اند و مشغول انها شده اند و دف
و کف زدن را عبادت نام کرده اند و بعضی ترک عبادت را عبادت میدانند و بعضی مرتکب معاصی
میشوند که ملامت کنند خلق ایشان را که نفس ایشان کامل شود و بعضی صفات خدا را در مرشدین
یا ائمه طاهرین ظاهر میدانند مثل آهنی که در کوره کذارده باشند سرخ شود که صفت آتش
در آهن پیدا میشود و بعضی عمر و علی و محمد و ابو جهل و شمر و حسین را از طینت میدانند
و بعضی موسی و فرعون را یکی میدانند در باطن و در ظاهر میکویند دو تا شده اند
بجهة اسیر بودن انها برنک دنیا و بعضی میکویند بعد که مردن مثل علف خشک میشوند
دیکر بعد از مردن چیزی نیست و بعضی میکویند بصورت دیکر میشوند بعد از مردن

بصورت خوب بصورت بد و باز در دنیا میایند بطریق تناسخ و بعضی دیکر میکویند ما چیزی
نیستیم هر چه هست خدا است و بعضی میکویند خدا جسم است و بعضی میکویند نور است و
بعضی میکویند از نور است و بعضی میکویند ترقی و تنزل دارد باری مذاهب بسیار شده
که ذکر همه انها بطول میانجامد بنا بر این چیزی را واجب است که مؤمن با و اعتقاد نماید بیان
مینمائیم بعون الله تعالی و منه لا بشغله و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم مشکوة
اول در بیان اعتقادات متعلق بذات و صفات خداوند است بدانکه واجب است اعتقاد
نمودن بتوحید الهی و توحید بر چهار قسم منقسم میشود اول توحید ذاتی دوم توحید
صفاتی سیم توحید خالقی چهارم توحید عبادتی پس در اینمقام چهار مصباح است
مصباح اول در توحید ذاتست بدانکه واجب است اعتقاد نمودن باینکه خداوند
واحد و یکتا و بی شریک و بی همتا است و در ذات مقدس و مستجمع جمیع صفات کمال و مبرا
از جمیع صفات نقص و صاحب جلال است پس واجب است اعتقاد نمودن باینکه خداوند مرکب
از اجزا و مرکب از اعضا نمیباشد و معنی مرکب آنستکه از دو چیز یا بیشتر بعمل آمده باشد
و خدا جزئی ندارد نه اجزاء وهمیه و نه اجزاء خیالیه و نه اجزاء عقلیه و نه اجزاء خارجیه
و نه اجزاء داخلیه و نه اجزاء اولیه و نه اجزاء غیر اولیه پس واجب است اعتقاد نمودن باینکه
خداوند دست و پا و سر و کوش و چشم و دل ندارد و از چیزها مرکب نیست نه از مجردات
و بسایط و نه از غیر مجردات مثل نور و غیر نور و واجب است اعتقاد نمودن باینکه جوهر
نیست و عرض نیست جوهر آنستکه بخودی خود موجود باشد و در وجود محتاج بغیر
نباشد مثل جمادات و نباتات و حیوانات و عرض آنستکه بواسطهٔ غیر موجود باشد
مثل رنک و بو و واجب است اعتقاد نمودن باینکه خدا محل نیست یعنی چیزی در او قرار نمیکیرد
و چیزی از خدا جدا نشده و خدا از چیزی جدا نشده و مثل رنک و بو و طعم نیست و واجب
است اعتقاد نمودن باینکه خدا از کسی زائیده نشده و زن ندارد و فرزند ندارد و فرزند
کسی نمیباشد و واجب است اعتقاد نمودن باینکه خدا دیده نمیشود نه در دنیا نه در
آخرت و نه در عالم برزخ و نه در عالم مثال و نه در عالم اشباح و نه در عالم اظله
و نه در عالم ذر و نه در بالای عرش و نه در پائین فرش و نه در هیچ مکان

و نه هیچ زمان و نه عالم او را می‌بیند و نه مرشد او را می‌بیند و نه پیغمبر او را می‌بیند
و نه امام او را می‌بیند و نه خواص و نه عوام و نه ملک هیچ کس او را نمی‌بیند بچشم سر لکن
شناخته میشود باثار قدرت بعقل و بچشم قلب بحقیقت ایمان چنانچه امیرالمؤمنین در جواب
آنکه پرسید از آنحضرت که آیا پروردگار خود را می‌بینی در وقت عبادت نمودن او فرمودند ما
کنت اعبد ربا لم اره یعنی نبوده‌ام من که عبادت کنم پروردگاری را که ندیده باشم او را و آنکه
عرض کرد که چگونه دیده او را آنحضرت در جواب او فرمودند ویلک لا تدرکه العیون فی مشاهدة
الابصار و لکن رأته القلوب بحقایق الایمان یعنی وای بر تو نمی‌بینند او را چشمها در دیدن
چشمها و لکن می‌بینند او را قلبها بحقیقتهای ایمان پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدا
دیده نمیشود و عقل ادراک حقیقت او را نمیکند و عقل و وهم و خیال احاطه بذات مقدس
او نمیکند و چیزی احاطه بر خدا نمیکند چنانچه امام ع فرمودند لا یجس و لا یحس و لا تدرکه
الحواس و لا یحیط به شیء و لا جسم و لا صورة و لا تخطیط و لا تحدید یعنی خداوند بچشم دیده
نمیشود و بدست درک کرده نمیشود و درک نمیکنند او را نه حواس ظاهره و نه حواس باطنه
و احاطه نمیکند باو چیزی از عقل و خیال و وهم و هوا و جسم جوهر و عرض و صورت و مثال
و خدا جسم نیست و صورت نیست و خط ندارد و حد ندارد پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدا
محل چیزی نیست و چیزی محل او نیست و زمان و شکل و هیولی ندارد و واجبست اعتقاد
نمودن باینکه خدا محتاج نیست و نمی‌خورد و نمی‌آشامد و نمی‌پوشد بچیزی نمیشود و نمی و پوشیدنی؟
خوابد و چرت نمیزند و غم و غصه و الم و درد و شادی و بلندی و پستی ندارد و تغیر و
تبدیل و ترقی و تنزل ندارد و بیک طریق بوده و هست و خواهد بود و واجبست اعتقاد
نمودن باینکه خدا شریک ندارد و محتاج شریک نیست و احتیاج بچیزی ندارد به هیچ چیز
و غنی مطلق است و قدیمست و حادث نیست و واجبست اعتقاد نمودن صفات ذاتیه
خداوند عین ذات او است و زاید بر ذات او نیست که ذات او چیزی باشد و صفات ذاتیه او
چیز دیگر باشد علیحده که در او جمع شده باشد چنانچه بعضی میگویند و این از اصول هند است
چنانچه در حدیث است که از کمال توحید نفی صفات است از ذات یعنی صفات غیر از ذات نیست
و عین ذات است و آنچه باید اعتقاد نمود که خداوند آنها را ندارد اینها است که ذکر شده

از این جهت است که گفته‌اند شعر نه مرکب بود و نه جسم نه مرئی نه محل بی شریکست و معانی
تو غنی دان خالق و اینها را صفات سلبیه و صفات جلالیه میگویند و واجبست اعتقاد
نمودن باینکه این صفات را خداوند ندارد بجهت اینکه این صفات باعث نقص است و خدا ناقص
نیست و باعث احتیاج است و خدا محتاج نیست پس قول باینکه خدا جسم است چنانچه بعضی
میگویند غلط است و قول باینکه خدا جسم است چنانچه بعضی میگویند مثل این جسمها یا
جسم [illegible] دارد غلط است و قول باینکه خدا جسم است بدیده دیده میشود چه در دنیا
و چه در آخرت غلط است و اینها از اصول مذهب است و قول باینکه خدا حلول میکند در بدن
عرفا یا حلول میکند در اشیا یا حلول کرده است در پیرها یا ساده‌رو و یا در زنها و یا در
خوش‌رو و مو و بو چون حلول کردن آب در کوزه که میگویند خدا مثل آبست و اینها مثل
کوزه‌اند که نور خدا از اینها ظاهر شده است مثل ظاهر شدن آب از بیرون کوزه و ظاهر
نمودن از او پس خدا در خوش‌صورتان بیشتر حلول کرده است و جلوه از اینها بیشتر نموده
است و اینها غلط و کفر است و اعتقاد نمودن باینها یا تقصیر باعث مخلد بودن در
آتش جهنم است با وجود اینکه با اینها جماع و زنا و لواط میکنند چگونه جلوه خدا در اینها
بیشتر است و قول بوحدت وجود و موجود یعنی وجود همه عالم و اشیا با وجود خدا یکی
است مثل دریا و موج که میگویند خدا مثل دریا است و سایر موجودات مثل موج دریا
میباشد که میگویند خدا لکن باعتبارات و نسبت پیدا میکنند لکن در حقیقت یکی میباشند
و این کفر و غلط است و این از اصول دین است زیرا که عالم و موجودات خبیثه و کثیفه و نجسه
میباشند مثل سگ و خوک و نجاسات العیاذ بالله وجود اینها با وجود خداوند یکی است
و قول بوحدت وجود و تعدد موجود ایضا کفر و غلط است چنانچه بعضی مثل هم و نمی‌اند می
گویند خدا مثل دریا است و موجودات مثل نم دریا میباشد که در باطن نم از آب است
و لکن در ظاهر دو چیز میباشند زیرا که آب دریا نفوذ کرده و نم در کنار دریا پیدا شده
در حقیقت نم از آنست پس خدا در اشیا ظهور کرده مثل ظهور آب در کنارهای دریا که آب
یکی است و محل ظهور او بسیار است که ظاهر یکی و مظاهر متعدد است مثل آفتاب که بر
پنجره که شیشه‌های رنگ برنگ از سرخ و زرد و سفید و آبی و کبود و قرمز داشته

باشد تابیده باشد پس آفتاب یکی است و از شیشهها و رنگ بر رنگ مینماید و هر ساعت
بشکلی و رنگی ظاهر میشود بجهت اختلاف رنگ شیشهها و این غلط است و قول باینکه
عارف با خدا یکی میشود مثل شیر و شکر که داخل هم میشوند کفر و غلط است و
قول باینکه بعد از مدتی از ریاضات عارف واصل بخدا میشود و دیگر محتاج بعبادت
کردن نیست مثل درختانه که بخانه میچسبد کفر و غلط است و قول باینکه خدا تا کمر
میان پر است غلط است و قول باینکه خدا دیده میشود چه در دنیا و چه در آخرت و چه
در برزخ و چه در خواب و چه در عالم ذر و چه در عرش و چه در عالم خلسه و چه در حیات
و چه در ممات غلط است و قول باینکه خدا بصورت پسر بیست ساله در عرش نشسته است غلط است
و قول باینکه خدا از برای عرفا ظاهر میشود و از برای مرشدین کفر و غلط است پس واجب است
اعتقاد نمودن باینکه خدا بوئیدنی و روئیدنی و جوشیدنی و پوشیدنی و دوشیدنی
و چشیدنی و دیدنی و مالیدنی نیست و حدی و سدی و شکلی و جسمی و صورتی
و عرضی و عمقی و طولی و خطی ندارد و مو و بو و رنگ ندارد و بر چیزی قرار نمیگیرد
و چیزی برا و قرار نمیگیرد زیرا که اینها همه باعث احتیاج است و خدا محتاج نیست و غنی
مطلق است و قول باینها کفر و غلط است **مصباح دویم** در بیان اعتقادات
متعلقه بتوحید صفاتی است بدانکه خداوند را صفات ذاتی و صفات فعلی میباشد
اما اول را صفت ذاتی و صفت ثبوتی و صفت کمالی میگویند و اصل آنها سه است اول حیات
دویم قدرت سیم علم و قدرت و حیات عین ذات الهی است و ذات الهی عین علم و حیات
و قدرت است و از شعبه علم است ادراک بسمع و بصر و از شعبه حیات است قدیم و ازلی و ابدی
و سرمدی بودن خداوند و از شعبه قدرت است متکلم و صادق بودن خدا و در اینمصباح سه نور است
نور اول در حیات است بدانکه واجب است اعتقاد نمودن باینکه خداوند حی است و حی
دو معنی دارد یکی زنده بودن یعنی خدا همیشه زنده بوده و هست و خواهد بود و مردن
از برای خدا نیست زیرا که هستی او ضروری و نیستی او محال است و یکی دیگر بمعنی منشأ
صحت متصف شدن بصفت علم و قدرت است پس همیشه خداوند متصف بصفت علم و
قدرت بوده و هست و خواهد بود پس واجب است اعتقاد نمودن باینکه خداوند قدیم است

وقول

و قول بحدوث خدا کفر است و واجب است اعتقاد نمودن باینکه خدا ازلی است یعنی ابتدا
ندارد و واجب است اعتقاد نمودن باینکه خدا ابدی است یعنی انتها و آخری ندارد و واجب است
اعتقاد نمودن باینکه حیات عین ذات خداوند است و زائد بر ذات او نیست که حیات
چیز دیگر باشد که حیات بر ذات زیاده شده باشد زیرا که باعث حدوث و ترکیب لازم میآید
و هر دو غلط است پس حیات را هرگز نمیتوان از ذات سلب نمود یعنی همیشه خداوند حی است
بصفتیکه عین ذات است **نور دویم** در قدرت است بدانکه واجب است اعتقاد نمودن
باینکه خداوند قادر است و قادر بوده است و قادر خواهد بود و قدرت دو معنی دارد
یکی بمعنی توانائی داشتن خدا است بر ایجاد کردن هر چیزیکه ممکن باشد بر وجهیکه اراده
دارد و دویم بمعنی منشأ تمکن و توانائی بر خلقت نمودن اشیا است و مراد در اینجا
چیزیست که سبب تمکن و توانائی بر کردن هر چیز و ترک کردن آنست پس واجب است اعتقاد
نمودن باینکه خدا هر چیز را که بخواهد و ممکن باشد خلق نمودن او را خلق میتواند نمود
بی ماده و مدت اگر چه بخواهد صد هزار هزار عالم بدون واحد خلق نماید میتواند
خلق نماید چنانچه تا بحال هزار هزار عالم را خلق فرموده است و بعد از این هم خواهد
خلق فرمود چنانچه از اخبار ائمه اطهار عم معلوم میشود و از شعبه قدرت است متکلم
بودن پس واجب است اعتقاد نمودن باینکه خداوند متکلم است و تکلم بمعنی توانائی و قدرت
داشتن بر ایجاد نمودن کلام است در هر چه باشد خواه در درخت باشد چنانچه
با موسی ع تکلم نمود و خواه در دل ملک با پیغام او و وحی باشد و خواه در هوا باشد
و از این جهت است که تکلم را بعضی صفت ذات دانسته اند یعنی خدا بر تکلم قادر است و
قدرت بر تکلم نمودن داشته و دارد و خواهد داشت و بعضی تکلم را صفت فعل
دانسته اند نه صفت ذات و میگویند هرگاه صفت ذات بوده باشد باید خدا همیشه متکلم
باشد چنانچه همیشه عالم و قادر و حی است و حال اینکه در وقتیکه تکلم نمینماید
متکلم نیست و باین مضمون حدیثی نیز در کافی وارد شده است پس اگر تکلم بمعنی
ایجاد نمودن کلام باشد از صفت فعل خواهد بود و اگر بمعنی قدرت بر ایجاد نمودن
کلام باشد صفت ذات است و هر دو معنی بی عیب است و واجب است اعتقاد نمودن

مثل ابن حج

باینکه خداوند صادق است یعنی راستگو است یعنی کلامیکه خلق میفرماید دلالت بر
معنی دارد که مطابق واقع است و خلافی ندارد و صادق نیز از شعبهٔ تکلم است که او از شعبهٔ
قدرتست یعنی خدا قدرت بر ایجاد نمودن کلامی دارد که مطابق واقع باشد نه مخالف واقع
و واجبست اعتقاد نمودن باینکه قدرت عین ذات الهی است و زاید بر ذات نیست و این
نیز از اصول مذهب است **فرع سیم در علم** است بدانکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه
خداوند عالم است و علم عین ذات الهی است و صفت زاید بر ذات نیست و علم بمعنی دانستن
آمده است و بمعنی منشأ انکشاف اشیا نیز آمده است پس در اینجا مراد دو معنی است یعنی خدا
سبب ظهور خلقت اشیا و سبب دانستن آنها است پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدا
بوده و هست و خواهد بود و هرگز خدا جاهل نبوده است و نیست و نخواهد بود و به
داند جزئی و کلی را و علم ببالا و پست و عرش و فرش و کوچک و بزرگ و کم و زیاد دارد
و علم الهی یکسانست بالنسبه بهمهٔ موجودات بدون تفاوت و علم الهی تغییری و تبدیلی ندارد
و چنانچه علم دارد باشیا بعد از خلقت اشیا علم بآنها دارد پیش از خلقت آنها و چنان
نیست که علم بعد از خلقت اشیا غیر از علم قبل از خلقت اشیا باشد و قول باینکه علم
خدا تعلق باشیا میگیرد بعد از خلقت آنها و پیش از خلقت آنها علم او تعلق بآنها
نمیگیرد غلط است پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه علم الهی بعد از خلقت اشیا باشیا
همان عین علم او است باشیا پیش از خلقت باشیا بلا تفاوت و قول باینکه خدا دو
علم دارد یکی حادث و یکی قدیم غلطست بلکه یک علم دارد و او عین ذات الهی است و اما علم
بندگان از قبیل ملئکه و پیغمبران و امامان علمی است که بمعنی دانستن است و خداوند
آنها خلق فرموده است و آن علوم مخلوق و فعل خداوند است و ذاتی نیست و اینکه
در بعضی اخبار وارد شده است که خدا دو علم دارد یکی علمیست که مختص ذات پاک او است
و یکی دیگر علمیست که تعلیم بانبیا و ملئکه و ائمه نموده است بمعنی دانستن است که
اینچیزها که بآنها تعلیم داد آنها هم آنرا دانستند و آنچه را که تعلیم نداد بایشان او را
ندانستند لهذا اطلاق دو علم بر او نموده اند و از قدیم بودن علم الهی قدیم بودن
اشیا لازم نمیاید زیرا که ممکن است که کسی چیزی را بداند و آن چیز هنوز موجود نباشد

چنانچه بالنسبه بمخلوق متصور است و واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند عالم بکلی
و جزئی اشیا میباشد و قول باینکه خدا عالم بکلیات و جزئیات در تحت کلیات هستند اجمالی
که بعد از خلقت جزئیات عالم بجزئیات بتفصیل خواهد شد غلط است و کفر است و
واجب نیست فکر کردن در اینکه آیا علم خدا حصولی است یا حضوری لکن قول بحصولی کفر است
چنانچه واجب نیست فکر نمودن در ذات باری تعالی لکن فکر نمودن در آثار قدرت الهی بسیار
خوبست که از آثار قدرت او کسی پی بذات بیمثال او خواهد برد و از شعبهٔ علم است اراده
یعنی مرید بودن خدا و اراده بمعنی خواستن آمده است و بمعنی علم بمصلحت نیز آمده است
و ابو الحسن بصری قائل است باینکه اراده علم بمصلحت داعیه بایجاد و نجار و گفته است اراده
بمعنی غیر مغلوب بودن پس از صفات سلبیه است و بلخی گفته است اراده در افعال خدا علم
خدا میباشد بافعال او و در افعال غیر خدا امر نمودن خدا است بان افعال و اشاعره
و جماعتی از معتزله گفته اند که اراده صفت زاید بر ذات است که مغایرت دارد با علم و قدرت
که مختص نبوای فعل است پس اشاعره گفته اند که این زیادتی قدیم است و معتزله و
کرامیه گفته اند این زیادتی بمعنی حادث است پس معتزله گفته اند این زیادتی در محل
نمیباشد و کرامیه گفته اند این زیادتی قائم بذات است پس بدانکه اراده بمعنی علم بمصلحت
صفت ذات است زیرا که همیشه خداوند عالم بمصلحت بوده و هست و خواهد بود پس
ارادهٔ خدا بمعنی علم بمصلحت فعل است که باعث مشیت و خواستن کردن آنست با علم به
مفسده آن که سبب مشیت و خواستن ترک آنست یعنی که اینچیزها که میکند با شعور به
مصلحت و قصد بانجام آورد او را و اینچیزها که ترک میکند با شعور بمفسده و با
اراده و قصد ترک میکند او را و اراده در خدا غیر از اراده در ما است زیرا که ارادهٔ
الهی باسباب و آلات نیست بخلاف اراده در ما که بواسطه اسباب و آلات است پس بعضی اراده
صفت ذات دانسته اند باینمعنی که ارادهٔ الهی علم بمصلحت و مفسده کردن و نکردن فعل است
و بعضی اراده صفت فعل دانسته اند و میگویند اراده بمعنی خواستن خلق نمودن چیزیست
و خداوند همیشه چیزیرا نمیخواهد و الا باید همیشه آنچیز موجود باشد و حال آنکه هر گاه
نخواهد آنچیز را خلق نمیفرماید و هر گاه اراده نکند خلق نمیکند او را چنانچه بکذا

فعل است

چیزی موجود نیست یکدفعه موجود میشود باراده خدا و بمضمون چند حدیث در کافی
منقول است از انجمله مرحوم ثقة الاسلام کلینی از امام علیه السلام روایة میکند که حضرت فرمود
اراده صفت فعل خدا است نه صفت ذات و باز در حدیثی دیگر فرمودند که اراده از خلق
از ضمیر و قلب است و اراده از خدا خلق نمودن چیز است و احداث و ایجاد نمودن آنچیز است نه غیر
آن و در حدیث دیگر شخصی بمعصوم عرض کرد که خدا با همیشه مرید است حضرت فرمودند
اراده نمودن نمی باشد مگر از برای آنچه خدا اراده او را دارد که با او باشد و خدا همیشه
عالم و قادر بوده است پس اراده کرد و در حدیث دیگر فرمودند که هرگاه اراده از صفات
ذات باشد مثل علم و قدرت آنچیز را که خدا اراده نکرده است ضد است از برای اراده و
ناقض او است یعنی اراده نکردن خدا اراده او را میشکند و اراده اگر صفت ذات باشد
تغییر نمی دارد چون رساله بجهة عوام است و مقام اطناب کلام و استدلال نیست همین قدر
بر مکلف واجب است اعتقاد نمودن باینکه خداوند مرید است و اگر اراده بمعنی علم بمصلحت
باشد صفت ذات است و اگر بمعنی خواستن ایجاد باشد صفت فعل است و تفصیل این را
در کتاب مشکوة الانوار نوشته ام و واجب است اعتقاد نمودن باینکه خداوند کاره است
یعنی علم بمفسده بخواستن چیزی دارد یا بمعنی اراده نمودن بجا نیاوردن فعل است بجهة
علم بمفسده داشتن بوجود او و یا بمعنی اینستکه خدا نخواسته است آنچیز را که کراهت
دارد از او یا اینکه نهی فرموده است از او و همچنین ادراک از شعبه علم است و واجب است
اعتقاد نمودن باینکه خدا مدرک است و ادراک بمعنی عالم بودن بمحسوسات است چه بحس
سمعی باشد یا بحس بصری پس خدا سمیع است یعنی شنوا است یعنی علم بشنیدنیها دارد و همچنین
خداوند بصیر است یعنی بینا است یعنی علم بدیدنیها دارد نه اینکه خدا چشم و گوش ظاهری
داشته باشد که بچشم و گوش سر ببیند و بشنود پس خداوند عالم عالم بجزئیات محسوسه
سمعیه و بصریه میباشد و از این جهة است که خداوند را سمیع و بصیر میگویند و ادراک هم
از صفت ذات است و شنیدن و دیدن خدا علم داشتن بشنیدنیها و دیدنیها است و دیدن
بندگان و شنیدن ایشان بواسطه اسباب و الات است از قبیل گوش و چشم و خداوند
محتاج بآنها نیست و از این جهة است که بعضی از علما صفات ثبوتیه را هشت

صفات است که شمرده اند و او را در یک بیت جمع نموده اند شعر عالم و قادر و حی است
و مرید و مدرک هم قدیم و ازلی هم متکلم صادق و از بیان سابق معلوم شد که از صفات
صفات ذات سه است علم و قدرت و حیوة و اراده و ادراک از قسم علم میباشد و قدیم
و ازلی و ابدی و سرمدی بودن از قسم حیوة است و متکلم و صادق بودن از قسم قدرت است و
باید دانست که این هشت صفت را صفات ذات و صفات ثبوتیه و صفات جمالیه میگویند که این صفات را
خداوند همیشه داشته و دارد و خواهد داشت و اصل اینها عین ذات است و ذات یکی است و
مختلف نیست و اختلاف این صفات در عبارات یا اعتبارات است نه اینکه در حقیقت از یکدیگر
زیاد تر باشد بلکه بجهة فهمیدن و فهمانیدن است که بعبارتهای مختلف ذکر میشود چنانچه
دانستی پس صفات ثبوتیه که باید اعتقاد نمود که خدا اینها را همیشه داشته و دارد و خواهد
داشت اول علم که عالم است دوم قدرت که قادر است سیم حیوة که حی است چهارم اراده که
مرید است پنجم ادراک که مدرک است ششم قدیم که قدیم است هفتم تکلم که متکلم است هشتم
صادق که صادق است و صفات سلبیه که باید اعتقاد نمودن باینکه خداوند اینها را ندارد
اینست اول اینکه مرکب نیست دوم اینکه جسم ندارد سیم اینکه مرئی نیست یعنی دیدنی نیست
چهارم اینکه محل چیزی نیست پنجم اینکه بی شریک است ششم اینکه بی معانی است یعنی صفات ذاتی
الهی زیاد بر ذات او نیست بلکه عین ذات او است نه اینکه ذات او نایب صفات است و نفی صفات
ذات کار صفات میکند و نه اینکه خدا عالم نیست مثلا و کار علم میکند و این غلط است
هفتم اینکه محتاج نیست نوع دیگر تقسیم صفات الهی است بدانکه خداوند این صفات
فعلی میباشد که اینها را صفات فعل و صفات جمال میگویند چنانچه صفات ثبوتیه را صفت
ذات و صفت کمال و صفت اکرام میگویند و صفات سلبیه را صفت سلبیه و صفت جلالیه
میگویند و صفت ثبوتی آنستکه در خدا همیشه باشد که سلب نتوان کردن صفت را از او
و صفات سلبیه آنستکه هیچ وقت خدا آن صفات را ندارد و آن صفات را از برای خدا ممکن
نمیتوان ثابت کرد و صفات فعل آنستکه جایز باشد ثابت نمودن اینها را از برای خدا
و جایز باشد سلب نمودن اینها را از خدا مثل روزی دادن که جایز است بگوئی خدا روزی
موجود بن است و رازق معدوم بن نیست پس خداوند روزی بانکس نیست که مخلوق و

موجود شده اند میدهد نیز بکسانیکه موجود و مخلوق نشده اند میدهد و صفات فعلی الهی
بسیار است مثل رازقیت و خالقیت و رحمانیت و رحیمیت و جوادیت و غیر اینها که روزی
میدهد و روزی نمیدهد و خلق میکند و خلق نمیکند و رحم میکند و رحم نمیکند و جود
میکند جود نمیکند بخلاف صفات ذاتیه که عین ذاتست تغییر و تبدیلی ندارد چنانچه حضرت
صادق علیه السلام فرمودند لم یزل الله عز و جل ربنا والعلم ذاته ولا معلوم والسمع
ذاته ولا مسموع والبصر ذاته ولا مبصر والقدرة ذاته ولا مقدور یعنی بوده است
خدای عز و جل همیشه عالم و علم ذات خدا است و حال اینکه معلومی نبوده است و سمع که شنیدن
باشد ذات خدا است و حال آنکه مسموعی نبوده است و دیدن ذات خدا است و حال آنکه دیده شده
نبوده است و قدرت ذات خدا است و حال آنکه مقدوری نبوده است **مصباح ششم**
در بیان اعتقادات متعلقه بتوحید خلقی است بدانکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدای
واحد یکتا و بیشریک و بیهمتا خلق میفرماید هر چیز را که بخواهد و شریکی از برای او
در خلق نمودن نیست پس کسی دیگر بغیر از خدا خلق نمیکند پس قول مجوس که میگویند
یزدان خالق خیر و اهرمن خالق شر است غلط است بلکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه
خداوند عالم خالق همه مخلوقات است و خداوند همه مخلوقات و موجودات را از کتم عدم بفضای
هوای عالم وجود آورده است و غیر از خدا کسی دیگر خلق نکرده است مخلوقات را نه از
ملائکه و نه انبیا و نه اولیا و نه غیر ایشان از سایر مخلوقات و این اعتقاد موافق عقل
و نقل از آیات قرآنیه و از اخبار ائمه علیهم السلام میباشد و از جمله اصول دین است
و منکر او از جمله معاندینست و بی تقصیر در اسفل السافلین است پس قول باینکه ملائکه
خلق میکنند بواسطه و اذن الهی غلط است و اما هر گاه خداوند ملائکه را اذن بدهد که
چیزی باین وصف بساز یا فلان کار را بکن عیبی ندارد چنانچه در بعضی اخبار وارد شده است
که ملائکه را خداوند امر میکند که صورت انسان در شکم مادر او از نطفه آب منی درست
میکنند یعنی چشم و گوش و دست و پا و دل و عضوها را میکشند و این بی عیب است
زیرا که خداوند خالق است و بواسطه اسباب هر چیز را خلق میکند و قرار الهی بر این است
که امور را با اسباب جاری فرماید لهذا هر چیز را بواسطه چیزی و بسبب چیزی خلق

میفرماید چنانچه گندم را بواسطه افشاندن تخم بزمین و شخم او و آب دادن خلق می
فرماید و انسان و حیوان را بواسطه انتقال منی از پشت بر رحم ماده خلق میکند و صورت
انسان را بواسطه صورت بندی ملائکه خلق میفرماید و در حقیقت خداوند صورت بند انسانست
چنانچه در اخبار و آیات بسیار است که خداوند صورت انسان را می بندد و مصور خدا است اگر چه
بواسطه عمل ملائکه باشد پس منافات ندارد زیرا که ملائکه بقوت و قدرت و اذن الهی کار می کنند
پس در حقیقت خدا خالق و مصور است و اینکه خداوند با اسباب امور را جاری میفرماید که به
واسطه احتیاج او است بواسطه بلکه بجهة اظهار جبروت و قدرت خدا است و بجهة منظم
شدن نظام بنی نوع انسان است که هر یک محتاج بیکدیگر باشند در امورات و یکدیگر را اعانت
نمایند و بدانند که خداوند محتاج نیست چنانچه ایشان محتاجند پس از اینجهة است که خداوند
بعضی ملائکه را موکل بابر و بعضی را بباران و بعضی را بزمین و بعضی را بدریا و بعضی را
بصحرا و بعضی را باسمان و بعضی را بجهنم و بعضی را ببهشت و بعضی را بانسان و بعضی را به
حیوان و بعضی را بجن و بعضی را بمیوه ها و بعضی را بحفظ نمودن هر چه میخواهد و بعضی را بکارهای دیگر
از قبیل قبض روح نمودن و سؤال در قبر نمودن و غیر اینها از امورات نموده است و در حقیقت
فاعل و کننده این امورات خداوند است نه غیر بواسطه آنکه ملائکه بامر و قدرت و قوت او کار
میکنند و اما خیر و شر که از بندگان مختار ظاهر میشود کار خدا نیست بلکه کار بنده است
لهذا مورد ثواب و عقاب میشوند نظر باختیاری که دارند و بخواهش و خود بخود میکنند آنها را
که خداوند امر و نهی نموده است اگر چه ایشان هم بقوت و قدرتیکه خداوند بایشان عطا
فرموده است میکنند لکن چون اختیار را هم بایشان داد پس ثواب و عقاب را هم قرار داد و اما
خدا خالق خیر و شر است و بنده فاعل و کننده او است باری چون رساله بجهة عوام است
محل کلام ما اینجا نیست پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند خالق اشیا و موجودات
است نه غیر از او و قول باینکه امیر المؤمنین ع خالق است و اشیا را او باذن خدا خلق کرده است
غلط است و قول باینکه آنحضرت عالم را باذن خدا خلق کرده است بی دلیل است و آیات و اخبار
بیشمار بر خلاف این قول است اگر چه عیبی ندارد که خدا بنده را بر گزیند و او را قوت و قدرت
بدهد که باذن خدا چیزی را خلق کند لکن چون دلیلی نرسیده است که خدا امیر المؤمنین ع را

اذن داده است که آسمان و زمین و اشیا را خلق کند اینها باید اعتقاد نمود و آنچه در بعضی از
خطبهای امیر المؤمنین ع وارد شده است که آنحضرت فرمودند منم خالق آسمان و زمین مبناشم
ثابت نیست که این جزء از خطبهٔ آنحضرت باشد شاید دیگری از زبان آنحضرت نقل کرده باشد
و بر فرض اینکه از آنحضرت باشد باید او را تاویل نمود که موافق آیات قرآنیه و اخبار باشد
و همچنین قول باینکه امیر المؤمنین قسمت کننده روزیها است چنانچه بعضی آنحضرت را قاسم
الارزاق میدانند دلیلی بر این مطلب نیست اگرچه شان امیر المؤمنین ع اجل است از این منصب و
مرتبه و همچنین قول باینکه امیر المؤمنین مظهر صفات الهی است یعنی محل ظهور صفت فعل
خدا است که صفت فعل الهی مثل خالقیت و رازقیت و رحمانیت و رحیمیت از آنحضرت ظاهر شده
است و خداوند بعین ذات مقدس مباشر این چیزها نیست لکن امیر المؤمنین ع مباشر است
بواسطهٔ ظهور صفت الهی در او و تفصیل هر یک را در کتاب مشکوة الانوار نوشته ام و بر
عوام واجب نیست دانستن اینها بلکه اعتقاد نمودن باینها بسیار مشکل است بخصوص از برای
عوام الناس که راه کلام را بلد نیستند و بر نمیخوانند همین قدر بر عوام بلکه بر خواص
واجب است اعتقاد نمودن باینکه خدا خلق میکند و خدا روزی میدهد و خدا زنده میکند
و خدا میمیراند و اما چگونه میکند اینها را و آیا صفت ظهور صفت فعل در امام است یا در پیغمبر
او است یا در ملک است احتیاج نیست فهمیدن اینها را بلکه باید اعتقاد کند که خدا محتاج
بهیچ کس نیست در هیچ چیز نه در ظهور فعل و نه در غیر او بلی وارد شده است که حساب مردم را
خدا در قیامت بامام واگذار د و امیر المؤمنین ع قسمت بهشت و جهنم میکند و هر کس را امام بخواهد
باذن خدا شفاعت میکند و از حوض کوثر آب میدهد و دوستان خود را به بهشت میبرد و دشمنان
خود را بجهنم میبرد و قول باینکه خدا از امیر المؤمنین اذن گرفت در خلق کردن عالم یا آنکه
مشورت با او کرد غلط است و حرفی بیمغز است و حدیثی میگویند که آنحضرت دست کرد زیر سجاده
زمین و آسمانها را از زیر سجاده بیرون آورد و اینها از اغلاط جعلیات غلات است و در
کتاب معتبری که علما ذکر کرده باشند نیست و دلیل عقلی هم بر این مطلب نیست بلی وارد شده است
که امیر المؤمنین عین الله است و قدرة الله است و جنب الله است و اذن الله است و رحمة الله و وجه الله
است و ید الله است یعنی چشم خدا است و قدرت خدا است و پهلوی خدا است و گوش خدا است

و رحمت خدا است و روی خدا است و دست خدا است پس اینها همه مؤول است یعنی باید اینها را تاویل
نمود و الا خدا گوش و چشم و دست و رو ندارد که آنحضرت باشد بلکه مراد اینست که آنحضرت
بمنزلهٔ دست خدا است چون کسی کاری که میکند بدست میکند غالبا لهذا اگر کسی بسیار بجهت
رضای آنکس کار میکند با آن شخص میگوید فلان دست من است یعنی بمنزلهٔ دست من است یا فلان
چشم من است چنانچه بالنسبه بعزیزتر و دوست کسی میگوید که فلان چشم من است نه اینکه در
حقیقت او چشم او باشد یا دست او باشد و در بارهٔ برادر میگوید فلان کمر و پشت من است
یعنی بمنزلهٔ کمر و پشت من است و چون معجزات بسیار از آنحضرت ظاهر میشد بجهت اینکه کسی
نمیتوانست مثل آنکارها بکند و خداوند آنها را میکرد در نزد خواستن آنحضرت معجزات
بجهت هدایت یافتن خلق لهذا آنحضرت را قدرة الله میگویند زیرا که خدا بقدرت خود
هر چه بخواهد میکند در نزد معجزه نمودن آنحضرت قدرت خداوند ظاهر میشد و هم
چنین روی خدا است یعنی بمنزلهٔ روی او است زیرا که کسیکه کسی را میخواهد و باو رو میآورد
و خدا امر فرموده است که مردم اطاعت امام را بکنند پس رو بخدا نمودن رو نمودن بر
امام است و رو بامام و اطاعت او را کردن رو بخدا کردن و اطاعت او است لهذا آن
حضرت وجه الله است یا بمعنی که روی خدا است که باید مردم رو بخدا بیاورند از رو بو
باو و اطاعت کردن او و از این جهت است که آنحضرت را باب الله میگویند یعنی در رحمت خدا
یعنی کسیکه میخواهد بخدا رو بیاورد باید از این در داخل شود یعنی باید محبت و ولایت
ایشان را داشته باشد و اطاعت ایشان را بکند که اطاعت ایشان اطاعت خدا است و اگر از غیر
این راه اطاعت خدا را بکند قبول نیست زیرا که این راه را خدا قرار داده است و از این جهت است
که در حدیث وارد است که کسیکه از اول عمر دنیا تا آخر عمر دنیا شبها بنماز بایستد و روزها
روزه بگیرد و محبت و ولایت ائمه هدی نداشته باشد عبادات او قبول نمیشود و همچنین چون
بیعت نمودن با خدا اطاعت او است و بیعت عبارت است از دست دادن کسی بکسی که مطیع او شود
که هر چه او بگوید اطاعت او را نماید و خدا دست ندارد زیرا که جسم ندارد لهذا خداوند
امام را بمنزلهٔ دست خود قرار داده است که هر که دست بیعت بسوی دست ایشان دراز
کند و با ایشان بیعت کند که هر چه او بفرماید عمل کند بیعت با خدا کرده است از اینجهة

که انحصار دست خدا میگویند زیرا که ایشانرا خدا قرار داده است و هر چه ایشان بگویند
قول خداوند است و خلق باید اطاعت ایشانرا نمایند تا اطاعت خدا کرده باشند و همچنین در
بعضی اخبار و در زیارات وارد شده است که قلب ایشان محل و ظرف مشیت الهی است و
مشیت صفت فعل است و بعضی میگویند که امام خود مشیت خدا است و این ثابت نیست بدلیل
عقلی و نقلی و تفصیل هر یک را در مشکوة الانوار نوشته‌ام و چون این رساله مختصر است
همین قدر کفایت میکند پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدا خالق است و خدا رازق است
و خدا محیی است و خدا ممیت است پس قبض روح کار ملک است چه حضرت عزرائیل باشد و چه ملک
رحمت که در دست راست او باشد که قبض روح مؤمن را میکند و چه ملک دست چپ او باشد
که قبض روح کافر و منافق را میکند و نسبت دادن این کار بخداوند است و معلوم است که مراد
غیر از قبض روح است و زدن و کشتن کار مخلوق است و قول باینکه غیر از خدا این کار را
میکند غلط است و بعضی میگویند خدا اول مشیت را آفرید پس بتنهائی خلق کرد و مشیت عبارت است
از امام و تمام اشیا را بمشیت خلق کرده پس مشیت که امام باشد خلق میکند و این معنی در حدیث
است لکن معنی حدیث این است که بواسطه مشیت خدا خلق کرده است اشیا را نه اشیا را خود
مشیت خلق کرده است که امام ع باشد و معنی او را بتفصیل در مشکوة الانوار نوشته‌ام
فائده بدانکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه بدا مختص بخدا است و بدا بمعنی این است که هر چه را
خدا بخواهد میکند و هر چه را که نخواهد نمیکند بحکم یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید
و قول بودن بدا از برای خدا از اصول مذهب است و در حدیث وارد شده است که همه پیغمبران
بسه چیز مبعوث شده‌اند اول بیکتائی و بی‌شریک بودن خدا در همه بابها و خدا بی شریک است در
خلقت نمودن اشیا دوم به ثبوت بدا از برای خدا سیم بحرام بودن شراب که هیچ پیغمبری او
شراب را حلال نکرده است از آدم تا خاتم و علم بدا مختص بخدا است و غیر از خدا کسی او را نمیداند
و این معنی غیبی است که غیر از خدا کسی او را نمیداند بحکم و ما یعلم الا الله و واجب است اعتقاد
نمودن باینکه خدا هر چیز را که بخواهد بی ماده و مدت و بی سبب میتواند خلق نماید و او
بر این قادر است بخلاف بعضی از حکما که میگویند نمیتواند و این غلط است پس واجبست اعتقاد
نمودن باینکه خداوند واحد است در ذات خود و واحد است در صفات ذات خود و واحد

در صفات فعل خود از قبیل رازقیت و خالقیت و شریکی در هیچیک از اینها ندارد **مصباح**
چهارم در توحید عبادت است بدانکه باید دانست که عبادت مختص ذات پاک الهی است و
باید خداوند را عبادت نمود و عبادت از برای غیر خدا جایز نیست و باید عبادت ذات اقدس الهی
نمود و عبادت صفات فعلی و اسماء الهی را نمودن غلط است پس هر کس عبادت کند ذات فقط را
موحد است و هر کس عبادت کند اسم را بدون ذات مثل لفظ الله و غیره کافر است و هر کس
عبادت کند اسم و ذات هر دو را مشرک است پس نباید غیر خدا را با خدا در عبادت شریک قرار
داد و نیت هر عبادت را بجهت رضای الهی باید کرد و هر گاه کسی غیر خدا را در عبادت شریک
نماید با او مشرک است و شرک بر دو قسم است اول شرک جلی و آن عبارت است از اینکه عبادت
غیر خدا را بکند ظاهر و آشکارا مثل عبادت نمودن بت و سنگ و ماهی و درخت و ستاره
و ماه و آفتاب و گاو و گوساله و آتش و دختر و پسر و آدم و حیوان و نبات و جماد خواه شکل
باشد مثل صلیب که شکل دار کشیدن حضرت عیسی است که از امنا او و خارج میگویند خواه
از چیزی او را تراشیده باشند یا آنکه صورتی باشد که در چیزی او را کشیده باشند و خواه
آن چیز شکل پیغمبری یا امامی باشد و خواه شکل غیر از اینها باشد و خواه آنکه سر که
عبادت میکنند پیغمبر او را یا امام باشد یا غیر اینها و اینها را عبادت نمودن شرک است
بخداوند و روز قیامت که میشود عابد و معبود را بغیر از امام و پیغمبر او را داخل
جهنم خواهند نمود نظر به اِنَّکُم وَمَا تَعبُدُونَ حَصَبُ جَهَنَّمَ وَ اِنَّ الَّذِینَ سَبَقَت لَهُم
مِنَّا الحُسنیٰ اُولٰئِکَ عَنها مُبعَدُونَ و چون پیغمبر او و ما حضرت محمد مصطفی ص این
آیه را خواندند بر اصحاب خود ابن زبعری که یکی از بزرگان عرب بود گفت میروم با محمد ص
مخاصمه میکنم پس آمد بخدمت حضرت و عرض کرد که یا محمد آیا عیسی و موسی را مردم عبادت نکردند
که بعضی از نصاری گفتند عیسی خدا است و بعضی از ایشان گفتند که پسر خدا است و بعضی
از یهود گفتند که موسی خدا است و عزیر پیغمبر است و بعضی از ایشان گفتند که عزیر پسر خدا است
حضرت فرمودند که بلی و لکن لفظ ما در آیه از برای غیر ذوی العقول است و پیغمبر او را آن
آیه تا بت بیرون میروند که خداوند باشد شکوه کرده است در تفسیر علی بن ابراهیم
و در سماء العالم که جلد هفتم بحار الانوار است و روایت از حضرت معصوم که روز قیامت

که میشود ماه و آفتاب را مثل دو گاو پی بریده باشند در جهنم میاندازند که اینها که عبادت
ایشان را نموده اند ببینند که خود شان و معبود ایشان در جهنم میباشند یا آنکه ایشان هم
راضی شدند که معبود شوند یا آنکه بمنزله سنگ بیروح است و از آتش الهی و بهره ند
بهر حال راوی عرض کرد که ما شنیده ایم که از شما روایت وارد شده است که نور ماه و آفتاب
از نور شما است چگونه نور شما بجهنم میرود حضرت فرمودند که نور ما را از ایشان میگیرند
و داخل جهنم میکنند ایشان را و قول باینکه باید صورت مرشد را در نماز و روزه و غیر
از اینها از عبادات بنظر آورد و ایشان را عبادت نمود زیرا که ایشان واسطه فیض میان
خدا و مردمند و مردم تاب عبادت خدا را ندارند زیرا که بمقام قرب نرسیده اند غلط
و شرکست و مرشد پرستی است نه خدا پرستی و همچنین قول باینکه باید صورت پیغمبر او ربا امام
در عبادت بنظر آورد و این غلط است و شرکست و قول باینکه کاف خطاب در ایاک نعبد
و ایاک نستعین یعنی ترا عبادت میکنیم و از تو یاری میجوئیم راجع بامیر المؤمنین است غلط
است و همچنین قول باینکه مراد از هو در قل هو الله احد امیر المؤمنین است و تفصیل این
در کتاب مشکوة الانوار نیز بیان کرده ام و قسم دیگر شرک خفی است و آن پرستیدن چیزهای دیگر
مثل دنیا و مال دنیا و عیال و اطفال و هوای نفس و ریا و غیر از اینها و اینها هم بمنزله
شرک بخدا است مثل نماز کردن از برای غیر که بگوید خوب دعی است یا تعزیه گرفتن بجهة
شهرت چنانچه بعضی کار شان اینست خدا وند حفظ نماید و نظر بعموم و لا یشرک بعبادة
ربه احدا نباید احدی را در عبادت با خدا شریک نمود اما زیارت خانه کعبه زادها الله
شرفا و قبرها ائمه را از قبیل شرک عبادتی نیست زیرا که خدا وند اذن بزیارت اینها داده است
پس در حقیقت زیارت اینها عبادت خدا وند است نه غیر پس هر عبادتیکه برای غیر خدا است
از عبادت شرکیست که آن غیر را با خدا شریک نموده است در عبادت و اما تعظیم انبیا و اولیا
و ائمه هدی علیهم سلام الله و علما و سلاطین حقه بی عیب است مادامیکه عبادت نباشد
و خم شدن بجهة غیر خدا اگر بجهة عبادت باشد و خم شدن بجهة غیر خدا شرکست خواه
بقدری باشد که بحد رکوع برسد یا نه و اگر بقصد عبادت نباشد و بحد رکوع برسد
بصورت شرکست و اما سجود از برای غیر خدا مطلق شرکست مگر سجود ملئکه از برای

حضرت

حضرت آدم که سجود تعظیمی بود و آنهم باذن خدا بود نه غیر او و تعظیم انوار مقدسه اطهار را
ملئکه از برای آن سجود نمودند مشکوة در قسمت دوم در بیان اعتقادات متعلقه بعدل
است باید دانست که واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدا عادلست نه ظالم که خدا ظلم با حدی از
موجودات نکرده و نمیکند و نخواهد کرد و این از اصول دین است و منکر او یا تقصیر مخلد در
جهنم است و خدا ظلم و ستم نمیکند و راضی بظلم و ستم نیست زیرا که ستم و ظلم قبیحست و قبیح
بر خدا جایز نیست و خدا منزه است از ظلم و شر پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه همه فعلهای
خدا نیکو است و با غرض و فائده ایست که راجع بخلق است و فعل خدائی غرض و فائده نیست
و فعل خدا جبر نیست بلکه همه افعال خدا با مصلحتی است که عاید به بندگان است نه عاید
بخدا زیرا که خدا محتاج بچیزی و بکسی نیست و حدیث کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف
فخلقت الخلق لکی اعرف دلالت بر احتیاج خدا وند بمحبت ندارد زیرا که بجهة اظهار جلالت
و اظهار جلال از خدا عین غناء مطلق است پس باید اعتقاد نمود باینکه مصلحت الهی در بارهٔ
هر کس هر چه قرار گرفته است خدا او را بجا آورده است خواه مصلحت دنیای بنده باشد و
خواه مصلحت آخرت بنده باشد اگر چه بنده نمیفهمد زیرا که بسا چیزها هست که
بنده او را مصلحت دنیا و آخرت خود میداند و خدا او را مصلحت او نمیداند بجهة اینکه
خدا میداند که این چیز با این بنده یا در دنیا یا آخرت بنده هست و چنین میداند
که این ضرر است برای او و حال آنکه منفعت و مصلحت او در این است پس واجبست اعتقاد
نمود باینکه غرض و فائده افعال الهی به بنده بر میگردد نه بخدا و واجبست اعتقاد نمودن
باینکه فعل خدا با غرض و فائده است نه بیغرض و فائده و این از اصول مذهبیست و قول
اشاعره که میگویند افعال خدا بیغرض و فائده است غلط است و باید دانست که لطف خدا
بر خدا واجبست و لطف آنست که خدا کاری بکند که بنده بواسطه آن کار نزدیک بطاعت
و دور از معصیت خدا بشود از قبیل نصب انبیا و اولیا و ائمه هدی و علماء و فرستادن
کتابهای آسمانی و بیان نمودن احکام الهی و معجزه دادن به پیغمبران و ائمه و نصب عقل
و باید دانست که حسن و قبح اشیا عقلی است نه شرعی چنانچه اشاعره باین قائلند و این
غلط است چنانچه در اصول بتفصیل بیان او شده است و واجبست اعتقاد نمودن باینکه

خدا آنچه اصلح است بحال بندگان بعمل میآورد یعنی آنچه صلاح بندگان در او بیشتر است و راضی
کند و این از اصول مذهب است و قول بعضی از حکما که مجرد صلاح کفایت میکند غلط است
زیرا که ترجیح مرجوح بر راجح لازم میآید و عقلا قبیح است و از حکیم بدون جهت و سببی هر کار
جهت و سببی داشته باشد که او اصلح خواهد بود و واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند نه جبر
کرده است نه تفویض بلکه میان دو و اعتدال کار کرده است یا بمعنی که بنده کار از خداوند بوجه
میانه دو خلق فرموده است که نه بیچاره اند که جبر است که هرچه میکنند خدا میکند نه بنده
و نه باکاره اند که هرچه بندگان میکنند خود میکنند بقوة و قدرت خود بقوة و قدرت
الهی که تفویض باشد بلکه باختیار اند که هرچه میکنند از روی اختیار میکنند نه از روی
اجبار و اکراه بلکه خدا قوة و اسباب و الآت و اراده خیر و شر را بمردم نموده هر کس به
اختیار خود خوب میکند مستحق ثواب است و هر کس باختیار بد کند مستحق عقاب است مثلی بیان کنم
تا مطلب معلوم شود مثلا استاد نجاری شاگردی را میآورد و در ساختن و پنجره
ساختن و ارسی ساختن را باو نشان میدهد و بعد تیشه و اره و رنده و چوب و اسباب را باو میدهد
دهد و میگوید که یک پنجره با نقش و با این وصف بساز شاگرد میباید بر تیشه استاد و بالات
و اسباب او و باستاد بکه استاد باو نشان داده است باختیار خود بی اینکه کسی او را بجبر بدارد
دری میسازد هر گاه استاد او را چوب بزند که چرا در ساختی من بتو گفتم پنجره بساز شاگرد نمی
تواند بگوید که تو چرا استادی بمن یاد دادی یا چرا تیشه و اره و رنده بمن دادی و این در ساختن
من است بجهة اینکه اسباب را تو بمن دادی و استاد بودی و تو بمن نشان دادی هر گاه این را بگوید او را
عقلا منع و مذمت میکنند که اسباب تو داده اند پنجره بسازی نه اینکه در بسازی پس خداوند
دست و پا و چشم و گوش و قوت و قدرت و شهوت داده است که عبادت خدا را بنده بکند
نه اینکه معصیت او را بکند از قبیل زنا و لواط کردن و حرام خوردن و بحرام دست دراز
کردن و بنامحرم نگاه کردن و غیبت کردن و فحش دادن و ظلم کردن و زدن مسلمانان
و غیر اینها از معاصی **فائده** بدانکه ابوحنیفه گفته که هرچه هر کس میکند خدا میکند و شخص
مجبور است در اعمال خوب و بد و خدا دیده میشود زیرا که چیزی موجود نمیشود که دیده
نشود و شیطان با آتش نمیسوزد زیرا که از آتش خلق شده است و جنس ضرر و اذیت بجنس

خود

خود نمیرساند بهلول چون این را شنید کلوخی برداشت و بر سر او زد و سر او شکست و خون
جاری شد و گفت هر سه مسئله ات باطل شد ابوحنیفه رفت پیش خلیفه شکایت از بهلول
کرد خلیفه بهلول را طلبید و گفت سر ابوحنیفه را چرا شکستی بهلول گفت من نشکستم
خدا شکسته است چرا ابوحنیفه گفت سرم درد میکند بهلول گفت دروغ میگوئی
جنس بجنس اذیت نمیرساند درد را نشان من بده تا من ببینم راست میگوئی گفت درد دیده نمیشود
بهلول گفت چگونه میشود چیزی موجود باشد و دیده نشود ابوحنیفه گفت سرم شکسته است
بزدن کلوخ گفت تو میگوئی جنس بجنس اذیت نمیرساند کلوخ از خاک است و تو هم از خاک
خلق شده پس چگونه میشود که کلوخ سر تو را بشکند ابوحنیفه خجل شد و برخواست و
رفت خلیفه و مردم مجلس خندیدند بدانکه خداوند خلق فرموده است ائمه را از طینت
اعلا علیین و قلبهای شیعیان را از طینت خلق فرموده است و خلق فرموده است بدنهای
شیعیان را از غیر طینت و طینت کفار و منافقین را از طین سجین خلق فرموده است
و مستضعفین را از کل حسبنه که غیر از این دو طینت میباشد خلق فرموده است
و کیفیت خلط کردن این دو طینت را در کتاب مشکوة الانوار نوشته ام و چون خداوند
پیش از خلقت میدانست که مؤمن خوب میشود بسبب ایمان و کافر بد میشود بسبب کفر لهذا
مؤمن را از طینتی که مناسب او است خلق فرمود که طینت علیین باشد و کافر را از طینت
سجین خلق فرموده نه اینکه طینت علیین باعث خوبی مؤمن میشود و طینت سجین باعث
بدی کافر میشود تا جبر لازم آید **مشکوة ستم** در بیان اعتقادات نبوت و نبوت
بر دو قسمست عامه و خاصه اما اولی نبوت انبیا است و اما ثانیه نبوت محمد بن عبد الله
صلی الله علیه و آله است و این اعتقادات مشتمل بر چند مصباح است **مصباح اول**
در نبوت عامه است بدانکه واجبست اعتقاد نمودن بحقیقت جمیع پیغامبران اجمالا
و عدد انها بروایت مشهور یکصد و بیست و چهار هزار است و بعضی یکصد و چهل هزار
گفته اند و واجبست اعتقاد نمودن بعصمت انبیا از اول عمر ایشان تا باخر عمر ایشان
که هیچ گناهی نه صغیره و نه کبیره از ایشان صادر نشده است و این اعتقاد از اصول
مذهب است نظر باینکه اهل عامه پیغامبر را معصوم نمیدانند بجهة پوشانیدن

خطاهای و سهوهای ایشان را و این غلط است و واجبست ایمان آوردن بهمه پیغمبران و تصدیق نمودن ایشان را در توحید الهی و صفات او و نیز اینکه اختلافی در وحدانیت خدا ندارند و همه یک حرف زدند در ذات و صفات خداوند و همچنین باید تصدیق ایشان را در اینچه آورده اند از جانب خدا نمود اگرچه در این شریعت عمل کردن بانها جایز نباشد بجهة نسخ شدن آنها و بعضی نسخ شریعت بعض دیگر را نموده اند و واجبست ایمان آوردن بجمیع ایشان و واجبست ایمان آوردن بکتابهای ایشان که از جانب خداوند آورده اند اگرچه بعضی از آنها ناسخ بعض دیگر بود و کتابهای آسمانی که نسخ نموده اند بعضی از آنها بعض دیگر را چهار تا میباشند اوّل توریة موسی دوم انجیل عیسی سیم صحف ابرهیم چهارم قرآن محمد صلی الله علیه و آله و زبور داود ع ناسخ کتابی نبود بلکه بیان توریة را نمود و کتابهای آسمانی بسیار است از قبیل صحیفه آدم و نوح و شیث و غیر از اینها از سایر پیغمبران که از ایشان نازل شده و در روایتی یکصد و بیست و چهار هزار کتاب از آسمان نازل شده و در حدیثی یک صد و چهار بر شیث پنجاه صحیفه و بر ادریس سی صحیفه و بر ابرهیم بیست صحیفه نازل شد و سیصد و سیزده نفر ایشان مرسل بودند یعنی فرستاده بخلق بودند ۴ سریانی بودند آدم و شیث و اخنوخ و نوح ۵ نفر ایشان از عرب بودند هود و صالح و شعیب و اسمعیل و محمد ص و ششصد نفر پیغمبران از بنی اسرائیل بودند اوّل ایشان موسی و آخر ایشان عیسی و در خبری چهار هزار بودند و واجب نیست دانستن آنها را مفصلا لهذا اما اجمالا ایمان کردیم و انکار نمودن یکی از پیغمبران انکار نمودن همه است و همچنین انکار نمودن یکی از کتابهای ایشان که خداوند از آسمان نازل فرموده است انکار همه میباشد و واجبست ایمان آوردن بمشهور ایشان مثل آدم و نوح و ابرهیم و شیث و داود و سلیمان و یعقوب و اسحق و یوسف و ذو الکفل و ایوب و شعیب و صالح و یونس و هود و ادریس و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و غیر از اینها که اسم شریف آنها را خداوند در قرآن بیان فرموده است و اینچه نسبت معصیت بایشان وارد شده است از اخبار محمول بر تقیه است بجهة اینکه موافق است با مذهب عامه و اینچه در آیات یافت شود که بحسب ظاهر لفظ دلالت بر گناه کردن ایشان میکند محمول بر ترک اولی است نه معصیت

بجهة اینکه از اهل بیت عصمت که حاملان تنزیل و تأویل قرآنند چنین وارد شده است که پیغمبران اولوا العزم پنج نفر بودند نوح و ابرهیم و موسی و عیسی و محمد ص و در معنی اولوا العزم در اخبار اختلافست مشهور آنستکه پیغمبران اولوا العزم کسانی میباشند که شریعتهای ایشان شریعتهای پیغمبران پیش را نسخ کرده باشد و صاحبان شریعت باشند و این از حضرت صادق ع و حضرت رضا ع منقولست و از حضرت باقر ع مرویست که ایشان کسانی میباشند که عزم بر اقرار بعهد و میثاق فضیلت محمد و آل محمد ص نمودند پیش از همه پیغمبران و حضرت آدم این عزم را نداشت نظر بآیه و لم نجد له عزما و در روایتی از حضرت سجاد ع مرویست که اولوا العزم کسانی میباشند که مبعوث بمشرق و مغرب و جن و انس شده باشند **مصباح دویم** در نبوت خاصه است بدانکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه پیغمبر ما محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف و آخر همه پیغمبرانست و بعد از او پیغمبری از جانب خداوند نخواهد آمد و هر کس بعد از او ادعای پیغمبری نماید کافر است و کشتن او بر مسلمانان لازم است و واجب است اعتقاد نمودن باینکه پیغمبر ما محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله افضل و اکمل و اجمل و اورع و اتقی و ازهد و اعلم و اشجع و اسخی و ازکی از جمیع پیغمبران و از جمیع جن و انس و ملائکه و روحانیین و کروبیین و مقدسین و مجردین و تمام موجودین اوّلین و آخرین میباشد و خداوند بهتری از آنجناب خلق نفرموده است و بهتر از او خلق نخواهد فرمود و نور آنجناب و آل اطهار او را پیش از همه موجودات بچندین هزار سال خلق فرمود و او را آخر همه پیغمبران فرستاد بجهة اینکه مرتبه فاتحیت و مرتبه خاتمیت را داشته باشد و اینچه تمام نشده است در شریعتهای پیغمبران گذشته بجهة مقتضی نبودن وقت آنحضرت آنها را تمام کند و دیگر شریعتی شریعت او را نسخ نکند و دین او بماند تا روز قیامت و واجبست اعتقاد نمودن باینکه شریعت آنحضرت همه شریعتهای پیغمبران را در هم شکست و ناسخ همه دینها دین اوست و واجبست اعتقاد نمودن باینکه کتابی بعد از قرآن از آسمان نازل نخواهد شد و ناسخی از برای او نخواهد بود و واجب است اعتقاد نمودن باینکه قرآن کلام خداوند و معجزه پیغمبر ما محمد بن عبد الله است

واعتقاد نمودن باینکه محمد صلعم او را درست کرده است و از جانب خدا نیست بلکه شعر آنحضرت است کفر است و باید دانست که قرآن بزبان عربی فصیح نازل شده است بلکه همه کتابهای آسمانی عربی نازل شد لکن بگوش هر پیغامبر او و بلکه هر سید بزبان قوم او بگوش او میرسید و واجبست اعتقاد نمودن خداوند او را فرستاده است و قرآن غیر از پیغامبر او راست و خود پیغامبر او نیست و باطن آنحضرت نیست اگرچه علم او در باطن آنحضرت است لکن قرآن معجزه پیغامبر او راست از جانب خدا و خود آنحضرت نیست و قول باینکه قرآن را جبرئیل از باطن پیغامبر او میگرفت و بظاهر او میرسانید بیراهست و توجیه باینکه لوح و قلم از نور پیغامبر او راست پس قرآن از قلم بلوح منقوش شد و اسرافیل بمیکائیل میرسانید و میکائیل بجبرئیل میرسانید و او به پیغامبر او میرسانید راهی دارد و بهمین مضمون حدیثی وارد است از رسول خدا صلعم و باید اعتقاد نمود باینکه قرآن قدیم نیست بلکه حادث است و کلام نفسی نیست و باید اعتقاد نمود باینکه قرآن از خداوند بواسطه جبرئیل بآنحضرت نازل فرموده در مکه بیست و سه سال و در شب قدر از لوح محفوظ تا باسمان اول یکدفعه نازل شد و از آسمان اول برسول خدا آیه آیه و سوره سوره نازل شد و از نازل شدن جبرئیل قرآن را بآنحضرت افضلیت جبرئیل لازم میاید که او واسطه است تا آنحضرت پیش از آوردن جبرئیل قرآن را از برای او میدانست و حال آنکه بعد از ده سال دیگر از آن مقدمه قرآن نازل شد پس رسول خدا صلعم بطریق اولی میدانست و کیفیت آنرا در کتاب مشکوة الانوار مفصلاً نوشته ام اگرچه ظاهر آیه وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی علمه شدید القوی دلالت بر اینکه تعلیم آنحضرت میکند با بعضی آیات دیگر و واجبست اعتقاد نمودن باینکه اگر تمام جن و انس جمع شوند نمیتوانند مثل قرآن بیاورند بلکه مثل آیه و سوره از او نمی توانند بیاورند بجهة اینکه قرآن معجزه پیغامبر او راست و معجزه آنست که از جانب خدا باشد که همه مردم عاجز باشند از مثل او رتبةً و عادةً و واجبست اعتقاد نمودن باینکه همه احکام الهی در قرآن میباشد و هیچ تر و خشکی نمیباشد در عالم مگر اینکه حکم او را خدا در قرآن بیان فرموده است و علم آنها در نزد پیغامبر او و اوصیای آنحضرت است و واجبست اعتقاد نمودن باینکه تأویل قرآن را نمیدانند مگر خدا و رسول او و امام و کسانیکه پیغامبر او و امام باو تعلیم داده باشند زیرا که آنها راسخون در علم میباشند و انکار قرآن

کفر است و استخفاف قولی مثل بد گفتن یا فعلی العیاذ بالله مثل بقاذورات انداختن یا پا براو زدن بجهة استخفاف یا حدث براو نمودن یا بول و غایط براو انداختن کفر است واما پا دراز کردن در نزد او بغیر استخفاف کفر نیست و خوب هم نیست و هم حدث نمودن در نزد او بغیر استخفاف و واجبست اعتقاد نمودن باینکه قرآن اصلی تغیر و تبدیل بر او واقع نشده است اگرچه از قرآنهای دیگر بعض منافقین انداختند یا تغییر دادند و آن قرآن اصلی در نزد امام عصر عجل الله فرجه میباشد و واجبست اعتقاد نمودن باینکه قرآنی یعنی از این قرآن که بر محمد بن عبد الله صلعم نازل شده است دیگر نازل نمیشود و ادعای نزول قرآن دیگر کفر است خواه پیغامبر او و خواه نائب او و انکار همه قرآن یا بعضی از او را اگرچه یک سوره یا آیه باشد کفر است و واجبست اعتقاد نمودن بآنچه در قرآن میباشد از حلال و حرام و قصه‌های پیغامبران و وقوع واقعات و حدوث حادثات و حکایات و اخبار آینده و گذشته و انکار یکی از آنها کفر است

مصباح چهارم در اعتقادات متعلقه بصفات پیغامبر او و رسالت محمد بن عبد الله صلعم

بدانکه باید اعتقاد نمود باینکه آنحضرت امی بود یعنی درسی نخوانده بود و کسی او را تعلیم نکرده بود از جن و انس و آنحضرت سایه نداشت و در نزد ماه و آفتاب و چراغ زیرا که نور آنها از نور آنحضرت منور شده است و ابر بر سر آنحضرت سایه میانداخت و از پشت سر میدید چنانچه از پیش رو میدید و چشم او بخواب میرفت و دل او بیدار بود و آنچه در بیداری میدید بخواب هم میدید و میشنید و وقتیکه راه میرفت نور روی آنحضرت در و دیوار را روشن میکرد حتی آنکه زنهای آنحضرت در شبهای تار سوزنی که گم میکردند بروشنائی نور جمال آنحضرت او را پیدا مینمودند بی شمع و چراغ و زمین غایط و بول آنحضرت را فرو میبرد و جنابت و حمام او یکی است و عرق آنحضرت از مشک و عنبر خوشبوتر بود و ختنه کرده و ناف بریده و پاک و پاکیزه از مادر متولد شد و در وقت تولدش عالم روشن شد و ملائکه نازل شدند و بتها سرنگون افتادند و طاق کسری که از همه بناهای اولاد آدم بزرگتر بود شکست و دریاچه ساوه که در او ماهیان بودند که بعضی از مردم آنها را میپرستیدند خشک شد و ماهی‌های او مردند و آتشکده فارس که هزار سال بود افروخته بود و مردم

برامام وخواه

در شرح اوصاف و انوار حضرت محمد بن عبد الله ص

او را عبادت مینمودند خواموش شد و از نور جمال آنحضرت قصرهای بصری و شام را آمنه والدهٔ آن
جناب از مکه معظمه مشاهده نمود و نماز شب بر او واجب بود و خوف و بیم آنحضرت با دوما
راه بود لکافران مبادا فساد بهر طرف کرد و مینمود بجهت جهاد و تبلیغ رسالت الهی را بخلق مینمود
و بر اذیت و آزار و جفاء دشمنان تحمل صبر مینمود تا دین را روشن کرد و کفر را برطرف نمود و جهاد
زن نه بیشتر بعقد نکاح از برای آنحضرت حلال بود و از برای دیگران حرامست و قسمت میان
زنها بر آنحضرت واجب نبود علی قول و هر گاه زنی خود را بر آنحضرت می بخشید بر او حلال بود
و با فقرا و مساکین می نشست و حج منمود و در بازارها راه میرفت و مردم را باسلام دعوت
مینمود و گناه صغیره و کبیره نکرد از اول عمر تا باخر عمر و در چهل سالگی مبعوث برسالت شد
و دین خدا را آشکار نمود و شریعت خود را ظاهر کرد و پیش از مبعوث شدن بدین خود عمل می
نمود و بدین ابرهیم و موسی و عیسی و غیر از ایشان از پیغام آوران نبود و در تبعیت کسی نبود
و افضل از همهٔ پیغام آوران بود بلکه از جمیع موجودات از جمادات و نباتات و حیوانات
و انسان و جنیات و ملکیات و فلکیات و بهتر از جمیع موجودات از ارضین و سموات
بود و همهٔ ذرات موجودات عالم وجود را خداوند بطفیل وجود شریف آنحضرت خلق فرموده
که اگر آنحضرت را خلق نمیفرمود هیچ موجودی بوجود نمیآمد و اعلم از همهٔ مخلوقات بود اگرچه
بحسب ظاهر جبرئیل واسطهٔ پیغام الهی بود در بعض اوقات از برای او لکن چون خادم و
خدمتکار آنحضرت بود و عزرائیل بی اذن داخل در حجرهٔ طاهرهٔ او نشد و جبرئیل فخر می
نمود بخادمی او و همهٔ علوم اولین و آخرین را خداوند باو عطا فرموده بود و از همه
جهة کامل بود و ناقص نبود بندهٔ خدا بود و مخلوق بود خالق نبود و عاشق نشد و لهو و
لعب نکرد و خیانت ننمود و دروغ نگفت و بچشم بهم زدن معصیت الهی را
نکرد و نور او را خداوند پیش از همهٔ موجودات خلق فرمود و عرش و کرسی و لوح و
قلم و آسمانها و بهشت و ملائکه و آفتاب و ماه و مجردین و مقدسین را از نور او خلق فرمود
اما کیفیت اینکه خلقت اینها را از نور آنجناب نمود در کتاب مشکوة الانوار بتفصیل نوشتهام
هر کس بخواهد مطلع شود رجوع باو نماید و اجمالا آنکه علوم را خداوند همه باو عطا فرموده
بود و تفصیلا او را آیه بآیه و سوره بسوره خداوند برای او نازل میفرمود بواسطهٔ

جبرئیل یا غیر از او از ملائکه و مؤید بروح القدس بود و از هوای نفس حرفی نمیزد بلکه هر
حرفی میزد از جانب خدا بود که وحی باو فرموده بود و شاعر نبود و ساحر نبود و کذاب
نبود و دیوانه نبود و اعتقاد نمودن باینها کفر است و کشتن او بر مسلمانان لازم میشد
و آنحضرت پنج روح داشت یکی روح مدرج و یکی روح قوت و یکی روح شهوت و یکی
روح ایمان و یکی روح القدس و بروح القدس سهو و خطا و نسیان از او برخواسته
شد و مؤمنین چهار روح اولی را دارند و کفار و منافقین سه روح اولی را دارند
و امام نیز پنج روح دارد **مصباح پنجم** در اعتقادات متعلقه بمعجزات آنحضرت
و او بسیار است بدانکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه آنحضرت صاحب معجزات بود
مثل شق القمر کردن و سنگریزه در دست آنجناب تسبیح و تقدیس آنجناب نمودن و
هر جا که راه میرفت در و دیوار و سنگ و کوه و درخت تعظیم او را مینمودند و ذکر
خدا را که میکرد همهٔ اینها با آنحضرت ذکر خدا را مینمودند و بر هر چه که میگذشت بر
او سلام مینمودند و بتعلیم الهی خبر از آینده و گذشته میداد و خبر از آنچه در سینهها مردم بود
میداد و آنچه در خانهها پنهان کرده بودند میفرمود و مرده باذن خدا زنده میکرد
و آنچه از خدا میخواست خداوند باو عطا میفرمود و هر خارق عادتی که میخواست
بکند بجهت معجزه از خداوند سؤال مینمود و خداوند درست و جاری میکرد و
خود بخودی باذن الهی کاری نمیکرد و نمیتوانست کرد و هر معجزه که پیغام آوران
گذشته داشتند همهٔ آنها را با معجزات غیر از آنها را داشت قولا و فعلا و همه از جانب
خداوند بود و علم بهر چیزی داشت و آنا فآنا علم او زیاد میشد و هفتاد و دو اسم
الهی را میدانست و یک اسم را نمیدانست که او مختص خداوندست و سایر پیغام آوران
از این هفتاد و دو اسم بعضی اسم یکی میدانستند بعضی دو تا بعضی چهار تا بعضی هشت تا بعضی
بیست تا بعضی بیشتر و بعضی کمتر و آنچه از غیب خداوند باو تعلیم نموده بود بواسطهٔ این
اسما میدانست و نمیخواست چیزی را مگر آنکه میدانست که او را خدا میخواهد بجهت علمی که خدا
باو عطا فرموده بود و ملک نبود بلکه بشر بود و بهتر از ملک بود و قرآن بر او نازل شد
نه بر غیر او و خبر از شهادت امیرالمؤمنین و حضرت حسن و حسین و سایر ائمه علیهم السلم

داد و خبر از زمان بعد افعال و اقوال بلکه حال ظاهر است در میان مردم داد و خبر از میان
و آنچه در او واقع میشود داد و بهشت و جهنم آنچه سر دید بعد باسمانها با همین جسم و جسد
رفت و لباس او در بر او بود حتی نعلین او در پای مبارک او بود که در نزد عرش خواست برون
بیاورد خطاب مستطاب از رب الارباب بآن قدوه اولوا الالباب رسید که مکن بگذار که از گرد
نعلین تو عرش من زینت بگیرد و مقامات و حجابات را سیر نمود و طی نمود بهمین جسم و
جسد ظاهری عنصری و بجائی رسید که هیچیک از ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین و روحانیین
و مقدسین و انبیاء مرسلین و کروبیین نرسیده و نمیتوانستند برسند و نخواهند رسید
و حال آنکه حامل انوار ائمه بود و کسی با او در این مقام و مرتبه شریک نبود و نخواهد بود
و علوم غامضه و مکاشفات مشکله بر او ظاهر شد که بر کسی پیش از او ظاهر نشده بود

مصباح ششم در اعتقادات متعلقه بمعراج آنحضرت است و واجبست اعتقاد نمودن
بمعراج جسمانی آنحضرت که با همین جسم و جسد باسمانها رفت و بالاتر از اوج کرسی و عرش
رفت و بمقام قاب قوسین رسید که ممکن از برای هیچ ممکنی نبوده و نیست و نخواهد بود
که باین مقام برسد و این مقام انتهای امکانست لکن نه اینکه بمقام واجب رسیده باشد
و انکار معراج جسمانی کفر است و اعتقاد بمعراج روحانی بی جسمانی کفر است و قول باینکه بر
باطن خود فرو رفت بجهة اینکه باطن آنحضرت معراج بود و عرش و کرسی باطن آنحضرت است
باطل است و قول باینکه عناصر اربعه جسم ظاهر خود را که آب و باد و خاک و آتش باشد
در هر کره از کرهای این کره چهارگانه گذارد غلط است و شبهه اینکه لازم میاید از رفتن آنحضرت
باین جسم باسمانها پاره شدن و بهم آمدن اسمانها نامربوطست زیرا که خداوند بر هر
چیزی قادر است چگونه کمتر از یک چشم بهم زدن پیغمبر او را خود را از زمین بمقام قاب
قوسین که چندین هزار ساله راهست برد همچنین قادر است که او را باسمانها ببرد بی
پاره شدن و بهم آمدن اسمانها با وجود اینکه عیبی ندارد عقلا و شرعا پاره شدن
و بهم آوردن آنها را و اینهم بمعجزه آنحضرت است با وجود اینکه عیسی و ادریس نیز باسمان
بهمین جسم رفتند و قول باینکه بخیال یا بتوهم بمعراج رفت کفر است و دیگری از پیغام
آوران باین معراج نرفت بغیر از آنحضرت و براقی که آنحضرت سوار شد در راه معراج دیگری

از مخلوقات سوار نشده و نخواهد شد و آنچه آنحضرت از اسرار و انوار دید دیگری ندیده و
آنچه بر آنحضرت معلوم شد از علوم بر دیگری معلوم نشده و نسبت بانبیا و ائمه جمیعه بجمیعه روز
بروز و ساعت بساعت و آن فآن علم و فضل آنحضرت زیادتر میشد و فیض وجود و لطف خدا
باو زیاد میشود پس نقص نیست بر آنجناب بلکه فیض وجود الهی است که آنا فآنا بر آنحضرت
میرسید و زیاد میشود و بیش از آنها از همه جهة کامل بود و در زمان آینده کامل است
و همچنین تا آخر **مصباح هفتم** در اعتقادات متفرقه و در او چند نور است
نور اول بدانکه آنحضرت بشری بود که خداوند باو وحی میفرمود و وحی بچند طریق
اول با آمدن جبرئیل و خبر دادن باو دوم با آمدن ملک دیگر غیر از جبرئیل سیم ایجاد کردن
خداوند کلام را بی واسطه جبرئیل و با آنحضرت حرف زدن چهارم در خواب خطاب باو میرسید
یا بلا واسطه یا بواسطه ملکی پنجم دیدن خداوند علم را در قلب آنحضرت و این قسم را الهام
نیز میگویند پس چون خداوند وحی میخواست نماید امر میکرد بقلم و لوح که بنویسد چون
تمام میشد بر پیشانی اسرافیل میخورد و اسرافیل باو نگاه میکرد و هر چه در او نوشته
بود بمیکائیل میرسانید و جبرئیل بپیغمبر او را میرسانید و قول باینکه وحی را
جبرئیل از چاهی که در بیابانست میگرفت و اذن از خدا گرفت که ببیند وحی کننده
کیست چون بسر چاه آمد دید که علی بن ابی طالب ع وحی از چاه میکند از غلطهای غلاط است و
واجبست اعتقاد نمودن باینکه جبرئیل بر آنحضرت نازل میشد و قول باینکه جبرئیل باطن
آنحضرت بود و ملکی نبود کفر است زیرا که تکذیب الهی لازم میاید و واجبست اعتقاد نمودن
باینکه آنحضرت در پیغام آوری شریکی نداشت و قول باینکه جبرئیل را خداوند بعلی ع
فرستاد و چون محمد ص بعلی ع شبیه بود جبرئیل بغلط نازل شد بر محمد ص و خدا هم اجازه
فعل جبرئیل را نمود کفر است و همچنین قول باینکه جبرئیل را خدا بعمر فرستاد باشتباه بنزد
محمد ص آمد غلط است پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه آنحضرت پیغام آور بود نه دیگری
و دیگری هم این منصب نبود و پیش از خلقت آدم محمد ص پیغامبر او و رسول خدا بود و
خداوند او را رسول خود قرار داده بود و بالبداهه است که محمد بن عبد الله ص رسول و
نبی و محدث و امام بود و این چهار منصب را داشت و فرق در میان اینها آنست که

رسول کسی است که در بیداری وحی باو نازل میشد و ملک وحی را و میدید و غیر او را میدید و نبی آنست که در خواب میدید مثل حضرت ابرهیم که در خصوص ذبح فرزندش و مثل حضرت رسول پیش از مبعوث شدن برسالت و محدث آنست که ملک باو سخن میگوید و او ملک را نمی بیند و این معنی در حدیث صحیحی است که از حضرت باقر منقول است و امام آنست که هم خواب می بیند ملک را و هم در بیداری و در هر دو حال وحی باو میرسد و بعضی از اخبار اختلافات دیگر هم دارد در خصوص این چهار تا و بعضی از علما هم فرق دیگر کذارده اند چون رساله بجهة عوام است تفصیل اولی است و تفصیل همه را در کتاب مشکوة الانوار ایراد نموده ام **نور دوم** بدانکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه آنحضرت شفاعت کننده گناه کاران امت است در دنیا و رحمة للعالمین است در دنیا و آخرت و اختیار بعضی احکام را خداوند باو داده است که مکروه و مستحب و حلال و حرام کند آنچه را که میخواهد باذن خداوند و خداوند باو علم داده بود که مبدأ آنست که خدا آنچه میخواهد و چون خداوند نمازهای پنجگانه را اول دو رکعت دو رکعت واجب کرده بود پس زیاد کرد آنحضرت بر نماز ظهر در حضر دو رکعت و بر نماز عصر دو رکعت و بر نماز مغرب یک رکعت و بر عشا دو رکعت و آنچه خدا واجب کرده بود در سفر ساقط نمیشود و آنچه آنحضرت واجب کرده است ساقط میشود بجهة آنکه آنحضرت رحمة للعالمین است و مشفق از برای امت خودش نخواست که ظاهر شود در سفر مگر نماز مغرب که آنچه آنحضرت واجب کرده ساقط نمیشود تا آنکه بالمرة آنچه آنحضرت واجب کرده است ساقط نشود در سفر بدانکه چون حضرت فاطمه ع متولد شد وقت مغرب بود و حضرت رسول ص باین شکرانه یک رکعت نماز بر نماز مغرب زیاد کرد و چون حضرت امام حسن ع در وقت ظهر بود متولد شد حضرت باین شکرانه دو رکعت زیاد نمود بر نماز ظهر و چون حضرت امام حسین ع متولد شد هنگام عصر بود حضرت بجهة این شکرانه دو رکعت بر نماز عصر زیاد نمود و از اینجهة است که ارث زن نصف ارث مرد است اگر چه علت دیگر در ارث و در نماز میباشد و چون حضرت فاطمه مادر است و مادر اصل است یک رکعت اصل باقی ماند و دو رکعت فرع ساقط شد در سفر و نماز عشا هم علتی دارد که در مشکوة الانوار ذکر کرده ام

و ایضا خدا حرام نمود شراب را و آنحضرت حرام نمود هر مست کننده را و واجب کرد خدا روزه ماه رمضان را و سنت نمود رسول خدا ص روزه ماه شعبان و سه روز از هر ماه را و بعضی چیزهای دیگر را آنحضرت مکروه نمود و دیه چشم و دیه نفس را رسول خدا ص وضع نمود و غیر از اینها بسیار بر آنحضرت حلال و حرام و مکروه و مستحب نمود و خداوند اجازه فعل آنحضرت را نمود **نور سیم** بدانکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه اعمال خلایق عرض بر آنحضرت میشود در حال حیات یا بعد از وفات او یا باینکه اعمال ایشان را بجهة عمود نور بلکه عکس خلایق و اعمال ایشان را و میبافند نبی و امام او را می بیند یا بجهة اینکه ملئکه نامه اعمال خلایق را باو عرض میکنند پس هر گاه در نامه اعمال امت بدی می بیند استغفار میکند از برای ایشان و هر گاه خوبی می بیند خوشحالی آنحضرت زیاد میشود و باید اعتقاد نمود باینکه انبیا از نور آنحضرت خلق شده اند و همچنین اوصیا ایشان و باید اعتقاد نمود باینکه آنحضرت ارث گذارد و وارث او از او ارث می برند حدیث اینکه پیغمبر او وارث نمیگذارد از مجعولات اهل سنت است و باید اعتقاد نمود باینکه آنحضرت وصی تعیین نمود بعد از خود و آن وصی امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ع است و آنحضرت بعد از پیغمبر او وصی بلا فصل و خلیفه مطلق و جانشین او است و آنچه مذکور شد همه از اصول مذهب است و بعضی قائل شده اند باینکه رسالت تجلی پروردگار است و اختلاف طبقات انبیا بجهة اختلاف تجلیات است و امامت هم فرع رسالت است و باطن او است و این قولی است که بکار عوام بر نمیخورد و واجب هم نیست دانستن این بلکه هر گاه این ندانستند بهتر است بجهة اینکه جماعتی از اعاظم علما انکار او را نموده اند **مشکوة چهارم** در بیان اعتقادات متعلقه بامامت است و در او چند مصباح است **مصباح اول** بدانکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه پیغمبر او محمد بن عبد الله ص دوازده وصی و خلیفه و جانشین داشته که از جانب خدا پیغمبر او و ایشان را تعیین نموده بود که وصی آنحضرت باشند هر یکی بعد از دیگری و انکار تعیین نمودن وصی پیغمبر او در غلطست و از مذهب اثنی عشریت خارج است مثل اهل سنت و واجبست اعتقاد نمودن باینکه اول اوصیاء رسول خدا ص امیر المؤمنین ع است نه ابو بکر و واجبست اعتقاد نمودن

بانکه وصی دویم آنحضرت امام حسن مجتبی پسر علی بن ابیطالب است نه عمر بن خطاب و واجبست
اعتقاد نمودن باینکه وصی سیم آنحضرت بعد از امام حسن برادر کوچک او امام حسین است
نه عثمان بن عفان و حسن و حسین علیهما السلام پسران علی بن ابیطالب صلوات الله علیهما میباشند
واز فاطمه زهرا دختر رسول خدا اند و واجبست اعتقاد نمودن باینکه امام چهارم امام زین
العابدین ع و خلیفه و امام بحق است بعد از امام حسین نه محمد حنفیه پسر امیر المؤمنین ع
که از غیر فاطمه است و کیسانیه که منسوب بمختار پسر ابو عبیده ثقفی میباشند بعد از شهادت
حضرت سید الشهدا ع قائلند بامامت محمد حنفیه پسر امیر المؤمنین ع و او را امام میدانند
و امام زین العابدین را امام نمیدانند و میگویند قائم آل محمد ص او است در کوه رضوی
که کوه عظیمی واقع در یمن است غایب شده است و در آخر الزمان ظاهر میشود و نمرده است
غلط است و مانعی از ظهورش در زمان ظهور قائم آل محمد ص نیست شاید زنده شود و
یکی از سربازهای آنحضرت شود و محمد حنفیه بانسبت مرد عالم و عابدی بود و نزاع او با
حضرت سید سجاد ع و مرافعه پیش حجر الاسود بجهة اظهار امامت حضرت امام زین العابدین ع
بود که بعد از آنحضرت امام موسی کاظم ع امام است و اسمعیل پسر امام جعفر صادق ع
امام نیست چنانچه اسمعیلیه قائلند و همچنین عبد الله افطح پسر دیگر آنحضرت امام نیست
چنانچه فطحیه میگویند و چون پای عبد الله بسیار بزرگ بود از این جهة او را افطح
میگفتند و بعضی قائم آل محمد را امام موسی میدانند و میگویند آنحضرت غایب شده است
و نمرده است و در آخر الزمان ظاهر خواهد شد و بعد از آنحضرت امامی نیست چنانچه واقفیه
میگویند و این غلط است و آنکه بعضی میگویند که خداوند اول اسمعیل پسر امام جعفر صادق
علیه السلام را امام قرار داده بود و بعد از آن برای خدا بدا شد و امام موسی را امام قرار
داد نظر بجزء زیارت آنحضرت که السلام علیک یا من بدا لله فی شانه و این مخالف اخبار
دیگر است و جزء زیارت معنی دیگر دارد که در مشکوة نوشته‌ام پس مذهب کیسانیه
و زیدیه و اسمعیلیه و ناووسیه و فطحیه و واقفیه از مذاهب شیعه است لکن اثنی عشری
نیستند و معتقد نیستند باثنی عشر بلکه مخلد در جهنم و همچنین سنی لکن همه داخل در مسلمین
میباشند و پاک اند و مال و خون و عیال ایشان بر مسلمانان حرام است بنا بر مشهور

منصور اگر چه بعضی از علمای سنی زکات فطره و خمس میدانند و از این عشر و حج لازم میدانند
واخبار دیگر دلالت بر اسلام ایشان دارد و واجبست اعتقاد نمودن بامامت امام
رضا ع بعد از حضرت امام موسی ع و بعد از آنحضرت امام محمد تقی پسر آنحضرت امام است
و بعد از او پسر آنحضرت امام علی النقی ع امامست و بعد از او پسر او امام حسن عسکری ع امامست
و بعد از او پسر او مهدی صاحب العصر عجل الله فرجه امام است و قائم آل محمد ص آنحضرت است
غایب شده است مصباح در تتمه در بیان معرفت پیغمبر و ائمه هدی ع است اما
رسول خدا ص ولادتش شب جمعه نزد طلوع صبح یا روز او نزد زوال در شعب ابیطالب
یا در خانه او در هفدهم ربیع الاول یا دوازدهم او در عام فیل که ۲۱ ۰ از تاریخ
اسکندریه گذشته بود در سال هفدهم سلطنت انوشیروان عادل یا اکثر تا بعثت او و از
وفات حضرت آدم تا ولادت آنحضرت هفت هزار و نهصد سال و چهار ماه و هفت روز گذشته
بود و نورش اول از همه موجودات خلق شده بود و در عالمها چندین هزار سال در
پردها و دریاهای مختلفه گردش میکرد تا آنکه بآدم منتقل شد عمر شریفش شصت و سه
سال کم هم گفته اند پنجاه و سه سال در مکه ماند و چهل سال پیش از بعثت و سیزده سال
بعد از بعثت و ده سال در مدینه ماند بعد از هجرت مدت نبوتش بیست و سه سال هجرتش
از مکه بمدینه در سال سیزدهم از بعثت روز پنجشنبه غره ربیع الاول و اختلافات
دیگر هم هست بعثتش در روز دوشنبه نزد زوال در بیست و هفتم رجب با ۴۰ او و اختلاف
دیگر هم هست معجزاتش بسیار است مثل شق القمر و قرآن و معراج و سایه نداشتن و هرچه
از بالای سر و پس سر دیدن و ابر بر سر او سایه انداختن و خواب و بیداری او یکی و بول و غایط
او را زمین فرو بردن و سنگریزه بدستش تسبیح گفتن و بر هرچه میگذشت بتعظیم
او میخمیدند و مگس بر او ننشستن و غیر از اینها ازواجاتش ۲۱ یا ۱۰ کنیزانش دو یا
بیشتر اولادش چهار پسر قاسم و طاهر و طیب از خدیجه و ابراهیم از ماریه قبطیه دختر
فاطمه و زینب و رقیه از خدیجه هر دو زن عثمان بن عفان شدند و هر دو شهید شدند
و بعضی گفته اند از خدیجه از شوهر دیگرش بوده اند و آنکه میگویند که بعضی جنبه بصورت
انها شد از برای عثمان معلوم نیست نامش هزار و یک لقبش از هزار بیشتر و کنیه اش

انده متجاوز بود و مادرش آمنه بنت وهب بن عبد المناف چند روز بعد از تولدش وفات
کرد مادر رضاعیش حلیمه سعدیه و ثویبه زن ابی لهب پدرش عبد الله بن عبد المطلب
چندی بعد از مادرش وفات یافت جنگهای او با کفار هشتاد یا هفتاد و شش که در بسیاری
از آنها خود حاضر بود معراجش شب دوشنبه هفدهم یا بیست و یکم ماه مبارک رمضان پنج ماه
نه روز پیش از هجرت یا در بیست و هفتم ماه رجب یا در ربیع الاول ممکن است که همه واقع شده
باشد اگرچه بعضی در معراج بیشتر قائل نیستند یا از خانه ام هانی دوجه اش یا در شعب ابی
طالب عروج باسمانها نمود سال ولادتش شصت و سه سال از عام الفیل که شنبه بود در روز
دوشنبه بیست و هفتم یا ۲۸ ماه صفر و خلافات دیگر هم هست قبرش در مدینه سبب وفاتش
از درد دل بگوشت بزغاله زهرآلوده که در خیبر زن یهودیه با ایشان خورانیده بود
مدت نبوتش بیست و سه سال یا ۲۲ و هفتاد و یک روز و اختلافات دیگر هم هست امیر
المؤمنین ع وصی بلافصل رسول خدا ص بود و بعد از او بیان احکام الهی را بخلق
مینمود روز ولادت با سعادتش جمعه وقت چاشت بعد از سی سال از ولادت با سعادت
رسول خدا ص در میان خانه کعبه متولد شد عمر شریفش شصت و سه سال و سی ۳ سال و چیزی با
با رسول خدا ص بود و سی و یک سال و چیزی کم بعد از آنحضرت بود که مدت خلافتش میباشد ۲
چیزی کم دیگران غصب نمودند و آنحضرت خانه نشین بود ابوبکر دو سال و سه ماه عمر بن الخطاب
ده سال و ماه عثمان دوازده سال و بعد از عثمان آنحضرت چهار سال و ۹ ماه خلافت نمود و در
این مدت سه جنگ آنحضرت کرد یکی با قاسطین که معاویه و اصحاب او باشند و یکی با ناکثین
که عائشه و طلحه و زبیر در بصره واقع شد که او را جنگ جمل میگویند که عائشه در آن جنگ
بر شتر سوار شده بود و یکی با مارقین که خوارج باشند و این جنگ در کنار نهروان جاری
واقع شد عدد اولادش بنا بر قولی هفده پسر و نوزده دختر بود بعد از حضرت فاطمه ع
دوازده زن گرفت عدد اصحابش سیصد و نود و پنج نفر بودند مادرش فاطمه بنت
اسد پسر هاشم بن عبد المناف بود پدرش عم و بود که اسم دیگرش عمران و عبد المناف اصغر
بود و کنیه اش ابوطالب بود مؤمن و موحد بود کافر نبود اگرچه اظهار اسلام ظاهر نمی
نمود و همیشه متکفل احوال رسول خدا ص بود و وصی بود از حضرت عیسی ع بود وفاتش

۲۱ ماه رمضان بود بضربت ابن ملجم مرادی لع که بر فرق آنحضرت زد فاطمه ع پدر بزرگوارش
محمد ص مادرش خدیجه بنت خویلد تولدش صبح جمعه بیستم ماه جمادی الثانی در مکه بعد از
پنج سال از بعثت رسول خدا ص و اختلافات دیگر هم هست عدد اولادش پنج نفر بود حسن ع
و حسین ع و محسن ع که سقط شد بظلم و زینب کبری و ام کلثوم مدت عمرش هیجده سال و چهل روز
و بقولی هفده روز کم و بعد از رسول خدا ص هفتاد و پنج روز ماند وفاتش در عصر روز
دوشنبه ۳ جمادی الثانی در سال یازدهم هجرت بعلت رنجوری از ضربت و بیمی و اختلافات
دیگر هم هست مدفنش در بقیع یا در میان قبر و منبر رسول خدا ص امام دویم امام حسن ع
پدرش علی ع مادرش فاطمه بنت محمد ص تولدش چاشت روز سه شنبه ۳ شعبان یا نیمه رمضان
شب جمعه سال سیم هجرت در مدینه طیبه بقولی ۶ ماهه متولد شد عمر شریفش و آنحضرت
صادق ع چهل و هفت سال با رسول خدا ص بود و چهل سال بعد از آنحضرت بود و سی سال با
امیر المؤمنین بود و ده سال بعد از آنحضرت مدت خلافتش ده سال و ۶ ماه خلافت کرد
نه سال و چهار ماه را بمعاویه واگذار نمود بجهة نقض و حفظ خون و مال و عیال شیعیان
از دست معاویه و اصحاب او عدد اولادش بقولی یازده پسر و دو دختر بود و اختلاف دیگر هم
هست عدد زوجاتش شصت تن نکاحی گرفت بغیر از کنیز و متعه و سیصد و نه صد تن
گفته اند اما بسیار براطلاق گفت از اینجهة آنحضرت را مطلاق میگفتند وفاتش روز
۲۸ صفر سال پنجم هجرت بعلت سوء ماس که جعده بنت اشعث بن قیس مشهور با سما
که باغوای معاویه بآنحضرت خورانید بعد از چهل روز از خوردن رحلت نمود مدفنش
در بقیع کنیه اش ابو محمد لقبش بسیار از آنجمله مجتبی امام سیم امام حسین ع پدرش علی ع
مادرش فاطمه ع تولدش سه شنبه یا پنج شنبه سیم یا پنجم شهر شعبان و شش ماهه متولد
بعد از تولد امام حسن ع بفاصله شش ماه در سال چهارم هجرت مدت عمرش پنجاه و شش ماه هفت
یا هشت سال و با رسول خدا ص شش سال کسری بود و با امیر المؤمنین ع سی سال مدت
خلافتش ده سال عدد اینها اختلافات دیگر هم هست عدد زوجاتش پنج تن نکاحی
داشت سوای کنیزان بود اولادش شش پسر علی اکبر که شهید بجا باشد و علی اوسط که در
کربلا بدرجه رفیعه شهادت رسید که از لیلا بنت عروه بود علی اصغر و محمد و جعفر

وعبد الله و سه دختر فاطمهٔ کبری بقولی و سکینه و فاطمهٔ صغری علیه و قصه‌اش آنکه شب نیمهٔ
شعبان از مدینه بیرون آمد بجهة آنکه یزید پلید عنید نامه نوشت بحاکم مدینه که از
جانب معویه بود که آنحضرت را بگیرد یا او را بکشد و آمد در مکه تا روز عرفه نهم ذی حجه
در مکه بود بعد با اهل و عیال آمد بطرف عراق که کوفه باشد چون یزید جمعی را فرستاده
بود که بر بهانه حج آنحضرت را در مکه بگیرند و شهید کنند و حضرت بعلم امامت میدانست
لهذا در روز عرفه بنیت حج را بعمره مبدل نموده از مکه بیرون آمد و روانه عراق که کوفه
و غیرها باشد با اهل و عیال شد و در دویم یا ششم یا هشتم محرم وارد شد در زمین
معروف بکربلا و ابن زیاد ملعون حاکم کوفه بود از جانب یزید خبر شد لشکر فرستاد
و دور آنحضرت را گرفتند در آن بیابان و در روز جمعه یا دوشنبه یا شنبهٔ دهم ماه
محرم الحرام در سال شصت و یکم هجرت در وقت بعد الظهر او را با هفتاد و دو نفر از قربا
و برادران و فرزندان و اصحابش بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت رسانیدند و در هر یک اختلاف
دیگر هم هست و باین سبب فتنه‌ها در عالم پیدا شد و خونها ریخته شد و تا سال نکشید که همهٔ
اشقیا که با آنحضرت محاربه کرده بودند بدرک اسفل السافلین من النار وارد گردیدند اللهم
اشدد علیهم العذاب و هفتاد و دو معجزه در راه کربلا و در وقت شهادت و بعد
شهادت از آنحضرت ظاهر شد مدفنش کربلا کنیه‌اش ابو عبد الله لقبش بسیار از الجمله
الشهید **امام چهارم** اسمش علی ع پدرش حسین بن علی ع مادرش شهربانو بنت
یزدجرد پادشاه و پسر ابن کسری پادشاه عجم و بقولی ام ولد غزاله یا سلامه نام تولدش روز
جمعه یا پنجشنبه وقت ظهر در مدینه پانزدهم جمادی الاول یا ثانی یا رجب سال سی و هشتم
یا سی و هفت هجرت در زمان خلافت امیر المؤمنین عمر شریفش پنجاه و هفت سال و هشت سال
و اختلاف دیگر هم دارد یکسال و نه ماه و هفت روز با امیر المؤمنین ع بوده ده سال
با امام حسن ع دوازده سال با امام حسین که همه بیست و دو سال یا چیزی بیشتر با پدرش بود
و بعد از شهادت آنحضرت مدت عمر و خلافتش سی و پنج سال یا قدری بیشتر یا کمتر بود
لقبش بسیار از الجمله سید سجاد و زین العابدین کنیه‌اش ابو الحسن اول یا عباری و
ابو الحسن ثانی یا عباری و ابو محمد و معجزاتش بسیار یکزن نکاحی داشت که او ام عبد الله

دختر

دختر حضرت امام حسن مجتبی ع بود بغیر از کنیزان عدد اولادش بقولی هفت پسر و نه دختر
و بقولی دوازده پسر و چهار دختر از الجمله زید شهید بود که بطلب خون سید الشهداء ع
خروج کرد و بدست یوسف عمر ثقفی در کوفه شهید شد باشارهٔ هشام بن عبد الملک مروان
و چهار سال یا دو سال نعش مبارکش بدار آویخته بودند تا آنکه عنکبوتها خداوند فرمود
که عورت او را تار تنیدند وفات حضرت سجاد روز شنبه دوازدهم محرم در سال یکصد و
دهم هجری و بقولی نود و چهار هجری علت وفاتش زهری که هشام بن عبد الملک باو خورانید
مدفنش در بقیع و دو دفعه آنحضرت را با سیری بشام بردند یکدفعه در زمان خلافت
یزید ملعون دفعهٔ دیگر در خلافت هشام اما دفعهٔ دویم باعجاز امامت از غل و زنجیر
خود را بیرون آورده و بهمان روز وارد شام شد بهشام فرمود این من و این تو چه
میخواهی از من و دفعهٔ سیم نیز میگویند که یزید او را دوباره با سیری بشام برد و زینب
خاتون در النفر ثانی در یکفرسخی شام رحلت فرمودند والله العالم **امام پنجم**
امام محمد باقر ع اسم شریفش محمد کنیه‌اش ابو جعفر لقبش بسیار از الجمله باقر العلوم
معجزاتش بسیار پدر بزرگوارش علی بن الحسین ع مادرش ام عبد الله دختر امام حسن
مجتبی و بقولی اسما بنت عبد الرحمن بن ابی بکر ولادتش روز جمعه یا شنبه در مدینه طیبه اول
رجب یا بیست و دویم یا سیم صفر در سال پنجاه و هفتم یا هشتم از هجرت در ایام خلافت
معاویه که از عوی یعوی تا لیدی سک است عمر شریفش پنجاه و هفت یا هشت سال است
یا کسری و هفتاد و هشت نیز گفته‌اند پنجاه سال با جدش حسین بن علی ع بود بنابر قولی
سی و سه سال با پدرش علی بن الحسین بود مدت خلافتش بعد از پدر هیجده سال یا نوزده
یا هفده و اختلافات بسیار نیز هست عدد ازواجش زن نکاحی غیر از کنیزان عدد اولاد و بقولی
بقولی چهار پسر و دو دختر و بقولی پنج پسر و دو دختر وفاتش روز دوشنبه هفتم ذی
حجه یا ربیع الاول یا ربیع الثانی در سال یکصد و چهاردهم یا هفتم از هجرت و اختلافات
دیگر هم هست و علت وفاتش زهری که ابرهیم بن ولید بآنحضرت خورانید یا هشام عبد
الملک مروان باشارهٔ زید عموزادهٔ آنحضرت بغیبت در زین نمود بعد از سواری آنحضرت
با آن زین از تاثیر زهر شهید شدند مدفنش در بقیع **امام ششم امام جعفر صادق ع**

اسم شریفش جعفر القابش بسیار از انجمله صادق المحمدیه کنیتش ابو عبدالله اصحابش چهار هزار و سیصد نفر پدرش امام محمد باقر ع مادرش ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر تولدش روز شنبه هفدهم ربیع الاول در سال هشتادم از هجرت در زمان خلافت عبدالملک مروان در مدینه و اختلافات دیگر هم هست در سال تولدش عمر شریفش شصت و پنج و اختلافات دیگر هم هست هشت زن نکاحی داشت بغیر از کنیزان اولادش هفت پسر و بقولی ده تن دختر هم داشت وفاتش دوشنبه بیست و پنجم شهر شوال و بقولی ماه رجب در سال یکصد و چهل و هشت یا پنج هجری قاتلش منصور دوانقی ملعون که از خلفای بنی عباس بود بواسطهٔ زهر یکه باین حضرت در میان طعام خورانیدند مدفنش در قبرستان بقیع در مدینه طیبه مدت خلافتش سی و سه یا چهار سال و اختلافات دیگر هم هست و چون آنحضرت در آخر دولت بنی امیه و اول دولت بنی عباس بود و این دو طایفه با هم نزاع میکردند حضرت باسودگی مشغول بیان احکام الهی بود از این جهت مذهب را نسبت بآنحضرت میدهند چون مذاهب حقه را آنحضرت رواج داد **امام هفتم امام موسی ع** اسم شریفش موسی القابش بسیار از انجمله کاظم کنیتش بسیار از انجمله ابوالحسن پدرش امام جعفر صادق ع مادرش حمیده بربریه یا فاطمه اندلسیه تولدش یکشنبه یا سه شنبه هفدهم صفر در سال یکصد و بیست و نهم هجری در ایام سلطنت ابراهیم بن ولید عباسی عدد اولادش هیجده پسر و نوزده دختر کم و زیاد هم گفته اند زن نکاحی نداشت همهٔ اولادش از کنیزان بودند عمرش پنجاه و چهار سال شصت نیز گفته اند مدت خلافتش بیست و هفت سال اختلافات دیگر هم هست وفاتش عصر جمعه بیست و پنجم رجب و اقوال دیگر هم هست در سال یکصد و شصت و هفت هجری یا یکصد و هشتاد و سیم هجری در ایام خلافت هرون الرشید عباسی بعلت زهر یکه سندی بن شاهک ملعون مرد و دیگر از یهود بآنحضرت خورانیدند بعد از آنکه هفت سال یا چهار سال آنحضرت را در بصره یا بغداد حبس کرده بودند مدفنش در بغداد معروف بکاظمین **امام هشتم امام رضا ع** اسم شریفش علی القابش رضا کنیتش ابوالحسن ثالث بنا بر اینکه ابوالحسن اول امیرالمؤمنین است و ابوالحسن ثانی حضرت امام موسی است و بنا بر اینکه حضرت امیرالمؤمنین را منظور نداشته باشند حضرت امام موسی را ابوالحسن ماضی و حضرت

امام رضا

امام رضا را ابوالحسن ثانی میگویند و حضرت سید سجاد را ابوالحسن اول و حضرت کاظم را ابوالحسن ثانی و حضرت رضا را ابوالحسن ثالث میگویند و معجزاتش بسیار است پدرش امام موسی مادرش کنیزی بود ام البنین نام یا منجمه تولدش در مدینه در روز جمعه یا شنبه یا پنجشنبه یازدهم ماه ذی حجه یا ذیقعده در سال یکصد و چهل و هشت یا یکصد و پنجاه و سه هجری در زمان منصور عباسی پنج سال بعد از رحلت حضرت صادق ع اصحابش زیاده از دویست نفر عمرش پنجاه و پنج و اختلافات دیگر هم هست در هریک از مذکورات مدت امامتش بیست و یک سال و کسری و اختلافات دیگر هم هست دو زن نکاحی داشت بغیر از کنیزان عدد اولادش بقولی پنج پسر و یک دختر و بقولی همین امام محمد تقی را داشت وفاتش روز جمعه بیست و چهارم ماه رمضان در صفر نیز گفته اند در سال دویست و سه هجری بعلت زهر یکه مأمون ملعون بآنحضرت خورانید در طوس رحلت فرمود قبرش معروف و اهل آسمانها و زمینها است **امام نهم امام محمد تقی ع** اسم شریفش محمد القابش تقی کنیتش ابوجعفر معجزاتش بسیار پدرش امام رضا ع مادرش کنیزی ام ولد که خیزران نام داشت یا ریحانه تولدش در مدینه در روز جمعه دهم رجب یا هیجدهم رمضان و اختلافات دیگر هم هست در سال یکصد و نود و پنج هجری در زمان خلافت مأمون بن هرون ملعون یک زن نکاحی داشت که ام الفضل دختر مأمون باشد بغیر از کنیزان اولادش دو پسر و دو دختر بعضی زیاده گفته اند عمرش بیست و پنج سال و دو ماه اختلافات دیگر هم هست وفاتش در بغداد شنبه اول ماه ذیقعده در سال دویست و بیست هجری بعد از درک رفتن مأمون ملعون بدو سال و نیم مدت امامتش هیجده سال و چیزی و اختلافات دیگر هم هست علت وفاتش آنکه ام الفضل زوجه ملعونه آنحضرت بتحریک معتصم عباسی دستمال بزهر آلوده در وقت مجامعت بآنحضرت داد و باین سبب زهر تأثیر در آنحضرت نموده رحلت فرمودند و در جنب قبر جد بزرگوارش حضرت امام موسی ع در بغداد مدفون شد **امام دهم امام علی النقی ع** اسم شریفش علی القابش نقی کنیتش ابوالحسن رابع و ابوالحسن ثالث نیز میگویند معجزاتش بسیار پدرش امام محمد تقی ع مادرش کنیزی بود سوسن نام و بقولی دره مغربیه تولدش روز جمعه یا شنبه دوم یا نیمه ماه رجب یا در ماه ذی الحجه یا جمادی الآخر در سال ۲۱۲ هجری در زمان

خلافت مامون ملعون عباسی در صریا که مکانیست نزدیک مدینه عمر شریفش ۴۲ سال در هر یک
اختلافات دیگر هم هست عدد اولادش چهار پسر و یک دختر زن نکاحی نداشت اولادش از
کنیزان بودند امامتش سی و سه سال و چیزی بالا در زمان خلافت معتصم والواثق بالله و متوکل
و مستعین بالله و معتز بالله عباسیان علیهم و وفاتش آنکه متوکل یا معتز بالله بدستیاری یحیی بن
هرثمه آنحضرت را در سر من رای زهر خورانید و وفاتش در دوشنبه بیست و هشتم شهر جمادی الاخر
در ۲۵۴ سنه هجری در هر یک از مذکورات اختلافات دیگر هم هست و در سر من رای در خانه
خود مدفون شد امام یازدهم امام حسن عسکری ع لقبش زکی کنیتش
ابو محمد پدرش امام علی النقی ع مادرش کنیزکی بود سمانه نام و مکنیه بام الحسن معجزاتش
بسیار تولدش در جمعه چهارم ماه ربیع الاول یا هشتم یا دهم رمضان المبارک در سال دویست
و سی و دو هجری در مدینه عمر شریفش بیست و هفت سال و چیزی بالا بود زن نکاحی نداشت
کنیزان داشت از انجمله نرجس خاتون مادر حضرت قائم که دختر یشوعا پسر قیصر روم بود
اولادش منحصر یک پسر که حضرت قائم است و یک دختر هم امامتش بقولی پنج سال و بقولی
شش سال و چیزی بالا و وفاتش جمعه هشتم ماه ربیع الاول در ۲۶۰ سنه هجری در زمان خلافت
المعتمد علی الله عباسی و در هر یک از مذکورات اختلافات دیگر هم هست مدفنش در خانه
خودش در سر من رای علیه و وفاتش بزهر معتصم عباسی باشاره همین معتمد ملعون ملقب
شد از اینکه خلیفه بنا خود زمان آنحضرت روزی آنحضرت را بمکان بلندی برد و جلوه
لشکر خود را باو نمود آنحضرت فرمود که بمن لشکر خود را نشان میدهی نگاه کن چون نگاه
کرد میان آسمان و زمین پر از سواران مکمل و مسلح دید و عسکری یعنی لشکر است بعسکری
چون لشکر آسمانی آنحضرت بسیار بود او را عسکری میگفتند امام دوازدهم حضرت
مهدی ع اسم شریفش م ح م د و لقبش بسیار از انجمله قائم الحجة و مهدی آخر الزمان
و حجة الله و بقیة الله کنیتش ابو عبد الله و ابو القاسم و از خصایص آنحضرت است که با
رسول خدا صلعم در کنیه شریک است و این کنیه و این اسم از برای غیر آنحضرت جایز نیست پدرش
امام حسن ع و مادرش نرجس خاتون تولدش شب جمعه پانزدهم شهر شعبان المعظم در سال
۲۵۵ هجری در زمان خلافت مهتدی بالله عباسی در خانه پدر بزرگوارش در سر من

رای و از عمر شریفش تا بحال که سنه ۱۳۱۲ است هزار و هشت کسری سال است و بعد ظاهر خواهد شد انشاء الله تع
و عالم را پر از عدل و داد خواهد کرد بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد و قول باینکه
آنحضرت هنوز متولد نشده است غلط است و قول باینکه متولد شده و در زمان حیات پدر
فوت شد غلط است و قول باینکه متولد شد و دو سال هم شد و بعد فوت شد غلط است بلی
واجبست اعتقاد نمودن باینکه آنحضرت متولد شده و زنده است و غائب است و ظاهر خواهد
شد در آخر الزمان باذن خدا و از برای ظهور آنحضرت علامات چند هست که ذکر مستوفی
آنست و نباید در زمان غیبت او اسم اصلی آنحضرت را بر زبان بیاورد و او را بلقب باید خواند مثل مهدی
و صاحب و واجبست اعتقاد نمودن باینکه آنحضرت باذن خدا غائب شده است یا
بجهة مصلحتی که خدا میداند یا بجهة کمی یاری کننده آنحضرت مصباح سیم در اعتقادات صفات
امامیست و در او چند نور است نور اول بدانکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه
همه ائمه افضل و اکمل و اعلم و اشجع و ازهد و اورع و اتقی از خلایق بعد از رسول خدا
بلکه افضل از همه پیغمبران اولو العزم و اوصیاء ایشان و ملائکه و جن و انس میباشند بغیر از محمد
عبد الله صلعم و باید اعتقاد نمود باینکه ائمه ع از یک نور هستند و خداوند نور ایشان را
پیش از همه موجودات خلق فرمود و بواسطه طفیل وجود شریف ایشان عالم را خلق نمود
و بواسطه ایشان خدا شناخته شد و بواسطه وجود شریف ایشان آسمان و زمین
و آنچه در آنها خلق شده است برپا میباشند و بواسطه ایشان رحمتهای الهی و فیوضات
نامتناهیه خداوندی بر مخلوقات و موجودات نازل میشود و بواسطه ایشان
باران از آسمان میبارد و علف و میوه ها از شکاف زمین بیرون میاید و بواسطه
ایشان علم زیاد شد و در میان مردم ظاهر شد و بواسطه ایشان آسمانها حرکت میکند
و زمین قرار گرفته است و هرگاه امام نباشد زمین اهلش را فرو میبرد و بواسطه
ایشان بندگان زندگی میکنند و روزی میخورند و معاش میکنند و بواسطه ایشان
خداوند مخلوقات را خلق فرمود و واجبست اعتقاد نمودن باینکه ایشان آنچه میگویند
از جانب خدا است و از پیش خود چیزی نمیگویند و خدا احکام را با ایشان الهام می
فرماید یا بواسطه علم لدنی ایشان منزهند یا صدای خلق میکنند که بگوش ایشان

مرتبه یا بواسطهٔ ملک که بایشان عرض میکنند یا در خواب می‌بینند یا در بیداری میشنوند
یا ملکوتی می‌بینند یا ملاحظهٔ درختی میکنند که مثال هر چیز را خداوند در آن درخت بصورت
شاخ و برک خلق فرموده است و یا برحمت الهی بر آن میوزند و آنچه شاخ و برک در آن درخت
هست خاصیت خود را بیان میکنند و امام عم میشنود و صدا میاورد مثل صدای زنجیر تشت
که بطشت میخورد و صدا میکند و واجبست اعتقاد نمودن باینکه بر امام عرض اعمال
خلایق میشود یا بواسطهٔ ملائکه که طومار اعمال مردم را بر امام عم عرض میکنند و امام
می‌بیند و میداند که فلان شخص فلان چه کرده است از خوبی و بدی و کفر و ایمان یا بواسطهٔ
اینکه ملک بر او عرض میکند یا بواسطهٔ اینکه خدا عمودی از نور در میان زمین و آسمان
خلق فرموده است که عکس اعمال تمام خلایق در او میافتد و آن عمود در نظر امام است
یا بواسطهٔ آنکه خداوند پرده از پیش چشم امام بر میدارد که خلایق و اعمال ایشان را
می‌بیند از مشرق عالم تا مغرب عالم بلکه همهٔ موجودات از بالا و پست و فرش و عرش و غیر از
اینها یا بواسطهٔ اینکه خداوند چشمی بایشان در باطن عطا فرموده است که همه چیز را می
توانند دید و واجبست اعتقاد نمودن باینکه علم امام سال بسال و ماه بماه و هفته به
هفته و روز بروز و شب بشب و ساعت بساعت و آن بان زیاد میشود و این باعث نقص امام نیست
بلکه باعث کمال او در آنست که وارد میشود لهذا در شبهای قدر تقدیرات امور خلق
خدا بواسطهٔ روح که ملکی است بزرکتر از همهٔ ملائکه حتی جبرئیل یا ملائکه از برای امام
میفرستد و شبهای جمعه روح امام عم با روح انبیا میروند و در نزد قائمهٔ عرش نماز می
کنند و بر میکردند و روح امام پر از علمی میشود که پیش از او نداشته است و باید اعتقاد
نمود باینکه خداوند علوم اولین و آخرین را بامام عطا فرموده است و امام جاهل نیست
و میداند همه چیز را حتی بهم زدن بالهای مرغان هوا را و باید اعتقاد نمود باینکه خداوند
امام عالم بهر چیز میباشد و علم امام بتعلیم خداوند است و بی‌تعلیم الهی نمیباشد و هر چه
بخواهند خدا بایشان عطا میفرماید از علوم و غیر از علوم از معجزات و غیر از معجزات
هر چه بخواهند از خداوند سؤال میکنند خدا بایشان عطا میفرماید و بی‌اذن خدا
کاری نمیکنند و خدا علمی بایشان عطا فرموده است که بواسطهٔ او میدانند که خدا

چه میخواهد و چه نمیخواهد و واجب نیست دانستن اینکه علم حصولی است یا حضوری لکن حضوری
بودن علم ایشان که شغل ایشانرا مشغول از شغل دیگر نمیکرداند مثل خدا غلط است
و واجبست اعتقاد نمودن باینکه امام بندهٔ برکزیدهٔ خداست و خویشی با خداوند ندارد
و خدا نمیباشد و صفت خدا در ایشان ظهور نکرده است و امام میخورد و میاشامد
میخوابد و جماع میکند و جنب میشود که باید غسل کند و بول و غایط دارد و محتاج
بخواب و وضو میگیرد و روزه میگیرد و نماز میکند از برای خدا و اطاعت و عبادت
خدا را میکند و آنچه در میان مردم افتاده است که آیا خون امام یا بول و غایط امام عم
پاک است یا نجس سکوت نمودن از این کلمات بهتر است نظر بتعارض ادلهٔ طرفین اکرچه
بحسب ظاهر حکم بظاهر و بحسب باطن حکم بباطن مستفاد از ادله میشود لکن این اعتقادی
نیست که واجب باشد اعتقاد نمودن باو از برای مؤمنین و لکن محتلم نمیشود و جنب میشود
باین معنی که باید بعد از جماع غسل نماید اما جنابتی که عبارت از کیفیت رذایل نفسانیه
باشد که ظلمتی او را میکرفت و بغسل نمودن این ظلمت برطرف میشد از برای ایشان
حاصل نمیشود اکرچه بحسب ظاهر بر جنب حرام است بر ایشان هم حرام بود و طهارت
خون و بول و جنابت ایشانرا در مشکوة الانوار نوشته‌ام و تکلیف امام با احکام تکلیف
رعیت ایشان یکی است لکن پارهٔ تکلیفها امام دارد که رعیت ندارد و واجبست اعتقاد
نمودن باینکه امام محتاج برعیت نیست در علم و غیر علم و همهٔ مردم محتاج بایشان میباشند
لکن امام باید بطریق مردم باشد در میان مردم و سلوک کند آنچه تکلیف خود را میداند
و بحث کردن بر امام غلط است مثل اینکه امام حسن عم اکر میدانست که زهر دادند چرا
میخورد و اکر نمیدانست که جاهل است و مثل رفتن امام حسین عم کربلا و شهید شدن
او و مثل دانستن امام رضا عم زهر انکور یا انار را و خود خود را بهلاکت
انداختن زیرا که باید مؤمن مطیع و منقاد امام باشد قول و فعل امام را صحیح بداند
و آنچه از ایشان صادر میشود باطل و لغو و بی‌اذن خدا ندانند و اکر چنین بداند از
از مذهب خارج است و باید دانست که آنچه از ایشان ظاهر میشد تکلیف ایشان
بوده است چنانچه جبرئیل امین در وقت رحلت رسول امین از جانب خالق آسمان

بالنسبه

تصحیح

و زمین دوازده صحیفه از آسمان بزمین آورد که هر یک سر بمهر بودند بطلای آتش ندیده
بهشتی و جبرئیل برسول خدا عرض کرد که امر الهی اینستکه این دوازده صحیفه هر یک از یکی
از امامان بعد از تو باشد و هر یک در زمان امامت خود مهر آنرا که باسم او است بگشاید
و آنچه در آن صحیفه نوشته شده است عمل نمایند و در آن صحیفه آنچه ایشان عمل آوردند
از اول مدت امامت تا زمانیکه از دنیا رحلت نمودند خداوند بخط نور نوشته بود و
ایشان عالم بهمه آنچه بر ایشان واقع میشد بودند و گاهی ملتفت نبودند اگرچه علم او را
داشتند چنانچه علما علم بچیزی دارند و زمانیکه مشغول بشغلی دیگر هستند التفات
بمعلومات خود ندارند و از این جهل بر امام لازم نمیآید زیرا که سلب علم بعد التفات
از ایشان نمیشود تا جهل لازم آید و علم هر چیز را که میخواستند خداوند بایشان
عطا میفرمود مثل اینکه هر معجزه که از خدا میخواستند خداوند بدست ایشان جاری
میفرمود و جبرئیل و روح و سایر ملائکه بر ایشان فرود میآمدند لکن وحی از برای
ایشان نمیآوردند زیرا که وحی مخصوص رسول خدا ص بود و بعد از رحلت آنحضرت وحی
قطع شد و واجبست اعتقاد نمودن باینکه آنچه امام بعمل میآورد بجهت اظهار معجزه
حقیقت داشت و از جانب خدا بود و سحر نبود و فرق میان سحر و معجزه آنستکه سحر حقیقت
ندارد و بچشم چنین مینماید و معجزه حقیقت دارد اگرچه در این باب میان علما خلاف است
و ایضا معجزه از مدعی نبوت سر زند در خواستن معجزه و سحر را هر منکر ساحر
خواهد میکند و ایضا معجزه بی اسباب ظاهر میشود و سحر با اسباب است تو بر دویم
واجبست اعتقاد نمودن بعصمت امام که ائمه از اول عمر تا باخر عمر گناهی نکردند نه صغیره
و نه کبیره و سهو و نسیان و خطائی از ایشان سر نزد و ترک اولی نیز بجا نیاوردند و بعضی
از علما ایشان سهو پیغام آور و امام جایز دانسته اند نظر بدو حدیث حتی آنکه مرحوم
صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه میفرماید که اول مرتبه غلو نفی سهو از پیغام آور است
و متمسک شده است بحدیثی که پیغمبر او را خواب برد تا آنکه نماز صبح از آنحضرت قضا
شد و بحدیثی که آنحضرت در نماز چهار رکعتی در دو رکعت اول سلام دادند و خدا
اینها را برای او گماردید تا رفع عار از آنها کند که اگر از امت او بشود و سکوت در این مقام

بهتر آنکه اگرچه حمل حدیثرا بر تقیه میتوان نمود با احتمال اینکه خدا هرچه بخواهد درباره پیغام
آور خود بعمل میآورد و شاید تکلیف او همین بوده است در آنحال از این عمل بحدیث
تجویز نمائیم و اتفاقیست که پیغام آور و امام سهو در بیان احکام نمیکنند و نباید
نمایند بجهت اینکه هرگاه سهو کنند در بیان احکام الهی اعتماد بحرف ایشان نمیتوان
نمود پس بر خدا از باب لطف واجبست که سهو را از ایشان در باره احکام بر دارد
و اما سهو در غیر از بیان احکام اینستکه بعضی مثل صدوق ره قائل شده اند باینکه
جایز است خدا او را بسهو بدارد بجهت مصلحتی و این صحیح نیست درباره پیغام آور
و امام نظر بعموم لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ که بکشی مینکیند رسول خدا ص
و ائمه هدی امر خدا را در قول و ایشان بامر خدا عمل مینمایند آنچه میکنند و واجبست
اعتقاد نمودن باینکه امامی را که شهید نمودند شهید شد و صورت شهید ظاهرا
بچشم ننماید بلکه شهید شد یعنی او را کشتند و الم زهر و شمشیر باو رسید و قول
مشبهه که میگویند حضرت امام حسین ع شهید نشد و صورت شهید بنظر مردم مینمود
بلکه باسمان رفت پیش از شهادت مثل حضرت عیسی غلط است و از حضرت قائم توقیع
در لعن اینها بیرون آمد و همچنین درباره شهادت امیرالمؤمنین ع که بواسطه ضربت
ابن ملجم مرادی ملعون شهید شد و شهید امام بلکه مطلق شهید نجس نیست و محتاج
بغسل میت نمیباشد و بر مس کننده اینها غسل واجب نیست و باید اعتقاد نمود باینکه امام
بعد از رحلتش سه روز بیشتر در قبر خود نمیماند بلکه روح و جسد و خون و گوشت
و استخوان او را باسمان بالا میبرند بلکه همه پیغام آوران و اوصیا ایشان چنین
باشند نظر بصراحت حدیثی که در کافی منقول است که و مستحب است دفن مردم در محل
ایشان که ایشانرا زیارت بکنند و ایشان در آسمان زیارت کنندگان خود را میبینند
و سلام ایشانرا میشنوند و جواب ایشانرا رد میفرمایند بلکه طلب استغفار از برای
ایشان میکنند و نظر بحدیث معراج که رسول خدا ص در شب معراج در آسمان چهارم
در بیت المعمور که مثل خانه کعبه است و در مقابل او است و از یک دانه یاقوت سرخ یا در
سفید است امامت نماز نمود برای انبیا و ایشان هم در آنجا بودند و باید اعتقاد نمود

بانکه امام ع مؤید بروح القدس است و ملائکه بخدمت ایشان میرسند و درباره از امور از
باذن الهی اذن از ایشان بجهة احترام ایشان میگیرند که درانچه خداوند امر فرموده است
که بعمل بیاورند و اخبار وارده و خبر فوق غایت واقعه در عالم را با ایشان میدهند از مردن
پادشاهان و نشستن دیگری در جای ایشان و جن بخدمت ایشان میرسند و مسائل حلال
وحرام از ایشان اخذ میکنند و با ایشان بجماعت نماز میکنند مثل ملائکه و فرمانبردار
ایشانند مثل بندگان از ملائکه و انس میکنند و همچنین میوهها در غیر موسم از برای ایشان
بهدیه میاورند و امر را که بملائکه یا جن بفرمایند بعمل میاورند و اطاعت ایشان را
از روی رضا و خوشنودی مینمایند و بالهای خود را ملائکه باطفال ایشان میمالند بجهة
یمن و تبرک و بر فرشهای ایشان مینشینند و گاهی پرهای ملائکه بر سر فرشهای ایشان
میریزد بدانکه ملائکه پر دارند نظر بقوله تعالی اولی اجنحة مثنی وثلاث ورباع پرهای
ایشان موافق اجسام لطیفه ایشانست زیرا که ایشان صاحبان اجسام لطیفه اند و باید
اعتقاد نمود که علم و شجاعت همه ائمه یکی میباشد و یکی بر دیگری زیادتی در علم احکام
ندارد و در فضیلت همه مساویند و لکن امیرالمؤمنین ع از همه افضل است بعد از رسول
خدا ص و همه ائمه از یک نور میباشند و طینت طیبه همه یکی است و یا چگونه از هم جدا شده اند
کیفیت او را در کتاب مشکوة الانوار نوشته ام و امیرالمؤمنین فرموده اند که انا من محمد
کالضوء من الضوء یعنی من از محمد مثل نوری میباشم که از نوری است مثل اینکه چراغی از
چراغی روشن شود و تفاوتی در میان ائمه نیست همه افضل و اکمل و اجمل و اورع و اتقی و اشجع
و انهی و انقی و ازکی و اعلم و افهم و اکرم و اعظم و افخم و اجلاء
از جمیع مخلوقات میباشند و نور همه یکی است از برای ایشان نظر بحدیثی که فرموده اند
معصوم که نور ما همه یکی است و اصل ما یکی است اول ما محمد است و آخر ما محمد است و اوسط
ما محمد است و ایشان بلا تشبیه مثل یک درخت و شاخ و ساق اند درخت میباشند که
شجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء است و قول بانکه حضرت صاحب العصر از حضرت
امام زین العابدین تا حضرت امام حسن عسکری افضل است بجهة زیادتی عمر او و زیادتی
عبادات او و ظاهر کردن عدل و برطرف کردن ظلم و جور و ستم را بجهة خاتم الاوصیاء

فائده
بدانکه جهات علم حجج
در حدیث آمده است سه قسم
ماضی و غابر و حادث اما ماضی
علم ایشانست بگذشتهها و
غابر علم ایشانست بآیندهها
و حادث علمی است که آنا فانا حادث
میشود و خدا بایشان افاضه
مینماید نه اینست که از ملک
یا بخلق بودن خداوند که
راست که بگوش ایشان میرسد
و انه نقر فی الاسماع میگویند
آنکه ان علوم را خداوند بر
قلب ایشان میریزد که انه نکت
فی القلوب میگویند که بمعنی
الهام است و مختص
بامام است

بودن او ثابت شده است و آیه ما ننسخ من آیة او ننسها نأت بخیر منها او مثلها دلالت بر افضلیت
او ندارد و حدیث تاسعهم قائمهم صحیح است و کلهم و هو افضلهم بصحت نپیوسته است با کثرت
احادیث یکی بودن ایشان در علم و شجاعت و اطاعت و عبادت و سخاوت و ذکاوت و
امانت و دیانت و فضیلت مگر انکه امیرالمؤمنین ع بعد از رسول امین افضل از همه میباشد
بجهة کثرت اخبار و احادیث دالّه بر مطلب هر کس تفصیل اینها را خواهد رجوع بمشکوة الانوار
نماید و واجبست اعتقاد نمودن بانکه امام حاضر میشود در نزد جان کندن هر کس از
مؤمن و کافر و زن و مرد و سیاه و سفید و موافق و منافق وارده در این خصوص و در
نزد سؤال نکیر و منکر در قبر بلکه در وقت انعقاد نطفه در رحم مادر چنانچه از بعضی
احادیث ظاهر میشود و باید دانست که رسول خدا ص و امیرالمؤمنین ع و همه ائمه حاضر میشوند
در نزد احتضار با جبرئیل و بعضی از ملائکه و واجب نیست دانستن اینکه با جسم عنصری
ظاهری یا بجسد نوری یا بروح مقدس یا بنور منور یا بقالب مثالی یا بشبحی یا اظله حاضر
میشوند یا بغیر از اینها بلکه باید اعتقاد نمود بحاضر شدن ایشان اجمالا در نزد محتضر
و قول بانکه نقش میبندد صورت ایشان در قوت خیالیه محتضر غلط است و واجبست
اعتقاد نمودن بانکه ائمه واجب الاطاعة میباشند و بنده میباشند و خدا نیستند و بشر
معصومند و از جانب خدا بامامت منصوبند و ملک نیستند بلکه از ملک بهترند و ملک
فخر بخادمی ایشان مینماید و خالق نیستند و رازق نیستند و قاسم الارزاق نیستند
و زنده کننده نیستند و مرده کننده نیستند اگرچه مرتبه ایشان
در نزد خدا زیاده بر اینها است بلکه واجبست اعتقاد نمودن بانکه خدا خالق است و رازق
است و محیی و ممیت است و قاسم الارزاق است بلی هر گاه امام بخواهد بجهة اظهار معجزه
مرده زنده شود یا چیزی را که موجود نیست بخواهد موجود شود از خداوند سؤال میکند
و خدا در دست او جاری میفرماید بلکه چیزها را خلق میفرماید یا بلکه چیزها را خدا جاری مے
کند او را در دست امام ع و امام ع باذن الهی چیزها را ظاهر میکند بخواند خدا و از خدا بخواهد
و هر گاه کسی اعتقاد نداشته باشد بخالقیت و رازقیت و قاسم الارزاق بودن و محیی
و ممیت بودن امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین کافر نمیباشد و لکن هر گاه اعتقاد نداشته

وهمچنین در
قبر نظر بصراحت اخبار ع

فائده
چون رسول خدا ص
خواستند که رحلت فرمایند
حضرت امیرالمؤمنین را طلبیدند در
زیر لحاف خود و هزار باب از علم
با و تعلیم دادند که از هر دری هزار
در دیگر باز میشد و بعد فرمودند
یا علی چون مرا غسل دادی و کفن
نمودی گوشه کفن مرا بگیر و مرا
بنشان و هرچه میخواهی از من
سؤال نما که جواب خواهی شنید آن
حضرت بفرموده رسول خدا ص
عمل نمودند چون حضرت نشانیدند
انچه خواستند از علوم و اسرار
الهی سؤال نمودند و جواب شنیدند
[illegible]

باشد بخالقیت و رازقیت و محیی و ممیت بودن خداوند عالم کافرست و نجس و در آتش جهنم
مخلد است پس امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین نه خالقند و نه رازقند چه باذن الهی و چه بی اذن
الهی بلکه مخلوق و مرزوقند و قطعا اعتقاد نمودن بخالقیت و رازقیت خطا باعث نجات
میشود بخلاف اعتقاد نمودن بانها در باره امیرالمؤمنین ببعض اذن الهی یا باذن الهی و
باید دانست که امام عم اولی بتصرفست بر هر چیز و بر نفسهای مردم که هر تصرف که بخواهد
باذن الهی در آنها میکند و از صفات امام بدانکه باید دانست که امام عم چشمش بخواب میرود
و دلش بیدار است و از پشت سر میبیند چنانچه از پیش رو می بیند و در وقت متولد
شدن از ران طرف راست مادر بزمین فرود میاید و از راه متعارف که مردم بزمین
میایند نمیاید و تا چهل روز که نطفه است در شکم مادر چیزی نمیشود بقاعده بشریت
و بعد از چهل روز هر چیز را میشنود و بسیار بود که با مادر خود در شکم حرف میزد و بسیار
بود که مادر او در شکم خود ذکر تسبیح و تهلیل او را میشنید و بعد از آنکه بزمین فرود
میامد بسجده میافتاد و دستها را بدرگاه قاضی الحاجات بلند میکرد و انگشت شهادت
بجانب آسمان بلند میکرد و شهادت بوحدانیت واجب الهی میداد و شهادت برسالت
حضرت رسالت پناهی میداد و ملئکه میامدند و خود را با و میمالیدند بجهت تبرک و در
بازوی راست او نوشته میشد وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ
وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و همچنین آیه مبارکه جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ
زَهُوقًا و بسیار بود که در وقت تولد او از مادر او را ملئکه باسمانها با در نزد
عرش میبردند چنانچه اخبار در باره امام حسین ع و حضرت صاحب العصر بخصوص وارد شده
است و نشو و نمای امام عم بغیر نشو و نمای سایر خلق است امام هر روز بقدر هر هفته دیگران
بزرگ میشود و هر هفته او بقدر هر ماه دیگرانست و هر ماه او بقدر هر سال
دیگرانست و امام عم ختنه کرده و ناف بریده و پاک و پاکیزه از مادر متولد میشد
و واجبست اعتقاد نمودن باینکه پیغامبر و اوصیا او از امامان عم از وقت خلقت
آدم تا زمان تولد ایشان همیشه در صلبهای پاک و پاکیزه و مؤمن و در رحمهای طاهره
و مؤمنه بوده اند و در صلبهای کافر و رحمهای کافره نبوده اند و پدرها و مادرهای

ایشان تا بحضرت آدم همه مؤمن و مؤمنه بوده اند و کافر و کافره نبوده اند و باید اعتقاد
نمود باینکه اینها همه حجتهای خدا میباشند بر خلق اولین و آخرین و جن و انس و ملائکه و
همه موجودات و همه مخلوقات مطیع و منقاد ایشان بودند بجز بعضی از اولاد آدم و شیاطین
که طاعت الهی را نکردند و مطیع ایشان نشدند و واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدا عهد
و میثاق امامت ایشانرا از همه پیغامبران گرفت بلکه از همه ملئکه و از همه جن
و انس و وحوش و طیور و نباتات و جمادات و حیوانات و جمیع مخلوقات ارضین و
سموات و ولایت ایشانرا عرض نمود بر همه موجودات و هر کس قبول نمود خوب شد
هر کس قبول ننمود بد و عاصی شد و باید دانست که توبه حضرت آدم و داود و نوح
توسل جستن بنورهای ایشان قبول شد بلکه هر پیغامبری که متوسل بنور ایشان
بیشتر شد رتبه او بیشتر از دیگران شد و هر کدام که ببلا مبتلا شدند بتوسل جستن
بنور ایشان از بلا نجات یافتند بلکه در بعضی اخبار وارد است که ابتلاء بعضی انبیا
بجهت دیر اعتراف نمودن بفضیلت ایشان است اگرچه صحیح او معلوم نیست و باید اعتقاد
نمود بافضلیت ایشان از پیغامبران سابق و آثار پیغامبران وارث ایشان همه
در نزد امام است مثل نعلین آدم و پیراهن ابرهیم و عصای موسی و انگشتر سلیمان و
کیل شعیب و غیر از اینها از مواریث انبیا توریه نسخه بدانکه باید دانست علوم اولین و آخرین
از بودنها و گذشتها و آیندها همه در نزد امام است و جفر جامعه و جفر ابیض و مصحف
فاطمه و کتابهای پیغامبران که برایشان از آسمان نازل شده است همه در نزد امام است
و خدا علوم را در زمانیکه در شکم مادرند بایشان عطا میفرماید و روز بروز
و ساعت بساعت و هفته بهفته و ماه بماه و سال بسال علم ایشان زیاد میشود
و این کمال بر کمالست نه باعث نقص و نه جهل بر امام است و باید دانست که صلوات
صواب — فرستادن خلق بر محمد و آل محمد باعث فیوضات الهی است بر ایشان و باعث ادراک صلوات
فرستنده است و باینکه بعضی مثل مرحوم شهید ثانی ره در اول روضه میفرمایند که
صلوات فرستادن باعث زیادتی ثواب صلوات فرستنده است نه باعث رفع
درجات محمد و آل محمد است بجهت اینکه خداوند عالم ایشانرا بقدر امکان زیاد

در اول امر تهیه داده است که دیگر ممکن نیست از این بیشتر زیادتی بدهد خلاف اخبار و آثار
ائمه اطهار و آیات ملک جبار است بلکه انا فانا باید خدا فیض وجود خود را درباره
ایشان مبذول نموده مقامات و مراتب و درجات ایشان را زیاد نماید و الا منع عظیم
و فیض وجود الهی بالنسبه بایشان لازم میاید که خدا یکدفعه فیض وجود درباره ایشان
نموده باشد و دیگر بعد از آن ننموده باشد و حال آنکه خداوند میفرماید إِنَّ اللَّهَ وَ
مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا یعنی به
درستیکه خدا و ملئکه صلوات میفرستند بر پیغمبر او و در پی صلوات فرستادن از خدا
رحمت فرستادن و زیادتی درجات بلند کردن او است و صلوات فرستادن ملئکه و
مردمان بمعنی طلب رحمت کردن است از برای ایشان از خدا و لفظ یصلون جمع مذکر از
فعل مضارع است که دلالت بر حال و آینده هر دو میکند و همچنین اخبار بسیار بر خلاف
قول این جماعت دارد هر کس خواهد رجوع بمشکوة الانوار نماید تا بداند و باید دانستکه
طینت امام غیر از طینت سایر خلق میباشد و نطفه امام را خداوند از آب نهریکه در زیر عرش
است منعقد فرموده است و قلوب مؤمنین که شیعیان ایشان باشند از زیادتی طینت
ایشان خلق شده اند لهذا دل ایشان میل بایشان میکنند و محبت و دوستی ایشان نه
دند و پوست و گوشت و استخوان شیعیان از بدن است و همه را پرورده است و باید
دانستکه ایشان را خدا برگزیده است پیش از همه مخلوقات و قابلیت غیر پیغمبر را بایشان
داده است و غیر پیغمبر او دیگر احدی مرتبه امامت و ولایت را با امیرالمؤمنین و ائمه
طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین عطا کرده و بهر پیغمبر امام نشد نه بلکه پیش از
خلقت آدم محمد صلی الله علیه و اله پیغمبر او و علی ع ولی او و امام و حجت خدا بودند و
باید دانست که خدا پیغمبر او را و آن گذشتگان را در باطن بنور علی قوه داد و محمد را در
ظاهر با تخصیص نصرت و یاری داد و اینها از اعتقادات که مذکور شد همه از اخبار ائمه اطهار
ظاهر میشود که امام بیان فرموده است و علماء اعلام ثبت و ضبط در کتب خود نموده
اند خصوصا در کافی و همه اینها از اصول مذهب میباشد و ما نیز تفصیل هر یک را
در مشکوة الانوار نوشته ایم و باید دانستکه امام مؤمن و کافر و منافق را می

دلالت مع

چنانچه نطفه مؤمن را از قطره آب درخت مزن کرده زیر عرش خلقت مومنه است

شناسد چنانچه شخصی بامیرالمؤمنین ع عرض کرد که دوستی ترا دارم و تو را دوست میدارم
حضرت فرمود دروغ میگوئی پس دو دفعه عرض کرد که تو را دوست میدارم باز آنحضرت
فرمود دروغ میگوئی دفعه سیم که عرض کرد حضرت فرمودند دروغ گفتی که ارواح
دوستان مرا در عالم پیش از خلقت جسدها بمن عرض کردند روح تو را در میان
ارواح دوستان خود ندیدم و ساکت شد و باید دانستکه حضرت رسول و حضرت
ائمه ع اهل جهنم و اهل بهشت را میشناسند و اسم هر یک را میدانند چنانچه مرویست که
روزی حضرت رسول ص تشریف بمنبر بردند و مشت مبارک دست راست خود را بهم کرده
و بلند کردند و فرمودند میدانید چه در دست من است صحابه عرض کردند که خدا و
رسول بهتر میدانند حضرت فرمودند که اسمهای اهل بهشت و پدران ایشان در اینجا میباشد
و بعد دست چپ را بلند کرده و فرمودند در میان این دست اسمهای اهل جهنم و پدران
ایشان میباشد و باید دانستکه امام حجت خدا است بر همه موجودات در همه عالمها
و باید دانستکه پیغمبر او را افضل است از امیرالمؤمنین ع و ائمه طاهرین و قول باینکه
امیرالمؤمنین ع افضل از پیغمبر او است غلط است و قول باینکه خدا در علی حلول کرده
کفر است و قول باینکه خدا همه امور را تفویض بامیرالمؤمنین کرده که تدبیر همه عالم
آنحضرت میکند و خدا کار نمیکند و بگوشه نشسته است کفر است و قول باینکه علی ع
هر کاری که میکند اگر چه بی اذن خدا باشد و خدا وکیل مطلقش کرده است غلط است
اینها اقوال غلاة ملعونه و مفوضه مردوده میباشند و قول باینکه تمام صفات
فعلی الهی از علی و ائمه طاهرین ظاهر میشود که صفت فعل الهی بغیر از علی و ائمه طاهرین ظاهر نمیشود
و اینها اینها میکنند خدا میکند که بروز صفت خدا در اینها شده است بلا تشبیه مثل
آهنی که در کوره آتش بگذارند و سرخ شود و سوزانندگی آن آهن سرخ شده از آتش
است که در او پیدا شده است نه از آهن است اگرچه بواسطه آهن است غلط است و قول
باینکه امیرالمؤمنین ع میتوانند مثل این زمین و آسمان را بی اذن خدا خلق کنند غلط است
و قول باینکه امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین قدیمند کفر است و قول باینکه امیرالمؤمنین ع و ائمه
غیر ممکنند بلکه واجبند کفر است و قول باینکه کار خدا میشوند و کار او خدا جدا

میشوند کفر است اینها همه غلات اقوال ملعونند و همچنین قول باینکه عالم همیشه چنین بوده
است و صانعی ندارد کفر است و قول باینکه علی ع خدا است و بصورت بشری درآمده است
کفر است و قول باینکه علی ع و ابن ملجم یکی میباشند و گاهی بصورت علی ملبس میشود و گاهی ابن ملجم
کفر است خداوند ذات قسم میدهیم بحق انوار طاهره ائمه اطهار که عالم را از کثافت وجود این کسان
بی ایمان پاک گرداند و باید دانستکه امام ع عالم بهر نفسی و زبانی و لغتی هست از زبان مرغ
و ماهی و حیوانات و جن و انس و ملک و همه زبانهای مختلف چنانچه در حدیث جابلقا
و جابلسا منقولستکه خداوند دو شهر خلق فرموده است یکی در مغرب و یکی در مشرق
در هر شهری چندین هزار برج دارد و در هر برج چندین دروازه دارد و هر روزی
از هر دروازه هفتاد هزار نفر داخل میشوند و هفتاد هزار نفر بیرون میایند که هیچ
زبان دیگری را نمیفهمند و حضرت امام حسن مجتبی ع فرمودند که من زبان همه را میدانم و
من و برادرم حسین حجت خدا میباشیم بر اینها و باید دانستکه ائمه حجت خدا میباشند بر خلق
گذشته و آینده و هرگز زمین خالی از حجتی نخواهد بود یا آشکار و ظاهر است یا پنهان و
پوشیده است و اگر دو نفر در زمین بمانند البته یکی از اینها حجت خدا میباشند پس ائمه
حجت خداوندند بر خلق پیش از خلقت آدم و بر همه اولاد آدم و بر خلق بعد از قیامت که
خلق میکنند نظر بعموم و هم حجة الله علی اهل الدنیا و الآخرة و الاولی و اما صفات مخصوصه

در اوصاف مخصوصه امام آنستکه ع

امام ع بسیار است از آنجمله امام رکن دین و ایمان است و نور خدا و رکن زمین است
و نور آسمانها است و در رحمت خدا است و ولی امر الهی است و خزینه دار علم نامتناهی پروردگار
است و هدایت کننده خلق است و شاهد بر خلق است و طاعت او واجبست بر تمام خلق و
و در هر چه مردم اختلاف میکنند باید رجوع بامام نمایند و آیه و علامت قدرت خدا است
و اهل ذکر است و صاحب فکرات است و برگزیده خدا است و مجموعه حکمت است و خواننده
مردم است براه راست و حق و بهشت و نعمت خدا است و نشانه ایستکه خدا قرار داده
است و معدن علم است و منتهای حلم است و محل نزول خلق و ملائکه است و وارث انبیا
است و قرآن و معنی او در نزد امام ع است و اسباب همه انبیا در نزد امام است در شبهای
قدر تقدیرات امور خلق بر او میاید و در شبهای جمعه بلکه در هر آن علم او زیاد

میشود و علوم بر که بیرون آمده است بسوی پیغمبر او و آن گذشته و همه ملائکه همه را میدانند
و میداند آنچه و فن پیغمبر و آنچه بر رسول خدا تفویض در امر دین شده بود با امام شده است
و مؤید و مسدد است و پنج روح دارد و همه چیزها را میداند حتی بهم زدن بالهای مرغان
هوا را و حرکت کردن ماهیان دریا را و امامت عهد خدا است و آیه عظمی است و مبین
احکام است و خواننده بحکمت و موعظه حسنه است حجة بالغه است آفتاب طالع است بلکه منیر است
و سراج ظاهر است امین و حجت و خلیفه و نبأ عظیم الهی است و شمس عالم است در لیل بهالک
و هادی مسالک است خواننده بسوی خدا است امام عالمی است که جاهل نیست و شجاعی
است که خائف نیست حسب و نسب او بلند است بشر است ملکی و جسدی است سماوی و امر
الهی و روحی است قدسی و مقامیست بلند و سریست پنهان معدن تنزیل و معنای تاویل و خاص
رب جلیل و مهبط جبرئیل و شجره نبوت و منتهای فتوت و دلالت محکم رسالت و نور جلالت
و ماوای عدالت است جنب الله و امانت خدا و موضع کلمه الهی و کلید حکمت و رحمت و ینبوع
نعمت و سبیل و سلسبیل و منهاج قویم و قسطاس مستقیم و ذکر حکیم و وجه کریم
و سید علیم است و امامت و ولایت نبی است که حصن حصین الهی است و عروة الوثقی و حبل الله
المتین است و امام آب خوشگوار بر تشنگان وادی حیرت و ضلالت است امام قطب وجود
است و آسمان جود است و نور انوار آفتاب نبوت و ماه و امام سراج وهاج و ماء ثجاج و بحر عجاج
و بدر مشرق و غدیر مغدق و دلیل واضح و لایح و سحاب هاطل و غیث هامل و نور
کامل و کریم فاضل و سماء ظلیله و نعمه جلیله و زهر اریج و ماء بهیج و بدر لایح و طیب
فایح و عمل صالح و طینت نبوت و آب شفقت است و امام اصل و فرع و ماوی و معدن و منتهی
و اول و آخر هر چیز و فضیلت است و نمیرسد بامر جلال او دست فکر علما و حکما و بلغا و
فصحا و عرفا و شعراء و همه عاجزند از شناختن امام زیرا که امامت باطن نبوت است و نبوت
سریست از اسرار الهی است که خبر با و نمیشود احدی از بشر و جن و ملک چنانچه فرمودند رسول
خدا که یا علی نشناسد خدا را مگر من و تو و نشناسد مرا مگر خدا و تو و نشناسد
تو را مگر خدا و من لکن بر هر کس واجبست که بقدر حوصله امام خود را بشناسد یا
بطریق نورانیت یا بطریق ظاهر بشریت که صفات بد را از او سلب نماید و هر کس بمیرد

امام زمان خود را نشناسد بطریقهٔ اهل جاهلیت مرده است و همین قدر شناختن از برای عوام کافی است که امام را بشر معصوم منصوص از جانب خدا بدانند و او را مفترض الطاعه بدانند که هر چه بگوید اعتقاد نمود عمل نماید و رد بر او نکنند و انکار او را ننماید و اما طریق نورانیت امام را در مشکوة الانوار نوشته‌ام بدانکه بعضی قائل شده‌اند باینکه ائمه علل اربعه میباشند از برای موجودات که علت فاعلی و مادی و صوری و غائی باشند زیرا که هر چیز تا این چهار علت نداشته باشد موجود نمیشود و مثل تخت سلطان باینکه چهار علت دارد علت فاعلی او نجار است و علت مادی او چوب است و علت صوری او همان شکل او است و علت غائی او نشستن سلطان است بر سر او و این بحسب ظاهر شریعت درست نیست لکن علت غائی بودن ایشان عیب ندارد و صحیح است نظر بعموم لولاک لما خلقت الافلاک که اصل ائمه و رسول خدا است و انحضرت هر گاه نبود خدا عالم الخلق نمیفرمود و البته محل دیگر کلام علما است که تفصیل همه را در کتاب مشکوة نوشته‌ام

مصباح چهارم در اعتقادات متعلقه بحالة احتضار است و در این چند نور است

نور اول بدانکه واجب است اعتقاد نمودن باینکه بعد از آنکه روح از بدن هر کسیکه مفارقت میکند تعلق میگیرد بقالب مثالی که مثل این قالب است در عالم برزخ لکن لطیف است از این جهت است که چشم ظاهری او را نمی‌بیند و قول باینکه روحها در عالم برزخ بچینه دان مرغ سبز میرود و در عرش است قول بعضی از عامه است و غلط است و هر گاه خبری باین مضمون یافت شود محمول بر تقیه است و قول باینکه ارواح در قندیلها میباشند و در عرش آویخته است صحیح نیست و حدیثش محمول بر تقیه است و باید اعتقاد نمود باینکه بعد از مفارقت از بدن می‌بیند نعش خود را و همراه او هست و غسل دهنده و بردارنده و کفن کننده خود را می‌بیند اگر اهل خیر است میگوید تعجیل نمائید و زود مرا بمکان خود برسانید و اگر بدکار است التماس میکند که نعش مرا مبرید تا دیر بردارید و کسی سخن او را نمیشنود و باید اعتقاد نمود باینکه هر کس در حال جان کندن از خوبکار و بدکار منزل خود را در بهشت و جهنم می‌بیند و اهل و منزل او را نشان میدهند پس مؤمن خوبکار بجهة شوق ملاقات ائمه و مکان خوب خود اشک سرور از چشم او سیلش بیرون میآید و بیرون آید از آنست که اول میت را در وقت جان کندن در نزد چشم او بصورتی در میآورند و آتش میزنند و از این

جهة است که اول وقتی بکسی وفات میکند و باید دانست که روح میت فریاد میکند که ای گروه اهل و عیال و اقوام من دنیا مرا فریب داد شما را فریب ندهد و کسی صدای او را نمیشنود و باید دانست که بسیار میباشد که مؤمن بتلخی جان میکند و کافر باسانی و خوبی و بعکس میشود که مؤمن بخوبی و کافر بتلخی جان میکند پس تلخی جان کندن دلالت بر بدی میت ندارد و آسانی جان دادن دلالت بر خوبی کسی نمیکند بجهة اینکه بسیار هست که مؤمن در دنیا کار بدی کرده است و خدا میخواهد که او را پاک کرده باشد و بر بهشت ببرد بجهة آن بدی که کرده است مبتلا میکند او را بمردن او که در تا مقابل بدی او شود و اگر بدی او زیادتر است مبتلا میکند او را بفقر و بیچیزی تا مقابل بدی او شود و اگر بدی او زیادتر است مبتلا میکند او را بناخوشی تا مقابل بدی او شود و اگر بدی او زیادتر است مبتلا میکند او را بهم و غم و درد و الم تا مقابل بدی او شود و اگر بدی او زیادتر باشد مبتلا میکند او را به تلخی جان کندن تا بدی او و مقابل بدی او شود و همچنین تا فشار قبر و کافر بر آنکه میخواهد بجهنم ببرد و خوبی از او ظاهر شده است نعمت او میدهد تا مقابل خوبی او شود با دلش را خوش میکند و بدنش را صحیح میکند یا اولادش را زیاد میکند هر گاه اینها مقابل خوبی او شد فبها و الا در وقت جان کندن جان او را آسان میکند و همچنین تا فشار قبر و بالاتر و باید دانست که پیغمبر او و ائمه طاهرین حاضر در نزد محتضر میشوند پس هر گاه محتضر مؤمن و شیعه است سفارش میکند بملک الموت که این بنده مؤمن است و از دوستان ما است با او مدارا کن ملک الموت اطاعت ایشان میکند و باسانی جان او را قبض میکند و یکدست از شاخ ریحان باو میدهد و مؤمن او را بو میکند و تسلیم میکند و اگر کافر است ایشان بملک الموت میگویند که این بنده کافر است و از دشمنان ما است با آنچه مامور شد معامله نما ملک الموت قبض روح او را بسختی میکند که گویا قلابها میاندازد بکف پای او و مجموع رگها و ریشهای بدن او را میکشد تا مثل گوسفند زنده که پوست او را میکنند با این سختی تسلیم میکند اللهم ارحمنا و لا تجعلنا منهم بحق محمد و آله و از این جهة است که ملک الموت قبض روح کسی را نمیکند مگر باذن خدا و رسول و ائمه علیهم السلام و باید دانست که بعضی از مردم را خدا قبض روح میکند مثل پیغمبر او و ائمه و شهدا و بعضی را ملک

الموت که حضرت عزرائیل است و ملک بزرگوار و جلیل است قبض روح میکند مثل مؤمنین و مقدسین و بعضی را بعضی از ملائکه که دست راست عزرائیل که ملائکه رحمت میباشند و بعضی را ملائکه دست چپ عزرائیل که ملائکه غضب می باشند قبض روح میکنند اگر آن شخص از بدان است و در حدیث وارد شده است که رسول خدا فرمودند شبی که مرا بمعراج بردند در آسمان چهارم ملکی را دیدم که یکپای او در طرف مغرب بود و یکپای او در طرف مشرق بود و لوح بسیار بزرگی در پیش رو گذاشته و بر کرسی بسیار بزرگی نشسته است و همیشه نظر بآن لوح میکند و بطرف دیگر نگاه نمیکند من پرسیدم از جبرئیل که این ملک کیست عرض کرد که این ملک الموت است من پیش رفتم و بر او سلام کردم او تعظیم من نمود بعد از آنکه جبرئیل باو گفت که این محمد است و در آن لوح اسمهای تمام مخلوقات از اولاد آدم و غیرهم نوشته شده بود و اسم خوبان از مرد و زن بطرف راست او در لوح بود و اسم بدان در طرف چپ او در لوح نوشته بود و ملائکه رحمت بسیاری در طرف دست راست او ایستاده بودند و چون اسم هر یکرا که میخواست بر طرف شود و محو گردد اگر از دست راست بود ملک الموت یکی از ملکهای دست راست و رحمت را امر مینمود که او را قبض روح میکرد و اگر از اسمهای دست چپ میخواست بر طرف و محو شود یکی از ملائکه دست چپ و غضب را امر مینمود که او را قبض روح نماید مثل حضرت عزرائیل مثل آفتابست که در ظهر در همه جا تابیده است و واجب است اعتقاد نمودن باینکه خداوند عالم ممیت و میراننده است نه غیر او و از ملک الموت و سایر اعوان او از ملائکه غضب و رحمت چه خدا قبض روح او را نموده باشد چه ملک الموت و چه ملائکه رحمت و چه ملائکه غضب و امیر المؤمنین نیز قابض ارواح نیست اگر چه شأن آنحضرت از این منصب بالاتر است مختص ملائکه و عزرائیل است چون دلیلی بر خلاف بر او اعتقاد نباید نمود و هر گاه کسی اعتقاد باین نماید داخل در غلاط است و قبض روح که گرفتن روح است مختص ملائکه و عزرائیل و میرانیدن که ممیت باشد اختصاص بخداوند دارد و دخلی بقبض روح نمودن ندارد نظر بآیهٔ اللّٰهُ یَتَوَفَّی الْأَنْفُسَ حِینَ مَوْتِهَا پس اماتت که جدا نمودن روح از بدن باشد که عبارت از میرانیدن است باشد مختص بخداوند است و آیهٔ یَتَوَفّٰیکُمْ مَلَکُ الْمَوْتِ الَّذِی وُکِّلَ بِکُمْ موکل بقبض روح است نظر باخبار دیگر و این

قبض روح میکند از خوبان

و همچنین ملائکه غضب بسیاری در طرف چپ او ایستاده بودند

طریقه جمع نمودن میانهٔ اخبار و احادیث دیگر است و در بعض اخبار وارد شده است که در نزد ملک الموت درختی خداوند خلق فرموده است که برگهای بسیار دارد و در هر برگی اسم شخصی نوشته است چون آن برگ زرد میشود و میخواهد بیفتد ملک الموت میداند که اجل این شخص بسر آمده است لهذا او را قبض روح میکند اگر مأمور باشد یا امر میکند بیکی از ملائکه دست راست و یا دست چپ که او را قبض روح میکنند بالنسبه بخوبان و بدان و اسم خوبی و بدی آن شخص نیز در آن برگ نوشته شده است و واجب است اعتقاد نمودن باینکه بعد از دفن نمودن میت و برگشتن مشایعت کنندگان روح در بدن اصلی انسان تعلق میگیرد بجهة سؤال و جواب **نور دهم** در اعتقادات متعلقه بسؤال قبر است بدانکه واجب است اعتقاد نمودن باینکه از میت در قبر سؤال میکنند دو ملک که اسم یکی از آنها نکیر است و اسم یکی از آنها منکر است پس اگر میت مؤمن است بصورت خوبی دو ملک داخل بر او میشوند و اگر کافر یا منافق است بصورت بد بر او داخل میشوند چشمهای ایشان مانند مشعل میشود و صدا دارند و چنگالها دارند که زمین را میشکافند و مویهای ایشان زمین را پاره میکنند و یکی از اینها تا بالای سر او میایستند و یکی دیگر در پایین پای او میایستند و گرزهای آتشین در دست دارند که اگر یکی از آنها را بر کوهها بزنند همه خاکستر میشوند و سؤال میکنند از خدا و از رسول و از امام یکی بعد از دیگری تا دوازده امام و از قبله و از کتاب که قرآن باشد هر گاه میت جواب داد از سؤالهای ایشان باو میگویند خوش آمدی بخواب مثل خوابیدن عروس در حجلهٔ خود و قبر او را بزرگ میکنند بقدر یکه چشم کار میکند و دری از بهشت بنا در قبر او باز میکنند که نسیم بهشت در او میوزد و در بهشت متنعم میشود بانواع نعمتهای الهی و هر گاه کافر باشد میت و جواب ندهد یا بگوید از مردم می شنیدم اینها را باو میگویند خوش نیامدی و ندانستی پس گرزی باو میزنند که قبر او پر از آتش می شود و در بعضی اخبار تا هفتم طبقهٔ زمین فرو میرود و بعد بیرون میاید در قبر خود و قبر او پر از آتش میشود و فریادی میکند که همه صاحبان روح صدای او را میشنوند مگر جن و انس که هر گاه صدای او را بشنوند همه از خوف و دهشت هلاک میشوند و از این جهة است که گوسفند در چرا و مرغ در وقت دانه برچیدن یکدفعه بخود میلرزند و میایستند

وگوش خود را تیز میکند چون صدای او را میشنود و دری از جهنم در تنها در قبر او باز میکنند
که تا قیامت بعذاب گرفتار است پس واجبست اعتقاد نمودن بسؤال قبر اجمالا و دانستن اینکه
سؤال از مؤمن محض یا کافر و منافق محض میکنند یا از همه کس سؤال میکنند واجب نیست
اگرچه در بعض اخبار وارد شده است که از مؤمن محض و کافر محض سؤال میکنند و از سایر
خلق نمیکنند چنانچه در کافی مرویست از ابی بصیر که میگوید عرض کردم در خدمت حضرت
صادق ع که اَصلَحَکَ اللهُ مَنِ المَسؤُلُونَ فی قُبُورِهِم قالَ مَن مَحَضَ الایمانَ وَمَن مَحَضَ الکُفرَ
قالَ قُلتُ بَقیَّةُ الخَلقِ قالَ یُلهُوا وَاللهِ عَنهُم و بهمین مضمون حدیثی از عبدالله بن سنان از ملهاء
آنحضرت روایت میکند بدانکه اعمال مردم مجسم میشود و با صاحب خود داخل قبر او میشود
پس اگر عمل خوبست بصورت خوب میشود و اگر عمل او بد است بصورت بد ملبس میشود و عمل هر کس
مونس او است تا قیامت و باین مضمون حدیثی در کافی مرویست از هشام بن سالم از حضرت
صادق ع و تفصیل او را در کتاب تحفة الشیعه نوشته‌ام و باید دانست که امیرالمؤمنین ع
در نزد سؤال قبر در قبر مؤمن و کافر حاضر میشود و در بعض اخبار رسول خدا و ائمه هدی
نیز حاضر میشوند مثل در حال احتضار و در بعض اخبار وارد است که کسیکه در زمین
کربلای معلی دفن شود سؤال از برای او نیست و بی پرسش داخل بهشت میشود هرگاه
شیعه باشد و هر کس در کربلا دفن شود بغیر از کافر و غیر شیعه اثنی عشری در قیامت داخل
بهشت میشود اگرچه حیوانات باشد مثل سگ و غیره و چون روز قیامت میشود زمین
کربلا را چهار فرسخ در چهار فرسخ از هفت طبقه زمین بامر خداوند میکنند و بامر خداوند
داخل بهشت میکنند و نجاست و کثافتی که در او میباشد بیخته میشود پس نجاسات
و بدان بجای خود میمانند و خوبان با زمین کربلا داخل بهشت میشوند و از بعضی اخبار
چنین ظاهر میشود که حیوانات هم نمی‌بینند اگرچه این خبر معارض با آیه وَاِن مِنکُم اِلّا
وارِدُها میباشد لکن بقاعده مّا مِن عامٍ وَقَد خُصَّ شاید این خبر از جمله مخصصات او
باشد والله العالم بنا بر آنکه حدیث مخصص آیه شود و باید دانست که ولایت امیرالمؤمنین ع
در قبر بسیار بکار میخورد و باعث نجات معصیت‌کاران شیعه میشود و در بعض اخبار
وارد شده است که ولایت امیرالمؤمنین ع بصورت نیکوئی در میاید و بعقرب و حیات که نما

غربال و مثل همچنین هرگاه
قبری باد شمنی از اهل
بند را و دفن شده باشد
و نجس میشود

و بر زم

و روزه و غیرها باشد میگوید اگر تنهائی در شما باشد من او را تمام میکنم خوف مکنید
و در بعض اخبار وارد است که خوشحال کسیکه برادر خود را خوشحال میکند بصورت
خوبیکه کسی مثل آن صورت کسی ندیده است با میت داخل در قبر میشود و با او مونس می
شود و نمیگذارد که باو بدی کنند در آنجا غربت و تنهائی پس مؤمن باو میگوید تو کیستی که
در چنین جا مونس من شدی در حالتی که در مثل تو در خوبی صورت هرگز کسی ندیده
است او میگوید که من خوشحالی میباشم که تو برادر مؤمن خود داخل نمودی در دنیا
پس با او نیکوئی میکنند و هست با او تا قیامت که پیش پیش او میباشد و او را داخل بهشت
میکنند و در بعض اخبار وارد است که از همه اینها سؤال میکنند و در بعض اخبار است که
از سه چیز سؤال میکنند اول سؤال میکنند که عمر را بچه کار صرف کردی دویم سؤال می
کنند که مال از کجا آوردی سیم سؤال میکنند که مال را در چه راه صرف کردی یا براه
خدا صرف کردی یا براه باطل نوع ششم در اعتقادات متعلقه بفشار قبر است بدانکه
واجبست اعتقاد نمودن بضغطهٔ قبر یعنی فشار قبر که میت را در قبر زمین فشار میدهد
در حالیکه روح فی الجمله تعلق باو دارد و اعتقاد اجمالی کفایت میکند دیگر واجب نیست که
اعتقاد نماید که آیا زمین بطول یا بعرض یا بالا و پائین یا همه قسم فشار میدهد چنانچه
واجب نیست دانستن اینکه آیا مؤمن را فشار میدهد یا مؤمن و منافق را فشار میدهد
اگرچه در بعض اخبار وارد شده است که فشار قبر از برای مؤمن کامل نمیباشد چنانچه
از شیخ کلینی ره در کافی از ابو بصیر که میگوید عرض کردم بخدمت حضرت امام بحق ناطق
ابی جعفر محمد الصادق ع که فدای تو شوم پس فشار کجا آنحضرت فرمودند هَیهاتَ ما
عَلَی المُؤمِنینَ مِنها شَیءٌ تا آخر که حاصل مضمون او اینست که نمیباشد از برای مؤمن فشار
قبری بخدا قسم که این زمین فخر میکند بآن زمین پس میگوید راه رفت بر پشت من
مؤمن و بر پشت تو راه نرفته است و لکن در کافی نقل مرویست از ابو بصیر که میگوید عرض
کردم بخدمت حضرت صادق ع که آیا کسی هست که خلاصی داشته باشد از فشار قبر و تفصیل
مسئله را با اخبار در کتابها که مسمی است بتحفة الشیعه نوشته‌ام هرگاه کسی بخواهد
اطلاع بیابد بتفصیل او رجوع بآن کتاب نماید و باید دانست که فشار قبر مختص

حضرت فرمودند [illegible] از فشار قبر [illegible] ع

(در فشار قبر است)

در فشار قبر است

بقبر نیست پس هرگاه کسی را در دار کشیده باشند خداوند امر میفرماید که هوا او را فشار
میدهد سخت بلکه هوا سخت تر از زمین فشار میدهد و خدای هوا را زمین میکند
و همچنین هرگاه کسی را در دریا بیندازند و ماهیان او را بخورد و غیر اینها و واجب است
اعتقاد نمودن باینکه روح بعد از سؤال و جواب و بعد از فشار از بدن اصلی عنصری
میتکه در دنیا بود مفارقت مینماید و داخل قالب مثالی میشود پس اگر از اهل جهنم است روح
آن قالب معذب میشود و اگر از اهل بهشت است روح با آن قالب راحت و این خلاف عدالت نیست
زیرا که روح راحت و محنت را درک میکند نه بدن پس روح خواه روح در این بدن باشد یا در
غیر این بدن مرده را هر چه او بکشند چیزی نمی‌فهمد اگر چه او را پاره پاره کنند یا بسوزانند
با انواع نعمتها بر او بو بزند و یا قالب مثالی علاقه میباشد که خدا او را خلق فرموده است
با قالب مجرد نیست در میان همین قالب که مثل مغز است و این قالب دنیائی مثل پوست او است اول
از اخبار معلوم میشود و بدو نمی بعضی قائل شده اند و منافات ندارد دو قول دو نمی با اول
میشود همان باشد والله العالم و بعضی گفته اند قالب مثالی هر کس در نزد موت او خلق
میشود و بعضی گفته اند که قالب مثالی عبارت است از بدن لطیفی که در میان این بدن کثیف
است و بعضی گفته اند که قالب پیغمبر او و امام ع قالب مثالی دارند و بعضی گفته اند زیرا که
وارد شده امیر المؤمنین در سر نعش خود که حسنین او را برداشته بودند و میبردند که دفن
کنند چنین معلوم میشود که ایشان هم قالب مثالی دارند و همچنین از نشان دادن
امیر المؤمنین ع پیغمبر او را در مسجد قبا بابی بکر و حضرت با و فرمودند که ای ابو بکر
ایا کافر شدی بخدائیکه ترا از خاک خلق فرموده است و همچنین مثل نشان دادن
امام حسن امیر المؤمنین را با صحاح خود بعد از رحلت او در میانه خانه و همچنین مثل
امدند رسول خدا ص و امیر المؤمنین و حضرت فاطمه در صحرای کربلا نزد بدن سر سید الشهدا
در تنور خانه خولی ملعون و مثل آمدن پیغمبر او را ان کذشته بدنه بدن و زیارت نمودن آن
حضرت و احتمال هم دارد که اینها همه بقالبهای اصلی باشند نه بقالب مثالی و بخصوص حدیثی
در این باب بر نخورده ایم اگرچه عموم حدیثهائی که در این باب شامل اینها میشود
مصباح پنجم در اعتقادات متعلقه بعالم برزخ است و در او چند نور است

همه قالبها مثالی خلق شده اند در عالم مثالی موجودند و بعضی گفته اند صح

در بیان عالم برزخ است

نور اول بدانکه برزخ بمعنی واسطه و میان چیزها را گویند و عالم برزخ واسطه میان
دنیا و آخرت است نه بکثافت دنیا است و نه بلطافت آخرت است و در عالم برزخ خلاف است بعضی
گفته اند عالم حقیقت است و بعضی گفته اند که عالمی است غیر از عالم دنیا و آخرت و خارج است
از این دو عالم و بعضی گفته اند که عالمی است در اقلیم هشتم و او در پشت هفت اقلیم دنیا میان
کره ارض و هور قلیا نیز میگویند و هوا دارد بغیر از هوای این دنیا اگرچه در تحت
فلک قمر واقع شده است و عالم لطیف و خالی از کثافت و خباثات دنیای دنیا است و قالب
مثالی نیز از خاک آن زمین خلق شده است و این قول هیچ منافات ندارد باینکه همین
عالم دنیا است لکن اوضاع او اوضاع عالم دنیا است نظر باخبار و آیات وارده در این
باب زیرا که خداوند میفرماید که در صبح و شام آتش را بفرعون افروخته میشود پس
معلوم است که عالم برزخ همین در روی زمین است که ماه و آفتاب در او میباید که صبح
و شب دارد و همچنین در اخبار وارد است که بهشت دنیا در وادی السلام و طرف مغرب است
زیرا که دنیا دو بهشت دارد و در اخبار ایضا وارد است که جهنم دنیا در طرف مشرق
و در وادی برهوت است و روح بعد از آنکه سوار قالب مثالی شد چون لطیف است
در وادی السلام میرود اگر از اهل بهشت است و در بعضی از اوقات یا در شب یا در روز
سواره در میان هوا پرواز میکنند و میروند در بهشت دنیا که در طرف مغرب است و از
آنجا نیز سواره در میان هوا پرواز میکنند و میایند در وادی السلام که در پشت کوفه است
که عبارت است از نجف اشرف و همچنین ارواح کفار و منافقین بعضی از اوقات در وادی
برهوت میباشند و بعضی از اوقات در طرف مشرق در دار آتش افروخته ایشان را با غل و
زنجیر میبرند و انواع عذابها را با ایشان میکنند چنانچه ارواح مؤمنین انواع نعمتها
و راحتها با ایشان میرسد و ارواح مؤمنین با یکدیگر آمد و شد میکنند و با هم می نشینند
و صحبت میدارند و یکدیگر را چنانچه در دنیا میشناختند در عالم برزخ نیز میشناسند
و حلقه حلقه و دسته دسته بر سر منبرهای از نور نشسته اند و با هم حرف میزنند و صحبت
میدارند و میخورند و میاشامند و جماع میکنند و هر لذتی که بخواهند و نفسهای
ایشان خواهش کند از انواع نعمتها میباشد و از برای ایشان مهیا میباشد نظر

مثال است و بعضی گفته اند عالم صح

بعضی گفته اند صح

بعموم قوله تعالی ولهم ما تشتهیه الانفس وتلذ الاعین وزنده میباشند ومرگی از برای ایشان
نخواهد بود نظر بقوله تعالی ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم
یرزقون و هر کسی از اهل دنیا بمیرد و اهل بهشت باشد روح او را میبرند در وادی
السلام اگرچه در مغرب عالم باد در مشرق عالم مرده باشد و چون روح او وارد بر مؤمنین
وادی السلام شد بدور او جمع میشوند و میگویند او را بگذارید که آرام بگیرد که از تلخی
جان کندن و فشار و سؤال آرام بگیرد و چون آرام گرفت احوال دوستان و قوم و خویشان
خود را از او میپرسند اگر گفت زنده است در دنیا دعا میکند که خدا او را بایشان برساند
و اگر گفت مرده است میگویند هوی هوی یعنی رفت بدرک رفت بدرک نو بر فرزیم
بدانکه ارواح میآیند بخانهای خود و سر میکشند منزلها و دوستان و عیال و اطفال
خود را و هر کس بقدر عمل خود پس کسی هست که روزی یکدفعه میآید و کسی هست که هر دو روز
یکدفعه و کسی هست که هر دو روز یکدفعه و کسی هست که هر هفته یکدفعه و کسی هست که
هر ماهی یکدفعه و کسی هست که هر سال یکدفعه و کسی هست که هر چند سال یکدفعه بخانهای
خود میآیند و بقدر عمل نیک ایشان ایشان را رخصت میدهند پس اگر از اهل بهشت
عمل نیک اهل خود را می بینند و خوشحال میشود و عمل بد ایشان را می بیند که بدحال شود
زیرا که خداوند پرده بوده است و اعمال بد آنها میکشد که ایشان نه بینند و بدحال نشوند
و در بعض اخبار وارد است که در ظهر روز جمعه و شب جمعه میآیند بدر منزل اهل و خانه خود یا در
بادریخ شنبه و در حدیث وارد است که بصورت مرغ سبزی میآیند بر سر بامها و دیوارها
مینشینند و حرف میزنند لکن مردم دنیا مشغول بدنیا میباشند و نمیشنوند حرفهای
ایشان را و کلمات ایشان را نمیفهمند و هر گاه کسی تحفه و هدیه از قبیل خیرات و مبرات
مثل صوم و صلوة و تصدق از برای ایشان بنماید بایشان خواهد رسید و خوشحال
میشوند و دعا میکنند از برای کسیکه این هدیه و تحفه را از برای ایشان فرستاده است
خواه حمد و سوره باشد و خواه چیز دادن براه خدا بکسی باشد اگرچه یکدانه خرما باشد
و هر کس هر چه میدهد همان چیز را بصورت طبق نور از برای آن میت میبرند و میگویند
که این هدیه فلان است که از برای تو فرستاده است پس اگر در عذاب است تخفیف عذاب

بدانکه روح از بدن است که باقی
باشد خداوند علوین سنین از همه
ابدان بدو هزار سال خلق فرمود
و در عالم الظلال پیش از عالم الذر با
لخوه و برادری و دشمنی با همدیگر
انداختند و هر کدام با هم برادر
شدند در زمان حضرت قائم آل
انهم میبرند تن بیابند و خویشی
اشتیاق ند هر کدام الفت
نکرفتند در اینجا هم الفت
با هم ندارند و هرچند که از یک
صلب و یک بطن باشند و این
معنی انضاف قال النجم وللذان
حضرت سؤال نمودند که چرا خداوند
ارواح را دو هزار سال پیش از ابدان خلق فرمود
بعد از آنکه در عالم ملکوت
اعلی نمودند مرتبه بلند حضرت
فرمودند که هر گاه ارواح با
خود را علو مرتبه و شرف می
که دارد هر اسرار دعای ربوبیت
مینمودند پس اینها
بلبس عود بخمس زحم راهها
و بعضی از آنها احتیاج بعضی
دیگر نمود و بعضی را بر بعضی
بلندی و رجحان داد و صلحت
سعر یک اعتقاد ما در
اینست که اینها ارواحند

میشود و اگر در نعمت است نوع نعمتی تازه میشود و باو میرسد و خوشحال میشود و دعا میکند
و از اینجا است که کسی در دنیا عاق والدین شده است و چون والدین او مردند عمل نیکی از
برای ایشان میکند ایشان از او راضی میشوند و بسا هست که کسی والدین او در دنیا
از او راضی میباشند لکن چون فوت شدند اولاد یاد او را آوری نمیکنند و ایشان همیشه
منتظر میباشند چون مأیوس میشوند گاه است که نفرین باو میکنند و او را عاق مینمایند
خصوصاً در وقتیکه از برای دیگران هدیه میآید و از برای ایشان نمیآید و ایشان
ملول میشوند چون ملول و مأیوس شدند باعث عاق اولاد میشود خصوصاً هر گاه نفرین
نمایند پس عزیز من باید در دنیا از رفتگان فراموش نکنند و بقدر مقدور سعی نمایند
که هدیه از برای ایشان بفرستند تا باعث سفیدی شود و این دنیای فانی باقی
نمیماند از برای کسی بخصوص و ضیاع و اموال دنیا آخر دیگری از تو ارث میبرد و حسرت
و ندامت و کتاب و حساب و عقاب از برای تو باقی خواهد ماند پس از آنچه مذکور شد
معلوم شد که ارواح مؤمنین مطلع میشوند از کار اهل دنیا و در بهشت دنیا متنعم
میشوند و بخدمت پیغمبر و ائمه ع میرسند و دیگر تکلیفی از قبیل نماز و روزه ندارند
و آنجا خانه استراحت است و خانه تکلیف نیست و مجرد میشوند و از کثافات پاک و لطیف
میشوند و غم و غصه و الم و درد و ناخوشی ندارند و هر چه بخواهند از برای ایشان
موجود است و عالم برزخ که نود هزار سال و چیزی کم و یا الا مانده است بنابر بعض
از روایات بمؤمنین نعمتها میدهد و دعا میکنند که خداوند قیامت را نزدیک بگرداند
و وعدهای خود را که در باب بهشت آخرت کرده بما برسان و بهمین حالت تا قیامت
باقی میباشند و اهل بهشت دنیا گریه و ناله نمیکنند و اینکه بعضی میگویند که رسول
خدا و حضرت فاطمه در بهشت گریه کردند صحیح نیست نظر بانکه ایشان در جائی میباشند
که ملال و غم و غصه و گریه و دلسوزی در آنجا نیست خواه در آسمان باشند و خواه در
بهشت دنیا باشند و خواه در عرش باشند و آنچه از بعض اخبار معلوم میشود که
حضرت رسول و امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و سایر ائمه که بدیدن و زیارت آنحضرت
میآمدند و گریه بر آنحضرت میکردند از باب تنزل ایشان است باین عالم خاک و فانی

و اما فلقسیله حدا الخلق عن اهلها
لقول النبی ما ابتغ الله منها والفوس
الطهرة المقدسة فانطقها باب حلیهم
بعد النساء یخلفه وتا ابدا السکرا اح
انبراع فلخلق شیئا ابدا از ابراهیم
بلکه انعکاس بجانه دیگر میرسد و دیگر بعد
ما خلقتم القنا بالظلیم الفناء و انها فی الارض
یتقلون منازل الجلد الی الجنة
غیر ترو الابدان حجت است و فرق و دو
و وقعه الی که فرق و مومنین و صلحا مینمایند
کفا و منافقین و ضال ارنکه از احباب مشیئه
برقول الیسا و ضال ارواح معروف و منافقین
مینمود و دیگر کفار و ارواح ایشان الطها
تیر اکر ارواح مومنین با انوار ائمه اند
و لیقولوا که کفار مستضعفین بنوالیسان اند
و از اینجا معلوم میشود که بکلی یکدیگر را
دو لیکن نه دنیا هیچ کس باید اند بحبیر
بهم میرسند گویا یکی یکسر بدیدن
الفت با اینان است و عالم الظله و از ان
باینست که اینها عالم کسی اکر ما بی
مشفق و صنع یکره
ان

سر او چون هوای این عالم مقتضی غصه والم وغم میباشد مانعی از گریه ایشان در این عالم
نیست واما در آنعالم که عالم تجرد ولطافت است غم والم وگریه نیست از برای اهل بهشت و
اما از برای اهل جهنم غم والم زیاد و بدتر از دنیا میباشد ودر بعضی اخبار وارد شده است
که مؤمن با حوریه از حوریان بهشت دنیا دست بازی میکنند ومیخواهد با او جماع کند دست میبازد
وگردن بند او را پاره میکند پس آنحوریه بآن مؤمن میگوید که گردن بند را جمع کنیم وبعد
مشغول عمل شویم چون مشغول جمع نمودن دانههای گردن بند میشوند که ناگاه قیامت بر
پا میشود وبآن مؤمن مینمایند عالم برزخ واین از جمله چیزهائیست که خداوند قرار داده است
گذران شدن ذوق وشوق با وعالم برزخ هیچ بنمایند چنانچه کسی در شب وصل با محبوب
خود باشد آنشب را وبنمایند [illegible] در بیان ارواح است بدانکه ارواح کفار ومنافقین
در جهنم دنیا معذب بعذابهای مختلفه میباشند تا قیامت وگاهی ایشانرا رخصت میدهند
که باغلهای آتشی وملئکه موکل بعذاب ایشان میآیند بخانهای خود واهل وعیال
خود را میبینند والم وغصه ایشان زیاد میشود وفریاد میکنند که دنیا شما را فریب ندهد
چنانچه ما را بازی داد وکسی سخن او را نمیشنود ومتحمل او نمیشود لهذا مایوس وملول
وبا درد والم بر میگردند بعذاب نعوذ بالله تعالی واما ارواح دیوانها وابلهها ومستضعف
در قبرهای خود میباشند وقبر ایشان محل روح وجسم ایشانست ومثل زندان وتاریک
میمانند در قبرهای خود باقی هستند اگرچه بدن عنصری ایشان میپوسد وروح ایشان
در قالبهای مثالی ایشان در قبرهای ایشان میمانند ومستضعفین کسانی میباشند که نه
راهی باسلام دارند که مسلم شوند ونه راهی بکفر دارند که کافر شوند مثل غالبی از اهل
بادیه وچادر نشینان واما ارواح اطفال مؤمنین را بنا بر بعضی اخبار میبرند در نزد
حضرت ابرهیم هرگاه پسر باشند وحضرت متوجه ایشان میشود وخداوند درختی خلق
فرموده است که میوههای آن درخت مثل پستانهایی پر از شیر است وآن اطفال از آن پستانها
میخورند واگر دختر باشند ایشانرا در نزد حضرت مریم میبرند وآنحضرت متوجه ایشان میشود
واما ارواح اطفال کفار بحال خود باقی میمانند باخوردن شیر از پستان بعضی از درختان
تا قیامت بر پا شود وایشان تکلیف شود بدانکه احتمال دارد که اطفال در عالم برزخ

[illegible] کفته‌اند که نفس خدا است العیاذ بالله وبعضی کفته‌اند نفس آتش است وبعضی کفته‌اند که مزاج است وبعضی کفته‌اند که آتش است وبعضی کفته‌اند که هوا است وقسم دوم قول است اول آنکه نفس جوهر است مجرد که نه جسم است ونه حلول در جسم کرده است ملکه مدبر این بدن است از قول حکما وشیخ مفید علی ما نقل عنهم دوم آنکه جوهر اصلیه است در این بدن [illegible] است از اول عمر تا آخر عمر که زیاد وکم نمیشود ومتغیر نمیکردد کفته‌اند که نفس همین هیکل مشاهد محسوس است و غزالی در دار تعبیر

نمو نموده بزرگ شوند بسن بیست سالگی واحتمال دارد که بهمین قد بمانند تا قیامت لکن
از هر گونه لذتی که باشد میبرند والله العالم ومؤمنین در عالم برزخ قوم وعشیرههای خود را
که اهل بهشت میباشند می بینند وباهم مینشینند وصحبت میدارند واما کفار ومنافقین
وگنهکاران شاید در جهنم دنیا یکدیگر را ملاقات کنند ونبینند وشاید خداوند
ایشان پرده بکشد که یکدیگر را ملاقات کنند ونبینند بجهت اینکه خدا ستار العیوب است
والله العالم چنانچه مروی است در تفسیر یا من اظهر الجمیل یا من ستر القبیح که خداوند
عرش مثال هر چیز را خلق فرموده است یا حقیقة یا بطریق عکس هر چیز یکه در عالمست
در عرش میباشد مثل خانهٔ که سقف واینهٔ کاری باشد که هرچه در میان خانه است
عکس در سقف خانه میافتد پس هر مؤمنی که مشغول عبادت واطاعت است عکس صورت
او را ملئکه وکروبیین وروحانیین می بینند وطلب مغفرت از برای آن مؤمن میکنند و
هرگاه کسی گناه نماید خداوند بر روی مثال وعکس صورت پرده میاندازد که کسی مطلع
بر معصیت وگناهان او نشود پس در دنیا که چنین نماید در عالم برزخ وقیامت البته
چنین خواهد فرمود مگر منافقین وکافرین که در دنیا یکدیگر را میشناختند بنفاق
وکفر وهمچنین آنچه مروی است که دو ملک خداوند بر ایشان موکل میگرداند که اعمال خوب
وبد آنها را مینویسند ونام یکی سائق ونام دیگری شهید است وصحیح که مشهور است این دو
ملک فرموده میباشند واعمال خوب وبد هر کس را مینویسند ومشهورند دو ملک دیگر
میباشند واعمال او را مینویسند که ملک اولی غیر آنگاهیکه از او نوشته است دیگر او نمیشود
وهیچ کس مطلع بغیر از خدا نمیشود بر گناه مؤمن مگر پیغمبر وامام که عرض اعمال را بایشان
مینمایند وچون ایشان شفیع گناهکارانند لهذا دانستن ایشان بی عیب است نظر باینکه
بمنزلهٔ پدر مهربان امت وشیعه میباشند باوجود اینکه هرگاه مؤمن معصیت کند ملک
دست چپ عمل بد او را تا هفت ساعت نمینویسند شاید که توبه کند وهرگاه توبه نمود
آنوقت عمل بد او را مینویسند وهرگاه توبه کرد او را هم نمینویسند وجمله آنچه مذکور
شد از اصول مذهبست وهم از اخبار ائمه اطهار ظاهر میشود فائدهٔ بدانکه نقل نمودن
اموات با ماکن مشرفه مثل کربلای معلی ونجف اشرف ودر نزد قبر نبی یا وصی نبی یا عالم

۳ [illegible]

با شهید که پیش از دفن بجهت غیبت نظر بسیره قطعیه بین الشیعه و نظر بثبوت او در دین موسی و ثابت نشدن نسخ او در این دین مبین و اما نقل بعد از دفن جایز نیست مگر در مواضعی که استثنا شده است در کتاب کلمة التقوی فقه بیان کرده ایم و اما حکایت ملک الموت حکایتی چند مسموع میشود که دلالت بر صدق او میکند اگرچه حدیثی در این تا بحال بنظر نخورده ایم

مصباح ششم در بیان اعتقادات متعلقه بظهور و رجعت است و این اعتقاد از اصول مذهب است و منکران با نقص مخلد در جهنم است در او چند امور است امر

اوّل در غیبت آنحضرت است بدانکه آنحضرت سه غیبت دارد یکی صغری و یکی کبری و یکی اصغر اما غیبت صغری آنحضرت مدت هفتاد و یکسال کم کشید و اوّل آن از روز وفات حضرت امام حسن عسکری بود بعد از تغسیل وفات آنحضرت در جمعه هشتم ماه ربیع الاول سنه ۲۶۰ هجری در زمان خلافت المعتمد علی الله که پانزدهم خلفاء بنی عباس بود و در این مدت شصت و نه سال الحال چند وکیل آنحضرت داشت که مردم بخدمت وکلاء او میرسیدند و مطالب خود را با ایشان عرض میکردند و ایشان بخدمت حضرت قائم میرسیدند و جواب آنها را میشنیدند و با ایشان میرسانیدند و وکیلهای آنحضرت چند نفر بودند اوّل ابو عمرو عثمان سعید عمری بود که حضرت امام حسن عسکری او را نصب بوکالت نموده بود و بعد پسر او ابی جعفر محمد بن عثمان بود که بامر حضرت قائم عثمان او را نصب بوکالت نموده بود سیم حسین بن روح نوبختی بود که محمد بن عثمان در حال خود او را بامر قائم نصب بوکالت نمود چهارم ابی الحسن علی بن محمد سمری بود که حسین بن روح او را بامر نصب بوکالت نمود و چون وقت وفات او رسید شیعیان باو عرض کردند که کسی را وکیل کن فرمودند که لله امر هو بالغه یعنی از برای خدا امریست که او رساننده ان امر است یعنی دیگر وکالت و نیابتی نمیباشد و برحمت الهی واصل شد و این اوّل غیبت کبری آنحضرت است که دیگر کسی بخدمت آنحضرت نرسید و این در سنه ۳۲۹ غیبت کبری واقع شد و غیبت کبری آنحضرت در سردابه که الحال مردم زیارت آنحضرت را انجا میکنند در سُرّ من رای واقع شد و کسی دیگر بخدمت او نرسیدند و غیر ممکن مگر موالیان خاصه آنجناب که غالباً جمعه را باید با آنها نمایند و توقیعی از آنحضرت بیرون آمد بسوی ابی الحسن علی

روح شریک است و این روح علم و معرفت ندارد بلکه از روح که خاصه انسان است حاصل علم و معرفت است و اوقات نمیشود و باقی میمانند یا در بعضی مادر چه است این روح غم و غصه و فرح و شادی ادراک میکند [illegible]

حس و حرکت و قوا است و باعث نشو و نما و مشاعر است از چشم و گوش و ذوق و لمس و شم و غیر اینها و روح اولی که او را نفس ناطقه انسانی گویند مختص انسان است که صانع و بدایع صنعت را درک میشود و روح و بعضی را هم حیوانات دارند و این روح دویم جنبا مرتبه فاردین مرتبه و شرف انسان بروح اولی است و بغیر میباید اول عمر

محمد سمری که آخر وکیلهای آنجناب بود با تنصیص او که واقع شد غیبت تامه یعنی کبری پس ظهور نمیباشد مگر بعد از اذن خداوند تعالی و آن بعد از طول کشیدن مدت و قساوت قلبها و پر شدن زمین است از جور و زود باشد که بیاید از شیعهٔ من کسیکه ادعای مشاهده و دیدن من نماید آگاه باشید که هر کس ادعای مشاهده و دیدن من نماید پیش از خروج سفیانی و پیش از صیحه آسمانی پس آن کذاب و مفتری است یعنی کذاب و دروغگو است و افتری بمن بسته است پس از این توقیع ظاهر میشود که آنحضرت را دیگر کسی نخواهد دید اگرچه او را بعضی میبینند ولکن نخواهند او را شناخت و وکالتی دیگر نخواهد بود نظر بکلام علی بن محمد سمری پس در زمان غیبت کبری هر کس ادعای دیدن امام را در بیداری نماید یا ادعای وکالت خاصه آنحضرت را نماید کذاب و دروغگو است و ملعون و هر کس نیز ادعا نماید که حضرت قائم مرا تعیین بخصوص فرموده است که در میان مردم باشم و احکام را با آنها بگویم یا آنکه باب میباشم که حضرت مرا باب کرده است یا کتابی یا کاغذی یا صحیفهٔ یا نوشته بمن داده است غلط است دیگر حضرت کاری ندارد که بیاید و تعیین باب و نیجره نماید و وجوب تعیین باب بر آنحضرت یا بر خدا از باب قاعده لطف مخصوص باین زمان ندارد دیگر بلکه باید در هر زمان یکی را تعیین فرماید و ادعا نمودن اینکه قرآن دیگر بر آنحضرت نازل شده است یا نازل میشود غلط و کفر است بلی آنحضرت تمام احکام شریعت غرای محمد را بیان خواهد نمود چون از زمان نبوت ناشد و افضل الی از زمان بیان تمام احکام است اگرچه حکم بباطن نماید یا آنکه بعضی از حکمهای ظاهر را تغییر بدهد نه اینکه آنحضرت تغییر میدهد بلکه خداوند این حکم را نسخ فرموده در زمان رسول خدا و زمان عمل بناسخ را در زمان آنحضرت قرار داده است مثل نسخ قبله و مثل نسخ روزه و مثل نسخ عده زنان که اول بعثت یکسال بود و غیر از اینها و تفصیل هر یک را در کتاب مشکوة الانوار بجویند پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه آنحضرت نایبی ندارد تا وقتیکه خود آنجناب ظهور نماید و حسین بن منصور حلاج ادعای وکالت و نیابت و مشاهده امام را نمود و وزیر خلیفه آنزمان او را گرفته بدار کشیدند جمعی در زمان غیبت صغری نیز بخدمت او رسیدند و با آنحضرت کاغذها نوشتند

تا آخر عمر مبتلا استسقا شد و ضعف البنیة بطفولیت و کهولیت با البنیه بجیل او است و دو بدیت چون دو اول عمر و دیدن داخل میشود عزیز است لهذا جنان بموقتی نماید بجهة سستی کر از عزیز شدید از برای او حاصل است چون دو فیر فهم میشود [illegible]

کر قوه بدن را میکیرد و باذی الطفال بجهة روح حیوانیت و هم چنین با نمی اطفال که بر اکر ابتداء عمر او است روح انسانی نیز بتعلق بدن کرفته مشغول میشود و هم چنین از خواب انسان معلوم میشود که او دو روح دارد زیرا که چون انسان بخواب میرود روح انسانی در حرکت و سیر است و روح حیوانی او در بدن مشغول است

وجواب شنیده‌اند مثل محمد بن محمد بن عماد و اسحق بن یعقوب و ابو القاسم بن حلیس و ابو عبد الله کندی و ابو عبد الله بن روح و هرون القزاز و مسرور طباخ و اسحق کاتب و ابن کسوده وحسن بن هرون دینوری و ابن بادشاله اصفهانی و حسن بن نضر قمی و حسن بن یعقوب و قاسم بن موسی و علی بن محمد و محمد بن کلیلی و مرداس قزوینی و ابن خال شهرزوری و ابن ثابت مروی و فضل بن من بنی یمنی و ابن الاعجمی و صاحب مولود مصری و ابو رجائی مکی و ابو محمد وخبار سمشاطی و حاجز و بلالی و عطار و عبد الله عاصی کوفی و محمد بن ابرهیم مهزیار اهوازی و محمد بن اسحق قمی و محمد بن صالح همدانی و ابو جعفر و محمد بن عبد الله نحی و قاسم علاء آذربایجانی و محمد بن شاذان نیشابوری و غیر ایشان از شیعیان خالصین و اما غیبت صغری انحضرت از ظهر جمعه است تا صبح شنبه عاشورا که ظهور میکند و در روز جمعه کردن خطیب مکه را امیر بنده غایب میشوند تا صبح شنبه چنانچه خواهی دانست بدانکه کسی از طول عمر انحضرت تعجب نباید نمود زیرا که خداوند دو مؤمن را که خضر و الیاس باشند و دو کافر را که سامری و دجال باشند عمر زیادی داده است که پیش از انحضرت بوده‌اند و الآن هم میباشند پس محل تعجب نیست و بدانکه غیبت انحضرت از جمله اسرار الهی است یا بجهت امتحان است که ایمان آوردن و ایمان نیاوردن مردم معلوم شود یا بجهت خوف است از مردم و وقت معینی از برای ظهور انحضرت قرار داده نشده است و مفضل بن عمر از وقت ظهور انحضرت از حضرت صادق ع سؤال نمود انحضرت فرمودند حاشا که خدا وقتی از برای ظهور انحضرت قرار داده باشد که شیعیان ما بدانند و هرکس وقت قرار دهد از برای ظهور انحضرت پس ادعای شراکت با خدا نموده است در علمی که مختص او است و حدیث کذب الوقاتون مشهور است یعنی دروغ گفته‌اند آنها که وقتی از برای ظهور انحضرت قرار داده‌اند و در کافی منقول است از امام محمد باقر ع که فرمودند خدا اکر داننده بود وقت ظهور قائم در نود شاید مراد نود از وفات رسول خدا ص باشد پس چون مردم شهید کردند امام حسین را خدا شدید نمود غضب خود را بر اهل زمین و ظهور انحضرت را تا حال تاخیر انداخت تا صد و چهل بعد از وفات رسول خدا ص علی احتمال پس ما شما را باین خبر دادیم و شما فاش نموده پرده را برداشتید و بمردم گفتید پس خداوند دیگر وقتی در نزد ما قرار نداد از برای ظهور

طهارت و خواب انسان بموت
کند و احتلام از برای او دست
میدهد اما چیزهای عجیبه ندیده که
روح او متوجه سبب اسباب
بلا میشود روح او از سیر باز
میگردد بحال خود و اما چون آنها
که بخواب میروند خوره ممیزه آنها
[illegible]
چون انسان بخواب میرود
این روح از کثافات و حرکت
است یا بعالم بالا و یا بعالم
مثال یا بهمین عوالم از علویات
و سفلیات پس هر کاه تعقل
دنیا بکار است عجائبات و
نجاسات مال دنیا است در
خواب با بیشتر حین و غولها
و ظلمت و [illegible] میشوند و خواب
او چیزها از [illegible] دنیا که
خوابها شفته میبینند و او را
اضغاث احلام میگویند و
هرکاه نفس او در دنیا

اوکه بدانم او را و خدا محو میکند هر چیز را که میخواهد و در نزد او است ام الکتاب و وجوه حدیث دلالت دارد که علم ظهور انحضرت از جمله بداء است که مختص خداوند است که دیگری او را نمیدانند حتی امام ع هم نمیدانند و لکن از برای ظهور انحضرت علاماتی چند میباشد که در اخبار مذکور است و بعضی از آنها را ما ایراد مینمائیم بدانکه ظهور انحضرت دو علامة دارد یکی خاصه که مختص باینست که خود انحضرت بداند که در چه وقت باید ظاهر شود و یکی دیگر علامة عامه است اما علامة خاصه بجناب یکی شمشیر او است که از غلاف بیرون خواهد آمد و خواهد عرض کرد یا ولی الله بیرون بر و با دشمنان جنگ کن که دیگر جایز نیست نشستن از برای تو با امر الهی و یکی دیگر علم انحضرت است که افتاده است و هر وقت که خداوند عالم مصلحت در ظهور او میداند علم او امر میکند که خود بخود بر میخیزد و عرض میکند که ای ولی خدا برخیز و ظاهر شو و اما علامة عامه او چند است اول خروج سفیانی است و اسم او عثمان است و پسر عنبسه از اولاد یزید بن معویه بن ابی سفیان است مرد بسیار بد هیبت و بد صورت آبله رو و سرکنده و ازرق چشم بد که خدا را هرگز نکرده است و مکه و مدینه را اندید است و چشم او عوض مینماید و از طرف مکه در بیابان یابس علف ظاهر میشود در ماه رجب و لشکر بطرف مغرب و بغداد منبر هشتند که خراب بسیار و بیشتر مینمایند و طرف نجف اشرف را خراب میکند و مدینه را تا سه روز تاراج میکنند و در کوفه منزل میکنند و فریاد میکند که هر کس سر یک شیعه علی را بیاورد هزار اشرفی باو میدهم پس مردم یکدیگر را بدین است نمعو میدهند و امراء آن زمان هم حرامزاده‌اند و مدت پادشاهی او هشت ماه است و پنج شهر در دست او است دمشق و حمص و فلسطین و اردن و قنسرین و زوال الملک او متصل بظهور دولت حقه است و جمعی کثیر از لشکر او در بیدا که نزدیک مدینه است و اسم زمینی است فرو میروند دوم خروج شعیب بن صالح نام سبتی از شهر سمرقند سیم خروج عوف نام سلمی است در زمین جزیره و جای او در مکانی است که اسم او کریت است و در مسجد دمشق کشته میشود چهارم خروج حسنی است که از نژاد امام حسن نام دارد و در مکه در پای حجر الاسود کشته میشود و بعد از کشته شدن او به پنج

متعلق با خرت و علم و اهل علم
و عمل و ملائکه و معرفت بین مجرد بین
و تقرب الهی باشد چون بخواب
میرود روح او بملکوت الاعلی پرواز
میکند و محشور با ملائکه و علماء
[illegible]
نفس و روح ملاحظه
مینماید و بعضی میگویند
روح بعالم مثال میرود و انچه
در این عالم هست عالم مثال نیز
هست و روح او را سیر
کند هر کاه بجمانع باشد
انیزه های هوا و حبال

در علامات ظهور

و ز حضرت قائم ظهور میکند پنجم اختلاف بنی عباس است در مملکت و سلطنت ششم گرفتن
آفتاب است در نیمه ماه مبارک رمضان و گرفتن ماه است در آخر ماه هفتم ۷ بخلاف عادت
فرو رفتن لشکر سفیانی است در زمین و فرو رفتن جمعیتی در مغرب زمین ۸ ایستادن
آفتاب از اول ظهر تا وقت عصر در میان آسمان ۹ بیرون آمدن آفتاب از طرف مغرب
شاید مراد خود آنحضرت باشد چنانچه در حدیث وارد میباشد ۱۰ کشته شدن نفس زکیه
است در پشت کوفه با هفتاد نفر از صلحا ظاهراً وقوع یافته باشد ۱۱ باد دو قهانی یا
در حکایت نجم پادشاه ۱۱ سر بریدن مردیست که سید هاشمی است در میان رکن و مقام ۱۲
۲۲ خراب شدن دیوار مسجد کوفه است ظاهراً وقوع یافته باشد ۱۳ خروج شخصی
در مصر که او را مغربی گویند و مالک میشود شام و اطراف شام را ظاهراً محمد علی پاشاه
باشد چهاردهم پا دیدن تکرک بزرگ در جزیره روم پانزدهم بیرون آمدن ستاره
روشنی دهنده است مثل ماه در مشرق و نزدیک است از یکی دو سر او بهم رسد شانزدهم
ظاهر شدن آتشی است در طرف مشرق که تا سه روز یا هفت روز در میان زمین و آسمان
بماند هفدهم ظاهر شدن سرخیست در آسمان که پهن بروی آسمان میشود ۱۸ ظاهر شدن
آتشی است در آسمان که همه مردم بترسند و انکاهان خود منزجر شوند نوزدهم مطلق
العنان شدن عربست که در هر جا که بخواهند بروند و انجا را مالک شوند ۲۰ خارج
شدن از سلطنت سلاطین عجم است ۲۱ کشتن اهل مصر است امیر خود را ۲۲ خراب
شدن شام است ۲۳ بیرون آمدن سه علم است از او یکی از آنها بطرف مصر میرود
و یکی دیگر بطرف خراسان ۲۳ بیرون آمدن سوارها است از مغرب و منزل نمودن آنها
بجزیره دمشق ۲۴ جدا شدن نهریست از شط فرات و جاری شدن او است بکوچهای کوفه
و واقع شده است ۲۵ بیرون آمدن شصت دروغگو است که همه ادعای نبوت کنند ۲۶
بیرون آمدن دوازده نفر از آل ابیطالب است که همه ادعای امامت کنند ۲۷ سوزانیدن
مرد جلیل القدری است از شیعه بنی عباس در میان حلولا و خانقین ۲۸ بستن جسر است
در بغداد از سمت محله کرخ و ظاهراً وقوع یافته است و الحال موجود است ۲۹ وزیدن
باد سیاهی است در بغداد در اول روز واقع شدن زلزله است در بغداد که بسیاد

اهل بغداد

نفسانیه ظلمانیه تا نیز بداد
زیرا که هر چه در این عالم هست
در عالم مثال نیز موجود است
و خواب سر رشته افلاس راه هی
کرا است که مجموع عوالم علیا
و سفلی است بعونه او است
و بنا هستند که بشارت طلبند
از جانب خداوند تبارک ابنیا
چنانچه مروی است از رسول خدا

در یمن که او را یمانی
گویند و خروج
شخصی است

من الله و هی ...
جزء من اجزاء النبوة و انتظر
در حدیث است که خواب مؤمن
جزئی از هفتاد جزء نبوت است
و ابنا فرموده اند که جزئی از
چهل و شش جزء پیغام آوردن است
و بعضی گفته اند که عمر رسول
خدا بعد از بعثت بیست و سه

آنحضرت علیه السلام است

اهل بغداد بمیرند و اضطراب بسیار در اهل بغداد بهم رسد که آرام نداشته باشند و همچنین
بر اهل عراق عرب و ظاهراً وقوع یافته است ۳۰ فرو رفتن جمعی است در بصره بزمین و خون
ریختن بسیار است در او و خراب شدن خانهای او است و بر طرف شدن اهل او است شاید
وقوع یافته باشد یا در وقوع بیاید ۳۱ واقع شدن مرگ بسیار است بطاعون و وبا
در دم مردن مردم است از بغداد و غیره ۳۲ آمدن ملخ بسیار است در وقتش و در غیر
وقتش ۳۳ خون ریزش بسیار است در میان دو طائفه از عجم ۳۴ مسخ شدن طائفه است
بصورت میمون و خوک ۳۵ بیرون رفتن غلامانست از اطاعت آقایان و کشتن غلامان
آقایان خود را ۳۶ سینه و صورتیست در قرص آفتاب ۳۷ بیرون آمدن مرده هاست
از قبرها و زنده شدن ایشان است ۳۸ آمدن چهارده باران پی در پی از آسمان است که زمین
پاک و شسته نماید ۳۹ بر طرف شدن علم و ظاهر شدن جهل و بسیار شدن قتل و کم شدن
فقهای حقیقی و مردن ایشان پی در پی و بسیار شدن فقهای ضلالت و خیانت و بسیار
شدن شعرا ۴۰ مسجد شدن قبرها و زینت کردن قرآنها و مسجدها را باطلا و
غیر طلا ۴۱ زیاد شدن ظلم و ستم و جور و فساد و کردن امراء کفره و دوستان
ایشان فجره و اعوان ایشان ظلمه و صاحب رای و تدبیر ایشان فسقه ۴۲ خراب شدن
بصره است مردی بسبب شورش مردی از سادات که شیعه او زنجی و سیاه باشند و ظاهراً
وقوع یافته باشد زیرا که در ۲۵۵ سنه که سال بعد از ولادت حضرت قائم است علی
محمد احمد بن علی بن زید بن علی بن الحسین خروج در بصره نمود و اکثر شیعه او غلامان سیاه
بودند و بصره را خراب کردند و او را ملقب بصاحب الزنج نمودند ۴۳ ایجد در حدیث
رسول خدا وارد شده است که فرمودند در سال شصت صیحه و قتل بسیاری میشود
و بر همیکرد در زمین از ظلم و جور و در بیست سال بعد از آن واقع میشود موت علما
یکی و باقی بمانند کسی و در سی بعد از آن کم میشود آب نیل و فرات بمرتبه که مردمان
در وسط شط نزاع کنند و در چهل بعد از آن سنگ میبارد از آسمان بر یک تخم
مرغی پس تمام حیوانات هلاک میکردند و در پنجاه بعد از آن درندگان مسلط بر
مردمان میشوند و در شصت بعد از آن آفتاب میگردد بنصف حجم و آن میمیرند

۲
سالک و مرشد شاه در خواب
با وحی و صحبت او ابن جهت است
که خواب بلند جزء از چهل و شش
جزء نبوت است زیرا که چهل و شش
ماه عمر او است بعد از بعثت
چون سال بهجت عوام است
احتضار او ل است و تفصیل

ستیم ناطق قلبیه حیات دم
کلبیه الهیه پس نفس نامیه
نباتیه پنج قوه دارد که
جاذبه و هاضمه و دافعه
و مربیه و دو مکاصفه دارد
زیاده و نقصان و محل آنها
کبد است و نفس حسیه حیوانیه
پنج قوه دارد سمع و بصر
و شم

ودر هفتاد بعد ازان دیگر نمیزاید مؤمن و در هشتاد میکردند زنها مثل بهائم ودر
نود بعد ازان بیرون میاید دابة الارض ودر هفتصد طلوع مینماید افتاب سیاه و
تاریک ودیگر بعد ازان سؤال میکند وظاهر نیست والله العالم که این سالها بعد از
ششصد از هزار ودویم بعد از هجرت باشد که الان هزار و دویست و شصت و سه سال است
ودر حدیث دیگر وارد شده است که در سال ششصد وهشتاد ظاهر میگردد دین یکی
اسم او سعید است و صاحب لشکر و سبیل است مثل مردها ومیاید از صحرا بسوی
عراق وبا او است هزار سوار ودر سال ششصد وهشتاد وهشت ظاهر میشود از سمت
روم مردی که اسم او مزید است با هفتصد علم که بر هر علمی یکصلیبی یعنی چوبیکه نصارا
دارند وشکل دار کشیدن حضرت عیسی است و بخته است ودر زیر هر علم وصلیبی هزار سوار
فرنگی ونصرانی میباشد ودر انوقت خروج میکند مردی از طرف مکه که اسم او سفیان
حرب است و شاید همان سفیانی است که مذکور شد پیش از اینکه ملک او هشت ماه است و متصل
بظهور دولت قائم آل محمد و شاید حرب جد او باشد وعنبسه پدر او باشد و بعد از علامات
ظهور خروج دجال است و اسم ملعون صاید بن صید است واخبار در بابت او خلاف است
بعضی دلالت دارد که از زمان ادم بوده است تا بحال چنانچه در حدیث است که رسول
خدا تشریف بردند بخانه از خانهای مدینه ودر انخانه مرد دیوانه هرزه گوئی
بود با مادر او و حضرت او را باصحاب خود نشاندند و فرمودند که ای مردمان خدا انبیا را
نفرستاده است هیچ پیغامبری مگر اینکه ترسانیده امت او را از دجال و او را
مهلت داده است و واگذارده است او را تا زمان خروج خواهد نمود این مرد بعد
این با کوهی از نان و نهری از اب در زمان قحطی ظاهر میشود و اکثر تبعه او یهود و زنهای
اعراب و صحرا نشینها میباشد و داخل میشود تمام افاق و اطراف زمین مگر مکه و
کوه ان و هر وقت خروج نمود ادعای خدائی میکند و حال انکه اعور است و خدا اعور
نیست ودر بعض اخبار وارد شده است که در زمان انحضرت متولد شده است و در پیش داشت
ودر وقت تولد خود حرف میزد و پیغام او رفت و ادعای نبوت کرد و گفت من فرستاده
خدا هستم پس حضرت امر نمود ملکی را که بصورت مرغ بزرگی بود که او را ربود و در چاهی

و ستم و ملم وخوف و درخاصیت
دارد و رضا و غضب و محل آنها
قلب است و نفس ناطقه قدسیه
پنج قوتی دارد فکر و ذکر و بنا
و انها محلی ندارند و مشابهت
بنفوس فلکیه دارند و دو
[illegible]
متعلق بانسان
کرجای اخر بطرد ماعبث
و بعضی گفته اند اسر نفس ناطقه
انسانیست و هر کاینات تابع
و در حدیث است که عقل را خدا
خلق فرمود که عالم بهمه اشیا
و محیط با نها است و در
حدیث دیگر است که عقل
ملکی است که خداوند او را
خلق فرموده اگر بعدد
خلقت تمام خلایق

کرد و در قریه یهودیه بود اندها است سجستان یا اصفهان نیست انداخت و در زنجیر است تا وقتیکه
اذن بخروج او بشود و خری دارد که گام او یکمیل راه است که سر میل یکفرسخ است و خر او
خالهای سفید در بدن او است مثل پلنگ و صفت دجال این است که چشم راست او مالیده
شده است و چشم چپ او در پیشانی او است و میدرخشد بنحویکه گویا ستاره صبح است و در
او پارچه خونی است که گویا مخلوط بخون شده است و میباد و چشمش نوشته است که کافر است
و هر کس از ملا و غیر ملا او را میتواند بخواند و ساحر ماهری است که بسحر فرو میرود در
دریاها و سیر میکند و با افتاب در پیش روی کوهیست نزد او و در پشت سر او کوه
سفیدیست و بسحر بچشم مردم میاید که در کوه اب و نان است و حال انکه حقیقت ندارد بلکه
سحر است و هر دریاها را سیر میکند و بهر دریا و ابی که میرسد ان اب فرو میرود دیگر
تا روز قیامت بیرون نخواهد امد و شیطان در پیش روی او رقاصی میکند و شیاطین
او را و خر او را در نظر مردم زینت میدهند و این فتنه بسبب جهة امتحان خلق و فریاد
میکند که اواز او را مشرق و مغرب از جن و انس میشنوند و میگوید ای دوستان من منم
انخدائیکه خلق کردم و تسویه اعضا و اجزاء عالم را نمودم منم انخدائیکه تقدیر امور
بندگان نمودم و هدایت و رهنمائی کردم خلق را منم پروردگار بلند شما و اکثر پیروان
او زنان و یهودان و اولاد زنا و ساربانها میباشند چون بعقبه افیق که کوهیست
در شام میرسد و در سه ساعت از روز جمعه حضرت قائم او را میکشد و عالم را از کثافت
و نجاست ان ملعون پاک میفرماید و بعد از علامات خروج دجال و ظهور قائم آل محمد
چیزهائیستکه حضرت امیر المؤمنین ع از برای عصعصة بن صوحان فرمودند که از علامات
خروج دجال اینستکه مردم ترک نمایند نماز را و ضایع کنند امانت را و حلال دانند دروغ را
و بخورند ربا را و بگیرند رشوه را و بنا نمایند خانها را محکم بسازند دین را بدنیا
بفروشند و صاحب شوند سفیها را افزاید و هند با زنها مشورت نمایند و رحم را قطع
نمایند و تابع هوا شوند و استخفاف بخون ریختن نمایند و علم ضعیف باشد و ظلم کردن
فخر باشد امراء فجره و وزراء کفره باشند و اهل معرفت خیانتکار باشند و قراء فسقه
باشند یعنی عمل بقرآن نکنند و شهادت ناحق زیاد شود و فسق و فجور علانیه و اشکار

از مرد و زن و مرد بعد از او
ملکیست چون مرد پانزده
ساله گی و زن نه ساله گی میرسد
انملک دوبار میکند و انسان
بنور او روشن میشود و بنابر
در حدیث است که عقل در قلب
مثل چراغیست که در وسط خانه
باشد و از امیر المؤمنین منقول است
[illegible]
عاشر و روح محمدی
و نور محمدی و نور مطلق و ذره
بیضا و کلمات تامه و کلمه
لها العقل الاکبر و اسم اعظم و اولاد
و ابداع و صبح ازل و مفاتیح
غیب و ام الکتاب و لوح محفوظ
و قلم و عما و تعیین اول و وجود
مطلق و حدت حقیقت و ولایت
مطلقه و تجلی اول و واسطه بین
الظهور و البطون و برزخیه

در بیان علامات

شود و بهتان یاد شود و در مسجدها آگاه کنند و اشرار مکرم و محترم باشند و نزدیک شود
عذابها چنانکه وعده داده است خدا و زنها شریک مردها شوند در تجارت و صدای فساق
در اموزات بلند شود و پستترین قوم بزرگ قوم شوند و مردم تقیه از فاجرین نمایند
و تصدیق دروغگو نمایند و خیانتکار را امین دانند و زنان خواننده و غنا کننده
پیدا شوند و ساز و صرنا پیدا شود و اخرین لعن بر اولین کنند و زنها سوار زین شوند
و زنها شبیه بمردان شوند و مردم علم را بدیگری بجهت دنیا و عمل دنیا را مقدم بر آخرت
دارند و مردم خود را بمومن وانمایند مثل گرگ که در لباس میش در آیند و دلهای
ایشان مرده تر از مردار و تلختر از صبر میباشد پس در انوقت خروج دجال نزدیک است
و بهترین مکانها در انوقت بیت المقدس است که مردم آرزو میکنند که کاش ما ساکن
انجا میشدیم ع از علامات ظهور انچه در حدیث است که پیغمبر فرموده‌اند در تفسیر آیه
فقد جاء اشراطها پس فرمودند که آیا خبر بدهم شما را از علامات ساعت یعنی قیامت صغری
پس سلمان عرض کرد بلی یا رسول الله ص حضرت فرمودند از جمله علامات ان ضایع نمودن
نمازها است و تابع شدن شهوتها است و میل نمودن بهوا است و تعظیم نمودن بمال
و فروختن دین بدنیا است پس در انوقت اب میشود دل مومن چنانچه اب میشود نمک در
اب بسبب انکه میبیند از منکر و نمیتواند که او را تغییر دهد و نهی کند پس سلمان عرض کرد
که یا رسول الله اینها شدنیها است حضرت فرمودند بلی بحق انخدائیکه جان من در قبضه
قدرت او است ایسلمان در انوقت والی و حاکم میشود بر مردم امراء جور و وزرا
فسقه و عارفان ظالم و امنا خیانتکار پس سلمان عرض کرد این امر شدنی است فرمودند
بلی در انوقت میگردد معروف منکر و منکر معروف میشود و خائن امین میشود
و امین خائن میشود و تصدیق کرده میشود دروغگو و تکذیب کرده میشود راستگو
ایسلمان در انوقت امارت و بزرگی با زنان است و مشورت کردن با کنیزان است
و نشستن طفلها است بر منبرها و دروغ صحبت و شوخیست و زکوة دادن غرامت
و فرض است مال خدا را غنیمت میشمارند و مردم جفا مینمایند با پدر و مادر و جفای
انکه نیکی مینمایند با دوستی خود و طلوع میکند ستاره دنباله داری ایسلمان در

حضرت قائم ع

انوقت شریک میشود زن با شوهر خود در تجارت و باران در تابستان میبارد و خوبان
پایمال میشوند و عیادت کنندگان ذلیل و خوار میباشند و بازارها متصل بهم
میشوند و مردم از خدا شکایت میکنند یکی میگوید چیزی نفروختم و یکی میگوید نفع
نکرده ام ایسلمان در انوقت امیر و حاکم میشود بر انها قومیکه اگر حرف بزنند انها
میکشند و اگر حرف نزنند مالهای ایشانرا حلال میدانند و چیز ایشانرا مال خود
میدانند و خون ایشانرا میریزند و پر میکنند دلهای ایشانرا از خوف و ترس و نمی بینی
ایشانرا مگر ترسنده و لرزنده و گریزنده و میایند بعضی از مشرق و مغرب و متوجه
امر امتمن میشوند پس وای بر ضعفاء امتمن از جور ایشان و ویل و جهنم باد برای
ایشان رحم نمیکنند کوچک را و احترام نمیکنند بزرگ را و نمیگذرند از گناهکاری
صورت ایشان صورت ادمی است و دل ایشان دل شیاطین است ایسلمان در انوقت
اکتفا مینمایند مردان بمردان در شهوت و زنان بزنان و زنان رشک میبرند بر پسران
چنانچه غیر خود رشک میبرند بدختران در خانه اهل ایشان و شبیه میشوند مردان
بزنان و زنان بمردان بعضی در لباس و زلف و زینت دادن خود و امر و نهی کرده زنند
امر و سوار میشوند زنان بر زینها پس برایشان باد لعنت من لعنت خدا ایسلمان
در انوقت نقاشی و طلاکاری میشود مسجدها همچنانکه طلاکاری و نقاشی میشود
معبد یهود و نصاری و زینت داده میشود مصحفها بطلا و غیره یعنی قرانها طلا کاری
میشود و بلند کرده میشود منارها و بسیار میشود صفها با جماعت با دلهای بغض دار
و زبانهای مختلفه ایسلمان در انوقت زینت مینمایند مردهای امتمن بطلا و میپوشند
حریر و دیباج را و استعمال مینمایند پوست پلنگ را و ظاهر میشود و بر او
معامله مینمایند بربا یعنی نزول گرفتن و رشوه میگیرند و دین را پست میشمارند و دنیا
بلند میشمارند ایسلمان در انوقت ظاهر میشود زنهای خواننده و الات لهو و لعب
مثل ساز و صرنا و والی و امیر میشوند انها اشرار امتمن ایسلمان در انوقت حج می
کنند بندگان امتمن بجهت تفنن نمودن و اغنیا برای تجارت کردن و فقرا برای ریا
و سمعه نمودن و قومی پیدا میکنند فقه را برای غیر خدا و قران را الله خواندنی می کنند

وعنا کردن و افزان خوانی اسم میکنند و عالم میشوند برای غیر خدا و زیاد میشوند اولاد
زنا و خود را بروی دنیا میاندازند ایسلمان در آن وقت پاره میشود پردهها احترام
مردم و کسب کرده میشود کاهنان و مسلط میشوند اشرار بر اخیار و فاش میشود فقر
و فاقه و فخر و مباهات مینمایند بر یکدیگر بلباس و پوشاک و باران بیارد در غیر وقت
و انکار نمایند امر بمعروف و نهی از منکر را حتی اینکه مؤمن ذلیلتر از امت میشود
و ملامت کنند مردم متابعان قرآن و عباد را و اسمانها با اسم ارجاس و انجاس
که رجس و نجسها باشد بخوانند ایسلمان در آن وقت تمیز نسد خبر غنی و مالدار بفقیر حتی اینکه
سؤال میکند سائل یکصد در میان دو جمعه و تمیز نسد بیکی که چیزی در دستش بگذارد
و حرف میزنند در امور آن عامه من کسیکه قابل حرف زدن نیست و اینشروط تبیان دیگر
از آنها ظاهر شده است امید است که باین زودی فرج شود انشاء الله تعالی نور بسیم
در بیان وقت ظهور و رفتار آنحضرت است بدانکه از مضامین اخبار متفرقه ظاهر میشود
که ظهور آنحضرت در سال طاق میباشد مثل سی و پنج و هفت و نه و در روز شنبه عاشورا
که دهم محرم الحرام است ظهور میکند که روز شهید شدن حضرت سید الشهدا است و در بعضی
اخبار دیگر است که در ماه رجب ظهور میکند و از مکه ظهور خواهد نمود و در اول روز
جمعه ظاهر خواهد شد و در وقت خطبه خواندن خطیب و کردن خطیب مکه را خواهد زد
و غایب خواهد شد و صبح شنبه ظاهر خواهد شد و در سر عمامه رسولخدا ص و در دست
عصای آنحضرت و در پا نعلین آنحضرت را خواهد داشت و چندین بز در پیش روی خود خواهد
انداخت و باین هیئت داخل در مکه میشود پس در آن شب جبرئیل و میکائیل با چندین
هزار ملائکه نازل خواهد شد و آنحضرت در میان رکن و مقام بایستد و جبرئیل عرض کند
ای امر تو جاری است و سخن تو مقبول است پس حضرت دست بر رو بکشد و بگوید الحمد لله الذی
فریاد کند که ای گروه بزرگان و مخصوصان من بیائید بسوی من و صدای آنحضرت را خدا
بمشرق و مغرب برساند که همه مردم بشنوند پس سیصد و سیزده نفر که بعدد اهل بدر است
که در اطراف عالم هستند و خداوند آنها را در از روزها جمع نماید بعد طالقان
که همه با شمشیرها باشند و اسم هر یک و پدر هر یک بشمشیرهای ایشان نوشته باشند

وبکشند پنجاه هزار ملک بر مینا
و ملک قائم را بر کن میکائیل
است و اعانت میکند او را
اسرافیل و عزرائیل بضعف
قوت خود و بعضی ان تحول
علما ان الله خلقکم ثم

و همه از اولاد عجمند بعضی از آنها از امتهای پیغمبران گذشته اند و بعضی از امت
حضرت رسول اند و همه بستر جوانان نمایان باشند و حال آنکه همه پیران باشند و در زمان
غیبت کبرای آنحضرت غیبت کرده اند و آنها را اولیاء الله میگویند و مخصوصان آنحضرت می
باشند که در وقت ظهور او با او ظهور نمایند شاید اوتاد و ابدال هم از آنها باشند
و شاید بعضی آنها در این زمانها متولد شده باشند و خداوند عمری دراز بوده میان زمین
و آسمان بر پا کند که نور او داخل خانهها شود و آن سیصد و سیزده نفر که در طالقانند
در رختخوابهای خود باشند چون صبح شود هر یک در زیر سر خود صحیفه پیدا کنند
که نوشته باشد طاعة معروفة پس بدانند که آنحضرت ظهور کرده است و از جمله آنها
رجال الغیب است که سی یا چهل نفرند و در هفته تمام روی زمین را طی میکنند و در
هر روزی در طرفی بسر میبرند و هر جمعه در نزد آنحضرت حاضرند بجهة نماز جمعه و بیست
و هفت نفر از مردگان امت پیش و این امت زنده شوند بجهة تمشیت امور آنحضرت پانزده
نفر از قوم موسی باشند و هفت نفر اصحاب کهف میباشند و یوشع بن نون وصی
موسی و سلمان فارسی و ابودجانه انصاری و مقداد اسود و مالک اشتر و حضرت
صالح و حضرت شعیب باشند پس چون صبح شود بطی الارض در یک چشم بهم زدن در نزد آن
حضرت حاضر شوند و بعضی بر ابر سوار شوند و حاضر شوند و در خدمت آنحضرت بایستند
پس آنحضرت پشت بکعبه دهد و دست بگشاید که از نور او عالم روشن شود پس فرماید
که هر که باین دست بیعت کند چنانست که با خدا بیعت کرده است پس اول جبرئیل دست
آنحضرت را ببوسد و بیعت کند پس ملائکه پس نجیبان جن پس آن سیصد و سیزده نفر که
چون بزمین راه میروند زمین فخر میکند که یکی از اصحاب قائم بر روی من راه رفت
و جبرئیل در آن روز بصورت مرغ سفیدی بیعت میکند و یکپای خود را در مکه و یک پای
خود را در بیت المقدس میگذارد و با آواز خوش و بلند فریاد میکند که اتی امر الله
فلا تستعجلوه پس مردم مکه فریاد میکنند که این کیست بعضی گویند که این صاحب
گویند که اصحاب او را میشناسند و گویند مگر چهار نفر از اهل مکه و چهار نفر از اهل
مدینه که آنها را میشناسیم و تا حال دیگر را نمیشناسیم و این بیعت در اول طلوع

وطلب میکنند او را بر هان
میکنند و قول باینکه عرش
کره ایست بهم میرسد غلط است
و بعضی گفته اند مراد از عرش محیط است
و مراد از کرسی جای است بعد از
عرش و کره ایست جسمانی و این غلط
و بعضی گفته اند که عرش اطلاق
بر علم نیز شده است و مستند
قوله تعالی ان الله علی عرشه استوی
ای علی علمه استوی و چیز
دیگر هست که مقام اقتضا
او را ندارد و الله العالم لکن واجب
است اعتقاد نمودن بوجود
عرش جسمانی و کرسی جسمانی
و انکار او غلط است و قول باینکه

افتاب بنشیند و چون افتاب بلند شود از پیش قرص افتاب منادی از آسمان ندا کند که تمام اهل
زمینها و آسمانها بشنوند که ای گروه خلایق این مهدی آل محمد است با او بیعت کنید تا هدایت
بیابید و با او مخالفت نکنید که گمراه میشوید و مردم از شهرها و صحراها و دریاها رو
بمکه میاورند و چون نزدیک غروب افتاب از آسمان میشنود شیطان فریاد میکند که ای
خلایق پروردگار شما در وادی یابس ظاهر شده و او عثمان بن عنبسه از اولاد یزید
معویه است با او بیعت کنید که هدایت یابید و مخالفت او را نکنید که گمراه میشوید
پس ملائکه و نقبای جن و انس او را لعنت کنند و دانند که او شیطان است پس آنحضرت
پشت بکعبه داده فرماید که هر کس میخواهد بهر پیغامبری نگاه کند بیاید و بمن نگاه
کند و هر کس بیاید و از من بشنود آنچه میخواهد بشنود پس بخواند صحف و زبور و تورات
و انجیل و فرقان چنانچه نازل شده اند پس چند روزی در آنجا بماند و خلیفه بر اهل
مکه قرار دهد و اهل مکه سر خلیفه آنحضرت را بکشند باز حضرت دیگری را خلیفه نماید
و در دفعه سیم یا چهارم عود بمکه بکند و جمعی از اهل مکه را میکشند و دستهای بنی شیبه که
کلیدداران مکه اند ببرد و بر کعبه آویزان میکند و منادی آنحضرت ندا میکند که اینها
دزدان خانه خدا میباشند و خانه مکه را خراب میکند و از اساس حضرت ابرهیم بنا
میکند و از آنجا بمدینه تشریف خواهد آورد و دو نفر از قبر بیرون خواهد آورد
و در درخت خشکی آویزان میکند و آن درخت بجهت امتحان خلق سبز میشود و آن
دو نفر تر و تازه اند پس میفرماید که ایمردم بیزاری بجوئید از اینها پس دوستان ایشان
میگویند که از تو بیزاری میجوئیم که اینها را با این خواری بیرون آورده و حال اینکه
از برکت ایشان درخت خشک سبز شده و اینست رستگاری بزرگ پس آنحضرت امر
میکند و دوستان ایشان را که بکناری میروند و امر میکند از زمین آتش و بادی بیرون
میاید و ایشان را میسوزانند و آن دو نفر را میسوزانند و باز آن دو نفر زنده می شوند
و میسوزانند که روزی چندین دفعه سوخته میشوند و زنده میشوند و بعد از آن
میاید بکوفه و پای تخت او کوفه میشود و مسجد کوفه را خراب میکند و از بنای
اصل او بنا میکند او را و محل دیوان و حکمش مسجد کوفه خواهد شد و بیت المال

و ملائکه عالم ارواح برزخ و بعضی عالم نفوس و عقول گرفته اند و بعضی و عالم هم گفته اند که [illegible] لطایف باشد عاشق که جسم باشد مجرد باشد و اینها همه را در این داخل میدانند ایضا بعضی و عالم گفته اند عالم غیب و عالم شهادت و بعضی نیز عالم مثالی را ابراهیم یاد کرده اند و بعض اخبار وارد شده که هجده هزار عالم الآن موجود است که هر عالمی سر مقابل این دنیا میباشد چنانچه مرحوم محدث مجلسی در سماء العالم نقل می فرماید که شخصی آمد بخدمت حضرت سید سجاد حضرت با او فرمودند که تو کیستی عرض نمود که من منجم آیا تو ان علم را میدانی حضرت با او نگاه کرد و فرمودند که آیا میخواهی بنمایم ترا هم کسی را اگر از وضعی که تو داخل بوده باشی تا بحال هجده هزار عالم را طی نموده است که هر عالمی سر مقابل بزرگ تر است از دنیا و حال آنکه

او مسجد سهله خواهد شد و محل خلوتش نجف اشرف خواهد شد و اصحاب او همه بده [illegible]
خواهد رسید و پنج هزار ملک بعدد اصحاب جنگ احد با آنحضرت خواهد بود و در هر
جا که بخواهد لشکر ببرد فریاد میکند که لشکریان نان و آب بر ندارند و سنگ موسی را
تبرک کرده منبر و عصا بر او میزنند دوازده چشمه از او ظاهر میشود که نان و
آب و آنچه مردم احتیاج دارند از آن سنگ بیرون میاید از برای مردم نوع چهارم
در سلوک و سیر آنحضرت است بدانکه آنحضرت حکم بباطن خواهد نمود و شاهد نخواهد
طلبید و جزیه از کفار قبول نمیکند تا اینکه اسلام و ایمان را قبول کنند و الا ایشان را
کردن میزنند و گردن مانع الزکوة را میزنند و مسجدها را خراب میکند با منارها
و مسجدها را مسقف مثل عریش موسی میکند و چهار مسجد را تغییر میدهد که مسجد الحرام
و مسجد پیغامبر و مسجد کوفه و مسجد بصره باشد و شارعها را شصت ذرع می کند
و لشکر باطراف عالم میفرستد بجهة مسلمان کردن کفار و بایمان داخل کردن مردم
و مسجدی در نجف اشرف بنا میکند که هزار در داشته باشد و مقام ابرهیم را خراب میکند
و بطریقیکه در زمان رسول خدا بود بنا میکند و خانهای نجف را با خانهای
کربلا متصل میشود که مردم با اسب [illegible] و بنماز جمعه نمیرسند از کثرت مردم و بعلت
خوابیدن گوسفندی هزار دینار قیمت پیدا میکند و سوار اسب سپاهی میشود و شمشیر خود
حرکت میدهد که همه شهرها و دهات از مشرق تا مغرب چنان می بینند که آنحضرت
در شهر ایشان است و خیمها زده میشود در کوفه و مردم تعلیم میگیرند قرآن را
بطریقیکه بر حضرت رسول نازل شده است و بسیاری احکامهای ظاهر را تغییر میدهد
و بسیار اعتقادات که مردم دارند ظاهر میکند و شش مرتبه گردن قریش را میزنند
و در هر مرتبه پانصد نفر را و دست خود را بر سر مردم میکشد و عقل مردم
کامل میشود و اسلام و ایمان را بر همه یهود و نصارای و مجوس و خوارج و سایر کفار
و منافقین عرض میکند هر که قبول کرد فبها و الا گردن میزنند و باید که ایمان ایشان
از روی طوع و رغبت باشد و الا بعلم خود میداند و هر کس از ترس و بی رغبت
ایمان بیاورد نکرده او را میزنند و زمین گنجهای خود را برای آنحضرت ظاهر می کند

آنکه از جای خود هیچ حرکت نکرده است بمن عرض کرد که او کیست حضرت فرمود که منم هر گاه می خواهی خبر شو بدهم از آنچه خورده و آنچه در خانه ات پنهان کرده و ایضا امیر خود در همان کتاب نقل [illegible] مشتق علم عالم مدینه شما حضرت فرمودند که در یک صبح سیر میکند بقدر سیر نمود تا آفتاب یکسال راه او لکن امروز نمود [illegible] سیر غایب

و عمودی از عمودهای عرش ملکی بر بالای سر او نصب میکند که نور او مشرق و مغرب عالم را
روشن میکند و فرود نمیاید بر احدی مگر آنکه او را هلاک میکند و منصور برعب
مؤید بنصر است و پستی و بلندی کوههای زمین از برای آنحضرت هموار میشوند و در راه
رفتن و سیر کردن عالم و عالم را از مشرق و مغرب صحراها و دریاها و ظلمات و کوه قاف همه را
سیر مینماید و در بعضی اخبار وارد است که آنحضرت سوار بر ابر میشود و آسمانها را هم سیر می
کند و تمام روی زمین بمنزله کف دست آنحضرت است که همه را می‌بیند و چنان قوتی دارد
که هرگاه دست کند درخت عظیم را از زمین میکند و کوه را از جای میکند و اگر در میان
کوهها فریاد کند کوهها از هم پاشیده میشوند و آنحضرت مثل رسول خدا صلعم سایه ندارد
و ابر بر سر آنحضرت سایه می‌اندازد و میراث تمام پیغمبران نزد او است از عصای موسی
و کلیم شعیب و انگشتر سلیمان و پیراهن ابراهیم و نعلین آدم و شمشیر پیغمبر بر حق
خدا و حضرت عیسی از آسمان چهارم نزول میکند در عقب سر آنحضرت نماز میکند و آنحضرت
ز برای عیسی عروسی میکند و حکمهای عجیب و غریب میکند که گوش نشنیده است زیرا که کل
حروف بیست و هشت حرف است و از زمان آدم تا زمان خاتم دو حرف ظاهر شده است
که همه پیغام آوران از این دو حرف نشسته و بیست و شش حرف دیگر باقی است که حضرت همه آنها را
ظاهر میکند و مردم همه را خواهند خواند و خواهند فهمید و اوضاع عالم غیر از این اوضاع
میشود ظلم برطرف میشود و عدالت در میان مردم گسترده میشود بجائیکه گرگ و میش
باهم در یکجا آب میخورند و در آن زمان برکت زمین بسیار میشود و رحمت آسمانی نازل میشود
و دینها همه یکی میشوند و عقلها کامل و چشمها همه روشن و بدنها قوه چهل مرد پیدا می
کنند و مردم بنور جمال آنحضرت روشن میشوند که دیگر محتاج بنور آفتاب نمیباشند
و مردم آنقدر عمر میکنند که هزار اولاد از برای ایشان زائیده میشود و غلبه عقل
میشود و جهل برطرف میشود و صفات حسنه و اخلاق پسندیده در میان مردم ظاهر می
شود بخل و حسد و کینه و ریا و کبر و خودبینی و حب ریاست و طلب دنیا کردن از مردم
برطرف میشود و روز کسادی بازار شیطان میشود تمام عالم را نور روشن می
کند و عالم عالم نور خواهد شد و ظلمت و جهل برطرف خواهد گردید اللهم عجل

و هرگاه مامور شود در یک
صبح سیر مینماید دوازده آفتاب
دوازده ماه و دوازده مغرب
دوازده مشرق و دوازده
دریا و دوازده عالم را چون
کلام حضرت با جابر بسیار بکو
در دست عالم زنجیری نماند
گرچه بگوید بعد ابصار در کتاب
خصال مروی است از جابر از صادق
که عرض نمودم بحضرت
یا فرمایید که آیه افعیینا بالخلق
الاول بل هم فی لبس من خلق
جدید چه معنی دارد حضرت
فرمود ای جابر تاویل این آیه
است که چون خدا فانی نمود این
خلق را و این عالم را و ساکن کرد
اهل بهشت را در بهشت
و اهل جهنم را در جهنم و عالم
دیگر خلق میفرماید و خلق
تازه خلق میفرماید که بدون
نر و ماده که عبادت کنند
خدا را و خلق میفرماید از برای
ایشان زمینی که غیر از این زمین
است و خلق میکند از برای ایشان آسمانی
غیر از این آسمان که سایه
بر سر ایشان بیفکند ای
جابر شاید که تو گمان میکنی

فرجه و سهل مخرجه و اجعلنا من اعوانه و انصاره بمحمد و آله و چون ظاهر شود در سن
چهل سالگی یا سی سالگی مینماید و حال آنکه از عمر شریفش تا بحال که سنه ۱۲۰۳ است هزار
و هشتاد سال گذشته است بجهة آنکه در نیمه شعبان در سال دویست و پنجاه و پنج سال
از هجرت گذشته بود که آنحضرت متولد شد اگرچه بعضی اختلاف دیگر هم کرده اند و در
زمان خلافت المهتدی بالله چهاردهم خلفای بنی عباس متولد شدند و از زمان ظهور
تا زمان شهادت او هفتاد سال خواهد کشید و بعد از هفتاد سال زنی ملجمه نام چیزی
بمزرق آنحضرت خواهد زد و آنحضرت را شهید خواهد نمود و در این اثنا حضرت سید
الشهداء ظاهر خواهد شد و این اول رجعت و قیامت صغری است و آنحضرت را غسل
میدهد و کفن میکند و نماز بر او میکند و او را در نزد حضرت رسول صلعم دفن میکند
و در بعضی اخبار وارد است که عمر آنحضرت بقدری میشود که هزار سوار از اولاد خود
سوار کند بجهة جهاد و بعضی از حکما گفته اند که آنحضرت عمر هفت کرکس کند و شاید حال
آنحضرت هم اولاد و زوجات داشته باشد و در ایام غیبت صغری زنی از اولاد ابی لهب
داشت که نام و نشان او معلوم نیست و منزل او حال شاید در طرف مغرب زمین
در جزیره که در میان دریای اخضر است باشد چنانچه مشهور است در تواریخ از بعضی
سیاحین که میگویند در آنجا از شهرهای بزرگ است که مشهور است بشهرهای حضرت صاحب
و از اولاد آنحضرت قاسم و طاهر حاکم میباشند و العلم عند الله تعالی و فی الجمله نمیباشد
الخ در کتب مسطور است **نور چهاردهم** در بیان رجعت آل محمد است بدانکه اعتقاد
نمودن برجعت از اصول مذهب و از خواص شیعه اثنی عشر است و واجب است اعتقاد نمودن
برجعت آل محمد و اول کسیکه رجعت میکند حضرت سید الشهداء است و با او زنده می
شوند آنکسانیکه در طف کربلا با آنحضرت بدرجه رفیعه شهادت رسیده اند و از شیعیان
او آن کشته هفتاد نفر زنده میشوند که از جمله ایشان است اسمعیل صادق الوعد و
نفر از قوم موسی نیز با آنحضرت زنده میشوند و حضرت سید الشهداء در کربلا با اصحاب خود
فرمودند کلامیکه مضمون او این است که بشارت باد شما را که بخدا قسم چون ایشان ما را
کشتند پس ما باز دیگر زنده میشویم و میرویم در نزد پیغمبر خدا و مکث مینمائیم آنقدر

که خدا تو بری که و آدمی را بغیر از
شما را خلق نفرموده است
بلی والله لقد خلق الله تبارک و
تعالی الف الف عالم و الف الف
آدم انت فی آخر تلک العوالم
و اولئک الآدمیون یعنی بخدا
قسم است هر آینه بتحقیق که خدا
خلق فرموده است هزار هزار
عالم و هزار هزار نوع آدم
که تو ای جابر در آخر این عالمها
میباشی و عالم تو در آخر این عالمها
میباشد و همه اینها آدم بوده اند و
در کتاب خصال مروی است از حضرت
صادق که فرمودند بدرستیکه
از برای خدا میباشد دوازده هزار
عالم که هر عالمی از آنها بزرگتر است
از هفت آسمان و هفت زمین که هر عالمی
نمیداند که غیر از این خداوند
عالم دیگر خلق فرموده است
و من حجت خدا میباشم بر آنها و در
تفسیر علی بن ابراهیم مروی است از ابی
عبدالله در معنی الحمد لله رب
العالمین که خداوند سبحانه و تعالی
خلق فرموده است که هجده هزار
عالم او در پشت کوه قاف است
و در پشت هفت دریا و خلق
او بعضی با چشم بهم زدن

که خدا خواسته است بعد از آن من اول کسی هستم که بیرون می‌آیم از زمین که مغازه شکافته شود با
بیرون آمدن جناب امیر و قائم ما تا جون رسول خدا و بعد از آن فرود می‌آید از آسمان از
نزد خدا لشکری من جماعتی که هرگز نزول نکرده اند و می‌آید جبرئیل و میکائیل و لشکر
بسیاری از ملائکه نزد من و نزول پیغمبر ما پیغمبر و علی و همگی سوار میشوند بر اسبها از
نور که هیچ بر آنها پیش از این سوار نشده است و لوای خود را رسول خدا بحضرت امیر
با شمشیر خود میدهد و بعد از آن ما مکث مینمائیم آنقدر که خدا خواسته است بعد از آن
خدا او ندیه بیرون می‌آورد از مسجد کوفه یک چشمه از طلا و یک چشمه از شیر و بعد از آن امیر المومنین
میدهد بمن شمشیر رسول خدا را و میفرستد مرا بمشرق و مغرب و بهر دشمنی از دشمنان
خدا که میگذرم خون او را میریزم و هر بتی را میشکنم و میسوزانم و همه دشمنان خدا را
میکشند و من نیز میکشم هر حیوان حرام گوشت را تا آنکه حرام گوشتی بر روی زمین نماند
و هر کس اسلام آورد قبولش و الا خون او را میریزم و باقی نمیماند بر روی زمین بدی و درد
و کوری و ناخوشی و بلائی و آسمان برکت خود را بر زمین میبارد و زمین نعمت خود را
ظاهر میکند و یک درخت انواع میوه‌ها میدهد و خدا وند کرامت میفرماید بشیعیان
ما کرامتی را که پوشیده بر کسی نخواهد ماند و در زمان حضرت سید الشهداء هفتاد هزار
سال پادشاهی خواهد کرد و ملخ طلا از آسمان خواهد بارید و زمین گنجهای خود را
ظاهر خواهد کرد و امیر المومنین ظاهر خواهد شد و مدتی امیر المومنین پادشاهی خواهد
کرد و ائمه عاملان آنحضرت در شهرها خواهند بود و امیر المومنین چند دفعه رجوع
خواهد فرمود در زمان قائم یا بعد از او در زمان سید الشهداء و در زمان رجعت
رسول خدا و باید دانست که خدا وند همه ائمه را دنیا خواهد برگرداند در رجعت حضرت
رسول و همه شکایت از جفاهای اهل زمان خواهند فرمود و حضرت فاطمه شکایت از غاصبین
حق خود خواهد نمود و همه غاصبین و ظالمین آل محمد ظاهر خواهد شد و حضرت سید
الشهداء باز با یزید و لشکر او دعوا خواهد نمود و همه را خواهد کشت و امیر المومنین
با معویه و لشکر او جنگ خواهد کرد و همه را خواهد کشت و هر کس با ایشان جنگ
کرده است تا آنکه ایشان را شهید کرده است از بنی امیه و بنی عباس و خوارج و ظالمین

معصیت الهی را نکرده اند و او
و اولاد ادم را ... شند
و هر عالمی ... بیشتر از ... بعید
... مقابل ادم و اولاد
ادم ... و ... و بخیال
مروی است از حضرت باقر که فرمود
خدا وند ... که زمین را خلق
فرموده اگر هیچ ... آنها
از اولاد ادم ... و همه
... از زمین خلق فرموده
است و ... بعد
از ... دو ... کی
نمود ... بعد از آن ... ادم را
خلق فرموده و اولاد او را از
او خلق فرمود ... که
... خلق شده ...
... از ارواح کفار
... یعنی مومنین
و کفار ... ایشان ...
... مانند ... شد
و ... کفار بجهنم
... خدا عبادت کرده
... خلق
... است که
خدا وند خلق ... خلقی
... از ...
که ... کنند ...
غیر از این زمین ... ایشان
خلق ... چنانچه

و غاصبین همه زنده میشوند و ایشان با هم جنگ میکنند و همه را میکشند و باید دانست که
رجعت نمیکنند مگر مومن خالص و کافر خالص کسانیکه بین بین میباشند رجوع
نمیکنند یعنی تکلیف رجوع بایشان میکنند و ایشان قبول نمیکنند شاید بعضی قبول کنند
و رجوع کنند و بعضی قبول نکنند و رجوع نکنند و در بعضی از اخبار وارد است که همه
پیغمبران از آدم تا خاتم رجوع میکنند و در بعضی اخبار آنکسانیکه قصاص بر ایشان
لازم است باید رجوع کنند بجهة قصاص و در بعضی اخبار قاتل و مقتول زنده میشوند
و مقتول قاتل را میکشد و بعد از آن سی ماه زندگی میکند و در بعضی اخبار وارد است که
ملائکه بمردگان مژده میدهند که دولت آل محمد ظاهر شده است و اموات بدن هم
رو ندو یکدیگر را بشارت ظهور حضرت میدهند و در بعضی اخبار است که هر کس نباید
رجوع کند مگر مستضعفین و در بعضی اخبار است که حضرت قائم ندا میکند که هر کس قرض
و حقی از شیعه ما دارد بیاید و بگیرد از ما که ما دین ایشان را ادا میکنیم و باید دانست
که حضرت امیر المومنین با لشکر گران در وادی روحا که پشت کوفه است با لشکر شیطان
جنگ خواهد کرد و شیطان تمام لشکر و اولاد خود را جمع میکند و چنان جنگی
میشود که از زمان آدم تا آنوقت کسی ندیده است چنان جنگی را و لشکر امیر المومنین
بعقب مینشینند و پای بعضی در میان آب فرات میرود و بعد از آن لشکری از ملائکه از آسمان
نازل میشود و حضرت رسول پیش روی آنها میباشد با حربه از نور و با او اثر نور زدی
با لشکر شیطان میگذارند و شیطان رو بعقب فرار میگذارند و لشکر او باو
میگویند کار را تمام کردیم بکجا میروی میگوید که من میبینم آنچه شما نمی‌بینید و من
از خدا میترسم و میگریزد بطرف دریا و حضرت رسول با او میرسد و حربه بپشت شان
او میزند و او را میکشد و زمان وقت معلوم که خدا شیطان را مهلت داده است
تا آن زمان است و چون شیطان کشته شد تمام شر و فساد و ظلم از عالم تمام میشود
و همه عالم خوب میشود و همه کس اطاعت و عبادت خدا را میکنند که دیگر شرکی و
کفری و معصیتی در روی زمین باقی نخواهد ماند و حضرت امیر المومنین بعد از
اینها باز عود میکند و در آنوقت او را باسم دابة الارض میخوانند و با او است عصای

پیغمبر ما باید بوم تبدل الارض
غیر الارض و ایضا مروی است از
حضرت صادق که فرمود از برای
خدا میباشد این زمین
که روشنائی او از خدا است
و بعد او خلق بسیاری میباشند
که عبادت میکنند خدا را
و شریک از برای او قرار نمیدهند
و بیزار میجویند از فلان و فلان
بعضی از اولی و ثانی و جبرئیل
از آنحضرت مروی است که پشت
آفتاب شما چهل آفتاب
دیگر هست که از برای آنها خلق
بسیاری میباشند و پشت ماه شما
چهل ماه دیگر میباشند که خلق
بسیاری دارند که نمیدانند که خدا
آدمی را خلق فرموده است یا نه
و خدا الهام بایشان داده است
که لعنت بر فلان و فلان میکنند
و این عبارت ایضا است و ایضا
مروی است از حضرت ابی الحسن
که فرمودند که در پشت این
نطاق که عبارت است از حجاب
که مراد کوه قاف باشد خدا وند
خلق فرموده است که سبزی
آسمان از او است و در پشت
او هفتاد هزار عالم دیگر
خلق فرموده است که هر

موسی وانکشتر سلیمان بدست عصا را به پیشانی هر کس میکذارد نقش میکیرد که این کافر است
حقا وانکشتر را به پیشانی هر کس میکذارد نقش میکیرد که این مؤمن است حقا واین زوال
نبیامت است بعد از آنکه ائمه همه رجوع بدنیا کردند و سلطنت کردند و از دنیا بار رفتند
و بعد از آن امیر المؤمنین نیز از دنیا میرود و کسی از رسول خدا و ائمه هدی دیکر در دنیا
نمیمانند پس در نوبت سینه ملبس میشود و شاید در انوقت آفتاب از مغرب طلوع کند بنا بر روایتی
و تا چهل روز دنیا هرج و مرج میشود و هر کس هر کس میشود و در این وقت سد یاجوج
و ماجوج کشاده میشود و ایشان سه طایفه هستند و از اولاد یافث بن نوح هستند
بنا بر روایتی و بیرون میآیند و بهر زمینی که میرسند اهل او را میکشند و میخورند و هر
کیاه و علف و جنوری که در روی زمین است و بهر دریا که میرسند او را خشک میکنند و
صدا همه ایشان تا صد فرسخ راه میرود و انوقت دودی عالم را فرو میکیرد که دنیا
تاریک میشود و در بعضی اخبار وارد است که انثی بر ولد میآید از فرط عدت و مردم را
جهت حساب جمع میکنند و عدت مکان عیسی است و روایت دیکر نیز وارد است پس اسرافیل مامور
میشود که بیاید بر زمین و بدمد در صور و این اول قیامت کبری است چنانچه سابق دانستی
بدانکه در میان احادیث حدیثی است اینکه زمین هرکز خالی از حجتی و امامی نخواهد ماند
تعارض است پس میشود که حمل حدیث اخیر برا این نمود که در غیر این چهل روز خالی از حجتی
و امامی نخواهد ماند یا اینکه امام و حجت هست لکن مامور میباشد که پنهان باشد
نه آشکارا این بنا بر جمع است و جمع دیکر هم میتوان نمود که اینجا محل او نیست والله العالم
و در روایت دیکر هم وارد شده است که از حضرت صادق که رسول خدا در زمان رجعت
پنجاه هزار سال پادشاهی تمام روی زمین را خواهد نمود و حضرت امیر المؤمنین چهل
و چهار هزار سال پادشاهی خواهد فرمود و در روایتی وارد شده است که رسول خدا
و امیر المؤمنین در رجعت در نجف اشرف یک شهری را ملاقات میکنند و مسجدی در نجف
اشرف بنا میکنند که دوازده هزار در وازه داشته باشد و ابن طاوس ره روایت
کرده است که عمر دنیا صد هزار سال است بیست هزار سال از مردم است و هشتاد
هزار سال او مختص سلطنت آل محمد است و حضرت صادق ع فرموده که کویا میبینم که تخت

هر عالمی از آنها بیشتر از عالم ... جز حالتی است که لعن میکنند فلان و فلان را و اینها آنکه ... است که از ابن عباس از حضرت ... [illegible]

با فرزند شبی نکاه باسمان کرد ... نمودند ای ابو حمزه این ... آدم است و بغیر از این ... داود که آنها خلق شده اند که معصیت خدا یکشب هم نکرده اند و اینجا ... صانع میکوید که شخصی ... بحضرت صادق عرض کرد ... آدم است ... فرمودند بلی و از برای خدا ... [illegible]

از نور کداشته باشد و همه از نور کداشته باشند و همه از یاقوت سرخ بر آن نزده
باشند که مزین باشد بانواع جواهرات باشد و حضرت امام حسین بر آن تخت نشسته باشد
و در دور آن نود هزار قبه سبز باشد و مؤمنین فوج فوج بیایند و آنحضرت
سلام کنند پس ندا از جانب خدا آید که ایشان بر سند که ای بندکان من با آنکه آنحضرت
با ایشان فرماید که آید و شما من هر چه خواهید سؤال نمائید که بسیار آزار کشیده اید
و مظلوم شدید پس هر حاجتی که داشته باشند خواهش نمایند و روا شود و در جای
دیکر وارد است که حضرت سید الشهداء با هفتاد هزار صدیق رجعت خواهد نمود و در
آن زمان خداوند به هر مؤمنی یک ملک یا دو ملک موکل میفرماید که اخبار وقایع
مشرق و مغرب را باو خبر بدهد و هر یک باید عمر میکنند که هزار اولاد خود را
ببینند و هر کس بخواهد درک آن زمان نماید مداومت باین دعا نماید بسم الله
الرحمن الرحیم اللهم عرفنی نفسک فانک ان لم تعرفنی نفسک لم اعرف نبیک اللهم
عرفنی رسولک فانک ان لم تعرفنی رسولک لم اعرف حجتک اللهم عرفنی حجتک
فانک ان لم تعرفنی حجتک ضللت عن دینی فائده دوازده نفر دیکر از نسل حضرت
سید الشهداء سلطنت میکنند و ایشان را در اخبار باسم دوازده مهدی خوانند
و در بعضی اخبار باسم دوازده امام خوانند و در بعضی اخبار وارد است که ایشان امام
نیستند لکن قومی میباشند از شیعیان ما که مردم را بحق ولایت ما و دوستی ما میخوانند
و در بعضی اخبار وارد است که پیغمبر فرمود که بعد از قائم دوازده مهدی میباشند چون
وفات قائم میشود تسلیم منبر ما باید او و اول ایشان کر عبد الله است و یکی مهدی
و در حدیث دیکر وارد است که دیده شد که وقت میباید بمهدی این است پس از قیامت بچهل
روز و این چهل روز مردم بی امام میمانند و دنیا هرج و مرج میشود و در بعضی
اخبار وارد است که امیر المؤمنین چند رجعت دارد یکی با حضرت سید الشهداء و
یکی با رسول خدا و یکی خودش و چهل هزار سال سلطنت خواهد نمود و از برای هر
شیعه او هزار پسر خواهد شد و مکرر حضرت امیر میفرمودند و اعجبا کل العجب
بین جمادی و رجب شخصی سؤال کرد که این چه عجب است فرمودند چکونه تعجب نمایم

شماسی ... دوشتی ... مخلوقات ... انحوایشان ... و بکهیچ ... کر خدا آدم را خلق کرده ... از فلان و فلان و اینها ... [illegible]

اولاد دیلاد ... بودند که ... نمودند ... خلق ... فرمودند ... و آکاه ... کر هر جا کر ... برا ... [illegible]

از اموات و قبرها بیرون آیند که خداوند ایشانرا زنده میفرماید با شمشیر و داخل کوچها و قریه ها می
شوند و کردن کفار و جبارین و اتباع ایشانرا از اول زمین و آخر زمین میزنند **مشکوة**
پنجم در اعتقادات متعلقه بقیامت کبری است و در او چند مصباح است **مصباح**
اول بدانکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند در قیامت مبعوث میفرماید
بدن اصلی عنصری که در دنیا داشتند بجهة حساب و این از اصول دین است و منکر معاد
جسمانی کافر و نجس و با تقصیر مخلد در جهنم است پس قول باینکه روح بتنهائی مبعوث میگردد بی
همین جسم دنیائی غلط است و قول باینکه با قالب مثالی در قیامت عود میکند غلط
و قول باینکه بدن انسانرا اوصاف و فضلات میکنند و چیزی از بدن او میریزد و بدن
عود میکند غلط است بلی چون این بدن در این نشأه دنیا قابل فناء است زیرا که نشأه
دار دنیا فانیست و نشأه عالیه آخرت باقیه است و چیزیکه قابلیت فنا دارد قابلیت
بقا ندارد لهذا خداوند همین جسم فانی دنیائی را مبعوث میگرداند در قیامت و قابلیت
بقا باو میدهد مثل مس که اکسیر باو زده میشود و طلا میشود پس همان مس بعینه
طلا میشود و مس قیمت و قابلیت دوامی ندارد و طلا قیمت و قابلیت دوامی
دارد پس همین بدنکه خاک میشود خداوند باز در قیامت همین جسم را از قدرت کامله
خود بصورتی مثل صورت اول دنیائی او را خلق میکند و چیزی از او بجهة آنکه خاک میشود مثل
خشتیکه او را خورد بکنند و باز او را خشت بسازند که خاک خشت دوم عین خاک
اول است و چیزی از او نقصان و زیاده بر او نشده است و مثل موم که از او صورت
جوانی میسازند و بعد از آن صورترا خراب میکنند و دو دفعه همان موم صورت
جوانرا درست میکنند که ماده و اصل هر دو یکی است بی تفاوت و زیاده و کم لکن
صورتکه امر اعتباری است و تا میباشد و هر گاه کسی بگوید که چگونه خداوند خاک
کسیرا که مرده است و بادها او را باطراف عالم برده است جمع میکند جواب او اینستکه
همینکه نزدیک میشود بقیامت خداوند امر میفرماید بحر مسجور را که در بالای آسمان است در میان
زمین و آسمان خداوند او را خلق فرموده است و آبی دارد که بوی و رنگ او مثل منی
وان دریا چهل روز بر زمین میبارد آب خود را و این باران بر بدنها میبارد و نفخ صور

داد که تقدیس و تسبیح الهی را
مینمودند و آسمان ملائکه
جبرئیل و میکائیل و اسرافیل
را برگزید پس بعد از آن خلق
فرمود جن را که صاحبان روح
بودند و آنها را جا داد در میان
طبقات زمینهای هفت گانه
که میپریدند و آنها اینست
از ملائکه خلق فرمود که نمی
توانستند بمقامات ملائکه
پرواز نمایند و آنها تقدیس
و تسبیح الهی را مینمودند پس
خلق فرمود در روی زمین
خلقی را که پست تر از جن و او
بنی بود که صاحبان بدن
و روح بودند و پرنده نباشند
که میخوردند و می آشامیدند
و نسلی که شبیه خلقت
انسانست و ایشانرا با آن جهة
مانوس کرداند و ایشان
تسبیح الهی مینمودند و جن هم
باسمانها پرواز مینمودند
و با ملائکه انس میگرفتند
پس طائفه از این جن و نسناس
که در روی زمین بودند
معصیت خدا را مینمودند
و بعضی بر بعضی ظلم کردند

پس هموار روی زمین را آب منکدر و تمام زمین مثل دریا میشود و بعد خداوند بادرا
امر میفرماید این آبرا بهم میزند پس خاک اجزاء متفرقه انسانی که در هر جای عالم باشد
بمحل خودش در یکجا جمع میشود از قدرت کامله الهی مثل کره که در میان دوغ است و او را
در مشک میزنند کره او در یکجا جمع میشود و از آن پس مثل باد بهاری آن خاک بر روی
میدهد و خداوند امر میکند آفتاب و بادرا که آن برا خشک میکنند و هر یک از خاکهای
بدنهای مردم بجای قبرهای خود جمع میشوند تا وقتیکه میدمد اسرافیل در دفعه دویم بصور
در طرف زمین که روحهای مردم داخل بدنهای خود میشوند و قیامت بر پا میشود
و همین مضمون حدیثی در تفسیر علی بن ابراهیم ره مسطور است و هر گاه کسی بگوید که انسانی
کر انسانی یا حیوانی میخورد چگونه میشود که در قیامت بدن اصلی هر دو عود کند
زیرا که گوشت بدن آنکه خورده شده است جزء بدن آنکسیکه او را خورده است میشود
پس اگر آن جزء خورده شده را در هر دو جمع کنند که محال است و اگر در اولی جمع شود دویم
بدن اصلی زنده نخواهد شد و هر گاه در بدن دویم جمع شود اولی زنده نخواهد شد بدن
اصلی و هر گاه در یکی از این دو بدن جمع شود ترجیح بلا مرجح است و همه قسم او باطل است
پس باید در غیر بدن اصلی انسان مبعوث شود و عود کند در قیامت جواب از او اینست
که اولا خداوند قادر است که هر دو را به بدن خود خلق نماید و هر یکرا مبعوث نماید
چنانچه اول دفعه بیماده و صورت او را خلق فرموده و ثانیا آنکه خداوند جزء اصلی
خلق میفرماید در قیامت چنانچه او را اول مرتبه خلق فرموده و جزء فضلی خورده
شده است نه جزء اصلی بلکه جزء اصلی بحال خود باقیست و آنکه خاک میشود و میپوسد
جزء فضلی است نه جزء اصلی و همان جزء اصلی در قبر بطریقه استداره باقی میماند چنانچه
در کافی منقولست از عمار بن موسی که سوال نمودند از حضرت صادق ع که بدن میت
از هم متلاشی و متفرق در قبر میشود حضرت فرمودند نعم حتی لا یبقی لحم و لا عظم
الا طینته التی خلق منها فانها لا تبلی و تبقی فی القبر مستدیرة حتی یخلق منها کما
خلق اول مرة یعنی بلی پوسیده و متفرق میشود بدن میت تا آنکه باقی نمیماند گوشت
و نه استخوانی مگر طینت آن چنانچه خلق شده است انسان از او و آن بدر سینه است که آن

وانطلعت
خداوند مردون و فند
خون یکدیگر را بریزند و
فساد و فتنه ظاهر نمودند
و طایفه دیگر از جن که ایشانرا
دیو میگفتند و دوری از ایشان نمو
خداوند بالهای ایشانرا از ایشان
گرفت بجهة آنکه معصیت الهی
را نمودند که دیگر نتوانستند
باسمانها بپرند و با ملائکه انس
بگیرند و اما آن طایفه مطیعه
از جن باسمانها میپریدند و ابلیس
که شیطان باشد و اسم او حارث
بود و خود را بملائکه چنین مینمود
و همچنین ۱۲
فیض روح ائمه مکرر [illegible]
خداوند بلکه پیغمبر با بعضی [illegible]
فوق فیض روح [illegible]
و بعضی انبیا و اولیا [illegible]
بجهة فیض روح [illegible]
بودکه از او اذن [illegible]
بجهة عزت [illegible]
فیض روح [illegible] الله تعالی

الا نفس حین موتها که مراد
از انفس ائمه است علی نفسی
و تفصیل این در مشکوة
الانوار نوشته ام ۱۲

طینت باقی میماند در قبر پستد بره یعنی دوری تا اینکه خلق میکند خدا از آن طینت انسان
همچنانکه او خلق شده بود اول بار و مراد از این طینت همان طینت اصلی انسانیست که مبدأ
نشو و نما او است و او محسوس بحسب ظاهری نمیشود و سؤال و جواب نهادیکر را که بعضی از علما
و حکما متعرض شده اند در رفع اکل و مأکول در کتاب سیف الشیعه بیان نموده ام با معنی
استداره طینت اصلیه را در قبر فائده بدانکه اول قیامت دمیدن اسرافیل است در صور و آن
دمیدن چهار مرتبه است دو مرتبه بطرف زمین و دو مرتبه بطرف آسمان میدمد اما
دو مرتبه زمین یکی بجهت بیرون آمدن ارواح اهل زمین است از بدنهای ایشان و یکی بجهت
دمیدن روحها است در بدنهای ایشان و همچنین است دو مرتبه دمیدن بطرف آسمان
و صور اسرافیل دو سر و دو شاخ دارد یکی بطرف زمین و یکی دیگر بطرف آسمان اما آن
طرفیکه بزمین است بعدد ارواح جمیع صاحبان روح از اول خلقت مخلوقات تا قیامت
از انسان و حیوان و جن و دیو و دد و وحوش و طیور و هرچه صاحب روح است
در آن طرف شاخ صور سوراخ است و در هر سوراخی نوشته است که این محل روح فلان
و فلان است مثل خانه زنبور و خداوند اسرافیل را امر میکند که میدمد در صور و
کیفیت این دمیدن مثل کشیدن غلیانست که در و بخود میدمد که عبارت از حبس نفس است
و خداوند جذبه در این نفس کشیدن اسرافیل گذاشته است که مثل آهن ربا ارواح تمام
صاحبان روح را بسوراخ آن یکطرف شاخ صور جذب میکند و میکشد و یکدفعه
تمام روحها از قالبهای اصلی و مثالی بیرون میآیند و مثل زنبور بسیار پرواز
میکنند و هریک داخل سوراخ خود میشوند که در میان شاخ صور میباشند و
دیگر روح داری در روی زمین باقی نمیماند و همه قبض روح میشوند بغیر از اسرافیل
و چهارده معصوم و اما آن طرف شاخ صور که بطرف آسمانست نه شاخ بترتیب دیگر
او میباشد و هفت شقه او مختص ارواح اهل هفت آسمانست و یکی مختص اهل ارواح
کرسی است و یکی دیگر مختص ارواح اهل عرش است پس بعد از دمیدن اول اسرافیل
می بینیکه ارواح تمام صاحبان روح میروند در میان سوراخهای همین حال باقی
میماند بقدر تمام خلقت اهل زمین بعد از آن بطرف آسمانها میدمد و ارواح

وسپهر ازبرای ایشان قرار
داد که درازی او دوازده
هزار فرسخ در دوازده هزار
فرسخ بود و قلعه از آهن
از برای شهر ایشان قرار داد که

۱۲/

اهل آسمان اول داخل در سوراخهای خود میشوند و بهمین حال باقی میمانند بقدر خلقت
اهل زمین و اهل آسمان اول بعد بقدر مرتبه دمیدن اهل زمین و بعد از آن داخل میشوند
ارواح اهل آسمان دویم در سوراخهای خود و باقی میمانند بقدر خلقت آنها و بقدر
مرتبه دمیدن اهل آنها و همچنین تا آسمان هفتم بترتیب داخل میشوند ارواح اهل آسمانها
در سوراخهای خود و بعد از آن ارواح اهل کرسی و بعد از آن ارواح اهل عرش
چنانچه شنیدی و این از قدرت کامله الهیه است که بیکدمیدن ارواح اهل هر آسمانی در
مدت خود داخل میشوند در سوراخهای خود بترتیب دائمیت هریک در مدت خود
و همچنین است مردن هریک از جبرئیل و میکائیل و عزرائیل تا اسرافیل باقی ماندن
اضعاف زمانهای گذشته و بهمین حال بعد از مردن اسرافیل که صاحب صور است
چندین وقت باقی میماند تا چهل سال یا چهارصد سال یا چهار هزار سال یا چهار
صد هزار سال و هیچ صاحب وحی دارای بعث باقی نیست مگر ارواح چهارده معصوم
که آنها داخل در صور اسرافیل نمیشوند بجهت آنکه اسرافیل آنقدر قوت ندارد که بدمیدن او
جذب ارواح چهارده معصوم را نماید و داخل در سوراخ صور خود نماید زیرا که
قوت ارواح ایشان بیش از اسرافیل است و آنها در مقام خود مشغول بتسبیح و تهلیل
و تقدیس الهی میباشند و در این زمان خداوند میفرماید لمن الملک از برای کیست
پادشاهی بعد خود خداوند میفرماید لله الواحد القهار یعنی پادشاهی و سلطنت
و ملک از برای خدای یکتائیکه بسیار قهر کننده است و در بعضی اخبار وارد شده است
که این کلام را در جواب خداوند چهارده معصوم میگویند و چون ایشان وجه و روی
خدا میباشند باینمعنی که پیش ما گفتیم لهذا هلاک نمیشوند یعنی در تحت تصرف اسرافیل
نمیآیند و ارواح ایشان متصل بسوراخهای شاخ صور او نمیشوند و این است
معنی کل شیء هالک الا وجهه یعنی هرچیز هلاک شونده است مگر روی خدا و امام
فرمودند که نحن وجه الله یعنی ماییم روی خدا که هلاک نمیشویم یعنی در جلس سوراخ
شاخ صور اسرافیل داخل نمیشویم و بعد از مردن و داخل شدن ارواح ایشان در
آن سوراخها خداوند امر میفرماید که دریا مسجور چهل روز آب خود را بزمین می

زمین را باره کرده است
و بلندی او باسمانها میرسد
واسم این شهر جابرسا میباشد
و همچنین شهری در پشت مغرب
آفتاب در یکی دریا خلق فرموده
و طایفه دیگر ایشان زاده و بجا
قرار داده واسم او جابلقا
میباشد و اهل جابلقا علم بجا
بلسا ندارند و جابلقا دیگر دو
میان این دو شهر میباشند و در
روی زمین خبر از این دو شهر
ندارند و آفتاب میتابد بر
اهل و سطها و میرا زجن
و نسناس و انسان نفع از آفتاب
میبرند و چون طلوع و غروب
میکند اهل جابلقا و جابلسا
هیچ خبر نمیباید و نمیدانند
زیرا که آفتاب بر آنها نمیتابد
پس کسی عرض کرد با امیرالمؤمنین
پس چگونه انسان زندگی
میکنند و حال آنکه نور آفتاب
بایشان نمیتابد حضرت فرمودند
که ایشان بنور خداوند روشنائی
میابند که روشن تر از نور
آفتابست و نمیدانند

باراند بجهت رویانیدن گوشتها و استخوانهای متفرق شده مردم و جمع شدن آنها در جای
و بعد باز اینقدر بگذرد که خدا میخواهد بهمین احوال ارواح مخلوقات در حبس سوراخهای
صور میمانند پس خداوند امر میکند روح اسرافیل را که داخل بدن اسرافیل میشود و او
زنده میشود و خداوند امر میکند که بدمد بطرف شاخ صور که در طرف آسمان است
و یکدفعه اسرافیل صور میدمد مثل پف کردن کرناچی بکرنا همینکه اسرافیل میدمد در صور
یکدفعه روحهای اهل آسمانها از سوراخهای خود بیرون میایند مثل بیرون آمدن
زنبورهای بسیار و هر یک باذن و قدرت الهی داخل بدنهای خود میشوند که بغلطی داخل
بدن دیگری روح دیگری نمیشود پس از آن خداوند امر میکند که بطرف شاخ صور
زمین بدمد پس میدمد و ارواح تمام اهل زمین هم یکدفعه مثل زنبور از آن سوراخها
بیرون میایند و هر یک بدون غلط یکدفعه داخل بدنهای خود میشوند که بواسطه آن
آب باران دریای مسجور بمحل قبرهای خود جمع شده اند و همه خلایق یکدفعه زنده
میشوند و سر از قبرهای خود بر میدارند و هر یک بر میخیزند از قبر خود و خاک از سر
و روی ایشان میریزد و همه سر و پای برهنه بطرف آسمان نگاه میکنند و از خوف
و وحشت سفید میشود موی بچه‌ها و جوانان سفید میشود و زنهای باردار حمل خود را بر زمین
میگذارند و مردم مثل مست و دیوانه میشوند از ترس و حال آنکه مست و دیوانه نیستند
و این اول قیامت کبری است بدانکه چون مردم محشور شدند و از قبرهای خود و بدن
اصلی و عنصری برخاستند و روحهای ایشان ببدنهای ایشان دمیده شد و سر
و پای برهنه برخاستند ظلمتی ایشان را فرو خواهد گرفت زیرا که نه ماه است و نه آفتاب
پس مردم در حیرت و ظلمت باقی خواهند ماند و نفسهای ایشان بر ایشان تنگ می
شود بجهت آن ظلمت و دودی که ایشان را فرو میگیرد و از شدت خوف عرق بسیار میکنند
بحدیکه از عرق هر یک از مردم چندین شتر سیراب میشوند و مردم استغاثه میکنند
بخدا و خداوند ایشان را بنور محمد و آل محمد روشنی میدهد و واجب است اعتقاد نمودن
باینکه در قیامت آسمانهای هفتگانه پیچیده میشوند بهم مثل پیچیدن لوله
کاغذ و بکناری میافتند لقوله تعالی یَوْمَ نَطْوِی السَّمَآءَ کَطَیِّ السِّجِلِّ لِلْکُتُبِ و دیگر

آفتاب و ماه و ستاره را خلق
فرموده است آیا نه پس بعضی مردم
عرض کردند یا امیرالمؤمنین
شیطان کجا است حضرت
فرمودند آیا شیطان را
نمیشناسند و اسم او را هیچ
نشنیده اند و غیر از خدا
کسی را نمیشناسند و تا خوش
نمیشوند و بغیر پنهان روند
قیامت شود و زمین ندارند
پس خداوند خواست که خلقی را
خلق نماید بعد از آنکه هفت
هزار سال از خلقت جن و انس
گذشته بود پس خداوند پرده
را از پیش چشم ملائکه بر
داشت و فرمودند نگاه
کنید و ببینید که آیا اهل
بطاعت و اعمال اهل زمین
مشغولند چون ملائکه نگاه
نمودند و اعمال بد ایشان
دیدند بغضب بجهت خدا
از اعمال ایشان بر آمدند
و عرض کردند پروردگارا
این خلق ضعیف و
ذلیل تو میباشند

[illegible]

واجب نیست که بدانند که آنها چه میشوند و خدا میداند که آنها چه میشوند یا معدوم
میشوند یا آنکه در گوشه محشر افتاده میشوند یا در عالم دیگر میروند و واجب است
اعتقاد نمودن باینکه این زمین مبدل بزمین صاف دیگر میشود و السنن اینکه یا
چگونه مبدل میشود واجب نیست لکن احتمال میرود که این زمین را خدا معدوم نماید و زمین
دیگر را خلق نماید که تبدیل حقیقی باشد که معصیت الهی در آن زمین کرده نشده باشد
چنانچه این ظاهر است از آیه تبدیل این زمین بزمین دیگر و احتمال دارد که تبدیل صفتی
باشد که صفت این زمین مبدل بصفت زمین دیگر بشود که پستی و بلندی این زمین برطرف
شود که گویا این زمین نیست چنانچه در بعضی روایات دارد که اگر تخم مرغی در مغرب
بگذارند و در مشرق اگر کسی بایستد آن تخم مرغ را میبیند بجهت صاف و هموار بودن
این زمین و واجب است اعتقاد نمودن باینکه ستارهها منطمس و بی ضیا و بی نور میشوند
یا آنکه برطرف و معدوم میشوند بغیر از ستارهٔ که پرستیده شده اند که باید آنها
با عابد کنند که آنها بجهنم ببرند و واجب است اعتقاد نمودن باینکه خداوند جن
و انس و وحوش و طیور را مبعوث میکند با شیاطین بجهت حساب کشیدن ایشان و بجهت
آنکه هر کسی بکسی ظلم کرده باشد داد خواهی نماید حتی آنکه در بعض اخبار وارد است که
اگر مرغی بر مرغی منقار زده باشد یا آنکه گوسفندی بگوسفندی شاخ زده باشد
باید قصاص شود و واجب است اعتقاد نمودن باینکه خداوند مدت روز قیامت را بقدر
پنجاه هزار سال دنیا قرار میدهد و حساب مردم بیک چشم بهم زدن میشود چنانچه
عیان باشد امر قیامت مگر بیک چشم بهم زدن و مرویست که قیامت پنجاه موقف دارد و مردم
در هر موقفی باید هزار سال بایستند بجهت سوال نمودن از اعتقادات و اعمال ایشان
که مجموع پنجاه هزار سال میشود مصباح فروقیه در اعتقادات میزان نشستن
واجب است اعتقاد نمودن بمیزان چنانکه ترازوی سنجیدن اعمال نیک و بد خلق است
و قائل بودن بآن بجهت دیگر یا انکار نمودن میزان جسمانی غلط است و در بعض اخبار
وارد شده است که باطن میزان محبت محمد و آل محمد است و این خواستن زیرا که کسیکه
محبت ایشان را دارد بدلیل اعمال نیک او بر باد بکفه اعمال بد او میشود و هر کس

بعد از آن میخواهند بعد بروی خود
تو راه میروند و معصیت مرا
میکنند و تو بر ایشان غضب
نمیفرمائی پس خطاب شد که
میخواهم خلیفه در زمین قرار
بدهم ملائکه عرض کردند
پروردگارا آیا کسی را قرار
میدهی که خونریزی کنند و بر
و فساد در زمین نمایند مثل
جن و نسناس و ما ترا عبادت
میکنیم خطاب شد که ای ملائکه
من میدانم آنچه شما نمیدانید پس
جن و شیطان را در اطراف زمین
و بیابانها و آدم را خلق فرمود
و پرده در میان جن و شیاطین
و اولاد آدم قرار داد که اولاد آدم
و اولاد آدم ایشان را نبینند
فائده بدانکه بعضی از حکما
گفته اند که خداوند شش هزار
عالم خلق فرموده است و
غیر از فلک و هفت زمین و
هیجده هزار عالم بالا و شاید
عالم سفلی اما عوالم علیا
۱ عقل ۲ روح ۳ نفس
۴ طبیعت ۵ جوهر

محبت ایشان اندازد که کفه اعمال بد او زیادتی بر کفه اعمال نیک او میکند و اما هر کس یکی از
دارد نظر بعموم وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ یا اینکه همه مردم یکی ترازو دارند
احتمال هر دو میرود یا احتمال اینکه از برای هر کس چندین ترازو میباشد نظر بتغایر افعال
و اعتقادات هر کس یعنی بالنسبه بهر فعل و اعتقادی میزان و ترازوی هر کس داشته باشد
نظر بعموم فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ
خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ و در میزان چند بین خلاف است در میان علما اول انکه ایا
ترازو جسم است یا نه بعضی قائل شده اند باینکه مراد از میزان عدل و تعدیل است و بر این
مضمون حدیثی از حضرت صادق ع مروی است و بر اینست شیخ معتقد علی ما نقل عنه پس واجبست
اعتقاد نمودن باینکه ترازو جسم است و مثل ترازوی دنیا دو کفه دارد در یکی از انها اعمال
خیر مردم میگذارند و در کفه دیگری اعمال بد مردم میگذارند و میکشند پس اگر عمل
خیر او زیادتی کرد از اهل سعادت است و اگر عمل شر او زیادتی نمود از اهل شقاوت
دویم انکه ایا چگونه است کشیدن اعمال و اعتقادات حسنه و سیئه یعنی افعال خوب و بد
و در این دو قول است قول اول انکه اعمال خوب و اعتقادات نیک و حقه انسانی مجسم
میشود بصورتهای نیک و نورانی و چیزهای لطیف و نفیس و خوب و اعمال و اعتقادات
بد او مجسم میشود بصورتهای بد و چیزهای تاریک و ظلمانی پس اعمال بد او را اگر مجسم گشته
شده است در یک کفه ترازو و اعمال نیک او را در کفه دیگر ترازو میگذارند و می
و اینجماعت میگویند که اعمال بندگان در دنیا عرض و فعل میباشند و در نشأه اخرت
مجسم میشوند که نفع یا ضرر بصاحب خود میرسانند و هر گاه مجسم نشوند نفع و ضرر نخواهند
داشت و قول دویم انکه خداوند عالم پیغمبرها باید و ملک را که یکی موکل بدست راست
شخص بوده است و اعمال خوب او را نوشته است و دیگری موکل بدست چپ او بوده است
و اعمال بد او را مینوشته است و اسم یکی سائق و دیگری شهید است و طومار اعمال نیک
و بد او را در ترازو میگذارند هر یک را در یک پله میگذارند و میکشند و بر این مضمون
از اخبار وارد است پس هر گاه عمل نیک او زیاده است ان پله سنگین میشود و هر گاه
عمل بد او زیاده است ان پله که عمل بد او در انست سنگین میشود سیم انکه میزان

ع عرش ۲ کرسی و هفت
اسمانها آجسم آشکل ۲ ٦
آتش آهوا اما عوالم سفلی
آجهل ۲ طمطام ۳ جهنم
۴ بریح ۵ عقیم ۶ عقنوس
۷ حوت ۸ ثور و صخره و
هفت زمین اب و خاک باید انکه
خداوند عالم بجهة امتحان
و ابتلا بندگان خاص خود
و ابتلیات مثل اسفل پیغمبرها باید
انکه معلوم شود بر خلق که خوب
کیست و بد کیست و در حدیث
از حضرت صادق فی المجمع
منقول است که انحضرت فرمود
که نفرستاده است خداوند
پیغمبر او و امامی مگر انکه در
امت او دو شیطان میباشد
از انس و جن که اذیت و ازار
میکنند ان پیغمبر او و امام را
و مردم را بعد از ان گمراه می
کنند پس دو شیطان حضرت
نوح یکی فنطیفوض و یکی
خدام بود و اما دو شیطان
حضرت ابرهیم یکی مکثل و یکی
رزام بود و اما دو
شیطان موسی یکی سامری
و یکی مرعتیا بود و اما

یعنی مقابل انداختن عمل نیک و بد است با هم و خداوند دنیا من عمل نیک و بد مرد را
مقابل میاندازد و حساب میکشد هر کدام زیادتی بر دیگری نمود باو رفتار نمایند
پیغمبرها باید اگر خوب است خوب و اگر بد است بد مجملا باید اعتقاد بودن میزان جسمانی نمود و
خصوصیات کیفیت او و دانستن کیفیت سنجیدن او واجب نیست مصباح پنجم در
اعتقادات نامه اعمال است که بدست او میدهند و او را بگردن او میاندازند بدانکه
واجبست اعتقاد نمودن باینکه در دنیا من خداوند عالم پیغمبرها باید که طومار عمل نیک و
بد هر کس را بگردن او بیفتد اگر عمل او خوبست لذتی خواهد برد و سبک و روشن
و نورانی و خوشحال خواهد شد و اگر عمل او بد است سنگین و غمین و ظلمانی و بد حال
خواهد شد نظر بعموم وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ و واجبست اعتقاد نمودن
باینکه نامه اعمال هر کس را بدست او میدهند و میگویند که بخوان اعمال خود را و خود
حساب خود را بکن نظر بعموم وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا اقْرَأْ كِتَابَكَ
كَفَى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا پس عمل بد او را بدست چپ و میدهند و انچه کرده است
از خیر و شر حتی بخاطر او میاید در دنیا اول و دوم و سفید میشود و واجب
اعتقاد نمودن باینکه انچه هر کس عمل کرده است همه در ان طومار نوشته است از خوب و
بد و انسان او را میخواند اگرچه بیسواد باشد و میگویند نیست که همه بزرگی مگر انکه
در انجا نوشته شده است از عملهای من و این خواندن او بجهة انکه کسی مطلع بر عملهای
بد او نشود از خلایق و ملئکه مگر خدا و واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند از
نعمتهای خود بر بندگان که داده است سؤال میکند و از محبت و موالات و دوستی محمد
و ال محمد است نظر بعموم ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ چنانچه در تفسیر صادر شده است
و چون محبت و ولایت ایشان را دارد گناه او را ببدل بثواب خداوند پیغمبرها باید و در نظر
خلایق جلوه میدهد ثواب او را نظر بعموم فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ
و در بعضی از روایات وارد است که حساب خلایق را خدا با ائمه هدی وا میگذارد پس انچه
حق الله است ایشان شفاعت شیعیان خود را میکنند و انچه حق ایشان است با ایشان
میبخشند و اما حق الناس را و ابراز دارند که داخل بهشت نمیشود مگر انکه در حساب از

دو شیطان عیسی یکی بولس
و یکی مریتون بود و اما
دو شیطان محمد یکی حبتر
و یکی زریق بود و صحیح
بر اینمطلب است قوله تعالی
که میفرماید و کذلک جعلنا
لکل نبی عدوا شیاطین
الانس والجن یوحی بعضهم
الی بعض زخرف القول
غرورا و هم چنین کو واسطه
تا از برای هر پیغمبر و امامی
دشمنی از شیطانهای جن
که بدی و قول بعضی بعضی میرسانند
بجهة اذیت و ازار بشر باید
دانست که مومن همیشه مبتلا
میباشد اگرچه بشود
موش یا بقله کوه برود خداوند
کسی را مسلط میکند که او را اذیت
کند تا او صبر کند و اجر یابد
و در بعض احادیث وارد است که حضرت
موسی عرض کرد که پروردگارا
چنان کن که مردم مرا
و بدی و عیب مرا نکنند و
اطاعت مرا و غیبت ننمایند
خطاب مستطاب از رب الارباب

او بگیرند یا آنکه از ثواب آن شخص بقدر حق او بصاحب حق میدهند یا از گناه صاحب حق
بدوش ظالم مردم خور میگذارند و اما نعمتهای الهی که در دنیا باو میداده است و انسان
خورده و پوشیده است پس ظاهر بعضی از اخبار اینست که از آنها سؤال میکنند و در بعض
اخبار وارد است که خدا بزرگتر است از اینکه اینها از بندگان سؤال کند و واجبست اعتقاد
نمودن باینکه مردم در قیامت از هم میگریزند برادر از برادر و مادر از فرزند و فرزند
از پدر و مادر حتی آنکه پدر از فرزند میگریزد و میگوید که کاش فرزند مرا بجای من عذاب میکردند
و از من دست بر میداشتند و باید دانست که روز قیامت زمین مثل کوره آهنگری گرم
و سرخ میشود و آفتاب بقدر یک نیزه بالای سر مردم میایستد تا آنکه روی او که از زرده
آتش است و لیکن خلایق نمی بینند زیرا که آفتاب هفت طبقه است یکی از آب و یکی از آتش و طبقه
خونین او از آتش است که روی بآسمان پنجم است حالا در قیامت روی بروی اهل محشر
میکنند و از این جهت است که آفتاب سرخ رنگ و گرم است بخلاف ماه که پرده آخرین او از
آب است و باین سبب ماه سرد و سفید است مصباح چهارم در اعتقادات متعلقه با اهل
جهنم پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند جهنمی خلق فرموده است و پر از آتش
است و انواع عذابها و المها و دردها در او یافت میشود و جهنم دو تا است جهنم دنیا
و جهنم آخرت اما جهنم دنیا دو تا است یکی در طرف مشرق و یکی در وادی حضرموت که آن وادی
برهوت است و در یمن است و صحرائیست پر دود و سیاه و گرم که کسی نمیتواند در آنجا عبور
و مرور کند و واجبست اعتقاد نمودن باینکه جهنم دنیا و آخرت هر دو را خداوند
خلق فرموده است و الان موجود میباشند نظر باخبار معراج که رسول خدا و اوصیا اهل جهنم
فرمودند و بنا بر تجسم اعمال و افعال نیز انواع عذابها و شدتها میشوند بر اهل
و قول باینکه خداوند او را خلق نفرموده است غلط است و قول باینکه جهنم هر کس الم
عبارتست از قوه غضبیه انسانی و دیگر جهنمی نیست غلط است و قول باینکه جهنم هر کس
الم روح او است در دنیا و بعد از مردن صاحب اعمال بد بجلد سگ و خوک و غیر از
حیوانات باکسانیکه باو بدی کرده میروند و باز بدنیا بر میگردد غلط است و باید
دانست که جهنم هفت طبقه است بالای یکدیگر اول جهنم دوم سعیر سوم سقر چهارم جحیم

پنجم لظی ششم حطمه هفتم هاویه و جهنم اول الطبقات است و او جای موحدین است یعنی خداپرستها
که معصیت الهی کرده اند و بی توبه از دنیا رفته اند که بقدر عملهای بد ایشان معذب میشوند
و بعد بیرون میایند یا بعد از تمام شدن عذاب ایشان یا پیش از تمام شدن لکن بشفاعت
شفاعت کنندگان از پیغمبر او و ائمه و علما و مؤمنین و سعیر جای یهود است و سقر جای
نصاری است و جحیم جای صابئین است و ایشان طائفه میباشند که ستارهها را مدبر عالم
میدانند و هر راحی و ناطقی میدانند و قائل بحلول و تناسخ میباشند و لظی جای مجوس است
که آتش را میپرستند و حطمه جای مشرکین عرب میباشد که بتها را میپرستند و هاویه جای
کل منافقین است و منافق کسی میباشد که دل و زبان او دو تا میباشد و آنچه در زبان
میگوید در دل اعتقاد ندارد بلکه خلاف او را اعتقاد دارد و باید دانست که آتش
اهل جهنم افروخته میگردد و آتش از سر ایشان زبانه میکشد و ملبوس و خاکستر میشود
و بپائین میاید و هر چه آتش بپائین میاید بدن ایشان گوشت بالا میآورد و خاکستر
میشود تا آنکه آتش بپائین پای او میرسد پس از بالای سر او خداوند گوشت میرویاند
و آتش باز از پای او بسر او شعله میزند و همچنین است احوال اهل جهنم تا بجهنم میباشند
خداوند پوست سوخته ایشانرا بدل بپوست دیگر میفرماید چنانچه صریح آیه کلما نضجت
جلودهم بدلناهم جلودا غیرها میباشد و در حدیث است که ساعتی صد بار پوست
ایشانرا بدل بپوست دیگری میفرماید تا عذاب بچشند و شاید تبدیل صورت پوست
نشود و احتمال تبدیل حقیقت پوست نیز میرود زیرا که اقتضای جهنم شاید چنین باشد
والله العالم و باید دانست که جهنم از روزی که خلق شده است خالی از ارواح کفار نبوده
است چنانچه در حدیث است و شاید مراد کفار از طائفه غیر از بنی آدم است که خلق عالمهای
دیگر که پیش از بنی آدم و عالم خلق فرموده است و در کتاب مشکوة الانوار تفصیل
آنرا نوشته ام و باید دانست که اهل جهنم از کفار مخلد در جهنم میباشند یعنی همیشه
در جهنم میباشند و بیرون نمیایند و ساعتی از برای ایشان آرام و آسایشی از
عذاب الهی نمیباشد زیرا که نیت کفار این بوده است که هر چه در دنیا بمانند بصفت
کفر باشند پس خداوند ایشانرا ابدیت عذاب میفرماید و یا آنکه بنا بر تجسم

شدن اعمال خلایق کفر از جمله گناهانیست که بصورت جسمیست که بیرون میآید اثر خلود در
او میباشد و بعض گناهان دیگر که بصورت عذاب غیر مخلد مجسم میشود پس بنابراین تفاوت
میان عذابها تفاوت اعمال ایشانست چنانچه تفاوت باقی نماند میان مردم در جهنم
بجهت تفاوت اعمال ایشانست و احتمال دارد که بعضی اشخاص کافر نیز خداوند در جهنم
مخلد بدارد نظر بوعده خود و لکن ایشان را عذاب نفرماید چنانچه در بعض اخبار روایت
است که حاتم که کافر بود خداوند بجهت جود و سخای او او را در جهنم معذب نمیسازد
و انوشیروان که کافر بود بجهت عدالت او را معذب نمیفرماید اگرچه این اخبار بصحت نپیوسته
است و عموم آیه دلالت دارد بر عذاب همه کفار مثل مخلد بودن ایشان در جهنم و
قول باینکه خداوند دو آخوند آتش جهنم بر کفار سرد میگرداند و طبیعت ایشان را منقلب
میگرداند که از آتش المی بایشان نمیرسد مثل ملئکه که در جهنم میباشند غیر صحیح است
نظر بعموم آیه عذاب و حدیثی که روایت میکنند که حضرت صادق ع فرموده اند که [illegible]
جهنم روشنه میشود غیر موثوق به است و معتمد علیه نیست بلی در جهنم گیاه و علف
خشک میشود گران زهر کشنده است و آنعلف را ضریع میگویند که طعام اهل جهنم است و
همچنین خداوند درختی در جهنم خلق فرموده است که میوه او تلخ و بدبو و زهر است
و میوه او طعام اهل جهنم است و شکوفه او گویا که سر شیاطین است و او را درخت
زقوم میگویند و ایضا طعام اهل جهنم از غسلین است و او غساله چرک و خونیست که جاری
میشود از بدن اهل جهنم و آب جهنم را که اهل جهنم از او میآشامند صدید و حمیم و غساق
میگویند حمیم آبیست که از گرمی جوشیده باشد و غساق آب سردیست که از سردی نتوانند
و بعضی گفته اند که حمیم چشمه ایست که زهر هر صاحب زهری در او جاریست و بعضی گفته اند که
چرک و خون اهل جهنم است و واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند در قیامت جهنم را
در صحرای محشر حاضر میفرماید و هفتاد هزار ملک با بیشتر با کمند مهار او را گرفته اند
و احاطه مینماید جهنم بکافرین و منافقین و باید دانست که تخلف نمودن خدا از وعده
جایز نیست و اما تخلف از وعید معیوب نیست پس هر گاه وعده کند که کسی را به بهشت ببرد
واجبست وفا بوعده خود نماید و هر گاه کسی را وعده فرماید که او را بجهنم ببرد جایز است

ادم داده مثل اینکه خوش صورت
میباشد از خود میدانند و اینکه بد
صورتان میباشند از جنبه
اند اگرچه این حدیث مختلف
بسیار دارد بری اگر دو نفر از
صلب یک پدر و بطن یک مادر
بهم میرسند یکی خوب صورت
و دیگری بد صورت بدانکه
از اخبار مستفاد میشود که
عالم ذر بوده است و انسان
است نه اولی و دوم و سیم
پس در روز اول خداوند
عرض ولایت ائمه و تکالیف را
بر خلق نمود و در دوم
آتش افروخت از برای ایشان
که او را بگذرند و در سیم
ایشان را از پشت آدم بیرون
آورد و دیگر آدم اظهار اید و
حوا و سؤال نمود با خداوند
در باب اختلافات خلقت
ایشان و ممکنست که همه
یکی باشند و ممکنست مختلف
باشند چنانچه این ظاهر است
و بعضی انکار ورد این نموده
اند که میگویند عالم ذر بی
بیهوده است این مخالف احادیث
است و بعضی میگویند

که او را عذاب نکند و خلف وعید کرده او را به بهشت ببرد و واجبست اعتقاد نمودن باینکه
جسر خداوند بروی جهنم میکشد که از مو باریکتر و از شمشیر برنده تر و از آتش گرمتر است
و این جسر را پل صراط میگویند **مصباح پنجم** در اعتقادات پل صراط است پس واجبست
اعتقاد نمودن باینکه پل صراط جسمانیست نه اعتباری و نه خیالی و نه نفسانیست و نه [illegible]
و سه هزار سال راه است هزار سال بالا باید رفت و هزار سال صاف است و هزار سال
پایین است و واجبست اعتقاد نمودن باینکه باید همه کس از او بگذرد حتی پیغامبران و
اوصیا و اولیا و ائمه و مؤمنین و مقدسین و کافرین و فاسقین و فاجرین و منافقین
و زن و مرد و سیاه و سفید و قول باینکه صراط جسمانی نیست غلط است و قول باینکه صراط
محبت امیر المؤمنین است نه جسم جسمانی غلط است بلکه باید اعتقاد نمود باینکه ظاهر صراط
جسر جسمانیست و باطن صراط ولایت امیر المؤمنین و ائمه طاهرین است که هر کس ولایت ایشان را
داشته باشد از صراط باسانی میگذرد و باید دانست که بعضی از صراط مثل برق جهنده
و بعضی مثل اسب دونده و بعضی مثل آب رونده میگذرند و بعضی آهسته آهسته و بعضی
بهروله و بعضی بدست و بعضی بپا و بعضی برو و بعضی به پهلو و بعضی مثل طفل تازه راه
رو و بعضی مثل طفل تازه بچهار دست و پا خود را کشیده میگذرند و بعضی بدست
گرفته اند صراط را و بعضی بپا و بعضی بهوا و بخته اند و بعضی بپا و بعضی میلغزند و بعضی
مثل شب پره در آتش جهنم میافتند و ملئکه بر دو رد ایشان ایستاده اند و دعا میکنند
از برای امت مرحومه و صراط سه قنطره دارد یکی مختص بامانت و صله رحم و یکی عقبه و قنطره
نماز است و یکی قنطره عدالت پروردگار عالمیانست پس انسان نزد هر یک نگاه میدارند
تا جواب بدهند و اگر جواب از خیانت امانت و قطع رحم یا در صله نکردن یا در نماز نکردن یا
غلط کردن ندهد بجهنم میافتد چنانچه هر گاه خداوند داد رفتار او عادلانه ندانند او را به
جهنم میاندازد و واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند در کمینگاه صراط است که ستمکار
ظالمین و کافرین و منافقین را در آنجا خواهد گرفت و مراد اینستکه امر و عقاب هر دو
در کمینگاه است و الا خدا جسم نیست که بکمینگاه بنشیند و بعضی گفته اند که مراد از
رب امیر المؤمنین است که در کمین ظالمین و غاصبین و قاتلین خود و اولاد طیبین و

عا [illegible] کیر دو [illegible]
دنیای [illegible] است که عالم علوی
ثمیست این نیز مخالفست با
بسیاری از اخبار دارد و بعضی
قائل بر جو عالم ذر شده اند
و میگویند که چون آتش را
خداوند در آن عالم افروخت
و امر نمود مردم را که از او
بگذرند هر کس گذشت آتش
بر او سرد شد و در این دنیا
از اهل طاعت میشود و هر
کس داخل آتش نشد در این دنیا
از اهل معصیت میشود زیرا
که این عالم کشف از آن عالم
میکند پس هر چه آنجا شده است
اینجا هم میشود زیرا که این
عالم دنیا عکس آن عالم است
چون پرده از میان برداشته
شود عکس آن عالم در این عالم
میافتد و الا این عالم حقیقت
ندارد و حمل حدیث شریف
السعید من سعد فی بطن
امه والشقی من شقی فی بطن
امه را باین نحو تفسیر کرده
اند یعنی سعید کسیستکه
که سعید باشد در شکم

طاهرین خود میباشد و باید دانست که یک سر جسر اینطرف محشر و یک سر جسر در در بهشت
هر کس از او گذشت میگوید الحمد لله و داخل بهشت میشود خداوند بجاه محمد و آل الطیبین و الطاهرین
او کرورزی همه نماید و اعتقاد بصراط جسمانی و میزان جسمانی و جهنم جسمانی از جمله اصول دین است
و منکر او کافر و بانفصیر مخلد در جهنم است **مصباح ششم** در اعتقادات متعلقه
به بهشت بر و واجبست اعتقاد نمودن بوجود بهشت جسمانی و این نیز از اصول دین است و بهشت
دو تا است یکی بهشت دنیا و یکی بهشت آخرت اما بهشت دنیا دو تا است یکی وادی السلام
که در پشت نجف اشرف است و یکی دیگر در طرف مغرب است و از آب او در شط فرات میچکید شیء
و بهشت حضرت آدم او میباشد بنا بر روایت حضرت رضا ع و بهشت آخرت در آسمان چهارم
است و هشت بهشت میباشد و بهشت بیهنائی آماده است و واجبست اعتقاد نمودن باینکه
اهل بهشت آخرت در بهشت مخلد میباشند و هر یک بقدر خود درجه دارند و باید دانست
که در بهشت مرگ نیست و بول و غائط نیست و هر چه میخورند بول و غائط ندارند مثل طفل
که در شکم مادر است و باید دانست که پیر و کور و زمین گیر و صاحبان مرض با مرض داخل
بهشت نمیشوند و نجاست و کافر از آدمی میریزد و داخل بهشت میشود بلکه در آنش همچنین است
و در بهشت آنچه نفس آدمی بخواهد از دیدنی و بوئیدنی و جوشیدنی و نوشیدنی
و پوشیدنی و دوشیدنی و خوردنی و آشامیدنی از برای او مهیا میباشد و آنچه چشم لذت
ببرد در بهشت یافت میشود بنابر روایتی طفل هر گاه بخواهند اهل بهشت در مدت یک ساعت
تا سه ساعت از برای ایشان بهم میرسد و هر مرد بر از در بهشت بنابر روایت مرحوم صدوق در
من لا یحضره الفقیه هزار زن دنیا میدهند بغیر از حور العین و در بعضی اخبار میباشد
که هر مؤمن را هشتصد زن باکره و چهار هزار زن ثیبه و دو حور العین کرامت میفرمایند
که مغز استخوان حور العین از زیر هفتاد حله نمایان است و کمترین اهل بهشت را آنقدر میدهند
از ملک و انواع نعمتها که هر گاه تمام جن و انس وارد بمهمانی او بشوند جای همه بوسعت
با انواع نعمتها و همین بدن عنصری دنیائی داخل بهشت میشود با آنکه فی الجمله لطافت بهشتی پیدا
کنند و با بول و غائط داخل بهشت نمیشود کسی بلکه اینها از او میریزد و داخل بهشت که
شود مثل مس که اکسیر او بزنند و طلا شود چنانچه سابق بر این مذکور شد و آن جسم است

مادر شقی و شقی کسیست که شقی باشد در شکم مادر شقی و مراد از شکم عالم ذر است کرده اند و این تعلقات لیس را داود بد انکه باید اعتقاد نمود بعصمت ملائکه که ایشان معصومند و گناهی نکرده اند و خواب و خوراک ندارند بغیر از عبادت و در صدد کار دیگر و بهر شکلی که بتوانند برآیند نظر باینکه جسم لطیف میباشند بغیر از شکل سگ و خوک نظر بخباثت و آنچه وارد شده در این باب و بهمان تجسم صاحبان وفا میشد نظر باینکه اولی است و آنچه مردم میگویند که هاروت و ماروت دو ملک بودند شراب خوردند و قتل نفس کردند و زنا کردند با صغیره زهره نام و اسم اعظم را بآن زهره دادند و زهره بآسمان رفت غلط است چون اگر حدیث در کتب شیعه باین مضمون یافت شود

اعتقاد نمودن باینکه پیغمبر او آوران و اوصیای ایشان و اولیاء و مؤمنین و صلحا شفاعت
میکنند از گناهکاران خصوصاً محمد بن عبد الله و امیر المؤمنین و اولاد طیبین و طاهرین
ایشان که ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین باشند و حضرت فاطمه و بقدر پیغمبر شفاعت
میکند و خدا باو عطا میکند و میبخشد از گناهکاران که آنحضرت راضی شود و در حدیث
است که آنحضرت راضی نمیشود که احدی از مؤمنین و شیعیان باقی در جهنم بماند و لحساب بر او
بنابر بعضی از تفاسیر خداوند بدست پیغمبر و ائمه میگذارد که حساب خلق را نمایند و واجب
است اعتقاد نمودن باینکه امیر المؤمنین در قیامت قسمت میفرماید بهشت و جهنم را و دوستان
و شیعیان خود را داخل بهشت میکند و دشمنان خود را داخل جهنم میکند و کلید بهشت
و جهنم را خدا از برای پیغمبر او میفرستد و حضرت آنها را بدست امیر المؤمنین میدهد
و چهار جهنم امیر المؤمنین بدست میگیرد و جهنم را بنه میکشد و حرارتش پانصد ساله راه
میرود پس جهنم عرض میکند یا علی دور شو از من که نور تو آتش مرا فرو مینشاند حضرت
میفرماید ساکت شو که امروز نور تو آتش مرا فرو بایدت و اطاعت مرا نمائی و در حدیث
است که دو روز جهنم اطاعت از حضرت بر آحاد میکند که غلام سیاه اطاعت آقای خود
میکند و در تفسیر علی بن ابراهیم منقولست از معصوم در تفسیر آیه لا تختصموا لدی
وقد قدمت الیکم بالوعید که روز قیامت نمیکند کنیز کار را میآورند و هر چیز از گناه
او سؤال میکنند میگوید شیطان مرا فریب داد پس شیطان را بصورت اصلی او ظاهر میکنند
و شیطان با او میگوید تو مرا دیده و میشناسی انکار کند میگوید نه پس شیطان میگوید
که چرا هر گناهی کرده بمن نسبت میدهی میگوید مگر تو شیطان نمیباشی میگوید بلی ملعون
تو مرا اکراه کرده میگوید تو ملعونی که معصیت خدا کرده پس نزاع میکنند بحدیکه مشتاق
بالا میکنند که هر دو ابتلا خدا میفرماید در نزد من نزاع و جنگ نکنید و هر دو داخل
جهنم شوید پس شیطان و آن عاصی داخل جهنم میشوند و باز گناه کار دیگر عذر
شیطان را میآورد و شیطان میآید و او را با شیطان نیز داخل جهنم میکنند و همچنین
تا باخر **مصباح هفتم** در اعتقادات اعراف است و واجبست اعتقاد نمودن
باینکه اعراف میباشد نه نیکی جهنم و نه نیکی بهشت است جای که خوب بلند یا موضع بلند

محمول بر تقیه است بلکه ایشان دو مرد صالحی بودند و از کثرت عبادت ایشان آنها را ملائکه میکشند و بعد بنا فرمانی الهی معذب شدند و در دنیا عجب اینکه عذاب دنیا را اختیار کردند بر عذاب آخرت نمودند بعد از آنکه خداوند آنها را مخیر میان عذاب دنیا و آخرت نمود و اما جن بهر شکلی میشود حتی بشکل سگ و خوک و خواب و خوراک دارند و قوه آنها کمتر بودن استخوان و سر کبر است چنانچه در حدیث است و مسکن آنها بیشتر خرابها و حمامها است خاتمه بدانکه هر یک از ائمه کنیه داشتند کنیه امیر المؤمنین ابو الحسن کنیه امام حسن ابو محمد کنیه امام حسین ابو عبد الله کنیه امام زین العابدین ابو الحسن و ابو محمد کنیه امام محمد باقر ابو جعفر و کنیه امام جعفر صادق

بیان اعتقادات اعراف

و بر سر پل صراط میباشد و اعراف محل مستضعفین از مردها و زنها میباشد کسانیکه
قابل بهشت نباشند و مستحق جهنم هم نمباشند و ولد الحرام و اطفال تا که گناه نکرده باشند
و بعضی از اهل اعراف شفاعت شفاعت کنند داخل بهشت میشوند و از جنانکه که
استحقاق ثواب و عقاب بخلود در جهنم ندارند و ایشان را وامیگذارند تا اینکه بشفاعت
پیغمبر آخر الزمان و ائمه هدی اذن داده شوند که داخل بهشت شوند و بعضی گفته اند که مردم
اعراف کسانی میباشند که گناه و ثواب ایشان برابر هم باشد و یا آنکه یکی از پدر و مادر از او
راضی باشد و دیگری راضی نباشد و یا موحدی که تقصیر کار باشد و بعضی گفته اند که اعراف
منزل کسانیست که در دنیا مکلف نبوده اند که مستحق بهشت و جهنم شوند بجهت گناه و ثواب
مثل طفلها و دیوانها که اینها را انجا جای میدهند که بعوض المهائی دنیا نعمت آخرت
بایشان برسد و در بعضی اخبار وارد شده است که در اعراف چند خطره و مقام است
که جای مؤمنین جن میباشد و جای اولاد زنا میباشد که مستحق جهنم نشده اند بجهت
گناه بلکه تا هفت پشت از اولاد زنا بهشت نمیروند تا آنکه در پشت هشتمی پاک شود و مستحق
بهشت شود و بنا بر این حدیث ولد الزنا تا هفت پشت پاک نمیشود و در هر پشتی یکی از اجزا
او پاک میشود در پشت اول بدن او پاک میشود و در پشت دویم پوست و گوشت او
پاک میشود و در پشت سیم خون و رگ او پاک میشود و در پشت چهارم نفس او پاک
میشود و در پشت پنجم طینت او پاک میشود و در پشت ششم روح او پاک میشود
و در پشت هفتم عقل او پاک میشود و تا مراد از پاک شدن چیست و چگونه پاک میشود
و در کتاب مشکوة الانوار نوشته ام لکن مراد از نجاست اینجا نیست بلکه مراد از کثافت
قابل نبودن از برای داخل شدن در بهشت است و بدانکه اهل بهشت و اعراف با عقل
و روح و نفس و طبیعت و جسم و شکل و بدن داخل در اینها میشود و عقل تعلق باینها
دارد و کسی نوید که عقل از نور محمدی خلق شده است چگونه بجهنم میرود جواب این است
که عقل تعلق بایشان دارد و تفصیل این در کتاب مشکوة الانوار نوشته ام و واجب
اعتقاد نمودن به بهشت جسمانی و اینکه الآن و بالفعل مخلوق و موجود است و قول باینکه
بعد از این موجود میشود غلط است و قول باینکه مراد از بهشت لذتهای روحانی است

ابو عبد الله کنیه امام
موسی کاظم ابو الحسن اول
کنیه امام رضا ابو الحسن
ثانی کنیه امام محمد تقی
ابو جعفر الثانی کنیه
امام علی النقی ابو الحسن
الثالث کنیه امام حسن
عسکری ابو محمد ثانی
کنیه حضرت صاحب ابو
القاسم فائده بدانکه
فقر بر سه قسم است اول
قول رسول خدا که فرموده
الفقر فخری یعنی فقر
منست و مراد از این فقر
فقر و احتیاج بسوی خدا
است نه فقر و احتیاج
بغیر خدا و دیگر قول
آنحضرت است الفقر
سواد الوجه فی الدارین
یعنی فقر رو سیاهی دو
عالم میباشد در دنیا و آخرت
و این فقر احتیاج بخلق است
نه بخدا است و قول آنحضرت
که فرمود کاد الفقر ان
یکون کفرا یعنی فقر نزدیک
که بکفر برسد و این فقر
است که گاهی شخص محتاج
بخلق شود و گاهی محتاج

در خلقت بهشت است

نه بهشت جسمانی غلط است نظر بآیات و اخبار وارده در باب معراج و روز قیامت که گفته میشود
سقف بهشت عرش میشود و گوشه بهشت فوق عرش و گوشه قیامت واقع میشود و واجب است
اعتقاد نمودن باینکه پیغمبر ما محمد بن عبد الله و امیر المؤمنین ایستاده اند از حوض کوثر
دوستان خود را و دور میکنند از آن حوض دشمنان و قاتلان و ظالمان و غاصبان حق
خود را و واجب است اعتقاد نمودن بوجود کوثر و آن حوضی است بسیار بزرگ آب
او از شیر سفیدتر و از عسل شیرین تر و از روغن نرم تر و از برف سرد تر و کاسها و جامها
از بلور بهشتی در اطراف او نهاده شده است بقدر ستارهای آسمان یا کمتر یا بیشتر و هر
کس از آن آب بخورد نه گرسنه میشود و نه تشنه میشود و نه ناخوش میشود و نه پیر میشود
و نه میمیرد و همیشه جوان است و در بعض اخبار وارد است که آب باران پیغمبر و ائمه از حوض
کوثر در دنیا میشود در زمان رجعت و واجب است اعتقاد نمودن بوجود سدرة
المنتهی و بدرخت طوبی و آن درختی است در بهشت که اصل او در خانه امیر المؤمنین
و خانه در بهشت نمیباشد مگر آنکه یکشاخ یا یک برگ از آن درخت تمام آن خانه را سایه
انداخته است مثل آفتاب که در وقت ظهر تمام زمین را که بهم آن باشد نور افکنده است
و هر صدا و نغمه که کسی بخواهد از آن درخت ظاهر میشود که گوشی نشنیده باشد و درخت
است که کسیکه گوش بساز و صدا نداده خداوند او از آن و آواز او را میرساند و بدانکه
درختهای بهشت هیچ میوه از او بیرون میاید که هر چه از او میچینند میوه
تازه فورا بجای او بیرون میاید مثل آب چشمه که هر چه آب از او بر میدارند آب بجای
او میجوشد و یک میوه بهشت لذت و طعم انواع طعامهای میوهای مختلفه را میدهد
و همچنین یک نوع طعام و طعم انواع طعامهای مختلفه را میدهد بدانکه چون حساب
مردم را کشیدند و اهل جهنم بجهنم و اهل بهشت به بهشت فرستادند درهای جهنم
و درهای بهشت را می بندند و مرگ را بصورت گوسفندی میاورند میانه بهشت و جهنم
سر میبرند و منادی ندا میکند از جانب خداوند که مردنی از برای اهل بهشت و مردن
از برای اهل جهنم نخواهد بود و چون اهل بهشت به بهشت میروند با یکدیگر میآیند
و میروند و همدیگر را مهمانی میکنند و غم و غصه و الم و بغض و حسد و کینه از سینهها

بایشان نشود و در صورت
احتیاج نزد یکی که یکی
برسد بدانکه در اعراف جمعی
میباشند که مردم را بسیما
میشناسند بخوبی و بشفاعت
کردن و ایشان مردم را ای
شناسند بایمان و کفر و اینها
ائمه طاهرین میباشند و در بعضی
اخبار وارد شده است که جعفر
و حمزه و عباس نیز در اعراف
با بعضی سفیدنورانی
ایستند واجب است اعتقاد
نمودن باینکه بهشت هشت در دارد
یکی از برای پیغمبران و
صدیقان است که از آن در
داخل بهشت شوند
و یکی دیگر از برای شهیدان
و صالحان است و باقی دیگر
از برای شیعیان است بدانکه
بعضی گفته اند که خداوند
طینت مؤمن را از ذره قبضه
خلق نموده است و سینه
را از کرسی و عقل او را از
آسمان هفتم و علم او را از
آسمان ششم و هم او را
از آسمان پنجم و وجود او را

در خلقت جهنم

ایشان گناه میشود و هر کس هر مقامی را که دارد و نظر او چنین میاید که مقام او بلند
و نیست از مقام دیگری همین مقام خوشحال است و طالب همین مقام است و از روی مقام
دیگری را عیب نکند مگر اینکه مقام انبیا و اولیاء بلندتر است خصوصا مقام محمد بن عبد الله
و دوازده امام و حضرت فاطمه که از همه مقامها و مرتبها بلندتر است و انبیا سعید و بزرگوار
ان ای اهل بهشت میباشند و ساعت بساعت انا فانا فیض و نعمتهای الهی بر اهل بهشت
زیادتر میشود بیش از بیش و اما اهل جهنم که داخل جهنم میشوند هر طائفه که داخل میشوند
لعنت بر انهائی میکنند که پیش از ایشان داخل جهنم شده اند و طائفه اخری میگویند شما
مارا از راه بدر بردید خدا شمارا لعنت کند که مارا باین روز گرفتار کردید انها
میگویند که خدا شمارا لعنت کند که خود را باین روز انداختید و انا فانا عذاب بر اهل
جهنم زیاد میشود خصوصا بر قاتلین و غاصبین ال محمد و طائفه گناهکاران و کافران نگاه
میکنند و کسانیرا که گمان میکردند که اهل باطلند نمی بینند میگویند چگونه است که ما
نمی بینیم گروهی را که ایشان را از اشرار و فجار میشمردیم پس خداوند پرده را از میان بر
میدارد اهل بهشت و اهل جهنم و اهل بهشت اهل جهنم را میبینند و اهل جهنم اهل بهشت را
میبینند اهل بهشت در نعمت و اهل جهنم در عذاب مشغول میباشند اهل بهشت میگویند
که انچه خداوند بما وعده کرده بود از نعمتها بما رسید و الحمد لله و انچه بشما وعده کرده
اند رسیده است بشما که انکار او را میکردید اهل جهنم فریاد میکنند که قدری از ان
ابهای سرد بما بریزید که ما بخوریم اهل بهشت میگویند که این ابها بر شما حرام است و
این است جزای تکذیب کنندگان بوعدهای پروردگار پس سرپوش اهل جهنم را میاندازند
و پردهای بهشت را میکشند کفار در جهنم مخلد میباشند و مؤمنین در بهشت مخلد
میباشند و اهل اعراف در اعراف مشغول بچریدن میشوند و در بعضی اخبار وارد
شده است که در قیامت اتشی افروخته مینمایند در جلوی انها و اطفال کفار و مستضعفین
و پیرها یکه درک زمان پیغامبر او را کرده اند لکن شعور نداشته اند و ابلهها را
امر میکنند که داخل اتش بشوید پس هر کاه اطاعت نمودند و داخل اتش شدند اتش
برایشان سرد و سلامت میشود مثل دوز زران و اهل بهشت میباشند و داخل

از اسمان چهارم
و جبال او را از اسمان پنجم
و فکر او را از اسمان دوم و
حیات او را از اسمان اول
و جسد او را از زمین خلق
فرموده است و اما طینت
کافر را بعکس مؤمن خلق
فرموده است از ده چیز از عوالم
سفلی قلب او را از حوت و
سینه او را از نور دود ماء
او را از ارض شقاوت و
علم او را از ارض طبع و فهم
او را از ارض نفاق و
جنات او را از اسمان او کـ
و تفصیل هر یک در کتاب
مشکوة الانوار نوشته ام
و بنا بر روایتی بوده پیش
دنیا صد هزار سال است
و از زمان فوت شدن حضرت
ادم تا بحال که سنه ۱۲۹۳ میباشد
ده هزار و کسری گذشته
است نود هزار سال دیگر
باشد تا قیامت تا خداوند
چه خواهد و الله العالم
بحقایق الامور و از حدیث
گذشته معلوم شد که
جن داخل بهشت نمیشود

بیان اهل جهنم و اهل بهشت

بهشت میشوند و هر کاه اطاعت نکردند و داخل اتش نشدند از اهل جهنم میباشند و
داخل در جهنم میشوند و مراد از مستضعفین چنانچه در اخبار وارد است بر این کسانی میباشند
که نه راهی بکفر دارند که کافر شوند و نه راهی باسلام دارند که مسلم شوند مثل بسیاری از
زنها و مردم صحرا نشین که چندان طینت اسلام و کفر بگوش ایشان نخورده است
و اسلام و کفر را از هم تمیز نمیدهند و حق و باطل را از هم فرق نکرده اند نه کافر و نه مسلمان
و در بعضی اخبار وارد است که مرجون لامر الله میباشند یعنی منتظر امر خدا میباشند
تا خداوند چه امر فرماید و در حدیثی وارد است که در قیامت خداوند خلقی را تازه خلق
میفرماید و به بهشت میفرستد و چون حساب و کتاب قیامت همه برطرف شد و بهشتی به بهشت
و جهنمی بجهنم قرار گرفتند و پردها بهشت و جهنم افتاده شد خداوند عالمی دیگر و زمین
و اسمانی دیگر و خلقی دیگر خلق میفرماید که از جنس زن و مرد نیستند و چون دوره
ایشان بسر میاید قیامت ایشان قیام مینماید و حساب ایشان کشیده میشود و اهل
جهنم ایشان بجهنم و اهل بهشت ایشان به بهشت داخل میشوند باز خداوند اسمانی دیگر و
زمینی دیگر خلق میفرماید و همچنین انقدر که خداوند بخواهد چنانچه بر این مضمون اخبار
وارد شده است و مرحوم محدث مجلسی در کتاب سماء العالم ذکر او را کرده است و پیش
از خلقت این زمین و این اسمان هزار هزار عالم و هزار هزار ادم خلق فرموده است
و از برای هر عالمی و ادمی دوره قرار داده است که دوره انها که بسر رسید قیامت انها
قیام نموده و حساب اهل ان عالم کشیده شده است و اهل جهنم او بجهنم و اهل بهشت او به بهشت
داخل شده اند و در هر عالمی پیغمبر ما محمد بن عبد الله و امیر المؤمنین و ائمه طاهرین سلام
الله علیهم اجمعین حجت خدا بوده اند بر مخلوقات ان عالمها و هر یک از مخلوقات ان عالمها غیر از
دیگری بودند و همچنین ایشان حجت خدا میباشند بر اهل عالمهای اینده که بعد از قیامت
خلق میشوند نظر بعموم و هم حجة الله علی اهل الدنیا و الاخرة و الاولی و نظر باخبار
وارده در این باب چون رساله بجهة عوام است و اعتقاد است و اجیر و لازمه مختصر نوشتن است
بر اولی است و تفصیل هر یک از اینها را در کتاب مشکوة الانوار نوشته ام و در بعضی اخبار
وارد شده است که روز قیامت بقصد الرطر فنعرش میرسد بر بندگان و هر کس انصد ارا

بلکه مؤمنین و در اعراف میباشند
و در ایمان سه قول است
میان علما اول انستکه
تصدیق نمایند بخدا و رسول
و ائمه را در قلب خود بحرح
دانستن بدون اعتقاد
قلبی و عقیده نوائین قول
و اجماع امامیه قائلند
دوم انستکه اعتقاد
بقلب و اقرار بزبان است و این
قول خواجه نصیر طوسی است
در تجرید علی ما حکی عنه
سیم انستکه اعتقاد بقلب
و اقرار بزبان و عمل بارکان
و جوارح باشد و این مذهب
شیخ مفید و بعضی از محدثین
است علی ما حکی عنهم و نقل
از کتبهم بدانکه هفت سمات
خداوند خلق فرموده است
بدانکه هفت اسمان خداوند
خلق فرموده است و بعد
از ان کرسی است و بعد از ان
عرش است عرش فلک
الافلاک و فلک الاطلس
و محدد الجهات میگویند
و کرسی را فلک ثوابت میگویند

دربیان کفر و اسلام +

بیان کفر و اسلام

می شوند و هر کس هر عملیکه کرده است با نصد سؤال از عمل او میشود و بزودی زود حساب
مردم کشیده میشود و اینست معنی وَاللّٰهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ یعنی خدا سریع کننده حساب بندگان
است حساب همه را و چند نوع است برای او که در بیان کفر و اسلام است بدانکه کفر بمعنی پوشیدن
چیزیست و در کلام خدا کفر بر پنج معنی آمده است اول بمعنی انکار در ربوبیت الهی دوم انکار بودن
حق با دانستن حق بودن حق کقوله تعالی فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَى الْكَافِرِينَ
سیم بمعنی ترک نمودن چیزیکه خدا امر فرموده است کقوله تعالی أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ
وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ چهارم بمعنی کفران نعمت است کقوله تعالی فی حکایة سلیمان هٰذَا مِنْ
فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ پنجم بمعنی تبرا کقوله تعالی فی حکایة ابرهیم كَفَرْنَا بِكُمْ
وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ بدانکه کفر بر سه قسمست کفر قلبی و کفر فعلی و کفر
قولی اما کفر قلبی آنستکه در قلب اعتقاد بخدا و رسول و آنچه رسول از جانب خدا آورده است
نداشته باشد و این کفر مقابل اسلام است و مخلد در جهنم است بالتقصیر و اما کفر قولی آن
استکه کسی انکار کند چیزیرا که بودن او در دین از ضروریات دین است اگرچه در ظاهر
اسلام باشد این گوینده کافر است و بالتقصیر مخلد در جهنم است و مثل کفر اولی مخل است
اما کفر فعلی آنستکه کسی فعلیرا میکند که باعث استخفاف دین و اسلام و ایمانست مثل قرآن
العیاذ بالله بقاذورات انداختن و اینهم مخلد در جهنم و نجس است اما ایمان او نیز بر سه قسم است
اول ایمان قلبی که اعتقاد بخدا و رسول و آنچه رسول از جانب خدا آورده است داشته باشد
دوم ایمان زبانی که اقرار دارد بآنچه پیغامبر آورده است از جانب خدا سیم ایمان
فعلی که آنچه پیغامبر فرموده عمل نماید و اینهم کفر بر دو قسمست یکی کفر یکه مقابل
اسلام است یعنی مسلمان نیست کسیکه منکر ربوبیت و الهیت و معاد و نبوت است یا منکر
یکی از ضروریات دین اسلام است و این شخص کافر و نجس است و بالتقصیر مخلد در جهنم
است و دیگری کفر یکه مقابل ایمانست اگرچه بحسب ظاهر مسلم باشد مثل سنی و شیعه
غیر اثنی عشری که اینها مؤمن نیستند و مسلمان میباشند لکن از مذهب خارج اند
خون و مال و عرض و اسیر کردن ایشان حرام است نظر بظاهر اسلام ایشان و نجس هم
نمیباشند و لکن بالتقصیر مخلد در جهنم میباشند و همچنین هرگاه منکر یکی از ضروریات

و آسمان هفتم فلک زحل است
و از نور است و اسم او
عزیبا است و آسمان ششم
فلک مشتری است از یاقوت
زرد است و اسم او و ادیل
و آسمان پنجم فلک مریخ است
و از مس زرد است و اسم
او دهانا است و آسمان
چهارم فلک شمس است و از
در سفید است و اسم او
... است و آسمان سیم
فلک زهره است و از سیم
و اسم او فیدا است و آسمان
دوم فلک عطارد است
و از ... سرخ است و اسم
او افلون است و آسمان
اول فلک قمر است و از
سبز است یا از در سفید
و اسم او برقیا است و در
کتاب معالم او ورده است
آسمان اول بود محکم شده
و آسمان دوم مرمر سفید
و آسمان سیم آهن است
و آسمان چهارم مس است
و آسمان پنجم نقره است
و آسمان ششم طلا است

دربیان کفر و ارتداد

در بیان کفر و ارتداد

مذهب باشند نه آنکه منکر ضروری دین باشد و بعضی از علما اینها را نیز داخل کفر مقابل
اسلام شمرده اند و سنی را هم نجس میدانند و بجهة عسر و حرج بعضی میگویند که نجاست ایشان
معفو است پس مردم بر پنج قسم میباشند اول کافر دوم مسلمان سیم مستضعفین که واسطه
میانه کفر و اسلامند که نه کافرند و نه مسلمانند بجهة اینکه حق را نمیشناسند و انکار حق را
هم نمیکنند و دشمن حق و اسلام هم نیستند و کفر را هم نمیدانند و طالب هم نیستند
با آنکه آوازه کفر و اسلام بگوش ایشان برنخورده است و هیچ یک را نمیشناسند و
ایشان نجس نیستند زیرا که صحیح استکه بگویند اینها کافر نیستند چهارم کسانیکه در
ظاهر مسلمان میباشند و در باطن کافر میباشند مثل سنی و منافق و نواصب و فرقهاء
غیر اثنی عشری پنجم کسانیکه تابع کفر میباشند مثل اولاد کفار یا تابع اسلام میباشند
مثل اولاد مسلمانان در حکم ملحق بآباء خود میباشند و اما دیوانها و ابلهها داخل
در مستضعفین میباشند بحسب حکم و کافر هرگاه مقصر باشد در تحصیل دین و اعتقادات
و اسلام مخلد در جهنم است و هرگاه قاصر باشد که تفحص کرده و حقیت دین کفر را فهمیده چنین
کافری در عذاب جهنم نخواهد بود و از جمله کفار است مرتد و او بر دو قسم است یکی مرتد
فطری و یکی مرتد ملّی اما مرتد فطری دو شرط دارد اول آنستکه نطفه او با اسلام منعقد
شده باشد یعنی یکی از پدر و مادر او در حال بسته شدن نطفه او مسلمان باشد دوم
آنکه او نیز قبول اسلام کرده باشد و بعد از آن برگردد از دین اسلام و اختیار کفر را
نماید یا آنکه انکار یکی از ضروریات دین را بکند و ارتداد بمعنی برگشتن از دین است
پس مرتد فطری یا مرد است یا زن هرگاه مرد باشد باید او را کشت و زن او جدا از او
میشود و از وقت مرتد شدن از عده وفات که چهار ماه و ده روز باشد نگاه میدارد
و بعد بطلان عده مرد و شوهر میکند هرگاه بخواهد و اموال او را در میان ورثاء او
باید قسمت نمود و نجس هم میباشد و آیا توبه او قبول است هرگاه توبه کند یا نه در او دو
قول است اول آنستکه توبه او مطلقا قبول نمیشود نه در دنیا و نه در آخرت پس احکام
بر او جاریست در دنیا و در آخرت مخلد است در جهنم دوم آنستکه توبه او قبول نیست در
دنیا و اما در آخرت قبول است اما قبول ننمودن توبه او در دنیا بجهة اجماع و بجهة عموم

و آسمان هفتم از نور سرخ است
فائده بدانکه زمین هفت زمین
است هفتم ارض شقاوت
و نام او دیشرع است و انجای
دیوان است زمین ششم ارض
الحاد است و نام او سجین
و جای نحوت است و زمین
پنجم ارض طغیان است و نام
او بحیر است و جای عقربان
زمین چهارم ارض شهوت
و نام او وابطی است و او جای
شیاطین است زمین سیم

صحیحه محمد بن مسلم از حضرت صادق است که فرمودند مَن رَغِبَ عَنِ الاسلامِ وَ کَفَرَ بِما اَنزَلَ الله
عَلی مُحمّدٍ بَعدَ اسلامِهِ فَلا تَوبَةَ لَهُ وَ قَد وَجَبَ قَتلُهُ وَ بانَت مِنهُ امرَأتُهُ وَ یُقسَمُ ما تَرَکَ عَلی
وُلدِهِ و نظر بعموم روایت عمار از حضرت صادق ع قالَ کُلُّ مُسلِمٍ مِنَ المُسلِمینَ ارتَدَّ عَنِ الاسلامِ
وَ جَحَدَ مُحمّداً نُبُوَّتَهُ وَ کَذَّبَهُ فَاِنَّ دَمَهُ مُباحٌ لِکُلِّ مَن سَمِعَ ذلِکَ مِنهُ وَ امرَأتُهُ بائِنَةٌ مِنهُ یَومَ
ارتَدَّ فَلا تَقرَبُهُ وَ یُقسَمُ مالُهُ عَلی وَرَثَتِهِ وَ تَعتَدُّ امرَأتُهُ عِدَّةَ المُتَوَفّی عَنها زَوجُها وَ عَلی
الامامِ اَن یَقتُلَهُ و نظر بعموم سُئِلَ عَن مسلم تنصّر قال یُقتَل و لا یُستَتاب و نظر بعموم وَ مَن یَبتَغِ
غَیرَ الاسلامِ دیناً فَلَن یُقبَلَ مِنهُ و اما قبول بودن توبه او در واقع پس ظاهر اینکه هر گاه در حال
توبه مکلّف باشد تکلیف ما لا یطاق لازم میآید و هر گاه مکلف نباشد بتکلیفی این باطل
اجماعا بجهة اینکه شخص زنده عاقل نمیشود تکلیف نداشته باشد و این قول قوی است چنانچه
جماعتی مثل مرحوم شهید و مرحوم فیض و فاضل معاصر و غیرهم از علماء ابرار اختیار کرده اند
پس هر گاه توبه کند حکم ظاهری از کشتن و تقسیم اموال او و جدا شدن زن او از او ساقط
نمیشود پس هر گاه ممکن نشود کشتن او یا آنکه کسی مطلع نشود بر ردّه او تا آنکه خبر بهفتد کشتن
او قبول میشود توبه او و هر گاه توبه کند بعد از توبه او در میان خود و خدا خود صحیح و قبول است
که عبادات و معاملات او صحیح خواهد بود و بدن او نیز پاک میشود و لکن کشتن از او
ساقط نمیشود و زن بر او حرام میگردد مگر آنکه مال دیگر بهم رساند و زن خود را بعد
از عدّه او عقد کند یا زن دیگر بگیرد و اما در ایام عدّه نیز میتواند زن خود را عقد کند
یا نه بعضی گفته اند نمیتواند و بعضی گفته اند میتواند و از برای او وجهی هست مثل عدّه
این بالنسبه بشوهر و بعضی دیگر گفته اند که مطلقا توبه او قبول نمیشود در دنیا و لکن
در آخرت مقبول است که مخلّد در جهنم نخواهد بود و هر گاه توبه هم نکند در جهنم مخلّد
خواهد بود و اما هر گاه مرتد زن باشد چه فطری باشد چه ملّیه باشد کشتن بر او لازم
نیست و او را باید توبه داد هر گاه توبه کرد فبها و الا او را باید حبس کرد و او را خوراک
بد بدهند و کم بدهند و لباس بد بپوشانند و در وقت نمازها او را بیرون
بیاورند و توبه دهند هر گاه قبول نکند او را بزنند و باز داخل در حبس کنند تا آنکه
یا بمیرد یا در حبس توبه کند نظر بصراحت صحیحه حلبی از حضرت صادق ع و اما مرتد ملی را

اوضح طبیع است و تمام او
دنیا است و جای جزا است
نعیم دو و تمام بعض عادت
و نام او بسیط است و جای دارین
نعیم او و لعاب بنفوس است
و نام او دو بعد است و جای
آن جنان است و اما انکار کردن
او و مثل آنست و او
چنین که اجماعی است دیگر
دو فعل است و ملا است ضروری
آن هم مثل انکار ضروری
دین است

باید

باید توبه بدهند مثل اینکه شخصی یهودی مسلمان شد و بعد باز یهودی شد پس هر گاه توبه کرد
و عود باسلام نمود فبها و الا باید او را کشت و مال او را میان ورثه مسلمانش قسمت باید
نمود و هر گاه دو دفعه توبه کرد و باز مرتد شد بعضی گفته اند در دفعه سیم او را باید کشت
و بعضی گفته اند در دفعه چهارم و این احوط است و توبه زن مرتد از آنست که اقرار کند به
آنچه انکار او را کرده است و همچنین هر گاه کسی به پیغمبر و یا یکی از ائمه العیاذ بالله فحش بدهد
حتی بحضرت فاطمه العیاذ بالله باید هر کس بشنود از او او را بکشد پس انکار ضروری دین نمودن
کفر است مثل انکار نماز و روزه و غیر اینها از حج و جهاد و خمس و فضیلت نماز جماعت
و حرام بودن شراب و گوشت خوک و ربا و زنا و غیر اینها از آنچه ضروری دین است خواه
کلّی باشد و خواه جزئی باشد و همچنین انکار نمودن آنچه خداوند آنها را تصریحا در قرآن
بیان فرموده است مثل انکار هفت آسمان و هفت زمین کردن و باید اعتقاد نمود بعصمت
ملائکه و اینکه ایشان جسمی لطیف میباشند و صاحب دو بال و سه بال و چهار بال میباشند
و کاری را نمیکنند مگر باذن الهی و باید اعتقاد نمود بوجود عرش جسمانی و لوح و قلم و کرسی
و فحش دادن بملائکه خواه جبرئیل باشد و خواه عزرائیل یا غیر اینها غلط است و قول باینکه
ملائکه جسمی ندارند غلط است و قول باینکه دختران خدا میباشند غلط است بلکه کفر است و
عبادت کردن ملائکه کفر و شرک است و واجب است احترام کتابهای آسمانی بالخصوص قرآن را
و همچنین کتب احادیث ائمه اطهار را و استخفاف و بی احترامی نمودن باینها غلط است و
از دین و مذهب خارج است و هر چه در دین رجحان ندارد و ضروری نیست کسی انکار
کند او را از دین خارج است و هر چه از ضروری مذهب است کسی انکار او را نماید از مذهب
خارج است فائده بدانکه ایمان درجات دارد هر کس بقدر درجات ایمان که دارد در ایمان
باین قدر کامل است و بالنسبه بما فوق او ناقص است اگر چه مؤمن است و هر جا که ایمان
هست اسلام نیز هست و هر کس اسلام را دارد لازم ندارد که ایمان را هم داشته باشد
و ایمان بر پنج قسم است اقل ایمان اعم است که لا اله الا الله محمد رسول الله بگوید و در این
ایمان سنی و شیعه و منافق و فرقهای شیعه همه داخلند دوم ایمان عام که شهادت
بوحدانیت الهی و برسالت رسالت پناهی و بولایت امیر المؤمنین ع بدهد که آنحضرت را

دو ضروری است که نیز چنین
است و منکر او کافر
نمیشود و اما انکار ضروری
مذهب کردن از دین
خارج نمیکند کسی را
لکن از مذهب بیرون میبرد
مثل انکار حج تمتع و
انکار حلال بودن متعه
و انکار حی علی خیر العمل
گفتن در اذان و از جمله
ضروریات دین است کعبه
پس تعظیم او واجب است

خلیفهٔ بلافصل رسول خدا صلعم نبوده‌اند در این قسم داخل نیست لکن فرقه‌های شیعه مثل کیسانیه
و زیدیه و فطحیه و اسمعیلیه و واقفیه و ناووسیه و اثنی عشریه مجموع داخل میباشند
سیم ایمان خاص است که اقرار بوحدانیت خدا و رسالت رسول خدا صلعم و امامت دوازده امام
دارد و لکن باقی دیگر از عملیات و اعتقادات او بر وجه کمال نیست چهارم ایمان اخص است
که ایمان بخدا و رسول و ائمه هدی دارد و اعتقادات و عملیات او همه کامل است پنجم
ایمان خاص الخاص است که ایمان بهمه دارد و عملیات و اعتقادات او همه بر وفق شرع
انور است و معاصی کبیره و صغیره نمیکند که مرتبهٔ عدالت دارد و اخلاق و احوال و اطوار
و اعمال و افعال و اعتقادات او مجموع صحیح است و هیچ نقصی ندارد و بعد از این مرتبه از ایمان
ایمان اکمل است که مرتبهٔ عصمت باشد و او ایمان پیغمبر و ائمه است و مراتب ایمان سه است
اول ایمان علم الیقین است که ایمان عامه باشد دویم مرتبهٔ ایمان عین الیقین است و این
ایمان علما است سیم ایمان حق الیقین است و این مرتبه ایمان انبیا و اولیاء است مثلی
بیان شود تا آنکه این سه مرتبه معلوم شود مثلا آتش که چیزی معروف است اول آنکه یکی وصف
آتش را میشنود و او را تصدیق است لکن علم بودن آن آتش بهم رسانیده این مرتبهٔ علم الیقین
است دویم آتش را هم دید و از گرمی او و روشنی او چیزیکه باو رسید این مرتبهٔ عین الیقین
است سیم آنکه در میان آتش رفته و همه چیزها آتش را دانست این مرتبهٔ حق الیقین است
بدانکه مؤمن چون گناهی میکند در حالت گناه کردن مؤمن نیست زیرا که روح ایمان
از او مفارقت میکند و چون از آن گناه فارغ شد روح ایمان بر میگردد باو و نظیر به
حدیثی که در این باب بمضمون وارد است خصوصا با توبه نمودن و باید دانست که همهٔ
گناهان را خدا میآمرزد غیر از کفر و شرک چنانچه فرموده‌اند قل یا عبادی الذین اسرفوا
لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم فائده
بدانکه حضرت امیر فرموده‌اند که اسم توبه بر شش چیز واقع میشود اول پشیمانی از کارهای
بد کننده دویم عزم کردن بر نکردن آن گناه سیم حق هر کس بر ذمهٔ او باشد حق او را
ادا کند یا آنکه از او حلالی بطلبد چهارم آنکه هر عبادتیکه واجب بوده است بر او و او را
بجا نیاورده است و آن را بجا بیاورد بطریق قضا پنجم آنکه آنچه گوشت حرام در بدن

وانکار او و استخفاف باو
و حد کبیره زیاد او موجب
کفر است و باید دانست که
خداوند گناهان را بعد
از توبه میآمرزد و هرگاه
مؤمن پیش از توبه نمودن
بمیرد ما دام الله است اگر
خدا میخواهد گناه کار را
است بلکه ببخشد او را
و هرگاه معذب فرمود
بعدالت او ۱۲

و روسیاه است بحزن و اندوه و الم بر بدن تا آنکه پوست او باستخوانها بچسبد و گوشت
تازه بروید ششم آنکه اندک شیرینی معصیت و گناه را چشیده است باندازه تلخی صبر در عبادت
و اطاعت بچشد و استغفر الله گفتن بزبان توبه نیست با پشیمانی و آنچه مذکور شد از مسطورات
در کتاب مکارم شیعه است و الا کافر که احوال او معلوم شد چنانچه دانستی تمام شد کتاب
مسمی بعقاید الشیعه در بیان فواید عقاید الشیعه که از تالیفات عالیجناب مقدس القاب
العالم العلامة الفهامة جامع المعقول و المنقول الحاوی للفروع و الاصول فخر
المحققین و عمدة الفضلاء و المجتهدین جناب شیخ علی اصغر بروجردی دام
افاداته بتاریخ شهر شوال فی سنه ۱۲۹۰ من الهجرة النبویة
کتبه المذنب الجانی زین العابدین بن
محمد شفیع الخوانساری
فی سنه ۱۲۹۲

بدانکه از حدیث اذا اراد الله بعبد خیرا نکت فی قلبه نکتة بیضاء و فتح مسامع قلبه
و وکل به ملکا یسدده و از سایر اخبار مستفاد میشود که خداوند عالم قلب انسان را
که خلق فرموده است بشکل صنوبر است سه گوشه دارد یکی بطرف چپ یکی در وسط و
دارد یکی بطرف چپ
هر یک از سه گوشه ملکی موکل فرموده است که تسدید میکنند قلب او و خیرات و مبرات و معارف
و حکمت را با انوار عالم عقل داخل در او میکنند و آن نور از دایرهٔ عقل که محیط بعوالم
علیا است بسه شکل مخروطی از دایرهٔ عقل کل ممتد کشیده شده تا آنکه متصل بسه
شده است بهر یک از سه گوشهٔ قلب و هر یک از آن سه ملک ادخال نور در فضای هوای
عالم قلب میکند و در مقابل هر یک از سه ملک یک شیطان از عالم جهل موکل است که ادخال
ظلمات از دایرهٔ جهل که محیط است بر عوالم سفلی و از ما تحت ظلمت صعود نموده بطرف قلب
بطریقیکه نور عقل نزول نموده و افکار شیطانی و خیالات او از خیرات و مبرات و قبایحات
و شرور و اطاعات که هر دو مانع بنحو طریقیست از ادخال نور و ظلمت است در قلب
انسان که هر یک از ملک و شیطان را اعانت نمود او غالب میشود و دیگری مغلوب میشود و در
غلبهٔ ملک نور داخل در قلب او میشود و در وقت غلبهٔ شیطان ظلمت قلب او را میگیرد

بیان عقل و جهل است

واغوا نمودن انسان بجهة اختیاری که دارد و باین غلبه دادن شاید و معاقب خواهد شد و کیفیت او از شکل دایره اول معلوم میشود چنانچه در کافی منقول است از سماعة مهران که گفت من و جماعتی در نزد حضرت امام جعفر صادق عم بودیم و کلام کشید بعقل و جهل پس آنحضرت فرمودند که بشناسید عقل را و لشکر او را تا هدایت بیابید سماعه میگوید که من عرض کردم فدای تو شوم ما نمیشناسیم او را مگر شما بما بشناسانید او را پس آنحضرت فرمودند بدرستیکه خداوند تبارک و تعالی خلق فرمود عقل را و اول خلقی بود از روحانیین که از طرف راست عرش شد که او را خلق فرمود از نور خودش یعنی نوریکه خاصه خودش بود لهذا نسبت این نور را بخودش داده است پس فرمود باو که رو بیاور و پس رو آورد پس فرمود که پشت نما پس پشت نمود پس فرمود خداوند تبارک و تعالی که ای عقل خلق کردم من ترا خلقی بزرگ و گرامی تو نمودم ترا از جمیع مخلوقات خودم پس بعد از آن جهل را خلق فرمود از دریای شور و تلخ ظلمانی پس فرمود که پشت کن پس جهل پشت نمود پس فرمود باو که رو کن پس جهل رو نمود پس خداوند فرمود بجهل که تکبر نمودی و کبر کردی پس دور نمود او را از رحمت خود پس بعد از آن قرار داد از برای عقل هفتاد و پنج لشکر پس چون جهل دید چیزی را که خداوند عقل را باو کرامت داشته و آنچه لشکر عطا فرموده دشمنی عقل را در باطن کرد پس عرض کرد که پروردگارا این خلقی است مثل من خلق نمودی او را و گرامی داشتی او را و قوة دادی او را و من ضد او میباشم و قوتی من براو ندادم پس بمن نیز عطا نما از قوه بمثل آنچه باو عطا نمودی یعنی چنانچه باو لشکر دادی بمن نیز بده پس خداوند فرمود خوب است ولیکن هرگاه معصیت مرا نمودی بعد از این بیرون میکنم ترا و لشکر ترا از رحمت خود پس جهل عرض کرد که بجهت او که راضی شدم پس خداوند عطا فرمود باو هفتاد و پنج لشکر و جنود عقل اینست ۱ خیر ۲ ایمان ۳ تصدیق بخدا و رسول و ائمه ع ۴ امیدواری برحمت خدا ۵ عدل ۶ رضا بقضای خدا ۷ شکر ۸ طمع برحمت الهی ۹ توکل ۱۰ رأفت و مهربانی ۱۱ رحمت ۱۲ طلب علم ۱۳ فهم ۱۴ عفت ۱۵ زهد ۱۶ رفق و مدارا نمودن ۱۷ رهبت و خوف از خدا ۱۸ تواضع ۱۹ تؤده و نرمی ۲۰ حلم ۲۱ صمت و سکوت ۲۲ استسلام و تسلیم ۲۳ صبر ۲۴ صفح درگذشتن از خلق ۲۵ تذکر و یاد اوری الهی ۲۶ حفظ ۲۷ قناعت

جنود عقل است

۲۸ مواسات ۲۹ مودت ۳۰ وفا ۳۱ طاعت ۳۲ خضوع ۳۳ سلامت در آخرت ۳۴ حب الله والرسول والائمة ع ۳۵ صدق ۳۶ حق ۳۷ امانت ۳۸ اخلاص ۳۹ شهامت و بزرگی ۴۰ فهم ۴۱ معرفت ۴۲ مدارا ۴۳ سلامت غیب ۴۴ صلوة ۴۵ صوم ۴۶ جهاد ۴۷ حج ۴۸ خمس و زکوة ۴۹ صون ۵۰ بر والدین ۵۱ امر بمعروف ۵۲ انصاف ۵۳ حقیقت شادیابی گفتن ۵۴ نظافت و پاکی ۵۵ حیا ۵۶ قسط ۵۷ راحت در عبادت ۵۸ سهولت در امر دنیا و آخرت ۵۹ برکت ۶۰ عافیت ۶۱ قوام جمع نمودن امر آخرت ۶۲ حکمت ۶۳ وقار ۶۴ سعادت ۶۵ استغفار ۶۶ محافظت ۶۷ دعا ۶۸ نشاط و خوشحالی قلب در عبادت ۶۹ فرح ۷۰ الفت ۷۱ سخاوت ۷۲ کتمان ۷۳ ستر ۷۴ نهی از منکر و هر یک از این هفتاد و پنج لشکر عقل ملکی موکل است که معین او است و هر یک از اینها جنودی که در لشکر ... دارد که بهر یک از آن از اینها شیطانی موکل است که معین او است و این دو لشکر هر یک در دایره خود که عقل و جهل باشد صف کشیده و مقابل هم ایستاده اند و همیشه در نزاع و جدال میباشند و انسان بواسطه اختیاری که دارد هر یک از این دو لشکر که قوة دارد برد بدیگری مغلوب میشود پس گاهی لشکر عقل غالب است و گاهی لشکر جهل غالب است و گاهی جنگ مغلوبه است در میان این دو لشکر چنانچه از دایره شکل سیم معلوم میشود و اما لشکر جهل اینست اول کفر ۲ شر ۳ انکار ۴ ناامیدی ۵ جور ۶ سخط ۷ کفران ۸ یأس ۹ حرص ۱۰ قنوط و تسکین دلی الغضب ۱۲ طلب جهل ۱۳ حماقت ۱۴ هتک و پرده دری ۱۵ رغبت بدنیا ۱۶ حرص بی تاملی در امورات ۱۷ جرئت بر خدا ۱۸ کبر ۱۹ تسرع که سرعت در امر باشد ۲۰ سفاهت ۲۱ بیهوده گفتن ۲۲ استکبار ۲۳ شک ۲۴ جزع ۲۵ انتقام ۲۶ فقر و احتیاج بخلق ۲۷ سهو ۲۸ نسیان ۲۹ قطیعه ۳۰ حرص ۳۱ منع ۳۲ عداوت ۳۳ عدم ۳۴ معصیت ۳۵ تطاول و سرکشی ۳۶ بلا در آخرت ۳۷ بغض ۳۸ کذب ۳۹ باطل ۴۰ خیانت ۴۱ شوب بلیت ۴۲ بلادت ۴۳ غباوة کند فهمی ۴۴ انکار ۴۵ مکاشفه دانستن ۴۶ مکر و حیله ۴۷ افشا ۴۸ اضاعه صلوة ۴۹ افطار صوم ۵۰ نکول از روزه ۵۱ هتیمه ۵۲ عقوق ۵۳ منکر ۵۴ تبرج ۵۵ اذاعه و اظهار امر ۵۶ حمیت و تعصب ۵۷ بغی ۵۸ عار ۵۹ خلع ۶۰ عدوان ۶۱ نفث ۶۲ صعوبت ۶۳ محو و برطرف شدن نعمت آخرت ۶۴ تکذیب و بلا ۶۵ مکاثره ۶۶ هوای نفس ۶۷ خفت ۶۸ بیحیایی ۶۹ عزیز کردن کسی را غیر ۷۰ تهاون و سستی در ۷۱ استکشاف ۷۲ کسالت ۷۳ خوف ۷۴ فرقت ۷۵

تم هذا الکتاب بعون الملک الوهاب فی شهر شوال المکرم فی سنه ۱۲۹۲

جهل ابنت
اوّل کفر ۲ شرک ۳ انکار
۴ نا امیدی ۵ جور
۶ سخط ۷ کفران ۸
یاس ۹ حرص ۱۰ شوت
وسنگینی دل ۱۱ غضب
۱۲ طلب جهل ۱۳ حماقت
۱۴ اطمینان پرده دری
۱۵ ادعیت بد بنا ۱۶
خرقه بی تامل در امورات
۱۷ جرات بر خدا ۱۸
کبر ۱۹ تسرع در امورات
۲۰ سفاهت ۲۱ بیهوده
گفتن ۲۲ استکبار ۲۳
شک ۲۴ جزع ۲۵
انتقام ۲۶ فقر و احتیاج
۲۷ سهو ۲۸ نسیان
۲۹ قطیعه ۳۰ حرص
۳۱ منع ۳۲ عداوت
۳۳ عذر ۳۴ معصیت
۳۵ تطاول و سرکشی
۳۶ بلا و داحزنت ۳۷
[illegible] ۳۸ کذب ۳۹ باطل
۴۰ خیانت ۴۱ شوب [illegible]
۴۲ بلادت ۴۳ انکار
۴۴ مکاشفه راز ۴۸
اضافه صلوا ۴۹ [illegible]
صق ۵۰ نکول اندونه
حمیت و تعصب ۷ [illegible]
در عبادت ۷۵ بخل

۲ ۴۲ تنعم ۳ ۴۳ معرفت
۴۴ مدارا ۴۵ سلامت
۴۶ صلوات ۴۸ جهاد
۴۹ حج و حفظ زکوة ۵۰ صوم
۵۱ بر والدین ۵۲ امر بمعروف
۵۳ انصاف ۵۴ نهی منکر
۵۵ پنهان شاد باش کفتن
۵۶ نظافت و پاکی ۵۷ حیا
۵۸ قسط ۵۹ راحت در
عبادت ۶۰ سهولت در
امر دنیا و آخرت ۶۱ [illegible]
۶۲ عافیت ۶۳ دوام جمع
نمودن امراحزنت ۶۴ حکمت
۶۵ وقار ۶۶ سخاوت
۶۷ استغفار ۶۸ دعا
۶۹ محافظت ۷۰ نشاط و
خوشحالی قلب در عبادت
۷۱ فرح ۷۲ الفت ۷۳
سخاوت ۷۴ صبر ۷۵ کتمان
و بهر یک از این هفتاد و پنج
لشکر عقل ملکی موکل است
که معین او است

(دیدن حضرت یحیی شیطان را)

?

دیدن حضرت یحیی شیطان را

حروبستان حضرت امام رضا ع که یحیی بن زکریا از شیطان خواست که او را بصورت اصلی با اسباب
اغوا نمودن خلق به بیند شیطان با بصورتی در نزد او حاضر شد و بیش مانند میمون
بدنش مثل خوک و رویش بطول چشمهایش و دهانش بطول و بینی افتاده و دقن و ریش
داشت و چهار دست داشت دو دست در سینهٔ او بود و دو دست دیگر در دوش او بود و
پاهایش در پیش رو بیش بود و انگشتان پایش در عقب بود و قبائی پوشیده و کمربندی
بروی او بسته و براو رشتهای مختلف آویخته از سرخ و زرد و کبود و سفید و زنگ
بزرگی در دست داشت و خودی بر سر نهاده و بر آن قلابها آویخته حضرت پرسید
این کمربند چیست گفت کبری و مجوسی است فرمود این رشتها چیست گفت انواع رنگها
که مردمان را بان فریب میدهم فرمود این زنگ چیست گفت مجموعهٔ الستکه همه لذتها
اینجا است از ساز و صرنا و طنبور و بربط و غیر اینها چون جمعی شراب میخورند این
زنگ مینوازم و از صدای او بیخود شده مشغول خواننده کی میشوند فرمود این خود
چیست گفت خود را با این از نفرین صلحا محافظت میکنم فرمود این قلابها چیست گفت
دلهای صالحان را بسوی خود میکشم و چون لعنت خدا بر من جمع میشود مرهم پیش
زنان و از ایشان دلخوش میشوم و این همان شیطانست که همه مردم اطاعت
او را میکنند و دست از اطاعت خدا برداشته اند و اینملعون را گرفته اند
مریدان او او را به بینند تا لذت نبرند از صورت مرشد خود

فی اواخر شهر شوال المکرم من شهور
سنهٔ اثنا و تسعون و مائتین بعد
الالف من الهجرة النبویة
فی سنه ۱۲۹۲

۱۲۹۲

تمام شد این نسخهٔ شریفه باد قت مقابله صحیح در کارخانهٔ استاد الماهر مشهدی تقی



اوّل جبر ۲ ایمان ۳
تصدیق بخدا و رسول و ائمه
۴ امید واری برحمت خدا
۵ عدالت ۶ رضا بقضاء
خدا ۷ شکر ۸ طمع برحمت
خدا ۹ توکّل ۱۰ راحت و مهربانی
۱۱ رحمت ۱۲ طلب علم ۱۳
فهم ۱۴ عفت ۱۵ زهد
۱۶ رفق و مدارا نمودن ۱۷
رهبت و خوف از خدا
۱۸ تواضع ۱۹ تؤدّه و نرمی
۲۰ حلم ۲۱ صمت و سکوت
۲۲ استسلام و تسلیم
۲۳ صبر ۲۴ صفح در
گذشتن از خلق ۲۵ تذکر و
یاد آوری الهی ۲۶ حفظ ۲۷
تعطف ۲۸ قناعت ۲۹
مواسات ۳۰ مودت ۳۱ وفا
۳۲ طاعت ۳۳ خضوع
۳۴ سلامت دواخیست
۳۵ حب الله و حب الرسول
والائمه ۳۶ صدق ۳۷ حق
۳۸ امانت ۳۹ یقین
۴۰ خلاصی ۴۱ شهامت

دنبه کی ۱۲





